۴۰
[illegible] تومان

کفایة المسائل (جلد دوم)

۴۰ [illegible] تومان

کفایة المسائل (جلد دوم)

هو الله
تبارک و تعالی

جلد دویم کتاب
مبارک کفایة المسائل از

تصنیفات و تألیفات عالم کامل
عالم ربانی و حکیم بالغ فاضل صمدانی
المؤید المسدد مولانا الحاج
میرزا محمد باقر دام
الله ایام
افاضاته



جلد دویم کتاب مبارک کفایة المسائل



کتاب الجهاد
مطلب اول در جهاد اصغر
فصل اول در آنکه جهاد بر کی واجب است

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الجهاد وفیه مطلبان **المطلب الاوّل** فی الجهاد الاصغر والامور المتعلقة به وفیه فصول **الفصل الاوّل** فی من یجب علیه والامور المتعلقة به وفیه مسائل

مسئله وجوب جهاد بکتاب و سنت و اجماع و اتفاق اهل اسلام و اهل ایمان معلوم شده و بحد ضرورت رسیده و خلافی در آن نیست **مسئله** امر بجهاد کردن باید از یکی از معصومین علیهم السلام صادر شود و بغیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و یازده فرزند او که اول ایشان امام حسن و دویم ایشان امام حسین و نه نفر از اولاد امام حسین که اول ایشان حضرت سجاد و آخر ایشان حضرت قائم فرزند امام حسن عسکری است علیهم السلام بلا فصل کسی دیگر نمیتواند امر بجهاد کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست بحدی که در میان شیعه اثنی عشریه بحد ضرورت رسیده **مسئله** شرط است که جهاد کننده بالغ و عاقل باشد پس جهاد بر طفل و مجنون نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** شرط است که جهاد کننده مرد باشد پس جهاد نیست بر زنان چنانکه

در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** شرط است که جهاد کننده آزاد باشد پس جهادی نیست بر غلامان مملوک مگر باذن مالکشان چنانکه از احادیث معلوم میشود و بیشتر از فقها فتوی باین داده اند **مسئله** شرط است که جهاد کننده پیر از کار افتاده نباشد پس جهادی نیست بر پیری که نتواند جهاد کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** شرط است که جهاد کننده صحیح باشد که بتواند جهاد کند پس جهادی نیست بر مریضی که از شدت مرض و ضعف نتواند که جهاد کند و کوری که بجهت کوری نتواند جهاد کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** فقیری که قوت خود و قوت عیال خود را ندارد و چیزی ندارد که سلاح حرب بخرد و سایر اسباب حرب را مهیا کند جهادی بر او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** جایز است که کسی چیزی بفقیری دهد که عوض او جهاد کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** در زمان حضور یکی از ائمه طاهرین علیهم السلام بدون اذن ایشان جهادی نبود و در زمان غیبت امام زمان عجل الله فرجه جهادی نیست مگر دفاع چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** در اطراف بلاد اسلام حفظ ثغور و اطلاع یافتن بر حال کفار و مسلمین را خبر کردن از حالات ایشان چه در زمان حضور و چه در زمان غیاب معصوم علیه السلام جایز و مستحب است و کسی که نذر کند یا وصیت کند که در این امر صرف کنند نذر و وصیت او صحیح است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

ولنگی که نتواند جهاد کند

فصل دویم در قتال با مشرکین از عرب و عجم است که کتابی آسمانی ندارند و در آن چند مسئله است

فصل دویم در قتال با مشرکین عرب و عجم

مسئله معصوم علیه السلام یا نایبی که او تعیین کرده بعد از اقامهٔ حجت بر مشرکین دعوت
میکند ایشان را باسلام پس اگر مسلمان نشدند جنگ میکند با ایشان و میکشد ایشان را و جزیه از
ایشان قبول نمیکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله نمیکشند از
مشرکین اطفال و زنهای ایشان را و کوران و مجانین و مردان پیر ضعیف ایشان را اگر نمیتوانند جنگ
کنند مگر در حال ضرورت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
اموال منقولهٔ مشرکین و باز ماندگان ایشان از اطفال و زنها و پیرها و مجانین مال لشکر
اسلامست که با ایشان جنگ کرده اند در میان خود قسمت میکنند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه لشکری بدون امر معصوم علیه السلام با ایشان
جنگ کند و چیزی از ایشان بدست آورد آن چیز مال معصوم علیه السلام است چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست مسئله مناکحهٔ غیر اهل کتاب جایز نیست از برای مسلمین چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست فصل سیوم در قتال با کفاریست که کتابی
اسمانی از برای ایشان نازل شده و آنها یهود و نصاری هستند و مجوس هم ملحق باهل کتاب هستند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست و در آن چند مسئله است
مسئله معصوم علیه السلام یا نایبی که او تعیین کرده اتمام حجت میکند بر ایشان و دعوت میکند
ایشان را باسلام و اگر قبول نکردند و مسلمان نشدند مخیر میکند ایشان را در میان جزیه دادن یا کشته
شدن پس اگر قبول کردند جزیه را ایشان را بحال خود باقی گذارند و اگر قبول جزیه نکنند ایشان را
بکشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه قبول اسلام نکردند

فصل سیم در قتال با کفار اهل کتاب

وقبول

و قبول جزیه هم نکردند میکشند ایشان را و نمیکشند اطفال و زنها و پیرهای فانی و کوران و مجانین
ایشان را در حال اختیار چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کشتند
ایشان را اموال منقوله و باز ماندگان ایشان را در میان لشکر اسلام قسمت میکنند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه قبول اسلام نکردند و قبول جزیه را کردند علاوه
بر جزیه باید عهد کنند که علانیه ربا نخورند و علانیه گوشت خنزیر نخورند و نکاح خواهران و
دختران خواهر و دختران برادر نکنند و هر یک از این امور را مخالفت کردند از ذمه بیرون میروند
چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی باین داده اند مسئله باید عهد کنند که اطفال
خود را یهودی و نصرانی و مجوسی نکنند و هرگاه احدی از ایشان بخواهد مسلمان شود مانع او نشوند چنانکه
در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی باین داده اند مسئله بمقتضای آیهٔ شریفهٔ حتی یعطوا
الجزیة عن ید وهم صاغرون باید در جمیع احوال ذلیل و در جمیع مواضع خاضع و ذلیل و کوچک و
خوار باشند و در هیچ حال اظهار بزرگی و عزت نکنند و طوری خود را ظاهر نکنند که مشتبه
بمسلمان شوند پس بر اسب سوار نشوند چرا که اظهار عزتست و چون بر حیوانی دیگر سوار شوند
هر دو پای خود را یک طرف کنند و پشت خود را بطرف دیگر تا مشتبه بمسلمان نشوند و لباس و عمامه
و کلاه و کفش خود را مانند مسلمانان نکنند و از عهودی که خود ایشان در بدو اسلام کرده اند
و ملتزم شده اند کیفیت احوال ایشان معلوم میشود که چه طور باید باشند و آن عهود این است
که طلب کردند امان از برای خود بشرط آنکه کنیسهٔ تازه از برای خود نسازند و در اطراف
کنیسهٔ خود دیر و قلایه و صومعه بنا نکنند و هرگاه کنیسهٔ ایشان خراب شود تجدید نکنند آنرا

و در نشاند

ونسازند و مانع نشوند مسلمانانرا اگر بخواهند داخل کنیسهٔ ایشان شوند چه در شب باشد
چه در روز و درهای کنیسه را با وسعت قرار دهند که عبور کنندگان با سواری عبور کنند و
جاسوس طایفه را که با مسلمانان نزاع دارند در کنیسها و خانهای خود راه ندهند و هرگاه خبر
شوند که طایفه خیال دارند که با مسلمین نزاع کنند پنهان نکنند و مسلمانانرا از خیال ایشان
خبردار کنند و ناقوس نزنند مگر بقدری که صدای آن از کنیسهٔ ایشان بیرون نیاید و اظهار
صلیب خود را نکنند و صدای خود را بلند نکنند در حال نماز خود و در حال خواندن
کتابهای خود بطوریکه صدای ایشان از کنیسهٔ ایشان بیرون آید و بگوش مسلمانان برسد و صلیبها
و کتابهای خود را در بازار مسلمانان نیاورند و در عیدهای خود در حضور مسلمانان بیرون نیایند
و صدای خود را بلند نکنند در وقتیکه کسی از ایشان میمیرد که بگوش مسلمانان برسد و چراغ
و آتش و روشنائی همراه جنازهای خود نبرند که مسلمانان ببینند و خنزیرهای خود را در
نزدیک منزلهای مسلمانان جا ندهند و شراب نفروشند و شریک از برای خدا اظهار
نکنند و کسیرا دعوت بدین خود نکنند و کسانیرا که مسلمانان اسیر کرده اند و مال آنها
شده اند از دست ایشان نگیرند و هرگاه احدی از خویشان ایشان بخواهند مسلمان شوند
او را منع نکنند و از زیّ خود بیرون نروند در هر جا که باشند و شبیه بمسلمانان نشوند در
لباس و عمامه و کفش و موی پیش سر را بطرف راست و چپ و دسته نکنند چرا که مسلمانان
موی پیش سر خود را دو نصف میکنند و نصف را بطرف راست و نصف را بطرف چپ قرار میدهند
پس باید اهل ذمه شبیه بایشان نشوند حتی سواری خود را مثل حیوانهای سواری مسلمانان

قرار ندهند و مثل ایشان سوار نشوند و مثل ایشان سخن نگویند و القاب خود را مثل القاب
مسلمانان قرار ندهند و موی پیش سر خود را نچینند و دو دسته قرار ندهند و زنار بکمر خود ببندند
و نقش نگین خود را عربی نکنند و باید ترک نکنند روح را و گویا مراد اینست که عیسی را روح الله
بگویند و ترک نکنند روح را و ابن الله بگویند و سلاح حرب همراه خود نکنند و شمشیر
حمایل نکنند و احترام مسلمانانرا بکنند اگر بمجلس ایشان داخل شوند بر پا شوند و اگر
مسلمانان بخواهند بجائی روند و راه آنجا را ندانند و ایشان بدانند راهنمائی کنند و از جای
بلندی نگاه بمنزل مسلمانان و خانهای ایشان نکنند و قران مجید را تعلیم اولاد خود نکنند
و شریک احدی از مسلمانان در تجارت نشوند مگر برضای او و هرگاه مسلمانی از منازل ایشان
عبور کند او را احترام کنند و تا سه روز او را مهمانی کنند از غذاهای خوب و ضامن شوند که خود ایشان
و اولاد ایشان و زنهای ایشان باینطورها با مسلمانان سلوک کنند و ضامن شوند که اگر
خلاف کنند آنچه را که شرط امان خود قرار داده اند در امان نباشند و مسلمانان سلوک
کنند با ایشان مانند آنچه سلوک میکنند با سایر کفاری که در ذمه و امان نیستند و همهٔ
این شرائط و امثال اینها از برای همین است که باید شرط کنند که صاغر و ذلیل و خوار باشند
نه عزیز و محترم **مسئله** امان و ذمه را که مردان ایشان قرار داده اند زنهای ایشان هم در امان
خواهند بود و همچنین اطفال ایشان هم در امان اند مادام که طفلند پس چون بحد تکلیف
رسیدند باید تجدید کنند از برای خود امان را بقبول جزیه و شرائط ذمه و ذمه و امان پدرانشان
دخلی بایشان ندارد بعد از بلوغ چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

صاغر
کوچک

مسئله تعیین مقدار جزیه با معصوم علیه السلام و نائب خاص او است و قدر معینی ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله امام علیه السلام یا نایب خاص او بهر طوری که مصلحت داند جزیه را قرار میدهند بر سرهای ایشان یا بر اموال ایشان و هر دو را باهم جمع نمیکنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله از زنهای ایشان و اطفال و مجانین ایشان که همیشه مجنونند جزیه نمیگیرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله بر پیرهای فانی و مریضهای زمین گیر و کورهای ایشان جزیه نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله جزیه مملوک ایشان را مولای او باید بدهد اگرچه مولای او مسلم باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی از ایشان امان طلب کند و یکی از مسلمانان او را امان دهد او در امان است و نباید او را کشت اگرچه امان دهنده ادنای مسلمانان باشد و اگرچه امان دهنده از زنهای مسلمانان باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و حضرت امیر علیه السلام امان دادن عبد مملوک مسلم را مجری داشتند مسئله کسی از ایشان را که یکی از مسلمانان امان داده اند و در امان است تا آنکه او را بمأمن و منزل او برسانند و او را نکشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه در بین جنگ ایشان امان طلب کنند و مسلمانان امان ندهند و بگویند در امان نیستید و ایشان چنان گمان کنند که مسلمانان گفته اند در امان هستید پس بگمان خود بیایند نزد مسلمانان

نباید ایشان را بکشند و باید ایشان را بمنزل و مأمن ایشان برسانند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله اسیری را که از ایشان اسیر کرده اند باید آب و غذا داد و نباید ایشان را کشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله آنچه از غنیمت بتصرف لشکر اسلام آمد آنچه را که امام علیه السلام برگزیده از برای خود مثل اسب خوبی و شمشیر خوبی و جامه خوبی یا مخارجی که امام علیه السلام یا نایب خاص او در حفظ و حمل و نقل آنها خرج کرده اند و آنچه را اگر حق الجعاله از برای کسی قرار داده اند و آنچه را که از برای تحریص و ترغیب کسی قرار داده اند بحسب مصلحت پیش از قسمت کردن غنیمت آنها را بیرون میکنند و باقی مانده را قسمت میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بان داده اند مسئله باقی مانده را پنج قسمت میکنند و خمس آنرا بر میدارند و چهار قسمت باقی را در میان لشکر اسلام قسمت میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بان داده اند و قلیلی گفته اند که خمس را پیش از سایر مخارج اخراج میکنند مسئله چهار قسمت باقی مانده را در میان لشکر اسلام قسمت میکنند پس اسب سوار را دو سهم میدهند و غیر اسب سوار را یک سهم میدهند اگرچه سوار بر استر و الاغ و شتر بوده باشد غیر اسب باشد یا سوار نباشد و پیاده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسی که از لشکر اسلام یک اسب دارد دو سهم میبرد و کسیکه دو اسب یا بیشتر دارد سه سهم میبرد نه زیاده اگرچه ده اسب داشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله

حق الجعاله
حق العمل

هرگاه لشکر اسلام بیرون رفتند از برای جهاد و یک دسته از لشکر بسمتی رفتند باذن امام علیه السلام یا نایب خاص او و غنیمتی بدست ایشان آمد باقی لشکر هم در آن غنیمت شریکند و هرگاه چون دسته از لشکر خارج شد غنیمتی بدست لشکر آمد آن دسته هم در غنیمت با لشکر شریکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسانی که در میان لشکر اسلام حاضرند اگرچه اطفال باشند و جنگ نکنند و اگرچه مولودی باشد در میان لشکر که قبل از قسمت کردن غنیمت متولد شود شریکند در غنیمت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله لشکری از اسلام که بمدد لشکری دیگر از اسلام میروند و چون میرسند لشکر سابق غنیمتی بدست آورده اند و قسمت نکرده اند لشکری که بمدد رفته اند در آن غنیمت شریکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه لشکرهای متعدد از اهل اسلام بجهاد جماعتهای متعدد از کفار رفته باشند و هریک غنیمتی بدست آورده باشند غنیمت هر لشکری مخصوص خود او است و شراکتی در میان ایشان نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست فصل چهارم در قتال با اهل بغی است مثل ناکثین و قاسطین و مارقین و در آن چند مسئله است مسئله هر طایفه که بحسب ظاهر از اهل اسلام باشند و خروج کنند بر یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بشمشیر و امثال آن جهاد با ایشان واجبست بامر امام علیه السلام چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله جنگ از برای ایشان نیست و باید با ایشان قتال کنند تا آنکه از خروج خود برگردند یا کشته شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه

فصل چهارم در قتال با اهل بغی است

احدی

احدی از اهل بغی در بین جنگ فرار کند یا سلاح حرب خود را بیندازد یا جراحتی باو رسیده باشد که نتواند جنگ کند یا بدست اهل حق گرفتار شده باشد یا برود بمنزل خود و جنگ نکند و بقیه از برای ایشان باقی نباشد که بخواهد باین حیله ها خود را بآنها رساند در این صورت امام نخواهد بود و او را نمیکشند مثل اصحاب جمل و هرگاه بقیه از برای ایشان باقی است و میخواهد باین حیله ها خود را بآن رسانند آنها را باید کشت مثل اصحاب معویه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله اموال اهل بغی را بغنیمت نمیبرند مگر اموالی که در لشکرگاه ایشان باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مگر آنکه اموال اصحاب جمل را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از اقامه شهود یا بعد از قسم خوردن مدعی بمدعی میدادند مسئله اطفال و مجانین و ضعیفان و زنهای اهل بغی را باسیری نمیبرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کفار اهل ذمه امداد کنند اهل بغی را از ذمه خارج میشوند و هرگاه امام علیه السلام ایشان را بامداد طلبید در جهاد با اهل بغی باید اطاعت کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه اهل بغی تلف کنند مالی یا جانی را از تابعین امام علیه السلام ضامنند اگرچه تابعین از کفار اهل ذمه باشند و در وقت تسلط از ایشان مطالبه میکنند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه دشمن عددشان دو برابر و کمتر باشد از مسلمین جایز نیست فرار کردن از برای مسلمانان و هرگاه عدد دشمن از دو برابر بیشتر باشد یعنی سه برابر و بیشتر باشد خواه دشمن از اهل بغی باشند یا از سایر کفار

جایز است

فصل پنجم در احکام زمینها

مفتوح العنوه

مفتوح بقهر و غلبه است

جایز است فرار کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **فصل پنجم** در احکام زمینها است و در ان چند مسئله است **مسئله** هر زمینی را که معصوم علیه السلام با اهل ان جهاد کند و بر ایشان غالب شود و بعضی را بکشد و بعضی را اسیر کند و اموال ایشان را بغنیمت ببرد پس ان زمین زمینی است مفتوح العنوه و ان زمین مال جمیع مسلمانانست بطوریکه احدی نتواند انرا بفروشد و ببخشد و وقف کند مثل زمینی را که وقف کنند بر جماعتی که منفعت ان مال جمیع ایشانست و احدی از ایشان نمیتواند انرا بفروشد و ببخشد و منتقل بغیر نماید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** زمین مکه معظمه و زمین خیبر و سایر زمینهائی که پیغمبر صلی الله علیه و اله جهاد کرد با اهل انها و بر ایشان غالب شد از این قبیل زمینها است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** متولی زمین مفتوح العنوه معصوم علیه السلام است که خود او یا نایب او ان زمینها را باجاره یا بسایر صیغ شرعیه وا گذارند باحدی بخراج معینی از نصف و ثلث و ثلثین بهر طوریکه مصلحت دانند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** مصارف منافع این زمینها امور جمیع مسلمانانست مثل مخارج لشکر اسلام و مخارج پلها و رباطات و مساکن و مساجد و دیگر از منافع این زمینها را معصوم علیه السلام صرف خود نمیکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** انچه از این قبیل زمینها که در وقت فتح معمور و مزروع و مغروس نیست ان زمین را زمین موات میگویند و زمین موات مال معصوم علیه السلام است و کسیکه بخواهد احیا کند انرا باید باذن

معصوم علیه السلام باشد و اگر کسی انرا احیا کرد و معصوم علیه السلام بخواهد از دستش و بگیرد میگیرد و چیزیکه او خرج احیای ان کرده باو میدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** زمینی که کفار منزل دارند و لشکر اسلام بدون امر و اذن امام علیه السلام ان زمین را بقهر و غلبه تصرف کنند ان زمین مال امام علیه السلام است مثل سایر غنائمی که بتصرف لشکر اسلام امده که مخصوص امام علیه السلام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** زمینهائیکه در عهد عمر بتصرف لشکر اسلام امد بقهر و غلبه از زمینهای فارس دامنه کوههای حلوانست تا طرف قادسیه که متصل بزمین عربست و از موصل تا کنار دریا که در بلاد عباسیه است از شرقی دجله و انچه را که در غربی دجله موات بوده و اسلامیان انها را احیا کرده اند که بعضی متصل بانها است و منافع ان زمینها که بعمر میرسید یکصد و شصت هزار هزار درهم بود و چون کاهی عمر بمشورت امیر المؤمنین علیه و اله صلوات المصلین لشکر کشی میکرد و گاهی در باب این زمینها شور میکرد و انجناب علیه السلام هم فرمایشی میفرمودند و چون بعضی از شیعیان هم مانند سلمان و عمار یاسر ماموریت بامری میکرد و ایشان قبول میکردند و معلوم است که البته ایشان بدون اذن و امضای انحضرت علیه السلام قبول امر بر امنیکردند پس از مجموع این قبیل مدارها و سلوکهای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در میان فقهای شیعه اختلاف واقع شده که ایا این زمینهائیرا که عمر مفتوح کرده مفتوح العنوه است و باذن و امضای معصوم علیه السلام است و مال تمام مسلمانانست یا چون بدست معصوم علیه السلام مفتوح نشده تمام ان مال امام علیه السلام است و بعد از انکه بعضی امور را از روی تقیه جاری میکردند و جاری میشد و تمکین میکردند و یقین داریم که از روی

تقیه بوده در این امور هم اگر یقین بتقیه آنحضرت نکنیم احتمال تقیه را کسی نمیتواند منع کند
وچون احتمال تقیه در آن رود یقین نمیتوان کرد که این امور بدون تقیه باذن و امضای
او واقع شده بلکه چون غصب خلافت او محقق است بطلان اعمال غاصبین جمیعا محقق
خواهد بود و بعضی از مدارکها آنحضرت علیه السلام احقاق حق از برای بطلان بعضی اعمال
آنها نخواهد کرد پس چون آن اراضی چون بامر محقق یقینی معصوم علیه السلام مفتوح نشده تمام آن اراضی
مال امام علیه السلام است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله**
هر زمینی را که امام علیه السلام یا نایب خاص او مصالحه کرده اند بکفار باینطور که نصف حاصل آنرا
یا ثلث آنرا بامام علیه السلام بدهند آن زمین مال کفار است و میتوانند آنرا بفروشند و تصرفات دیگر در
آن بکنند مثل تصرف ملاک در املاک خودشان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن
نیست **مسئله** هرگاه مسلمی از کفار چنین زمینی را خرید آنچه را که از کفار قرار داده اند بامام
علیه السلام بدهند خود ایشان باید بدهند نه مسلمی که آن زمین را خریده چنانکه از احادیث معلوم
میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** هرگاه امام علیه السلام یا نایب خاص او
چنین مصالحه کرده باشند که زمین مال مسلمین باشد و کفار در آن زمین ساکن شوند
و چیزی معینی بدهند بعوض سکون و تصرفات خود در آن زمین حکم آن زمین حکم زمین مفتوح
العنوه است که نمیتوان آنرا فروخت و بخشید و وقف کرد و حکم آنچه را که کفار قرار داده اند
بدهند حکم جزیه است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست **مسئله**
هر زمینی که اهل آن از روی رغبت و میل خود مسلمان شده اند مثل زمین مدینه طیبه و زمین

بحرین

مطلب دویم در جهاد اکبر

بحرین آن زمین مال صاحبان آنست و نباید چیزی بدهند مگر زکوة را چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست **مطلب دویم در جهاد** اکبر است و مقصود بالذات و مراد
الهی جهاد اکبر است و جهاد اصغر بجهة مقدمه قرار داد شده و از اینست که جهاد اصغر گاهی هست
با شرایطی که گذشت و گاهی نیست بفقدان آن شرائط و جهاد اکبر همیشه واجبست بلکه اوجب
واجبات است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست و در آن چند مسئله است
مسئله بقدر یک آخرت از دنیا بهتر است جهاد اکبر از جهاد اصغر افضل است چنانکه از
احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست **مسئله** خداوند عالم جل شانه عقلی
در انسان خلق فرموده که حجت باطنی الهی است و نجات ابدی در اطاعت او است و نفسی در
انسان آفریده که اماره بالسوء است و هلاک ابدی در متابعت هواها و هوسهای آنست چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** دوست ترین دوستان انسان بعد از خدا
و رسول و حجج او علیهم السلام عقل او است و دشمن ترین دشمنان انسان نفس است چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** بهترین مجاهدین کسی است که با نفس خود جهاد
کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** شدیدترین مردم در
جهاد کسی است که جهاد کند با نفس خود و آنرا مغلوب کند چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در آن نیست **مسئله** عقل خود را پدر خود باید قرار داد و متابعت او را باید
کرد و عاق او نباید شد و نفس خود را باید دشمن خود قرار داد و با او جهاد کرد و مخالفت او
متابعت عقل است و متابعت او مخالفت با عقل است چنانکه از احادیث معلوم میشود

وفرق

وخلافی دران نیست مسئله علم بجمیع منافع انسانرا کسی بهم نداند مگر خدای خالق ایشان چنانکه
علم بجمیع مضار انسانرا کسی نمیداند مگر خدای خالق ایشان و علم بمنافع و مضار خلق را وحی
نکرده مگر بانبیا و مرسلین و در اخر الزمان وحی نکرده مگر به پیغمبر اخر الزمان محمد بن عبد الله
خاتم الانبیا و المرسلین صلی الله علیه و اله و علیهم اجمعین و نسپرده ان وحی را صلی الله
علیه و اله مگر به دوازده امام امیر المومنین و ائمه از نسل او که اول ایشان امام حسن مجتبی است و اخر ایشان
محمد بن الحسن العسکری است صلوات الله علیهم اجمعین و ایشان با کتاب خدا و وحی الهی همراه
باهمند و هیچ یک از دیگری مفارقت نکنند تا انکه وارد شوند بر رسول خدا صلی الله علیه
و اله و این دو شیئ نفیس مخلف رسول خدا صلی الله علیه و اله هستند در میان امت او که باید
متمسک شوند باین دو امر نفیس تا گمراه نشوند و بمنافع بی نهایت خود برسند و از مضار بی
نهایت ایمن شوند الباب المبتلی به الناس من اتاکم فقد نجی و من لم یاتکم فقد هلک چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله ایشان صلوات الله علیهم مامور
بودند از جانب خداوند عالم جل شانه که جمیع منافع و مضار جمیع خلق را بخلق برسانند تا روز
قیامت و معصوم بودند و تخلف نکردند و رسانیدند و جاهدتم فی الله حق جهاده حتی
اعلنتم دعوته و بینتم فرائضه و اقمتم حدوده و نشرتم شرایع احکامه و سننتم سنته و صرتم
فی ذلک منه الی الرضا و سلمتم له القضا و صدقتم من رسله من مضی فالراغب عنکم
مارق و اللازم لکم لاحق و المقصر فی حقکم زاهق و الحق معکم و فیکم و منکم و الیکم
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله

از جمله امور الهیه که ایشان علیهم السلام رسانیده اند اینست که ایشان خلیفه خدا هستند و شناختن
ایشان شناختن خدا است و نشناختن ایشان نشناختن او است و طاعت ایشان طاعت او است
و تخلف از ایشان تخلف از او است و دوستی و محبت با ایشان دوستی و محبت با او است و دشمنی
ایشان دشمنی او است و اعتصام و پناه بردن با ایشان اعتصام و پناه بردن با او است و تمسک
با ایشان تمسک با او است و امر ایشان امر او است و حکم ایشان حکم او است و قول ایشان قول او است
و فعل ایشان فعل او است و تقریر ایشان تقریر او است و هم چنین جمیع انچه نسبت با ایشان واقع
شود منسوب باو است عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون من اراد الله بدا
بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله اول دین شناختن خدا است و کمال توحید او
اینست که صفات او را صفات او ندانی و ذات او را چنانچه مقدس بدانی که او را ملوث و مرکب
با چیزی ندانی والذات غیبت الصفات را بدانی و اگر ندانی سعی کن و مجاهده کن تا بدانی
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله کسی
که مجاهده نکند تا انکه معنی و مقصود و مراد از این الفاظ را بداند مانند کسی است که از
جهاد اصغر رو گردان شده بلکه بدتر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله عقل طالب فهم اینها است و نفس طالب شهوات خود است
و دشمن است با اینها العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان و ان النفس لاماره بالسوء
و مطیع عقل مطیع خدا و اولیاء او علیهم السلام است و مطیع نفس اماره بالسوء مطیع ابلیس با

للبیرلست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله
ذات خداوند عالم جل شانه یک است و صفات او جل شانه بسیار است و یک بسیار نیست و
بسیار یک نیست و یک یک است و بسیار بسیار است و عجب آنکه این یک عین بسیار نیست چنانکه
عین بسیار نیست بفهم اگر میفهمی و اگر نمیفهمی مجاهده و سعی کن تا بفهمی فمن کان ذا فهم
یشاهد ما قلنا و ان لم یکن فهم فیاخذه عنا فان لم یکن فهم و اخذ فماله جهاد و سعی فی
سبیل الهنا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست
مسئله هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی قل ادعوا الله او ادعوا
الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی فاذا دعوت الله لم تدعوا الرحمن و اذا دعوت
الرحمن لم تدعوا الله و اذا دعوت دعوت الله و دعوت الرحمن هو الاول و الاخر و الظاهر
و الباطن و هو بکل شیء علیم کما ورد به الکتاب و السنه و لا خلاف فی ظواهرها و قل من
یعرف بواطنها اقل من الکبریت الاحمر فجاهد و افنه حتی جهاده و الذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا مسئله علامت مجاهده رسیدن بحق است و کسیکه بحق نرسیده
مجاهده نکرده چرا که حجت الهیه و امر الهی امر تام کامل است و نقصی در ان نیست و نقصها
همه از خلق است و از اینست که تاکید لفظی در مجاهده نیست و در هدایت را اول ان لام
و اخر ان نون تاکید است و در مقبله بودن ان تاکید دیگر است چنانکه در قران ظاهر است
و خلافی در ظاهر ان نیست مسئله مقصود از مجاهده در راه خدا ریاضات شاقه و سیاحت
و زحمات نیست چرا که جمیع پیغمبرانیکه از جانب خدا امده مردم را هدایت کردند بسوی خدا

بدون

بدون اینکه امر کنند کسیرا بریاضت و سیاحت و مشقت و لکن تمام مجاهده مطلوبه از جانب خدا
اینست که چون از جانب او امری بر تو ظاهر شد و بتو رسید و تو فهمانید انصاف دهی و تسلیم
با جان خود نکنی و تصدیق کنی و ایمان اوری چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد در ان نیست مسئله بر خدا است که خود را بمکلفین بشناساند چنانکه
بر او است که پیغمبر خود را و سایر حجتهای خود را علیهم السلم بمکلفین بشناساند و بر او است که حجتهائی
چند از جانب خود اقامه کند که ایشان اوامر و نواهی و حلال و حرام و مکروه و مندوب و
مباح او را بمکلفین برسانند و از برای ایشان عصمتی قرار دهد که جهل و غفلت و
سهو و نسیان و معصیت و عصیان در ابلاغ و ایضاح و ایصال مرادات الهیه بمکلفین ندارند
پس دروغ میگوید کسیکه ادعا میکند که او مجاهده کرده و بحق نرسیده و الذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست
مسئله تا خلق خلق شده اند منافع و مضار دارند و بیان این منافع و مضار از برای
مکلفین بر خدا است ان علینا جمعه و قرانه فاذا قرانه فاتبع قرانه ثم ان علینا بیانه پس
زایل نشود منافع و مضار خلق مادام که زایل نشود اسمان و زمین و زائل شود اسمان و زمین
و زائل نشود بیان الهی علم منافع و مضار که ان علم شریعت و طریقت و حقیقت است چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله اول دین معرفت
خدا است و بعد از ان معرفت حجتهای او است و بعد از ان معرفت حاملان و حافظان و راویان از حجتهای
او است و بعد از ان معرفت احکام خمسه او است که خداوند عالم جل شانه بتقصیر و تعزیر

و تعلیم

وتعلیم وتبلیغ وتفهیم هیچ بلا از برای مکلفین نکرده چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله همیشه در مقابل اهل حق اهل باطل
بوده اند وخواهند بود وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم
الی بعض زخرف القول غرورا وبر خدا است که داغ باطله بر ایشان زند که مکلفین ایشان را
بان داغهای باطله بشناسند وامر ایشان با امر اهل حق مشتبه نشود لیمیز الله الخبیث من
الطیب ولو اعجبک کثرة الخبیث چرا اگر داغهای باطله بر ایشان نزند حجت او تمام وامر
او واضح نیست وحال آنکه همیشه حجت او تام وکامل وامر او بالغ وواضح است ونقص
وتقصیر بر او جایز نیست بدلیل عقل ونقل یقینی وقطعی چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگز در میان اهل حق نزاعی و
عداوتی دینی نیست بعضی تبری از بعضی در دین خود ندارند وهمه ایشان تصدیق همه
ایشان دارند وهمه باید دوست همه باشند المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض اللهم
اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات همه باید بخوانند
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله اختلافیکه در میان علما
حقه است اختلاف در نظریات است از اینجهة با آنکه اختلاف در نظریات دارند عداوت دینی
بایکدیگر ندارند وهمگی در ضروریات دین مصدق یکدیگرند وبعضهم اولیاء بعض هستند
وهریک از ایشان اجازه بغیر داده اند اگرچه آن غیر در نظریات با او اختلاف داشته
چنانکه از صدر اسلام ببعد سیرت علما ابرار براین بوده وخلافی دراین نیست مسئله

هرگاه درمیان دو نفر یا دو طایفه نزاعی واختلافی وعداوتی دینی باشد نه عداوت ونزاع
دنیوی مثل نزاع مدعی ومدعی علیه ومثل پدرکشتگیها وحمیتها وعصبیتهای متداوله در میان
مردم البته خداوند عالم جل شانه علامت حقرا براهل حق ظاهر وواضح خواهد کرد والبته
داغهای باطله را بر اهل باطل خواهد زد لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله داغ
باطله خلاف کردن یکی از ضروریات دین ومذهب است چنانکه علامت اهل حق موافق بودن
با جمیع ضروریات دین ومذهب است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد
دران نیست مسئله ضروریات دین ومذهب را عوام الناس هم میدانند چه جای علمای
اعلام پس عوام الناس هم موافق ومخالف ضروریات را میشناسند واز این جهة حجت
الهی بر ایشان تمام است در متابعت ومخالفت خود مر موافق ومخالف ضروریات را چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله ضروریات دین ومذهب
چیزهائیست که عوام الناس هم میدانند مثل وجوب نماز وروزه وخمس وزکوة وحج
وجهاد در رکاب امام علیه السلام ومثل حرمت شراب مسکر وگوشت مرده وحرمت مال مردم وزن مردم
وحرمت نکاح محارم وحرمت زنا ولواط ومثل حلال بودن اغلب حلالها مثل مال خود
شخص بر خود او وزن او بر خود او وحلال بودن حبوبات ومیوه جات ونان وگوشت مذکی
مذکی مذبوح
وامثال اینها وهر چه از این قبیل چیزها در دین ومذهب هست اسم آنها ضروریات دین
ومذهب است که هرکس موافق با آنها سلوک کند مؤمن است وهرکس مخالفت یکی از آنها را بکند

وانرا دین و مذهب خود قرار دهد منافق واز اهل باطل است و این مطلب را عوام الناس هم
میتوانند بفهمند واز روی بصیرت متدین شوند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی که محل
اعتنا باشد در ان نیست **مسئله** جمیع معجزاتیرا که پیغمبر صلی الله علیه و اله و ائمه طاهرین
علیهم السلام اورده اند از برای همین بود که دین الهی را بخلق برسانند وان دین الهی وضع شرایعیست که
در میان خلق گذارده اند که مقصود بالذات همانها است و معجزات را از برای وضع شرایع اورده اند
که اگر مقصود وضع شرایع نبود معجزات اینها اورده نمیشد و نمیخواستند که مردم اینها را شاهد
پس ادم عاقل باید متذکر باشد که عظمت و بزرگی ضروریات دین و مذهب بیش از عظمت
و بزرگی معجزات و خارق عادات است در نزد خدا و رسول و ائمه طاهرین علیهم السلام چرا
که انها مقصود بالذات بوده اند و معجزات از برای اثبات و وضع انها در میان عباد و بلاد بوده
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست **مسئله** دینهائی
که از اسمان بزمین امده از جانب خداوند عالم جل شانه همه حق بوده از زمان ادم گرفته تا زمان
خاتم صلی الله علیه و اله که دین او اخری دینها است و حلال او حلال است تا روز قیامت و
حرام او حرام است تا روز قیامت و هرگز هیچ طایفه خارج از دین الهی نشدند از زمان ادم
گرفته تا زمان خاتم صلی الله علیه و اله مگر انکه خلاف کردند چیزیرا از ضروریات دین الهی را
پس از دین الهی خارج شدند تا انکه در میان اهل اسلام هفتاد و سه فرقه متفرق شدند
و هفتاد و دو فرقه هر یک چیزی از ضروریات دین الهی را مخالف کردند وانرا مذهب خود
قرار دادند واز دین الهی خارج شدند و هلاک گشتند و یک فرقه جمیع ضروریات دین الهی را

گرفتند

گرفتند و متمسک بجمیع انها شدند و نجات یافتند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه
محل اعتنا باشد در ان نیست **مسئله** ادعای پیغمبر صلی الله علیه و اله این بود که من پیغمبر
اخر الزمانم و بعد از من پیغمبری دیگر از جانب خدا نخواهد امد و حلال من حلال است تا روز قیامت
و حرام من حرام است تا روز قیامت و دین من در روی زمین است تا روز قیامت چنانکه این مطلب
در میان جمیع اهل اسلام بسر حد ضرورت رسیده وخلافی در ان نیست الحمد لله **مسئله**
کسانیکه بعد از پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه و اله ادعای پیغمبری کردند نفس ادعای ایشان مکذب
ایشان است که خداوند عالم جل شانه از زبان خود ایشان بخلق رسانیده و حجت خود را بر ایشان
تمام کرده در نزد کسانیکه ایمان به پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه و اله دارند مانند مسیلمه کذاب
و سجاح اما کسانیکه ایمان باو ندارند در ادعا مثل مسیلمه کذاب و سجاح متنبیه مانند و بسا
انکه ایمان با مثال مسیلمه کذاب هم بیاورند چنانکه ایمان باو هم اوردند چنانکه در احادیث
وارد شده و در اسلام بحد ضرورت رسیده وخلافی در ان نیست **مسئله** مسیلمه کذاب
انکاری از پیغمبری پیغمبر صلی الله علیه و اله نداشت و نوشت به پیغمبر صلی الله علیه و اله که تو پیغمبر
اهل بلادی و من پیغمبر اهل بادیه و بیا با تو مرا با تو نزاعی نیست پس تو را هم با من نزاعی نباشد
و پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمودند بغیر از من پیغمبری نیست تا روز قیامت و لشکر بجنگ او
فرستادند تا انکه در خلافت ابی بکر او را از پا در اوردند و کشتند او را و تابعان او را چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست **مسئله** در این زمانها محنت افتراقی که این
مردم بسبب دوری از خصوص باهر النور ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین از راه و رسم دین و ائمه

الهی

الهی بدور افتاده و محض عادت طبیعت اسمی از دین در میان ایشان بود و محض رسمی از اسلام اعمالی
چند از ایشان صادر میشد چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود در حدیث مفصلی که بعضی
از فقرات آن اینست که زود باشد که بیاید زمانی بر امت من که باقی نباشد در آن زمان از ایمان مگر اسمی
و از اسلام مگر رسمی و از قرآن مگر درسی که مساجد ایشان معمور باشد از اجتماع ایشان و دلهای
ایشان خراب باشد از ایمان که دین ایشان دنانیر و اموال ایشان خواهد بود و قبله ایشان زنان ایشان
خواهد بود پس در چنین زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر از آن داده بود در هزار سال
و کسری پیش از این هوای الوهیت بر سر بعضی از مردم افتاد که گویا از الوهیت هم در نزد ایشان چیزی
بجز اسم نبود و چون دیدند که اگر در اول امر ادعای الوهیت کنند بجز آنکه مانند مجانین سنگسار
دست اطفال شوند ثمر دیگر نخواهد داشت پس این ادعا را بصورتی بروز دادند که وحشتی
در آن نباشد و مردم گوش بسخن ایشان بدهند که اگر بعضی قبول نکردند بعضی قبول خواهند
کرد پس دیدند که در میان شیعه معروفست که امام دوازدهم ایشان عجل الله فرجه زنده است و غایب
از انظار مردم است انتظار ظهور او را دارند پس در میان مردم جلوه دادند که نایب خاصی از جانب
او آمده از برای ترتیب کردن مردم از برای ظهور خود او عجل الله فرجه پس مردم چندان وحشتی
از این ادعا نکردند و بعضی از پی جستجوی این برآمدند که آن نایب خاص کیست و در کجا است تا
آنکه بروز دادند که او شخصی است در شیراز میرزا علی محمد نام و او است باب امام و عنقریب است
که او مسخر خواهد کرد جمیع عباد را و مسلط خواهد شد بر جمیع بلاد و اول کسی که در اصفهان
بنای انتشار این امر را گذارد ملا حسین بشرویی بود که رفقا مدتی با مردم داشت و مردم را دعوت میکرد

و مکرر

بعنوان مقدس شرح حال علمای صوفیه بطور حقیقت

و مکرر او را ملاقات کردیم و گفت و شنود بسیار در میان آمد تا آنکه بعد از مدت دو و سه سال خود
میرزا علی محمد از شیراز فرار کرده از حبس حاکم آنجا و آمد باصفهان و نوشت با امام جمعه آنجا که من فلان
شخص صاحب ادعا هستم آیا تو با این حال مرا پناه میدهی امام جمعه بجهة اقتدائی که داشت او را پناه داد
و مردم دسته دسته میرفتند و او را میدیدند و با او صحبت میداشتند خصوص بعضی از علما و طلاب
و دلیل و برهان بر صدق ادعای او از او طلب میکردند دلیلی که داشت این بود که من کتابی آورده‌ام
در میان مردم که همه ایشان عاجزند که مثل یک حرفی از آن بیاورند چنانکه پیغمبر کتابی آورد که
مردم عاجز بودند که مثل سوره و مثل حدیثی از آن بیاورند پس چنانکه کتاب او حجت است بر مردم
کتاب من هم بطریق اولی حجت است بر خلق چرا که مثل یک حرف از آن نمیتوانند آورد علما در جواب
او گفتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در اول امر خود و ابتدای دعوت معجزات بسیار داشت که مرد
و زن و عالم و جاهل و قوی و ضعیف آن معجزات را برأی العین مشاهده میکردند بطوری که هر
کس هم که ایمان باو نمی‌آورد انکار خارق عادت او را نمیتوانست کرد نهایت آنکه میگفت که این خارق
عادات سحر است مستمر که از او ظاهر میشود آیا خارق عادتی که تو داری چیست که مرد و زن
و عالم و جاهل و قوی و ضعیف آنرا مشاهده کنند و تو آمده که مجرد ادعا کنی باین ادعای خود و هم
مردم را دعوت میکنی و اهل این بلاد اغلب عجمند و مطلقا عربی نمیفهمند و نمیدانند
که تو در کتاب عربی خود چه گفته‌ای یا حکمت پس تو که هنوز نمیدانی که کتاب عربی از برای عجمها
حجت نیست چگونه میشود که باب امام و نایب خاص او باشی جواب میگفت که کتاب من حجت است
بر علمائی که عربی میدانند پس باید آنها ایمان بیاورند تا آنکه کسانی هم که عربی نمیدانند آنها هم

بواسطه

بواسطهٔ تصدیق علما تصدیق کنند و ایمان آورند علما در جواب گفتند که از برای ادعای تو دو
قسم ایراد است حجت اول آنکه سطری یافت نمیشود در کتاب تو مگر آنکه غلطهای صرفی و نحوی بسیار
در آن است دویم مطالب باطله که ادعا میکنی مطالبی است که هر کس ایمان حقیقی به پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و آله داشته باشد باید تکذیب تو را بکند پس در جواب گفت که مردم باید سخن
گفتن را از خدا یاد بگیرند نه آنکه خدا باید سخن را از خلق یاد بگیرد پس علما گفتند که بنا بر آنچه گفتی
معلوم شد که میخواهی بگوئی که کتاب تو کلام خدا است که بر تو نازل کرده پس معلوم شد که ادعای
پیغمبری داری بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله پس او در جواب گفت که ادعای پیغمبری
ندارم و لکن این کتاب من همان قرآنی است که بر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله نازل شده و آنرا حضرت
امیر علیه السلام نوشتند و مردم از او قبول نکردند پس آن قرآن مخفی بوده است در نزد اوصیای او بوده تا
حال که امام زمان عجل الله فرجه آنرا بمن داده که بیاورم در میان مردم و در آنوقت جرأت نمیکرد که
ادعای پیغمبری کند پس از اینجهة از این قبیل سخنها را در جواب گفت تا وقتیکه دید بعضی از مردم تصدیق
او را کردند پس در آنوقت گفت که همان کسی را که هزار سال است انتظار او را میکشید من همان
کسم و چون باو گفتند که آنشخص منتظر پیغمبر نیست گفت من هم نمیگویم که پیغمبر است و لکن با او
بشرع جدید و کتاب جدید هو علی العرب شدید و باز جرأت ادعای نبوت را نداشت و لکن علما باو می
گفتند که تو در کتاب خود گفته که انا اوحینا الیک کما اوحینا الی محمد پس چگونه میگوئی که این
کتاب تو همان قرآن محمد است صلی الله علیه و آله و چگونه میگوئی که من ادعای پیغمبری ندارم و حال
آنکه در کتاب خود گفته و لقد رفعناک فوق مقام اولی پس با اینهمه ادعاهای صریح که در کتاب

خود

خود کرده چگونه ادعای پیغمبری نداری و با اینهمه ادعاها غلطهای بسیار هم که میگوئی که از آنجمله که ارفعناک
گفته و در کلام عرب ارفع استعمال نشده پس با این همه غلطهای بسیار که گفته و با اینهمه ادعاهای
بیجا که کرده آیا توقع داری که مردم تصدیق کنند تو را بدون دلیل و برهان پس چون دید
که از هر راهی راه بر او بسته شد بطوریکه از هیچ راهی نتوانست طفره زند بالاخره گفت که
مباهله میکنم تا بدانید که من در ادعای خود صادقم پس علمائی که حاضر بودند گفتند که اگر
چه بطلان ادعای نبوت بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله احتیاج بمباهله ندارد چرا
که نفس ادعای تو مکذب تو است در نزد اهل اسلام و همهٔ اهل اسلام میدانند که ادعای
پیغمبری بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله واضح البطلان است و از همه باطلها باطل
تر است چرا که این مطلب از جمله ضروریات اولیه اهل اسلام است که پیغمبری از جانب خدا
بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله نخواهد آمد مگر آنکه شیطان کسی را اغوا کند
که ادعای نبوت کند مانند مسیلمه کذاب و سجاح و لکن حال که خود تو میخواهی مباهله
کنی با هر کس مباهله میکنی معین کن تا با تو مباهله کند جواب گفت که آقا محمد مهدی خلف
حاج محمد ابرهیم کلباسی یا آقا سید حسن بیدابادی یا آقا سید اسد الله خلف آقا سید محمد باقر
حجة الاسلام یا حاجی محمد جعفر آبادهٔ هر یک با من مباهله کنند من با آنها مباهله میکنم
پس علمای حاضر گفته او را با آقایان مذکور رسانیدند آقایان اقبال بمباهله نکردند و فرمودند
ادعای او واضح البطلان است و مباهله در امریست که حقیت و بطلان آن واضح نباشد و این
موضع موضع مباهله نیست و علاوه بر این معلوم است که چون بنای مباهله شد و مردم

نشنید

بشنیدند جمعیت بسیاری جمع خواهند شد اگرچه از برای تماشا باشد و شاید که این شخص
یک راه حیله‌ای ابداع کند و کاری بکند که موجب اضلال بسیاری از عوام الناس گردد و باعث
فساد و فتنه و آشوب شود پس مصلحت نیست که ما اعتنائی باین شخص کنیم که همان نفس اعتنای
ما باین شخص موجب تحیر و اضطراب عوام الناس خواهد شد پس چون این سخنها باو رسید
او بیشتر جری شد در اینکه باید مباهله کرد تا معلوم شود که من برحقم پس چون اصرار
او زیاد شد در مباهله کردن و علمای اصفهان امتناع داشتند مرحوم میرزا عبد الجواد
ولیانی که یکی از علمای معروف ایران خصوص در طهران بود در آنوقت در اصفهان بود او گفت
که من با او مباهله میکنم و بطلان او را ظاهر میکنم ولکن باو بگوئید که میرزا عبد الجواد
میگوید که من ادعای تصرف در ما کان و ما یکون ندارم که در این مباهله تو را هلاک
کنم ولکن تو ادعای اینرا که از جانب خدا آمده‌ئی که مردم را دعوت کنی بتصدیق خود برای پس اگر
تو در این مباهله مرا هلاک کردی یا آنکه از خدا خواستی و خدا مرا هلاک کرد چیزی
بر مردم واضح میشود اما اگر من سالم ماندم واضح خواهد شد که تو در ادعای خود
کاذبی و دروغ میگوئی مثل آنکه اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله مباهله میکرد با علمای نجران
جمیع آن علما بلکه جمیع اهل نجران هلاک میشدند و اگر مباهله میشد و علمای نجران
سالم میماندند اصل مباهله کردن بیفایده بود چرا که حقیت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای
ایشان معلوم نمیشد پس چون سخن میرزا عبد الجواد ولیانی بسمع او رسید گفت معلوم است
که میرزا عبد الجواد ادعائی ندارد و من ادعا دارم و مباهله را من میکنم از برای آنکه اثبات

نجران موضع معروفیست مابین حجاز و شام و یمن

کنم حق

کنم حق بودن خود را واضح و روشن است که میرزا عبد الجواد این سخنها را بگوید همه کس میداند
که مباهله که بعد از آن طرفین سالم ماندند بیفایده است و بازیست و ما نیامده‌ایم که بازی
از برای مردم در آوریم پس ملا عبد الکریم ترک را که یکی از اعیان مصدقین معروف
بود تعیین کرد از برای مباهله کردن با میرزا عبد الجواد پس چون خبر تعیین کردن ملا عبد
الکریم بمیرزا عبد الجواد رسید پیغام داد بمیرزا علی محمد که من و ملا عبد الکریم ترک هیچ
یک ادعای نیابت و ادعای بابیت امام زمان عجل الله فرجه را نداریم و تو او را از برای مباهله
با من تعیین کرده چرا خودت اقدام بمباهله با من نمیکنی که خود ادعا داری جواب گفت که
آیا نه اینست که ائمه علیهم السلام اذن داده‌اند بشیعیان خودشان که در وقت حاجت مباهله کنند
میرزا عبد الجواد گفت پس بنا براین که تو اذن داده او را در مباهله کردن با من اگر من بعد
از مباهله کردن با او سالم ماندم بطلان ادعای تو ظاهر خواهد شد میرزا علیمحمد جواب گفت
که چرا میرزا عبد الجواد در امر واضحی که همه کس میداند اینقدر اصرار میکند معلوم است که
مباهله را از برای فایده باید کرد و فایده مباهله هلاک شدن کسیست که در مقابل حق
ایستاده و مباهله میکند این مطلب اصرار ضرور ندارد که میرزا عبد الجواد میخواهد مستعجل
بدارد و معلوم است که اگر بعد از مباهله ایشان میرزا عبد الجواد سالم ماند مباهله بیحاصل
خواهد بود پس میرزا عبد الجواد گفت که مباهله در اینصورت بی فایده نخواهد بود بلکه
فایده آن بطلان ادعای تو خواهد بود میرزا علیمحمد گفت باز اصرار میکند در مطلبی که
واضح است بلی چنین است که اگر میرزا عبد الجواد بعد از مباهله با ملا عبد الکریم سالم

وبیفایده صح

ماند

ماند دلیل بطلان ادّعای او باشد پس چون بنای مباهله شد قرار دادند که در روز
دوشنبه پیش از طلوع آفتاب چنانکه در احادیث وارد شده مباهله کنند پس قرار دادند
که در بیرون دروازهٔ نجّی در مسجدی که در قدیم الایام معمور بوده و در اصفهان معروف است
و آثار محراب آن در وقت مباهله باقی بود در حضور جمعی مباهله کنند و این خبر در اصفهان
منتشر شد که در روز دوشنبه در مکان مذکور مباهله خواهد شد پس در روز موعود
در مکان معهود جمع بسیاری از بابیه و غیر بابیه قبل از طلوع آفتاب جمع شدند
و خود این حقیر با جمعی از طلاب مدرسه نیماورد که از اهل یزد و کرمان و قزوین و نائین
و بهائیه و غیرها بودند حاضر بودیم چنانکه در اغلب مجالس گفتگوی میرزا علی محمد با
علما و سایر مردم حاضر میشدیم از برای تحقیق ادّعای او پس میرزا عبد الجواد و ملا
عبد الکریم ترک در مقابل محراب آن مسجد مذکور دست بدست یکدیگر دادند و
فقرات دعاهائیکه در کافی مذکور است بنای خواندن گذاردند تا آنکه مباهله ایشان
بانجام رسید و اسیبی بمیرزا عبد الجواد نرسید پس رو کرد بحضرات بابیه و گفت که میبینید
که اسیبی بمن نرسیده و اگر میخواهید رخت خود را بکنم که بدن عریان مرا هم ببینید
که اسیبی بآن نرسیده و آیا دیگر بعد از این اسمی از مباهله میتوانید ببرید و آیا کفایت
نکرد این برای بطلان ادّعای بیجای این شخص که این همه اصرار داشت در مباهله کردن و
من اصرار داشتم در سخنهای خود پس ملا حسین واعظ که در اصفهان معروف
بود و در مسجد حاجی محمد جعفر آباده همیشه وعظ میکرد و از جملهٔ اعیان مصدقین

نجّی یکی از محلات اصفهان است

میرزا

میرزا علی محمد بود گفت که یکی از این دو نفر باید عدد اذکار را کم گفت از اینجهة مباهله
اثر نکرد در جواب ملا حسین واعظ گفتند که شرط مباهله روز دوشنبه قبل از طلوع
آفتاب است روز که روز دوشنبه است و آفتاب هم هنوز طلوع نکرده نباید این مطلب در
شک باقی بماند دفعه دیگر مباهله کنند و حساب عدد فقرات را دو نفر دیگر با تسبیح
ضبط کنند که محل شکی باقی نماند پس دفعه دیگر بنای خواندن فقرات گذاردند و ملا
حسین واعظ حساب عدد فقرات میرزا عبد الجواد را با تسبیح نگاه داشت و حساب
عدد فقرات ملا عبد الکریم را کسی دیگر با تسبیح نگاه داشت تا آنکه از مباهله فارغ شدند
و هنوز آفتاب طلوع نکرده بود بدون شائبه ریب و شکی پس میرزا عبد الجواد بعد از
فراغ از مباهله بسجده شکر افتاد پس حضرات بابیه خیال کردند که او بیحال شده و هلاک
خواهد شد پس همگی دویدند بر سر او که ببینند چگونه هلاک شده و بعضی دیگر هم
که با میرزا عبد الجواد آشنا بودند خود را بر سر او رسانیدند که مبادا بابیه اسیبی دستی
باو برسانند آنگاه بگویند که اسیب اثر مباهله بود پس دست او را گرفتند و او را از
سجده شکر بلند کردند پس روی خود را بسوی حضرات بابیه کرد و گفت بیائید ببینید که
اسیبی بهیچوجه بمن نرسیده آیا کفایت نکرد در بطلان ادّعای میرزا علی محمد سلامتی من
پس آب در دهن ایشان خشکید و رنگهای آنها پرید و با این حالت رو برفتن گذاردند
و رفتند نزد میرزا علیمحمد و گفتند واقعه را پس او گفت که تا سه روز دیگر هلاک خواهد شد
و سه روز هم گذشت و میرزا عبد الجواد سالم ماند و سالم بود تا وقتیکه بابیه جسارت

کردند

کردند نسبت بحضرت ظل اللهی و بنای کرفتن ایشان شد و او بسلامت بود و ایشان را
میشناختند و نشان میدادند و میکرفتند و بسزای خود میرسانیدند باری پس چون علمای
اصفهان دیدند که مباهله شد و اسبابی هم بطرف مقابل نرسید و فتنه و فسادی هم برپا
نشد پیغام دادند بمیرزا علیمحمد که اکرچه بطلان ادعای تو واضح و ظاهر است و احتیاج
باین نیست که از مباهله بطلان آن ظاهر شود ولکن از جهت آنکه مبادا در یکجائی
بکوئی که من علمای اصفهان را دعوت بمباهله کردم و ایشان اجابت نکردند ما حاضریم
و با تو مباهله میکنیم پس میرزا علیمحمد جواب داد که من مامور بودم که پیش از عید گذشته
مباهله کنم در همان وقتیکه شما را دعوت بآن کردم و حال که عید گذشته و من مامور
بمباهله نیستم پس بعد از آن دیگر دم از مباهله کردن نزد تا آنکه او را کشتند و لکن
ادعاهای خود را روز بروز بروز میداد در مدت حیات خود پس در اول امر ادعای
نیابت خاصه و بابیت امام زمان عجل الله فرجه بود و تا در اصفهان بود بیش از این بروز نمی
داد تا وقتیکه او را بردند بطهران و تبریز پس در تبریز در مجلس مکالمه او با نظام العلماء
و سایر علما در حضور حضرت ظل الله از قراریکه در تحریر صورت مجلس و در تواریخ نوشته اند
کفت که من آنکسی هستم که هزار سالست که انتظار او را میکشید یعنی که من امام غایبم
که حال ظهور کرده ام و این ادعای او بعینه مانند ادعای زینب کذابه است که در زمان مامون
ادعا کرد که من زینب دختر حضرت امیر و فاطمه و خواهر امام حسن و حسینم علیهم السلام و حال آنکه همه
اهل اسلام میدانستند که حضرت زینب خاتون در زمان حضرت سجاد از دنیای فانی رحلت

فرمودند

فرمودند و مقبره مقدسه او در شام مشهور است بزینبیه و آنحضرت شخصه بود که در زمان حضرت
امام رضا علیه السلام در دنیا نبود و زینب کذابه شخصه دیکر بود و با این حال معلوم میکفت من همان
زینب هستم و اینحال بعینها حالت اینشخص است که از اهل شیراز و از پدر و مادر معروف
غیر معصوم در وقتی معلوم متولد شده و در میان مردم نشو و نما کرده تا باین سن رسیده
و هیچ ادعائی نداشته مثل سایر مردم که از امام حسن عسکری و نرجس خاتون متولد
نشده اند حال چه شده که مردمان دیکر از امام حسن علیه السلام و نرجس خاتون متولد نشده اند
و در این میان اینشخص شیرازی متولد از ایشان شده و میکوید من همان کسی هستم که هزار
سال قبل از این از امام حسن عسکری و نرجس خاتون علیهما السلام متولد شده و حال
آنکه آنحضرت علیه السلام بضرورت اهل ایمان از ابتدای تولد بنای غیبت را کذاردند و تا مدت هفتاد
سال و کسری غیبت آنجناب غیبت صغری بود که کاه بی کاه خود را بمردم مینمودند و معروف
میشدند و بعد از آن غیبت کبری شد و محتجب کشتند چنانکه احادیث متواتره متکثره
دلالت کرده بحدی که دانستن که اینمطلب از اجماع و اتفاق جمیع علمای اعلام تجاوز کرده
و بعوام الناس رسیده و از جمله ضروریات مذهب شده که ضرورت مذهب از جمیع دلیلها
کاشف ما کان محکمتر و بالاتر است پس اینشخصی که در شیراز در وقت معلومی از پدر و مادر
غیر معصومی متولد شده و در میان مردم نشو و نما کرده و هرکز غایب نشده و نه غیبت صغرای
داشته و نه غیبت کبرائی داشته چکونه معقول و منقول است که آن کسی باشد که هزار سال
است که مردم انتظار ظهور او را دارند پس چنین سخنی اکر بی معنی و واضح البطلان نیست

ایامی

ایا معنی کلام بی معنی در عالم چیست و معنی وضوح بطلان در عالم کدام است پس چه
قدر واضح و هویدا است که اهل مذهب تشیع هرگز انتظار تولد این شخص شیرازی نداشتند
و او هم هرگز غایب نبوده که کسی انتظار ظهور او داشته باشد و مطلب باطلی از این واضح تر
و ظاهر تر کجا نمیرود که کسی بتواند ادعا کند بطوریکه هر عاقلی میفهمد بطلان انرا اگرچه طفل
ممیزی یا زن ضعیفی باشد بلی و حالت مریدان او که طعمه سگها شد چه قدر شبیه است بحالت
زینب کذابه که چون مامون ادعای او را خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد فرمودند که
گوشت ما اهل بیت حرام است بر درندگان پس بفرما که او را در میان درندگان اندازند
اگر او را دریدند و خوردند کذب او بر مردم ظاهر خواهد شد پس او را در میان شیران
انداختند و او را دریدند و خوردند پس چون مامون مشاهده این حال کرد و باطنا با خود
حضرت بد بود عرض کرد حالت خود شما چگونه است پس حضرت برخواستند و تشریف
بردند در انجائیکه شیران بودند پس شیرها برخواستند و سرهای خود را بر زمین گذاردند
و تبصبص کردند و مامون مشاهده میکرد که چگونه انها خضوع و تبصبص میکنند
باری پس چه قدر شبیه است حال این شخص بحال زینب کذابه که چون او را کشتند و
در میان خندق انداختند بدن او طعمه سگها شد و قبر و شکم انسگها شد که زیارتگاه
هم در روی زمین از برای مریدان باقی نماند پس عرض میکنم که ایا جمیع شیعیان از مرد و
زن و عالم و عامی نمیدانند که حال امام زمان عجل الله فرجه این نیست که چون ظهور
کند هنوز خبر ظهور او باطراف عالم نرسیده او را بگیرند و حبس کنند و از حبس بگریزد و باز

تبصبص: کنایه از خضوع و تملق بعضی از حیوانات است مثل سباع

در چنگ

در چنگ مردم گرفتار باشد تا انکه او را از شهری بشهری ببرند تا انکه او را بکشند و هنوز
عدلی در روی زمین از او منتشر نشده باشد ایا نه اینست که بمحض اینکه این شخص شیرازی
بنای دعوت را گذارد او را گرفتند و حبس کردند تا مدت مدیدی که قریب سه سال بود و بعد
از حبس گریخت و پناه بامام جمعه اصفهان برد و بار دیگر در اصفهان چون بنای دعوت داشت معتمد
الدوله او را حبس کرد بطوریکه مریدانش و هم نمیدانستند که در کجا است تا انکه بعد از
فوت معتمد الدوله معلوم شد که در اصفهان محبوس بوده پس گرگین خان او را از حبس
بیرون اورد و باتفاق سواران او را روانه طهران کرد و از انجا او را به تبریز روانه کردند
و از انجا بعد از چوب خوردن و توبه و انابه ظاهری کردن از ادعاهای خود روانه ارومیه کردند
تا انکه او را نشانه گلوله نمودند و جان او را از ادعاها بیجا کردن فارغ ساختند و این بیچاره
از ابتدای دعوت تا وقت رحلت بهیچوجه نتوانست که مسلط بر جائی شود و ظلم را از انجا
رفع کند و عدل و داد را در انجا منتشر کند باری انتظار شیعه از قدیم و جدید از برای
ظهور امام زمانی بوده و هست که بعد از سنه دویست و پنجاه و پنج یا شش متولد شد از
نرجس خاتون حلیله جلیله امام حسن عسکری صلوات الله علیهم و از برای ظهور
او علاماتی است حتمی که امدن دجال و سفیانی است هشت ماه پیش از ظهور و قتل
نفس زکیه است پانزده روز قبل از ظهور و امدن صیحه اسمانی است در ماه رمضان که
در محرم بعد از ان ظهور خواهد بود و پیدا شدن صورت حضرت امیر صلوات الله علیه
در قرص افتاب بطوریکه علمای شیعه قدیما و حدیثا روایات متواتره نقل کرده اند و علاوه

بر اینها

بر اینها شیعه انتظار شخصی را داشته و دارند که چون ظهور کند زمین را پر کند از عدل
و داد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و این شخص نتوانست که دست تسلط حکام و
سلاطین را از سر خود رفع کند چه جای آنکه بتواند ظلم و جور را از روی زمین براندازد پس
کی شیعه انتظار چنین شخصی را داشتند تا بکی پس چون از این قبیل چیزها امر بدیهی ها
او گفتند ناچار تأویلاتی جعل از برای هر یک از آنها ذکر کردند که آن تأویلات مخصوص خود
ایشان بود و احدی از علمای شیعه قدیماً و حدیثاً چنین تأویلات نکرده و حال آنکه علم
تأویل و تفسیر باید از ائمه طاهرین سلام الله علیهم بواسطه علمای قبل بعلمای بعد برسد
و از راویان اخبار و ناقلان آثار دست بدست از سلف بخلف برسد نه آنکه مردم بهوا
و هوس خود بمیل و رأی خود تفسیر و تأویل کنند آیه از قرآن یا حدیثی از احادیث را و حرمت
تفسیر برأی در میان شیعه از جمله مسلمیات و اتفاقیات ایشانست تا بحدی پس حضرات
بانواع و اقسام تأویلات مخصوصه بخود ایشان بمیل و هوای نفس خود شان دست
و پا کردند و چه بسیار از جهال که فریفته آن تأویلات شدند و غافل بودند که تأویل
و تفسیر باید از ائمه علیهم السلام بواسطه راویان اخبار و ناقلان آثار برسد تا بکی تا آنکه گویا در
آخر کار از تأویلات بی پا کردن خسته شدند و جان خود را فارغ کردند و همان ادعائی را که
میرزا علی محمد شیرازی در واقع داشت لکن بطور ظاهر ادعا نمیکرد و گاهی ادعای نیابت
خاصه و بابیت میکرد و گاهی ادعای امامت میکرد بروز دادند و بی پرده ادعای پیغمبری
کردند بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله بلکه نبوتی را ادعا کردند که بالاتر از نبوت

پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و معلوم است که کسیکه خود را بالاتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله
دانست اعتنائی بنیابت امامی که خود را تابع پیغمبر است ندارد بلکه اعتنائی بخود امام و خود
پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد چنانکه همین ادعا را خام در ابتدای امر در صریح کتاب میرزا
علیمحمد شیرازی بود که رفع را بباب افعال برده بود و گفته بود و لقد رفعناک فوق مقام
او ادنی و مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله مقام او ادنی بود و او فوق آنرا ادعا کرده بود
و از اینجهة صریحاً گفته بود فاتوا بحرف من مثله و در قرآن کمتر از فاتوا بحدیث مثله تحدی
نشده و از اینجهت خود را در مقام بیان میدانند و کتاب بیان نوشته اند و خود را بیان نامیده اند
بخیال اینکه ائمه علیهم السلام فرموده اند و اما المعانی فنحن معانیه و ظاهره فیکم پس مقام جمیع
ائمه علیهم السلام را حتی مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله را مقام معانی میدانند و مقام بالاتری از
برای ایشان نمیدانند و مقام بالاتر از مقام معانی مقام بیان است و خود را بیان میدانند
و اهل بیان مینامند و از اینست که در صریح کلام خام ایشانست که اگر محمد در این زمان
بود بدور ما طواف مینمود و بحسب ظاهر اظهار انکاری از پیغمبری پیغمبر صلی الله علیه و
آله نمیکنند و لکن خود را اعظم و بالاتر از او میدانند و خاتم بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله را
تأویل میکنند که خاتم بمعنی انگشتر است و مثل آنکه انگشتر زینت شخص است پیغمبر هم
زینت پیغمبرانست و نه اینست که او صلی الله علیه و آله آخر پیغمبران باشد پس بعد از
او پیغمبران چند باشند منافاتی با زینت بودن او ندارد و گاهی تأویل میکنند که بر
فرض که او آخر پیغمبران باشد منافاتی ندارد مقام بیان و مقام توحید بعد از او ظاهر

شود و مقام بیان فوق مقام پیغمبری است و گاهی بابنطور تاویل میکنند که خود پیغمبر است که در این زمان
بصورت ادعاما برون آمده و کسی دیگر ادعای پیغمبری بعد از او نکرده و گاهی تاویل میکنند
که از جمله چیزهای مخصوص بشیعه یکی مسئله بدا است پس بدا از برای خدا پیدا شده
در بودن پیغمبر آخری پیغمبران پس چون بدا شده بعد از او پیغمبران می آیند و گاهی تاویل
میکنند که الان عالم عالم رجعت شده و احکام عالم رجعت برپا شده و دنیا فانی شده
و احکام دنیویه باید برچیده شود پس نماز و روزه و خمس و زکوة و حج و جهاد و سایر
شرایع باید تغییر کند و جمیع را تغییر داده اند و نماز را بطوری که دخلی بطور نماز مقرری
ندارد در غیر اوقات مخصوصه قرار داده اند و روزه ماه رمضان را بالمره از میان برداشته اند و
پنج روز آخر سال را قرار داده اند و حج را در غیر مکه معظمه بطوری دیگر و زکوة را بطوری
دیگر و هوا را مانند آب مطهر قرار داده اند و احکام نجاسات را از میان برداشته اند و دعاها
و اذکار را بطورهائی که میل خودشان بود قرار داده اند و حال آنکه انچه ایشان تازه احداث
کردند مخالف ضرورت اسلام و ایمان بود و اینمطلب محل اتفاق اهل اسلام است که اگر کسی
مخالف باشد با یکی از ضروریات اسلام از اسلام خارج است و کافر است اگرچه مخالف
با ضروریات نباشد چه جای آنکه مخالف بسیاری از ضروریات باشد پس در بطلان
و کفر او شکی باقی نخواهد ماند و اینمطلب خصوصا با اهل اسلام هم ندارد و در جمیع ادیان
آسمانی اینمطلب جاری بوده که چون حجت الهی امری را در میان خلق قرار داد و امر کرد که تخلف
نباید کرد از این امر و هر کس تخلف کند و خلاف خود را دین خود قرار دهد از دین آسمانی

الهی خارج است و اینحکم در تمام ادیان آسمانی در مخالفت یکی از امور آسمانی است چه جای
مخالفت بسیاری از امور آسمانی و آن مخالفت را دین خود قرار دادن و چه جای آنکه تمام مردم را
بآن مخالفت دعوت کردن و آن مخالفت را از جانب خدا دانستن و چه بسیاری از خلق جهال بیشماری
که غافل باشند و از روی غفلت خود گمان کنند که هر پیغمبری که آمد یک نوع خلافی با پیغمبر
سابق داشت پس چگونه هر دو برحق بودند پس باید غافل نباشند از اینمطلب که خلاف پیغمبری
با پیغمبری دیگر معقول و منقول نیست بلکه خلاف اهل حق با اهل حق دیگر معقول و منقول
نیست مگر در موضعی که خلاف در آن جایز باشد یعنی خدا قرار داده باشد که خلاف کنند
مثل آنکه پیغمبری بیاید مثل آنکه موسی آمد و بگوید که بعد از من پیغمبری خواهد آمد و تغییر
در انچه من آورده ام خواهد داد و باید اطاعت کنید او را مثل آنکه عیسی بعد از او آمد و تغییر
داد و این واضحست در نزد عقلای روزگار که تغییری را که عیسی داد موسی از آن تغییر خبر داده
بود و آن تغییر خلاف گفته خدا و خلاف گفته موسی نبود پس از اینجهت موسی در اموری که آورده
بود برحق بود و عیسی هم در اموری که آورده بود برحق بود بخلاف آنکه موسی خبر دهد که
پیغمبران دروغگو بعد از من خواهند آمد و علامات آن دروغگویان را هم بیان کند و بگوید
اطاعت مکنید ایشان را و بعد از او پیغمبران دروغگو بهمان علامات بیایند و با موسی خلاف کنند
پس در اینصورت نمیتوان گفت که اینها هم برحق بوده مانند سابق پس بسی معلوم است که عیسی
مخالف موسی نیست اگرچه تغییری در امور موسی داده و پیغمبران دروغگو مخالفند با موسی بجهة
تغییری که داده اند پس بمقتضای خبرهائی که هزار سال و کسری قبل از این ائمه طاهرین سلام الله

علیهم داده اند که قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه جمعی ادعای پیغمبری و جمعی ادعای امامت
خواهند کرد و ایشان دروغگو و کاذبند و تصدیق ایشان نباید کرد و تکذیب ایشانرا باید کرد
چنانکه مرحوم مجلسی علیه الرحمه روایت کرده که شصت نفر دروغگو قبل از ظهور امام علیه السلام
پیدا شوند که همگی ادعای پیغمبری کنند و دوازده علم از آل ابیطالب بلند شوند که ادعای امامت
کنند و چنانکه مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند بپرهیزید از بلند کردن اسم ما روایت کرده
باشید والله هر آینه غایب خواهد شد امام شما سالهای دراز از روزگار شما تا آنکه بگویند که هلاک
شد بکدام وادی رفت و چشمهای مؤمنان بر او گریان شود و سرنگون شوید چنانکه کشتی سرنگون شود
در موجهای دریا پس نجات نخواهد یافت مگر کسیکه خدا عهد او را گرفته است و نوشته است
در دل او ایمانرا و مؤید کرده است او را بروحی از خود و دوازده علم بلند شود که مشتبه باشند
و تمیز نتوانند داد هیچیک را از دیگری مفضل گریان شد فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد
چرا گریه نکنم و میفرمائید که دوازده علم بلند شود که مشتبه باشند و تمیز نتوان داد هیچ
یکرا از دیگری مفضل گوید نظر فرمود بافتاب که در صفه افتاده بود و فرمود میبینی این افتابرا
عرض کردم بلی فرمود والله امر ما واضحتر است از این افتاب پس عرض میکنم که والله امر ما
واضحتر است از افتاب از برای طالب حق بغیر از ضروریات دین و مذهب چیزی نیست
که باید متمسک بان شد و امریکه مشتبه میشود از برای غافلین چیزی نیست بغیر مخالفت
کردن بعضی از ضروریات و انرا دین خود قرار دادن چه جای مخالفت کردن بسیاری از انها پس
عرض میکنم که از جمله ضروریات اولیه دین اسلامست که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر آخر الزمان است

وبعد

و بعد از او پیغمبر بر حقی نخواهد آمد و هر کس بعد از او ادعای پیغمبری کند نفس ادعای او
مکذب او است و مانند مسیلمه کذاب کذابست و این مطلب در اسلام انقدر ظاهر و هویدا بوده که
اهل حل و عقد از سایر ادیان هم مانند یهود و نصاری و مجوس میدانند که ادعای خاتمیت
پیغمبر را پیغمبر مسلمین داشته و میدانند که مسلمانان بر این عقیده بوده و هستند پس این
جماعت ادعای پیغمبری را بعد از او کردند پس اگر مسلمانی از روی بصیرت مسلمان باشد میداند که
نفس ادعای پیغمبری بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله دلیل کذب و بطلان او است
مانند مسیلمه کذاب بر فرضی که بقدر دجال سحری بتواند اظهار کند چه جای آنکه میرزا علی
محمد بقدر مسیلمه کذاب هم فصیح نبود و بقدر او هم نتوانست که تخم مرغی را در سرکه نرم کند
و در شیشه در تنگی داخل کند و کبوتری را پر بکند و پرهای انرا در خلوت بان نصب کند و انرا
پرواز دهد در حضور بعضی از جهال بادیه از برای فریفتن انها و حال آنکه اگر بقدر دجال
هم سحری میتوانست نشان دهد مسلمان با بصیرت میدانست که او بر باطل است و نفس ادعا
او دلیل کذب او است و اما اینکه خود را در مقام بیان و ائمه علیهم السلام را در مقام معانی نهند
و خود را بیان و اهل بیانرا مؤمنین میدانند و بالاتر از پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله میدانند پس
این مطلب خلاف ضروریات دین و مذهبست که ادعا کرده اند و انرا دین خود قرار داده اند چرا که
ضروریات اسلام قائمست بر اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله اول مخلوقات و اشرف کائنات و اشرف
موجودات است بفرمایش الهی و ضروریات مذهب بر این قائمست که بلغ الله بکم اشرف محل المکرمین
و اعلی منازل المقربین و ارفع درجات المرسلین حیث لا یلحقه لاحق و لا یفوقه فائق و لا

یسبقه

یسبقه سابق ولا یطمع فی ادراکه طامع وایشان بخیال خام خود که هوای نفس اماره
بود بطمع بالاتر از ائمه علیهم السلام مقام را ادعا کردند و از آیه شریفه افرایت من اتخذ الهه هواه شرم نکردند
وان هوا را خدای خلق دانستند و اسم از انبیا نام نهادند و مردم را بان دعوت کردند و
فریفتگان را اهل بیان گفتند و حال آنکه هر مقامی اگر بتوان از آن تعبیر آورد و هر قدر
نزدیک باشد بمقام قرب آن مقام مقام ایشان علیهم السلام است چرا که حدیثی که در این
مقامات وارد شده حدیث جابر است که اگر آن حدیث نبود این مبدعین اسمی هم
از این مقامات بگوش ایشان نرسیده بود که بتوانستند ادعای آن مقامات را از برای خود بکنند
بطمع خام خود و بعضی از فقرات این مطلب اینست که فرمودند علیک بالبیان والمعانی و بعضی از
فقرات این مطلب اینست که جابر عرض کرد که الحمد لله الذی من علی بمعرفتکم فرمودند او
ندری ما المعرفة قال لا یعنی یا میدانی که معرفت ما چیست گفت نمیدانم فرمودند معرفت
ما اثبات توحید است اولا پس از آن معرفت معانی است ثانیا پس عرض میکنم که از این حدیث
معلوم میشود از برای عاقل دانا که اثبات توحید اول معرفت ایشان علیهم السلام است و
معرفت معانی تالی و ثانی مقام اول است نه آنکه معرفت اول ایشان علیهم السلام مقام معانی
است چنانکه این مبدعین مقام اول ایشان را مقام معانی گفته اند و مقام اول را خود حسب ادعا شده اند
و خود را مقام اثبات توحید مقام بیان دانسته اند و خود را بان نامیده اند و چنین
طمع خام را اول غاصبین هم نکرد با اینکه اول ظالمین بود و چون حضرت امیر صلوات
الله علیه و آله باو فرمودند که در این مقامی که ایستاده از عهده آن هم بر نمیائی عرض کرد

فرمودند

فرمودند پس واگذار بکسیکه از عهده آن بر میاید واو وعده کرد که فردا واگذارم
و شیطان او نگذارد که وفا بوعده خود کند و این مبدعین از او بیچاره تر بودند که گفتند مقام
او مقام اول نیست و مقام اول مقام ما است و مقام دویم مقام او بوده است و این عرضها را
کنکان عرض کردم و آنچه بی پرده باید گفت اینست که فرمودند نحن والله الاسماء الحسنی
التی امر الله ان تدعوا بها و مقامی که بالاتر از مقام ایشان باشد نیست و خدا بایشان گشوده ملک
خود را و بایشان بسته و بکم فتح الله و بکم یختم و هر فتحی را ایشان کرده اند و هر ختمی را ایشان
میکنند و فتح ایشان فتح خدا است و ختم ایشان ختم خدا است باری و اما اینکه در بعضی
از حیلهائی که بکار برده اند و دست آویز مسئله برداشته اند که بر فرض هم که پیغمبر صلی الله علیه
و آله آخری پیغمبران بوده و این ادعا را داشته برداشته و پیغمبران دیگر بعد از او میایند پس
عرض میکنم که موضع بلا را این مبدعین نمیدانند و نیک وارد آورده اند لیک سوراخ
دعا گم کرده اند و معقول و منقول نیست که خداوند عالم جل شانه مبعوث کند پیغمبر را
بر قومی و امر کند او را که بقوم خود برساند که او پیغمبر است بر جمیع ایشان از مرد و زن
و سیاه و سفید از اهل بلاد و اهل بیابانها و امر کند او را که بقوم خود برساند که بعد
که هر کس بغیر از من ادعای پیغمبری کند در هر شهری و هر بلدی و هر بیابانی و هر
مکانی و هر زمانی دروغگو و کذابست تکذیب او بر شما واجب و لازمست که اگر تکذیب
او را نکنید ایمان بمن ندارید و آن پیغمبر هم بمقتضای امر الهی این مطلب را بقوم خود برساند
بطوریکه همگی بفهمند و بدانند که پیغمبری بغیر از او از جانب خدا نخواهد بود پس

بعلاوه

بعد از همه این داستانها بدائی از برای خدا پیدا شود که مسیلمه کذاب پیغمبری باشد
از جانب خدا از برای اهل بادیه و بیابانها و کذاب نباشد و صادق باشد در ادعای
پیغمبری خود و بگوید که بدا پیدا شد از برای خدا در اینکه پیغمبر اهل بلاد و بادیه باید
یکنفر باشد یا انکه سجاح بگوید که بدا پیدا شد از برای خدا در اینکه پیغمبر مردان
و زنان باید یکنفر باشد و پیغمبر زنها باید زن باشد و هر عاقلی میفهمد و میداند
که موضع بدا در چنین مواضع نیست و هر عاقلی میفهمد و میداند که چنانچه مسیلمه
کذاب کذاب بود و سجاح کذابه بود و بدائی از برای خدا پیدا نشده بود در پیغمبری انها
جماعتی هم که بعد از هزار و کسری سال بعد از پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه و اله
ادعای پیغمبری کردند مانند مسیلمه کذاب کذابند و بدائی از برای خدا هم نرسید
در پیغمبری انها و معقول و منقول نیست که چنین بدائی بعد از هزار سال و کسری
از برای خدا پیدا شود بلکه کذب این جماعت هزار مرتبه از کذب مسیلمه کذاب و سجاح واضحتر
و ظاهرتر است چرا که مسیلمه کذاب و سجاح در ابتدای ظهور اسلام واقع بودند و در ان
زمان احتمالی میرود که اهل بادیه و اهل بلاد بعیده هنوز نشنیده بودند که دعوت پیغمبر
اخر الزمان صلی الله علیه و اله دعوت عامه است از اینجهت مسیلمه کذاب و سجاح جولانی
کردند و لکن بعد از انکه ادعا امثال ایشان گوش زد خواص و عوام شد و جنگ و
جدال اهل اسلام با انها در دیار اسلام منتشر شد و راه کذب امثال انها بدست خواص
و عوام امد که بعد از پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه و اله پیغمبری از جانب خدا نخواهد امد

ونفس

و نفس این ادعا مکذب مدعین است و اینمطلب در کتب نوشته شد حتی انکه در تواریخ
ضبط شد و در مجالس و محافل و مساجد و منابر ذکر شد در تمام مدت هزار سال و کسری
در هر بلدی و شهری و قریه بسی واضحتر که وضوح کذب اینجماعت واضحتر و ظاهرتر است
از کذب مسیلمه کذاب و سجاح و امثال انها و بسی واضح است که موضع بدا در جائیست
که امری را که خداوند عالم جلشانه میخواهد و بجهت مصالحی چند در ابتدای امر نمیرساند (تغییر بدهد)
که من تغییر خواهم داد پس امر را بطور اجمال در اول مرتبه و بعد از انکه مصلحت خلق
در تغییر ان شد تغییر میدهد و در اول امر نمیگوید که من امر اول را تغییر نخواهم داد و
هر کس ادعای تغییر دادن کند او را تکذیب کنید مثل انکه امور منسوخه شرعیه بدائیست
شرعی که اسم این نسخ است مثل انکه عده وفات در اول تا یکسال بود و نفرموده بود که
من تغییر نخواهم داد و همیشه باید عده وفات تا یکسال باشد پس چون مصلحت خلق
تغییر کرد عده وفات را چهار ماه و ده روز قرار داد و بدای شرعی شد و عده یکسال منسوخ
شد بخلاف امری که تصریح کرده که بدائی در ان نیست مثل پیغمبری پیغمبر اخر الزمان صلی
الله علیه و اله و مثل امامت ائمه طاهرین علیهم السلام و مثل فاتح بودن و خاتم بودن ایشان
و مثل انکه حلال پیغمبر صلی الله علیه و اله حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا
روز قیامت و شرع او باقی است تا روز قیامت و اگر در حدیثی هم هست که صاحب الامر
عجل الله فرجه یاتی بشرع جدید و کتاب جدید هو علی العرب شدید بعد از انکه بعلامات
خاصه که هیچ بدائی در ان نیست و با معجزات واضحه ظاهره که امری مخفی نخواهد ماند

انشاءالله

انشاء الله تعالی آنجناب ظاهر شد و قرآنی را که حضرت امیر صلوات الله علیه و آله بخط خود
نوشتند و از امنا فقان قبول نکردند پس آنرا مخفی داشتند و در نزد ائمه طاهرین علیهم السلام
بود و در نزد امام زمان عجل الله فرجه هست که در وقت ظهور ظاهر خواهند فرمود و
در آن قرآن بسیاری از احکام شرعیه هست که در این قرآن موجود در میان مردم نیست و
بجهة همان احکام بود که منافقان آنرا قبول نکردند پس چون امام زمان عجل الله فرجه آن
قرآن را در میان مردم ظاهر کنند و احکام شرعیه آنرا جاری کنند بر عرب شدید خواهد بود
و کتاب جدید و شرع جدیدی خواهد بود و این مطلب دخلی ندارد باینکه کسی کتابی مزخرف از هوای
نفس اماره بالسوء بسازد و بگوید اینست کتاب جدید و شرع جدیدی که بر عرب شدید است
و آیا نه اینست که این کار را هر مزخرف بافی میتواند بکند که مزخرفاتی چند را بهم ببافد
و بعضی از فقرات آیات و ادعیه و زیارات را باهم بان مخلوط کند و بگوید اینست کتاب جدید
موعود که در آن شرع جدید موعود است و چون عبارات آن مغلوط و نامربوط است بطوری
که هر عربی میفهمد غلط است پس بر عرب شدید است اگر این پستا پیش آمد و نوعی
بازار اینجماعت هم از هم خواهد پاشید و دیگر هم میتواند کتاب مزخرفی مثل کتاب ایشان
بیاورد و احکامی چند در آن درج کند بر خلاف کتاب ایشان و احکام ایشان و آنرا
کتاب جدید و شرع جدید نام نهد و بگوید بر عرب شدید است و اما اینکه میگویند عالم
رجعت در این زمان برپا شده پس عرض میکنم که آن کسانی که فرمودند رجعتی خواهد
بود که اگر ایشان انفرموده بودند و بگوش اینجماعت نرسیده بود ادعای آنرا هم نمیتوانستند

ذکر بعض از علامات رجعت و ظهور امام زمان عجل الله فرجه

بکنند آن اشخاص علامات رجعت و کیفیت آنرا تعلیم پیروان خود فرموده اند چه در خصوص
و چه بواسطه روایات متواتره که از جمله آن علامات است ظهور امام زمان عجل الله فرجه
فرزند امام حسن عسکری بلا فصل علیه السلام با علامات خاصه که بدائی در
آن نیست بدون تاویلات باطله که از هوای نفس اماره بالسوء تاویل شده پس هشت ماه
قبل از ظهور یا بعد دجال خروج کند و اظهار کند سحرها که از اول این دنیا تا آخر چنین
سحر غریبی از هیچ ساحری اظهار نشده که بسحر خود چنان بنظر مردم بنمایاند خری را
بآن بزرگی که هر قدمی از آن یک میل راه باشد که چون سه قدم بردارد یک فرسخ
راه را طی کند و علاوه بر این زمین از برای او بسحر او پیچیده شود که تمام روی زمین را در
مدت هشت ماه بگردد بغیر از مکه معظمه و مدینه مشرفه و علاوه بر این دو کوه
عظیم بسحر خود بنمایاند بمردم که در یکی انواع لذتها و لهو و لعبها در آن ظاهر است و
میخواهد برساند که اینجا است منزل کسانیکه بمن بگروند و در یکی انواع المها و چیزهای
هولناک بنظر مردم میاورد بسحر خود و میخواهد برساند که هر کس تخلف از او کند
جای او در آنجا است و چنان مینمایاند بمردم بسحر خود که آن دو کوه همراه او حرکت میکنند
و باز از جمله علامات حتمیه خروج سفیانی است در مدت هشت ماه قبل از ظهور در
شامات بدون تاویلات باطله که گفتند مراد از دجال فلان آخوند است و مراد از
سفیانی آخوند دیگر که اگر چنین تاویلات مقصود باشد باز بازار اینجماعت رونقی
نخواهد داشت چرا که در جمیع اعصار اهل حق [illegible] بوده اند و در جمیع

اعتصاد در مقابل اهل حق اهل باطل بوده‌اند پس بنا بر تاویل باطل اینجماعت که امام
زمان یعنی اهل حق و مراد از دجال و سفیانی فلان اخوند و فلان اخوند دیگر انتظاری
از برای امام غایب در میان نمانده و همیشه امام ظاهر بوده و ظاهر خواهد بود مثل
انکه انتظاری از برای خروج دجال و سفیانی در میان نمانده و همیشه دجال و سفیانی
ظاهر بوده‌اند و ظاهر خواهند بود و خود اینجماعت بنا بر تاویل خودشان مناسب ترند
که مظاهر دجال و سفیانی باشند بجهة همین ادعاهای باطله و تاویلات باطله خودشان
که همه برخلاف ضروریات اهل اسلام و ایمانست چرا که از جمله ضروریات واضحه اهل
ایمانست که امام غایب که امام دوازدهم ایشانست او فرزند بلافصل امام حسن عسکری
علیه السلام است و انتظار ظهور او را میکشند با علامات خاصه که بدلائل و اخبار معینست
پس بعد از انکه او عجل الله فرجه با علامات خاصه بدا ظاهر شد و زمین را از عدل
و داد کرد بعد از انکه پر شده بود از ظلم و جور پس بعد از مدتی امدن پدران از سلطنت ان
بزرگوار علیه و علی ابائه الکرام السلام رجعت برپا خواهد شد بدون تاویلات باطله
از هوای نفس اماره بالسوء و اهل این تاویلات باطله و ادعاهای باطله هم از جمله علامات
عامه ظهور امام علیه السلام است که هزار و سیصد سال و کسری قبل از این ائمه اهل یقین علیهم السلام
خبر داده‌اند که شصت نفر ادعای پیغمبری خواهند کرد قبل از ظهور امام علیه السلام و دوازده
علم ضلالت بلند خواهد شد که هر یک شبیه دیگر نیست و پیداست ظاهر و هویدا است که
بابیها ادعای پیغمبری دارند و اگر میرزا علی محمد شیرازی بی پرده ادعا میکرد اگرچه در کتاب خود گفته که

ولقد

ولقد رفعناک فوق مقام او ادنی ولکن کسانیکه بعد از او علم ضلالت بلند کردند
علانیه ادعای نبوت را از برای میرزا علیمحمد و از برای خود کردند و مقام خود را بالاتر از
مقام اول ما خلق الله بردند و مقام ایشانرا مقام معانی دانستند و مقام خود را مقام بیان
خیال کردند و کتاب بیانی بخیال خام خود نوشتند و اتباع خود را باهل بیان خطاب کردند
بابی و یکی دیگر از علامات حتمیه که بدلائل در ان نیست که پیش از ظهور امام زمان عجل الله
فرجه باید بشود ظهور جسدیست بی سر یا کفی یا رخساره در ماه رجب که در افتاب ظاهر شود
و صدائی از اسمان بزمین رسد سه مرتبه یکی الا لعنة الله علی الظالمین و دویم ازفت الازفة
یا معشر المؤمنین و سیم هذا امیر المؤمنین قد کر فی هلاک الظالمین و یکی از علامات
حتمیه که بدلائل در ان نیست ندائیست که در ماه رمضان در روز بیست و سیوم از اسمان
بزمین رسد بطوریکه خوابیده بیدار شود و بیدار فزع کند و زن از خانه بیرون جهد
در وقت طلوع صبح باسم و نسب انجناب عجل الله فرجه ندا کند که اگاه باشید که حق با
علی و شیعه او است و ابلیس بتلبیس در عصر همان روز ندا کند که حق با سفیانی و شیعه
او است پس اهل باطل شک کنند در ندای اول و یکی دیگر از علامات حتمیه که باید پیش از
ظهور امام زمان عجل الله فرجه ظاهر شود که بدلائل در ان نیست قتل نفس زکیه است که اسم
او محمد بن الحسن است که یکی از اصحاب حضرت قائم است عجل الله فرجه که انجناب در بیست
و پنجم ذیحجه او را میفرستند بمکه معظمه که دعوت کند ایشانرا براه راست باو میفرماید
که برو بسوی مکه و بگو باهل مکه که من فرستاده امام زمانم بسوی شما اگر شما بکنم

او میگوید

او میگوید که ما اهل بیت رحمتیم و معدن رسالت و خلافت و ذریه رسول خدائیم صلی الله
علیه وآله و ما مظلوم و مقهوریم و از روزیکه رسول خدا صلی الله علیه وآله از دار دنیا
رحلت فرموده اند تا بحال حق ما را غصب کرده اند پس طلب نصرت میکنیم از شما در احقاق
حق خود پس آنجوانان ایشان را دعوت کند و طلب یاری نماید و ازایشان بگریزند و در میان رکن و
مقام ابرهیم علیه السلم او را ذبح کنند و سر او را بشام فرستند و امام علیه السلم بعد از پانزده روز
در دهم محرم ظهور کند و تفصیل ظهور آنجناب در کتابهای مفصله علمای ابرار مذکور است و
در این مختصر بنای تفصیل نیست و همه مقصود بطور اختصار اینست که عقلای اهل روزگار
متذکر باشند که امر ظهور امام علیه السلم و امر رجعت ائمه انام علیهم السلم امر مبهمی نیست که بتوان
تاویلات باطله در آن کرد چنانکه بابیه میکنند و رجعت بعد از ظهور خواهد بود و ظهور
بعد از علامات حتمیه خواهد بود و در رجعت جمیع ماحضین در ایمان زنده شوند چنانکه
جمیع ماحضین در کفر زنده شوند و جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلم از ادم گرفته تا
خاتم صلی الله علیه وآله زنده شوند و جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان نصرت کنند پیغمبر و آل
او را صلی الله علیه وآله چنانکه خداوند عالم جل شانه عهد گرفته از ایشان در نصرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله چنانکه در صریح قرآنست که میفرماید و اذ اخذ الله میثاق النبیین
لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال أأقررتم
و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین و حاصل ترجمه
این آیه شریفه اینست که یاد کن انوقتیرا که گرفت خدا عهد پیغمبران را که چون عطا کردم

بشما

بشما از کتاب و حکمت خود پس آمد پیغمبری که تصدیق کننده است آنچه را که با شما است
باید البته ایمان بیاورید باو و باید البته نصرت و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید که ایمان
باو بیاورید و او را نصرت کنید و گرفتید این عهد مرا از امتهای خود گفتند اقرار کردیم گفت
خدا بملائکه خود که شاهد باشید بر این عهد پیغمبران و من با شما از شاهدین هستیم بر این
پیمان و آنچه در احادیث متواتره در تفسیر این آیه شریفه رسیده اینست که پیغمبران علیهم السلم
ایمان به پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه وآله آوردند و بامتهای خود هم رسانیدند که باید ایمان باو داشته
باشید و اینست که در توریة و انجیل و سایر کتب یهود و نصاری بلکه در کتب مجوس ذکر
آنجناب صلی الله علیه وآله موجود است چنانکه فرموده یجدونه مکتوبا عندهم فی التورية
والانجیل و فرموده یعرفونه کما یعرفون ابناءهم پس بحسب ظاهر همین خبر دادن پیغمبران
که پیغمبر اخر الزمان بنام و نشان خواهد آمد یاری و نصرت ظاهری بود که کردند و در باطن
چنانکه در احادیث متواتره وارد شده در رجعت جمیع پیغمبران یاری و نصرت پیغمبر اخر
الزمان صلی الله علیه وآله را خواهند کرد و بسی واضح است که معنی رجعت باین دنیا زنده
شدن مردگانست و معنی نصرت یاری کردن بازبان و دست و شمشیر و الات حربست نه تاویلات
باطله اهل باطل که این دنیا همیشه بر همین نسق است که الحال هست و همیشه اهل دنیا
در این دنیا مسلط خواهند بود و همیشه اهل حق در این دنیا مظلوم و مقهور خواهند
بود و هرگز امام غایب ظهور نخواهد کرد که مسلط باشد بر جمیع خلق و زمین را پر کند از
عدل و داد بعد از انکه پر شده باشد از ظلم و جور و هرگز مردگان بر نخواهند گشت باین دنیا

و در جمیع

ورجعتی نخواهد بود که اهل حق مسلط باشند بر اهل باطل و اهل حق غالب و قاهر و عزیز
و عظیم باشند و اهل باطل خوار و ذلیل و فقیر و حقیر باشند و از شدت گرسنگی فضلات
و عذرات و قاذورات را بخورند و در این دار دنیا معذب باشند و لکن مقصود از قهر و غلبه و
سلطنت اهل حق و ظهور و رجعت ایشان با این دار دنیا همین است که چون همیشه برضای الهی عمل
میکنند در وسعت و نعمت الهی هستند و ببینا آنکه آیه شریفه لا تحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون را هم از برای مقصود باطل خود بخوانند
چنانکه مقصود از ذلت اهل باطل و خواری ایشان این نیست که در ظاهر خوار و ذلیل باشند
و غذای ایشان فضلات و قاذورات باشد و لکن چون بهوای نفس اماره راه میروند و عمل ایشان
از هوای نفس است نه از برای خدا و لله و فی الله پس از فیوضات الهیه محروم و خوار
و ذلیلند و قوت و غذای ایشان از نجاسات و محرمات است اگرچه بحسب ظاهر قورمه چلو
و باغلوا و شیلان باشد مثل آنکه شراب هم میخورند و شراب نجس و حرامست مثل آنکه فضلات
غیر ماکول اللحم نجس و حرامست پس قورمه چلوی هم که از مال مردم بظلم و ستم مهیا شده
مثل قاذورات نجس و حرامست و همچنین سایر اطعمه و اشربه اهل باطل پس ایشان همیشه
اکل و شربشان از قاذورات و محرمات و نجاسات است و ببینا آنکه الخبیثات للخبیثین و الطیبات
للطیبین را هم بخوانند و بگویند هر حرامی که بدست اهل باطل آمده خبیث و حرام و قاذورات و نجس
از برای اهل باطل که خبیث و نجسند اگرچه قورمه چلو باشد و هر حلالی که اهل حق
میخورند طیب و طاهر اگرچه سیر و پیاز باشد چنانکه اهل حق طیب و طاهرند و مقصود

این نیست

این نیست که یکوقتی خواهد آمد که در این دار دنیا اهل حق در ناز و نعمت و قهر و غلبه باشند
و اهل باطل بحسب ظاهر خوار و ذلیل باشند و قاذورات ظاهری بخورند و ببینا آنکه الذین
یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا را هم بخوانند و بگویند که چنانکه اموال
یتیمان بحسب ظاهر آتش نیست و در باطن آتش است در شکم ظالمین قورمه چلوی ظالمین هم بحسب
ظاهر قاذورات نیست و همیشه ظالمین مسلط خواهند بود و در ناز و نعمت خواهند بود و لکن
در باطن خوار و ذلیلند و در باطن فی بطونهم النار میخورند و ماکول و مشروب ایشان محرمات
و قاذورات و نجاسات است پس عرض میکنم که هر عاقلی که منکر باشد و غافل نباشد میفهمد
که این معنیها دخلی باینکه خبر داده اند معصومین علیهم السلام از حالات و کیفیات ظهور و رجعت ندارد
و این معنیها لازمه ظهور و رجعت نیست و اختصاصی بظهور و رجعت ندارد که اگر فرض کنی
که ظهور و رجعتی هم نبود این معنیها در روز قیامت از برای اهل باطل ثابت بود و هر عاقلی
که غافل نباشد میفهمد که در روز قیامت همه مردم زنده میشوند خواه ماحض الایمان باشند
و خواه مستضعف باشند و خواه ماحض الکفر باشند یا نباشند و خواه در این دنیا بحد
تکلیف رسیده باشند یا بحد تکلیف نرسیده مرده باشند مانند اطفال و مستضعفین
و مجانین حتی آنکه در قیامت اطفالی که سقط شده اند زنده خواهند شد و حدیث شریف
فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة و لو بالسقط در میان اهل اسلام متواتر است و هر عاقلی که
غافل نباشد میفهمد که زنده شدن در قیامت دخلی بزنده شدن در دنیا ندارد چرا که در
دنیا جمیع مردم زنده نمیشوند و ماحضین در ایمان و کفر زنده میشوند و اطفال و مستضعفین

و مجانین

و مجانین زنده نمیشوند و این مطلب در صریح قرآن است که فرموده یوم نبعث من کل امة
فوجا یعنی روزیکه زنده کنیم از هر امتی فوجی را و چنانکه در احادیث متواتره رسیده و ان
متواترات در میان شیعه بحد ضرورت رسیده که روزی که فوجی از هر امتی را زنده میکنند غیر
از روز بست که جمیع امتها را زنده میکنند حتی اطفال سقط شده را پس در ظهور و رجعت است
که فوجی از هر امتی زنده خواهند شد در این دنیا و ان فوج فوج ماحضین در ایمان و کفر
خواهند بود و کفار و منافقین ماحضین در این دنیا زنده خواهند شد و خوار و ذلیل خواهند
بود بطور ظاهر در این دنیا و خوراک ایشان نجاسات و قاذورات ظاهری خواهد بود که
مانند خنازیر در این دنیا قوت انها قاذورات و نجاسات خواهد بود چنانکه ماحضین
در ایمان از هر امتی ان فوجی هستند که در این دنیا زنده میشوند در ظهور و رجعت
و ایشان غالب و قاهر و عزیز و عظیم و مسلط خواهند بود در این دنیا و با عمرهای
طویل در این دنیا در ناز و نعمت زیست کنند بطوریکه هر مؤمنی هزار اولاد از صلب خود
او متولد شود غیر از اولاد اولاد و که حتی انرا خدا میداند و بعد از ان مدتهای طولانی
خواهند مرد و در قیامت زنده خواهند شد و هر عاقلی که غافل نباشد میداند که
در قیامت مردنی نخواهد بود و این مطلب علاوه بر اینکه در مذهب شیعه بحد ضرورت
رسیده در کتابهای مجوس هم بطور تفصیل مذکور است که بعضی از انها المرحوم مجلسی
علیه الرحمة در تذکرة الائمه نقل کرده و در مکاشفات یوحنا که از کتب معتبر نصاری است فی
الجمله تفصیلی هست که معلوم میشود از برای شخص متتبع با انصاف که حکایت ظهور امام علیه السلام

و حکایت

و حکایت رجعت و زنده شدن ماحضین در ایمان و کفر اختصاصی با اهل اسلام هم ندارد و
معلوم میشود که پیغمبران سلف هم حکایات ظهور امام زمان عجل الله فرجه و حکایات زنده
شدن مردگان را در این دنیا با امتهای خود خبر داده اند که فراعنه هر امتی را در این دنیا
زنده میکنند و معذب خواهند بود در این دار دنیا مانند گشتاسب و امثال او و معلوم
میشود که عامه غافل و بی خبرند از کتب پیغمبران علیهم السلام که انکاری از رجعت دارند بارای انکار
رجعت و زنده شدن فوجی از هر امتی در این دار دنیا انکار ضروری در مذهب شیعه است
و موجب عذابها و ذلت و خواریهای عالم رجعت است پیش از عذابهای اخروی که باید در
این دنیا زنده شوند و زیست کنند مانند خنازیر که قوت انها قاذورات و نجاسات
باشد سوای صدمات که از قهر و غلبه و تسلط اهل حق می بینند و لنذیقنهم من العذاب
الادنی دون العذاب الاکبر اشاره بهمین مطالب است و همین قدر در بطلان مذهب
بابیه از برای طالب حق کافی است و زیاده بر این مناسب این مختصر نیست و ان یروه بعیدا
فنحن نراه قریبا و لا حول و لا قوة الا بالله و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و الحمد لله
مسئله مؤمن کسی است که ایمان داشته باشد بجمیع انچه از جانب خدا بواسطه حجتهای
او رسیده باشد اگر چه بحد ضرورت نرسیده باشد چه جای انکه بحد ضرورت رسیده باشد
و منافق کسی است که انکار کند چیزی را که از جانب او رسیده باشد چه جای انکه انکار کند بسیاری
از انها را و چه جای انکه انچه را که انکار کند بحد ضرورت رسیده باشد پس انکار او موجب کفر
او گردد و افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض را مصداق شود چنانکه از ایات و احادیث

معلوم

معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله علامت شخص مؤمن رضای
او است بخدا و رسول او وشادی بحجتهای او واحکام ایشان صلوات الله علیهم وعلامت نفاق
کراهت امریست که از جانب او است وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة
من امرهم فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما
قضیت ويسلموا تسليما وتسلیم مقدمه رضا است چنانکه از آیات واحادیث معلوم میشود و
خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله علامت ایمان بخدا توکل بر او است وعلامت
نفاق اعتماد بغیر او است چنانکه از آیات واحادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد در ان
نیست مسئله علامت ایمان بخدا ایمان برسول خدا وائمه هدی علیهم السلام است وعلامت کفر ونفاق
ایمان نداشتن بایشان علیهم السلام است چنانکه از آیات واحادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد
در ان نیست مسئله علامت ایمان بخدا اطاعت او است وعلامت اطاعت او اطاعت رسول خدا و
ائمه هدی علیهم السلام است وعلامت کفر ونفاق تخلف از ایشان است چنانکه از آیات واحادیث معلوم میشود
وخلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله علامت ایمان بخدا دوستی با او است وعلامت
دوستی با او دوستی ومحبت با ائمه هدی علیهم السلام است وعلامت کفر ونفاق بی محبتی با ایشان است چه
جای بغض وعداوت با ایشان علیهم السلام چنانکه از آیات واحادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد
در ان نیست مسئله علامت محبت ودوستی با ائمه هدی علیهم السلام محبت ودوستی با اولیای
ایشان علیهم السلام است وعلامت کفر ونفاق بی محبتی با ایشان است چه جای بغض وعداوت با
ایشان ودوستی با دشمنان ایشان لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من

حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم اولئك كتب في
قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه ويدخلهم جنات تجري من تحتها الانهار
خالدين فيها رضي الله عنهم ورضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون
چنانکه از آیات واحادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست
مسئله علامت ایمان بخدا تصدیق اهل حق است وعلامت کفر ونفاق تکذیب
ایشان است خصوص در صورتیکه بافترای خود امر قبیحی را نسبت بایشان دهند وحکم
ان امر قبیح را در حق ایشان جاری کنند چنانکه در این آخر الزمان رسم بعضی از گرگان در لباس
میش است که بافترای خود بر علمای امامیه میبندند که ایشان بمعاد جسمانی ومعراج جسمانی قائل نیستند
یا بایشان میبندند که غلو کرده اند وائمه طاهرین سلام الله علیهم را خالق ایشان خود میدانند
یا بایشان میبندند که ایشان گفته اند که خدا تفویض کرده بائمه طاهرین سلام الله علیهم
امر خلق ورزق وموت وحیوة را یا بایشان میبندند که ایشان اموال مردم را بر خود حلال
میدانند وامثال چنین مزخرفات وقبایح اگر ذکر جمیع انها موجب ملال است بایشان
میبندند وبمقتضای افتراهای خود احکام بغیر ما انزل الله خود اجرای میکنند وچنان
این نوع از افتراها را بذهن عوام الناس داخل کرده اند که عوام باور نمیکنند که انها
افتراهای محض این گرگان است چنانکه از آیات واحادیث معلوم میشود وخلافی
در ان نیست مسئله علامت ایمان بخدا اینست که فقرات دعای اعتقادی
مؤمن باشد بخصوص این فقره که میفرماید اللهم وقد اصبحت في يومي هذا ولا ثقة

لی ولا رجاء ولا مفزع ولا ملجأ ولا ملتجأ غیر من توسلت بهم الیک وهم رسولک واله
وهمچنین باقی فقرات مقدم ومؤخر دعای اعتقاد وعلامت کفر ونفاق انکار
مضامین فقرات این دعا است چنانکه از آیات واحادیث معلوم میشود وخلافیکه
محل اعتنا باشد دران نیست مسئله علامت ایمان بخدا امیدواری باو است و
علامت غفلت امیدواری بغیر او است چنانکه از آیات واحادیث معلوم میشود
وخلافی دران نیست مسئله علامت ایمان بخدا اینست که بداند که ماشاء الله کان
ومالم یشأ لم یکن وعلامت غفلت غفلت از این امر است چنانکه از آیات واحادیث
معلوم میشود وخلافی دران نیست مسئله علامت ایمان بخدا اینست که بیقین
صادق بداند که بتو میرسد عافیتی یا بلائی یا نعمتی یا ابتلائی همه را خدا مقدر کرده
از برای تو وعلامت غفلت غفلت از اینست چنانکه از آیات واحادیث معلوم
میشود وخلافی دران نیست مسئله علامت ایمان بخدا اینست که او را ظالم نداند
وعلامت کفر ونفاق اینست که او را ظالم بداند وخلق را مظلوم ومجبور چنانکه از
آیات واحادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله
علامت ایمان بخدا اینست که بداند که او تفویض نکرده امر الوهیت خود را باحدی از
مخلوقین وهو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل
من ذلکم من شیء سبحانه وتعالی عما یشرکون وعلامت کفر وشرک ونفاق اینست
که احدی از مخلوقین را شریک وبدل چنانکه از آیات واحادیث معلوم میشود وخلافیکه

محل

محل اعتنا باشد دران نیست مسئله علامت ایمان بخدا اینست که ملک الموت را
شریک خدا ندانی در اماته مثل آنکه قاتل کسی را شریک وبدل ندانی در اماته چنانکه علامت
ایمان باو اینست که میکائیل را شریک وبدل ندانی در روزی دادن مثل آنکه شخص منعم ومعطی
خود را شریک وبدل ندانی در روزی دادن چنانکه اسرافیل را شریک وبدل ندانی در اماته
واحیای خلق اگر چه او در صور میدمد وهمچنین سایر ملائکه که در کارهای خود مشغول اند
وهمچنین سایر مخلوقات که در کارهای خود مشغول اند شریک ونیستند در خلق کارهای
خود چنانکه مستقل نیستند چنانکه مجبور نیستند چنانکه تفویض نشده بایشان بالیکه
هر فاعلی علت فاعلیه فعل ومفعول خود هست وعلامت غفلت اینست که غافل
باشی از این مطلب چنانکه از آیات واحادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد
دران نیست مسئله علامت ایمان بخدا اینست که خدا را خدا بدانی وهرچه غیر
او است وهر که غیر او است مخلوق او بدانی وقل الله خالق کل شیء را بخوانی ومعتقد باشی
وامن یخلق کمن لا یخلق را بخوانی ومعتقد باشی وعلامت جهل باو اینست که او را
عین خلق بدانی وخود او است لیلی ومجنون ووامق وعذرا را بخوانی چنانکه از آیات واحادیث
معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله علامت ایمان بخدا
اینست که چنانکه ذات او را احد وواحد میدانی وشریکی از برای او قرار نمیدهی همچنین
شریکی از برای او قرار ندهی در صفات او خواه از صفات ذاتیه باشند مانند علم
وقدرت یا صفات اضافیه باشند مانند سمیع وبصیر یا صفات فعلیه باشند مانند معطی ومانع

ومعز

ومعز و مذل پس او است علیم و قدیر و سمیع و بصیر و معطی و مانع و معز و مذل واحد
لا شریک له و لیس کمثله شیء پس دانایان مثل او نیستند در دانائی که دانستن مشترک
باشد در میان خدای دانا و مخلوقات دانا و شنوندگان و بینندگان مثل او نیستند در
شنیدن و دیدن که شنیدن و دیدن مشترک باشد در میان خدای سمیع و بصیر و مخلوقات
شنونده و بیننده و عطا کنندگان و مانعان مثل او نیستند در عطا و منع که عطا و
منع و دادن و ندادن مشترک باشد در میان خدای معطی و مانع و مخلوقاتی که عطا
و منعی دارند چرا که آنچه در مخلوقات است از خلق او است و در او ممتنع است آنچه در اکثر او
مخلوق نیست و در مخلوقات ممتنع است یافت نمیشود و علامت جهل و غفلت این است
که چنین ندانی و دانائی و توانائی و دیدن و شنیدن و دادن و ندادن و امثال اینها را
مشترک بدانی در میان خدای سبحانه و مخلوق مرکب چنانکه از آیات و احادیث معلوم
میشود و خلافی که محل اعتنا باشد در این نیست **مسئله** آنچه در مخلوقات یافت
شود از عطا خداوند عالم است جل شانه و او است مالک حقیقی آن و جمیع مخلوقات مملوک
حقیقی او بند و خودشان مال خودشان نیستند و مال او بند پس از اینجهة نمیتوانند
در مال او تصرف کنند مگر باذن او و ما کان لهم الخیرة من امرهم و له الخلق و الامر و غافل
کسیکه خود را مال خود داند و بدون اذن او در مال خود تصرف کند چنانکه غافل است
کسیکه مال خود را مال خود داند و بدون اذن او در آن تصرف کند ء الله اذن لکم
ام علی الله تفترون چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافی در این نیست

مسئله خدای جلشانه رب الارباب سید السادات و خلیفه و جانشینهای او حجتهای او بند علیهم السلم
پس بیعت با ایشان بیعت با خدا است و ترک بیعت با ایشان ترک بیعت با خدا است و نکث بیعت ایشان
نکث بیعت خدا است چنانکه اطاعت ایشان اطاعت خدا است و محبت ایشان محبت خدا است و مخالفت
با ایشان مخالفت با خدا است و عداوت با ایشان عداوت با خدا است و رد بر ایشان رد بر خدا است و ایمان با ایشان
ایمان بخدا است و شرک با ایشان شرک بخدا است و کفر با ایشان کفر بخدا است ان الذین یبایعونک انما
یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم من یطع الرسول فقد اطاع الله من اطاعکم فقد اطاع الله و کسیکه
خود را مملوک ایشان علیهم السلم نداند خود را مملوک خدا ندانسته و اظهر بمالک بودن خدا ندارد عبد ابن
عبدک المقر بالرق و الله ما تبادر للخلاف علیکم چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در
این نیست **مسئله** النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض من المهاجرین
و الانصار و کسیکه پیغمبر و آل او را صلی الله علیه و آله اولی نداند از جان و مال خود ایمان بقرآن ندارد چنانکه در
آیات و احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در این نیست **مسئله** انما ولیکم الله و رسوله و الذین
امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و ولایت خدا در ولایت رسول خدا است و ولایت رسول صلی الله
علیه و آله در ولایت ائمه هدی است علیهم السلم و ولایت ایشان در ولایت و سنن ایشان است و کسیکه ولایت و سنن
ایشان را رد کرد ادعای دوستی ائمه علیهم السلم کاذب است و کسیکه کرد دوستی با ائمه علیهم السلم ندارد ادعای دوستی پیغمبر
صلی الله علیه و آله کاذب است و کسیکه دوستی با پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد ادعای دوستی با خدا کاذب است و کلینی بخبر
استحقاق عذاب جهنم دارد چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در این نیست **مسئله**
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و لا تطع منهم اثما او کفورا پس گناه کار و کفور از جمله اولی

الامر نیستند چرا که نهی از اطاعت ایشان شده و اولی الامر معصومند که امر باطاعت ایشان
شده و ادعای عصمت را احدی از مسلمین بغیر از ائمه علیهم السلم نداشتند چه جای اثبات آن ادعا
بلکه بعضی در صدد اثبات کفایت غیر معصومند که مخالف است با آیه و لا تطع منهم آثما او کفورا
چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله شکر نعمتهای الهی
لازمست عقلا و نقلا چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
اعظم نعمتهای الهی که منت گذارده بر مؤمنین و لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم
رسولا وجود و ظهور ائمه هدی علیهم السلم است که اولو الامر و معصومند و بزرگترین شکرها
شکر وجود و ظهور ایشان علیهم السلم است بر مؤمنین و بزرگترین کفرانها کفران وجود و ظهور
ایشانست علیهم السلم چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله
هر نعمتی بمؤمن برسد واجب است و از روی صدق و یقین بگوید که اللهم ان هذا منک و من محمد و آل
محمد صلی الله علیه و آله شکر آن نعمت را بجا آورده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
آن نیست مسئله کسیکه نعمت را از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نداند شکر نعمت را
نکرده اگرچه بزبان شکر کند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد
در آن نیست مسئله بزرگترین نعمتهای الهی انعام ایمانست و بزرگترین بلاها بلای
بی دینی است و هدایت یافتن بایمان از جانب خدا است و ما توفیقی الا بالله و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدینا الله چنانکه خدا را از جانب اولیست والباب المبتلی به الناس ائمه طاهرینند
علیهم السلم من اتاکم فقد نجی و من لم یاتکم فقد هلک و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم

وکسیکه

وکسیکه انکار کند ائمه طاهرین را خدا لعنت کرده اگرچه ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم را در قرآن بخواند
و تفسیر آنرا برای خود کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله
اشرقت الارض بنورکم و فاز الفائزون بولایتکم و انکار ائمه طاهرین انکار فضائل ائمه طاهرین علیهم السلم
است و انکار فضایل ایشان کفر و خدا لعنت کرده اگرچه و اشرقت الارض بنور ربها در قرآن خوانده شود و تفسیر
برای شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله
بلاهای دنیویه از برای مؤمنین تحفه ایست از جانب خدا و گفتن مرحبا بشعار الصالحین در نزد نزول بلاهای صالحین
شعار ایشانست و جزع کردن در نزد هر بلائی کار جهالست بجز زحمتی که بخود میدهند حاصلی نخواهد
داشت و ثواب آنکه مستحق عذاب الهی شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
از برای هر عمل صالحی جزای معینی است در نزد خدا بغیر از صبر کردن در نزد نزول بلاها که اجر آن بیحسابست
و انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله گریبان
دریدن و صورت خراشیدن و بر سر و سینه و ران زدن و فریاد کردن و واویلا گفتن و موی سر و صورت کندن از اشد جزع است
که ثواب مصیبت را باطل میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله دریدن گریبان در
مرگ پدر و برادر جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله در همه حزن و اندوهی
و مصیبتی گریه کردن بجا است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله بیاد آوردن مصیبتهائی
که بائمه طاهرین علیهم السلم رسیده مصیبتهائی که بشخص مؤمن میرسد حقیر و آسان میکند و موجب تسلی و آرام
میشود و بلاهائیکه بپیغمبران و اوصیای ایشان رسید خصوص پیغمبر آخر الزمان و اوصیای او صلی الله علیه و آله از بلاهای سایر
مردم بیشتر است و هر قدر شخص عاقلتر و مقربتر است در نزد خدا بلای او شدیدتر و عظیمتر است چنانکه در

احادیث

احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله شماتت کردن مسلم را در مصیبتی
که باو رسیده موجب مبتلا شدن بمثل ان مصیبت خواهد شد چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی در ان نیست مسئله اگر مؤمنی را در مشرق عالم بکشند وکسی در مغرب
عالم راضی بقتل او باشد شریک در خون او است وامام زمان عجل الله فرجه خون خواهی
از او خواهد کرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست
مسئله ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا زبان حال وقال مومنین است چنانکه از
ایات واحادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز
نیست راضی شدن باذیت مؤمن چه جای اذیت کردن باو چنانکه از ایات واحادیث معلوم
میشود وخلافی در ان نیست مسئله کینه مؤمنین مانع است از قبول شدن اعمال صالحه
در نزد خداوند عالم جل شانه چنانکه از ایات واحادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد در
ان نیست مسئله حسد بردن بر مؤمنین حرامست چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
در ان نیست مسئله اگر حسد در دل باشد وبمقتضای ان عمل نشود که ضرری بمحسود نرساند
بدست وزبان همین نگاه داشتن دست وزبان در ضرر مؤمن موجب عفو الهی است اگرچه
عفو از تقصیر نقص وقصور را رفع نمیکند از انسان چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافیکه
محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله وساوس قلبیه اگر مقتضای انها از دست وزبان ظاهر
نشود امید عفو الهی در ان هست اگرچه عفو نقص را زایل نمیکند ونقص مانع است از
ترقی کردن ومقرب شدن چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد در ان

نیست

نیست مسئله از برای هر عملی که وقتی مقرر شده اول وقت رضای خدا است واخر وقت
عفو خدا است وعفو نیست مگر از گناه پس تاخیر انداختن عمل از اول وقت معصیت وگناه است
وتعمد کردن در ان رفع عدالت میکند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله بدون عذری نماز را از اول وقت باخر انداختن رفع عدالت
میکند وتعمد کردن بر خلاف رضای خدا معصیت وگناه است چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله مسارعت کردن در هر عمل خیری موجب
رضای الهی است وباعث ترقیات ورفع درجات است وکسالت وتسامح وتسویف اگرچه عفو
هم شامل شود عفو نقص را زایل نکند چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافیکه محل
اعتنا باشد در ان نیست مسئله کبریاء ردای خدا است وهر کس تکبر کند خدا او را ذلیل
خواهد کرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله از برای خداوند
عالم دو ملک است که شغل انها اینست که هر کس تکبر کند بر مؤمنین او را ذلیل کنند وهر
کس تواضع وفروتنی کند از برای مؤمنین او را عزیز کنند چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در ان نیست مسئله صفت وخصلت مؤمنین اینست که میفرماید اشداء علی
الکفار رحماء بینهم پس ترحم بر کفار دلیل بی ایمانی یا ضعف ایمانست وترحم نکردن بر مؤمنین
دلیل بی ایمانی وضعف ایمانست چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله یاس از رحمت الهی دلیل گمراهی است ومن یقنط من رحمة ربه
الا الضالون بلکه دلیل کفر است چنانکه میفرماید انه لا ییاس من روح الله الا الق

تسویف تعلل

الا القوم

الا القوم الكافرون بلکه یاس از رحمت الهی از کفر بدتر است چرا که بسیار کافری که مؤمن
شود و مایوس موقوف بر ایمان نمیشود مگر از روی غفلت مایوس باشد چنانکه از آیات
معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله مطمئن بودن و مضطر
نشدن از مکر الهی دلیل بی ایمانیست یا دلیل ضعف ایمانست چنانکه از آیات و احادیث
معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه از خدا نمیترسد خدا شناس
نیست وانما یخشی الله من عباده العلماء و لیس لمن لم یخش علم پس هر که هر چه بداند
و از خدا نترسد خدا را نشناخته و هر کس از خدا بترسد عالم و عاقل و مؤمن است اگر چه
درسی نخوانده باشد چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله کسیکه امید بخدا ندارد ایمان بخدا ندارد چنانکه از آیات
و احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله خوف از خدا با امید بخدا
باید برابر باشد که اگر خوف کسی کمتر از امید او باشد ایمن شده از مکر خدا چنانکه اگر
امید او کمتر باشد از خوف و مایوس شده از رحمت خدا پس اگر کسی عبادت کند خدا را
بقدر عبادت ثقلین باید بترسد از خدا که مبادا او را هلاک کند و عذاب کند و اگر
کسی گناه ثقلین داشته باشد نباید مایوس از رحمت الهی شود چرا که خدا میتواند که تمام
او را بیامرزد و خدا غفور و رحیم است چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی در ان
نیست مسئله بدترین گناهان بعد از کفر و نفاق عجب است که گمان کند که عمل صالح
او او را نجات میدهد و عجب عمل را باطل و فاسد میکند پس عمل صالح عمل طالح خواهد

شد و ما توفیقی الا بالله و لا حول و لا قوة الا بالله و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدینا الله ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله
کسیکه عملی بجا آورد بقصد آنکه مردم ببینند یا بشنوند که کار خوبی کرده عمل او ریا و سمعه است
و ریا و سمعه شرک است بخدا اگر چه بصورت نماز و روزه بروز کرده باشد و ان الله لا یغفر ان یشرک
به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست
مسئله کسیکه چیزی بکسی دهد و احسانی کند و منتی بر او گذارد یا او را اذیت کند بدست یا
زبان عمل او باطل و غافلست از آیه شریفه لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی چنانکه در آیات
و احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه منت بر خدا داشته باشد که ایمانی
با او بود یا او دارد یا عبادتی برای او بجا آورده عمل او ضایع و باطلست و از آیه شریفه قل
لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان ان کنتم صادقین غافل یا جاهلست
چنانکه از آیات و احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله طاعات اگر چه بسیار باشد
باندازه بزرگی خدا نیست و بقدریکه خدا مستحق عبادتست نیست پس یسیر و اندکست و معصیت
و گناه اگر چه کم باشد بسیار و بزرگ و کثیر است چرا که مخالفت خدای عظیم عظیم است و مضمون
اقبل منی الیسیر و اعف عنی الکثیر همینست بر فرضی که طاعات بسیار باشد و معصیتها
کم چه جای آنکه طاعات کم باشد و معصیتها بسیار پس احدی را طاقت آن نیست که خدا با عدل
با او معامله کند ربنا عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک یا کریم چنانکه در آیات و احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه خود را مقصر در عبادات و طاعات الهی نداند

عجب کرده و عجب بزرگترین معصیتها است و در هر حالی خواندن این دعا لازم است اللهم
لا تجعلنی من المعارین ولا تخرجنی من حد التقصیر چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و
خلافی در آن نیست مسئله فضل و رحمت الهی که باید بآن متمسک شد و بهتر است از
جمیع اعمال بدون استثناء محمد و آل او است صلی الله علیه و آله قل بفضل الله و برحمته
فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافی که
محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله توبه کردن از هر گناهی واجب است چنانکه در آیات
و احادیث رسیده و خلافی در آن نیست مسئله حقیقت توبه ندامت و پشیمانی و شرمساری
است در دل و علامت شرمساری حقیقی استغفار کردن بزبان است چنانکه از احادیث معلوم
میشود و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه از معصیت خود نادم است و بزبان اقرار و
استغفار نمیکند کشف از این میکند که ندامت او محکم نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود
و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه بزبان استغفار میکند از گناه خود و در دل پشیمان
نیست توبه او مقبول نیست سهل است که مانند استهزاء کننده است و استهزا کردن با خدا
گناهیست بزرگتر از آن گناهی که از آن توبه میکند و توبه کردن از گناه بزرگتر واجب‌تر است از سایر
توبه‌ها چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله استغفر الله مما
کره الله استغفار باید کرد از آنچه خدا بآن راضی نیست چه در گذشتها باشد یا در آینده‌ها
پس شخص عارف از گناهان آینده خود توبه میکند چه جای گناهان گذشته و از جمیع گناهان
گذشته و آینده خود نادم و پشیمان و شرمسار است چنانکه از احادیث معلوم

در حقیقت توبه است

میشود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله معنی پشیمانی از گناه این نیست
که عود بگناهی نشود و اگر معنی پشیمانی این بود باید که بعد از آن انسان معصوم شود و حال
آنکه بعد از توبه نمیتواند معصوم باشد ولکن حقیقت ندامت اینست که شخص هر وقت
بیاد گناهی از خود بیاید شرمسار باشد چرا که میداند رضای الهی در این گناه نیست پس
ممکنست که شخص در هر حال اشتغال بمعصیت هم از معصیت خود شرمسار و نادم باشد
مثل تشنه که بآب غصبی برسد پس تا آنکه آن آب را بیاشامد و در همان حال از صاحب
آب شرمسار است و چون ملتفت شد و این کار از خود میشود نادم و پشیمان میگردد
اگر غافلست که چرا صبر نکردم بر تشنگی خود و آب غصبی را آشامیدم و کاش نیاشامیده
بودم و این حالت حالت عقلا است که تصور هر امر قبیحی را بکنند که از ایشان سرزده یا
میزند بعد از این و نادم و شرمسارند اگر چه مردمان بی باک باکی ندارند از صدور
امر قبیحی از ایشان پس نادم نمیشوند از کردار قبیح خود و استغفار نمیکنند اگر چه بزبان
بگویند استغفر الله چنانکه این مطالب از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی که محل اعتنا
باشد در آن نیست مسئله در احادیث وارد شده که در زمان داود علی نبینا
و آله و علیه السلام خداوند عالم جل شانه وحی کرد بر پیغمبری که برو و بداود بگو
که خدا میگوید که یک دفعه معصیت کردی تو را آمرزیدم بار دیگر معصیت کردی
باز آمرزیدم اگر دفعه دیگر معصیت کنی از تو انتقام خواهم کشید و نخواهم آمرزید پس آن
پیغمبر پیغام خدا را بداود رسانید داود در جواب گفت که اگر بعد از این خدا مرا حفظ

میکند و توفیق میدهد معصیت او را نخواهم کرد و اگر مرا حفظ نکند و توفیق ترک معصیت ندهد من بعد از این هم معصیت خواهم کرد پس این پیغمبر جواب او را بخدا عرض کرد باو وحی شد که بداود بگو اگر پیغمبر این جواب میدادی تو را از درجه پیغمبری میانداختم بآیه اینست مضمون و ما توفیقی الا بالله چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** ثواب اعمال نیک و اعتقادات صحیحه و عقاب اعمال بد و اعتقادات باطله فواید و ثمراتیست که از آنها بعمل میاید مثل آنکه میوهای خوشگوار از اشجار طیبه بوجود میاید و میوهای خبیثه مثل حنظل از نبات حنظل بوجود میاید هر تخمی که کشته شد از عقاید و اعمال صحیحه ثوابهای آنها همه گوارا خواهد بود و هر تخمی که کشته شد از عقاید و اعمال باطله عقابهای آنها ناگوار خواهد بود و ثواب عقاید و اعمال صحیحه مانند شیرینی شیر نیست که تا شیر را نخوری کام تو شیرین نشود و عقاب عقاید و اعمال باطله مانند تلخی حنظل است که هر کس آنرا خورد کام او تلخ خواهد شد من یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی آنچه میکاری میدروی و آنچه را سعی کرده بتو خواهد رسید چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست **مسئله** عقاید و اعمال باطله مانند زهر کشنده هلاک میکند و عقاید و اعمال صحیحه و توبه و انابه و سایر کفارات مقرره مانند پازهر است که رفع سمیت را میکند ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود

وخلافی

وخلافی در آن نیست **مسئله** انما یتقرب الی العبد بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سکت عنی ابتداته لله تحت قباب الارض طائفة اخفاهم عن عیون الناس اجلالا فی کل عصر سلمان و ابوذر رزقنا الله لقاهم و امنا تحت لوائهم سیروا فیها لیالی ایاما امنین و قل الحمد لله رب العالمین و لا تقل باعد بین اسفارنا لتکون من الظالمین **مسئله** حق و اهل حق همیشه در روی زمین ظاهر و آشکارند بادلیل و برهان لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و معقول و منقول نیست که حجت الهی بالغ و واضح و تام و کامل نباشد چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست **مسئله** کسانیکه حق و اهل حق را در خیال واهی خود تعیین میکنند و در طلب آن بر میایند و حق و اهل حق را مطابق آنچه در خیال واهی خود پسندیده اند نمییابند و پیرو ایشان نمیشوند البته بحق و اهل حق نمیرسند با اینکه حجت الهی بالغ و واضح و تام و کامل است و خداوند عالم جل شانه از ایشان مؤاخذه خواهد کرد که آیا حجت من بالغ و واضح و تام و کامل نبود که بشما نرسید و بر شما واضح نشد چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست **مسئله** حجت الهی بر جمیع مکلفین تمام است و جمیع اهل باطل که تصدیق نمیکنند و بخیال واهی خود براهی میروند و بخیال خود در آن مذهب مطمئن و ساکنند و اضطرابی ندارند مانند کسانی هستند که از دور سرابی را ببینند و گمان کنند و بگویند ما برای العین آب را میبینیم و بمقام مشاهده

وکشف

وکشف رسیده ایم در مذهب خود و بسا انکه بجرات قسم یاد کنند که ما بر امشاهده
میکنیم حتی اذا جائه لم یجده شیئا و وقت رسیدن بمکان سراب قعر را ایشان است الناس
نیام اذا ماتوا انتبهوا چنانکه نوع این مطلب مطابق عقل و نقل تمام اهل ادیان است و خلافی
در نوع این مطلب نیست مسئله همه ادیان مختلفه حق نیست و همه انها باطل نیست
باتفاق عقل و نقل تمام ادیان در نوع این مطلب و خلافی در ان نیست مگر انکه بعض
که از اهل هیچ دینی نیستند همه ادیان مختلفه را حق میدانند و میگویند چون
زبی رنگی اسیر رنگ شد موسیی با موسیی در جنگ شد چون ببی رنگی رسی کان
داشتی موسی و فرعون دارند آشتی و بعضی دیگر هم که از اهل هیچ یک از ادیان
نیستند در مقابل اینجا عن همه ادیان مختلفه را باطل میدانند و میگویند کلما فی الکون
وهم او خیال او عکوس فی المرایا او ظلال و چیزیکه مخالف عقل و نقل تمام اهل
ادیان است محل اعتنای ایشان نخواهد بود مسئله امت پیغمبر صلی الله علیه و اله
بهفتاد و سه فرقه متفرق شوند و هفتاد و دو فرقه ایشان از اهل جهنم و اتشند و یک
فرقه ایشان از اهل نجات و اهل بهشتند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله هر یک از هفتاد و دو فرقه هالکه چیزی واضحی را که پیغمبر صلی الله
علیه و اله از جانب یزدان الدین اورده انکار کرده اند و از پیش خود چیزی را زیاد کرده اند
یا چیزی را کم کرده اند و ان یک فرقه ناجیه اقرار بجمیع انچه پیغمبر صلی الله علیه و اله از
جانب خدا اورده دارند با اعتقاد قلب مطابق اقرارشان چنانکه از احادیث معلوم میشود

که محل اعتنا اهل ادیان است

وخلافی

وخلافی در ان نیست مسئله اهل حق همیشه بمحکمات ایات و احادیث متمسک
میشوند و اهل باطل همیشه بمتشابهات ایات و احادیث متمسک میشوند و هم قران بیان نند
و غافل متحیر میشود و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله
و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا چنانکه از ایات
و احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله هر کس خلاف یکی از ضروریات
دین و مذهب را دین و مذهب خود قرار دهد داخل یکی از فرقهای هفتاد و دو گانه خواهد
بود و از فرقه ناجیه خارج است و هالک و مخلد در اتش چنانکه از ایات و احادیث معلوم
میشود و خلافی در ان نیست مسئله هر کس خلاف یکی از انچه حجج الهی علیهم السلام
قرار داده اند دین خود قرار دهد از جمله یکی از هفتاد و دو فرقه است و از فرقه ناجیه خارج است
و هالک و مخلد در اتش اگر چه انچه را که خلاف کرده بحد ضرورت نرسیده باشد و لکن
خود او میداند که خلاف قرار داد ایشان دین خود قرار داده چنانکه از ایات و احادیث
معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله هر کس شک در حقیت اهل حق و فرقه
ناجیه داشته باشد داخل در فرقهای هفتاد و دو گانه خواهد بود و از فرقه ناجیه خارج است
و مخلد در اتش مگر انکه مستضعف باشد چنانکه از ایات و احادیث معلوم میشود و خلافی
در ان نیست مسئله هر کس شک در باطل بودن اهل باطل و باطل بودن هفتاد
و دو فرقه داشته باشد داخل در یکی از طوایف باطله است و از فرقه ناجیه خارج است و مخلد
در اتش مگر انکه مستضعف باشد چنانکه از ایات و احادیث معلوم میشود و خلافی در

ان

از نیست مسئله مآل حال مستضعفین در تحت مشیت الهیست تا آنکه از استضعاف
بیرون آیند و در نار فلق امتحان شوند و دانسته و فهمیده یا داخل فرقه ناجیه شوند و نجات
یابند یا دانسته و فهمیده داخل نار فلق نشوند و داخل فرقهای باطله شوند و هلاک
کردند و داخل جهنم شوند چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست
مسئله کسیکه ادعا کند که او بجد و جهد خود اجتهاد کرده و فرقه ناجیه را باطل دانسته
و یکی از سایر طوائف باطله را حق دانسته از فرقه ناجیه خارج است و داخل در یکی از
طوائف باطله است و حجت الهی بر او تمامست در ترک مذهب حق و اختیار مذهب باطل
چرا که امر الهی بالغ و واضح و تام و کاملست و من یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصله جهنم
و سائت مصیرا والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا چنانکه از آیات و احادیث معلوم
میشود و خلافی در آن نیست مگر در نزد اهل خلاف مسئله دوستی اهل حق و
فرقه ناجیه واجبست اگرچه از اهل معصیت باشند چه جای آنکه اهل طاعت باشند
و چه جای آنکه از عدول مؤمنین باشند و چه جای آنکه از علما و حکما باشند و دشمنی
کردن با ایشان بجهة دینشان حرام است اگرچه از اهل معصیت باشند چه جای آنکه
ظاهر الصلاح باشند و چه جای آنکه از عدول مؤمنین باشند و چه جای آنکه از فقها
و علما و حکما باشند المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض چنانکه از آیات و احادیث
معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله دشمنی با اهل باطل واجبست و دوستی
با ایشان حرامست لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله

ولو کانوا

ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم و من یتولهم منکم فانه منهم چنانکه از
آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله طلب مغفرة از برای
مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات از افضل عبادات است چنانکه از آیات و احادیث
معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله طلب مغفرة از برای اهل باطل
حرامست و ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی
و ما کان استغفار ابرهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو
لله تبرء منه چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله
آنچه در عالمست بسائط و جمادات و نباتات و حیوانات و اناسی از کفار و منافقین و مستضعفین
و مسلمین و مؤمنین هستند و علت غائیه از خلقت جمیع مخلوقات وجود مؤمنین است
ربنا ما خلقت هذا باطلا پس احسان بمؤمنین و اخوان دینی افضل از احسان
بجمیع مخلوقاتست پس ادای حقوق اخوان مؤمنین از جمیع مبرات بهتر است و
تکاهل و تسامح در ادای حقوق ایشان از جمیع گناهان عظیمتر است چنانکه از
آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله تقیه کردن در محل
تقیه از اوجب واجبات است چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی در
آن نیست مسئله ترک تقیه در محل تقیه از بدترین گناهانست چنانکه از آیات و
احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله محل تقیه جائیست که اگر
امری از امور دین و مذهب را یا غیر آنها اظهار کنی مال و جان تو در خطر باشد

یا مال
چنانکه

یا مال و جان یکی از برادران دینی بر هد باشد چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله گناه ترک تقیه بسا انکه موجب این شود که نار النفیر
مسئله
یکبار المحبوس شود یا بیشتر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
تقیه کردن در جائی که مال و جان در هد و نیست علامت نفاق است و نفاق از کفر
فاش
بدتر است چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله
کردن اسرار ال محمد صلی الله علیه و اله در جائیکه مال و جان بهدر رود حرام است
و من اذاع سرنا کمن قتلنا قتل عمد و گناه فاش کردن اسرار ایشان علیهم السلم بسا انکه
موجب این شود که فاش کننده بچشد حرارت حدید را و کشته شود چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله پوشانیدن اسرار ال محمد
صلی الله علیه و اله در جائیکه مال و جان بدر هد نیست علامت نفاق است
نفاق از کفر بدتر است چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست
مسئله من لا انقی بالاعمال وان زکت و لتلدا اها منحیتراً لی ان صلحنا الا بولایته
والایتمام به والاقرار بفضائله والقبول من حملتها والتسلیم لروایتها پس عداوت
کردن با حاملان فضایل اهل بیت علیهم السلم و تسلیم نکردن از برای راویان فضایل
ایشان علامت نفاق است و نفاق از کفر بدتر است ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار
چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله حب الدنیا
راس کل خطیئة و در دل علمای برحق هیچ حب دنیا نیست الدنیا جیفة و طالبها

کلاب و کلاب هادیان خلق نتوانند بود چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی
دران نیست مسئله ملعون ملعون من ترأس ملعون ملعون من همّ بها ملعون من حدث بها او حبّ الریاسة
فی قلبه و علمای برحق در دل ایشان حب ریاست نیست چه جای انکه اظهار ریاست کنند
چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله ان لنا فی کل
خلف عدولا ینفون عن دیننا تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین پس در
هر زمانی عدولی چند از علما هستند که ائمه علیهم السلم خبر داده اند از عدالت و علم
ایشان که نفی میکنند از دین تحریف غالین را و پرده پرده پوشانرا میدرند و واضح میکنند
امر کرکان در لباس میش را و اظهار میکنند تاویلات جاهلانه جاهلین را بطوریکه مکلفین
بطلان انها را بفهمند و چیزیکه همه مکلفین میفهمند ضروریات دین اسلام و ایمان
است پس این عدول خلاف اهل باطل را واضح میکنند از برای همه مکلفین که مخالف
است با ضروریات دین و مذهب تا حجت الهی بر ایشان تمام باشد و مغرور نشوند باینکه
غالین و مبطلین و متاولین مردم نما هستند صاحبان عصا و عبا و کتاب و خطاب و از این
قبیل احادیث دلالت میکند که در هر زمانی چنانکه عدول نافین در میان مردمند غالین
و منتحلین و متاولین هم در هر زمانی هستند چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود
و خلافی دران نیست مسئله کسانیکه ادعای دین میکنند در هر ملتی همه صاحبان عصا و
عبا و کتاب و خطابند مثل انکه علمای یهود در میان یهود بر سبک احبار و علمای یهود رفتار میکنند و
علمای نصاری در میان ایشان بر سبک رهبانان حرکت میکنند و علمای مجوس در میان ایشان بر

سبک موبدان و هیربدان راه میروند و علمای عامه در میان ایشان بر سبک اسلام رفتار
میکنند و همه ایشان کتابها دارند و مواعظ و نصایح دارند و اسمی از خدا و رسول ایشان میبرند
و بدین خود شان دعوت میکنند پس عوام الناس نباید مغرور شوند که ایشان علما هستند و ما
عوام و جهال هستیم و جاهل را با عالم بحثی نیست پس باید عوام الناس متذکر باشند که حجت الهی
بر همه مکلفین تمامست و خداوند عالم جل شانه تکلیف کرده عوام الناس را که حق را از باطل
تمیز دهند و پیروی حق و اهل حق را بکنند و پیروی باطل و اهل باطل را نکنند و باید متذکر
باشند که امر را که خدا تکلیف ایشان قرار داده آن امر را بایشان رسانیده و امر او بالعنت و
میتوانند آن امر را بطور یقین بفهمند پس باید متذکر باشند که نباید تقلید کنند شخصی را
که تکفیر شخصی را بدون دلیل میکند چنانکه نباید که تقلید کنند شخص دویم را در تکفیر شخص اول
بدون دلیلی که بفهمند و این مطلبی که عرض شد محل لغزش بسیاری از عوام الناس است و
غافلند که نباید بدون دلیل تقلید کنند شخصی را در تکفیر شخصی دیگر و گمان میکنند که چنانکه
در مسئله شک و سهو و حلال و حرام تقلید میکنیم شخصی را و دلیل و برهان مسئله را
نمیدانیم همچنین طور چون دیدیم شخص مجتهدی را که تکفیر کرد عالمی از علما را تقلید او را
میکنیم و دلیل و برهان او را نمیدانیم و نمیفهمیم و غافلند که در چنین موضعی نمیتوان تقلید
کرد بدون تحقیق چرا که شخص مقابل هم تکفیر میکند شخص اول را پس اگر تقلید کردن هر
دو جایز است بدون تحقیق باید تقلید از هیچ یک نکرد چرا که هر یک منع میکنند عوام الناس را
از تقلید دیگری پس باید شخص ثالثی را پیدا کرد که تقلید از او کنیم پس چون بر سر شخص ثالث آمدیم

باز همان

باز همان ماجری برپاست چرا که شخص ثالث یا تصدیق هر دو را دارد پس باید تکذیب هر
دو را بکند یا تصدیق یکی دارد و تکذیب دیگری میکند پس اگر تصدیق و تکذیب او
از روی هوای نفس خود او است و عوام الناس راه تصدیق و تکذیب او را نمیتوانند بفهمند
پس مثل آنکه در دو شخص اول متحیر بودند الحال در میان سه شخص متحیر میمانند و همچنین
هرگاه شخص چهارمی بدست آورند همین ماجری برپا خواهد بود و همچنین شخص پنجم و بیشتر
و این رشته سر دراز دارد پس عوام الناس باید متذکر باشند که حجت الهی تمامست و بایشان
رسیده و آن حجتی که بایشان رسیده ضروریات دین و مذهبست که در آنها احتیاج بتقلید
کسی ندارند مثل حرمت نکاح مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله از برای ایشان و همچنین است
سایر ضروریات دین و مذهب که بعوام الناس رسیده که با آنها حجت الهی بر ایشان تمام شده
که احتیاج بتقلید کردن کسی ندارند مثل آنکه میدانند که مال کسی بردن بکری حرامست مگر باذن
او و زن کسی بردن بکری حرامست و خمر حرامست و گوشت مردار حرامست و گوشت سگ و
خنزیر حرام است و بهمین طور عوام الناس سایر ضروریات دین و مذهب را میدانند چنانکه
میدانند دروغ گفتن حرامست و دروغ بستن و افترا بکسی بستن حرامست پس باید متذکر
باشند که ضروریات دین و مذهب حجتهای الهیست که جمیع مکلفین باید موافق آنها رفتار
کنند از حکما و علما و فقها و صلحا و عوام الناس از مرد و زن پس باید متذکر باشند که بدان آنست
که نکاح مادر و خواهر و دختر و امثال آنها همان بر عوام الناس حرامست لکن اگر کسی ملا
باشد و کتابی بتواند بخواند یا بنویسد نکاح مادر و خواهر از برای او جایز است و باید متذکر

بکند

باشند که جمیع ضروریات دین و مذهب بهمین طور است پس چنانکه دروغ گفتن بر
عوام الناس حرام است بر حکما و علما هم حرامست و چنانکه تهمت بکسی زدن و افترا بکسی بستن
بر عوام الناس حرامست بر حکما و علما هم حرامست بلکه عذاب علما اگر معصیت کنند
شدیدتر است از عذاب عوام الناس و گند بدن علمائیکه در جهنم معذب اند متعفن است
که اهل جهنم از عوام الناس از استشمام آن متاذی میشوند بطوریکه عذاب خودشان
سهل تر است از برای ایشان از بوئیدن گند عالم تارک علم خود و در اینمطلب هیچ خلافی
درمیان نیست پس عوام الناس باید متمسک شوند بضروریات دین و مذهب که بایشان
رسیده و بسنجند بان ترازوی عدل و میزان مستقیم معصوم مطهر اهل حق و اهل باطل را
پس هر کس با آن قسطاس مستقیم موافق و مطابق آمد باید بدانند که او بر حقست و هر کس مخالف
شد و با آن موافق نیامد باید بدانند که او بر باطل است و باید متذکر باشند که حق و اهل حق همیشه
در روی زمین بوده اند و خواهند بود و آسمان و زمین زایل شوند و حق و اهل حق باقی
خواهند بود و همیشه حق و اهل حق موافق و مطابق بوده اند با ضروریات دین و مذهبی که
از جانب خداوند عالم جلشانه در روی زمین قرار داده و همیشه موافق و مطابق آنها خواهند بود
و باید متذکر باشند که همیشه اهل باطل مخالف یکی یا دوئی یا بیشتر از ضروریات دین و مذهبی
که از جانب خداوند عالم جلشانه در روی زمین برقرار شده بوده اند و همیشه مخالف خواهند بود
و همیشه حجت الهی بر جمیع مکلفین از مرد و زن و عالم و عامی تمام بوده و تمام خواهد بود
ربنا ما خلقت هذا باطلا و باید متذکر باشند که اگر موازین و ترازوهای قسط و عدل ضروریات

دین و مذهب را از دست بدهند و اعتنا بانها نکنند ترک کرده اند جهاد اکبر را و تارک جهاد
اکبر بدتر است از تارک جهاد اصغر و خلافی در ان نیست و باید متذکر باشند که عدد بسیار
دلیل حقیت نیست چنانکه مال و منال دنیوی دلیل حقیت نیست و لا یغرنک تقلب
الذین کفروا فی البلاد متاع قلیل ثم ماویهم جهنم و بئس المهاد پس باید متذکر باشند
که در همین اسلام هفتاد و سه فرقه موجودند و هفتاد و دو فرقه از اهل باطلند و یک
فرقه فرقه ناجیه است چه جای سایر فرقها که خارج از اسلامند و درمیان همه ایشان سلاطین و
حکام و اغنیا و دولتها و ثروتها یافت میشود و درمیان همه ایشان مؤبدان و هیربدان و احبار
و رهبانان و کشیشان و صاحبان کتاب و خطاب یافت میشود و باید متذکر باشند که علمای
عامه درمیان اهل اسلم بیشتر بوده و بیشتر اند از علمای خاصه و در فقه و اصول و تفسیر و
سایر علوم از نحو و صرف و معانی بیان و سایر علوم انقدر تصنیف و تالیف دارند که در
میان علمای خاصه آن کتابها متداول است پس اگر عدد زیاد دلیل حقیت باشد روزیکه
پیغمبر صلی الله علیه و اله رحلت فرمود جمیع مسلمانان اجتماع کردند بر انزوای حضرت امیر
المؤمنین علیه الصلوات المصلین و مساجد و منابر و احکام شرع و عرف جمیعا دائر مدار
غیر اهل حق بود و اهل حق تابع ایشان بودند و تقیه بود حکم ایشان و واجب بود بر ایشان
که تقیه کنند چرا که بسیاری جمعیت ایشان و کمی عدد اهل حق اقتضای تقیه داشت و بطوری
عدد اهل حق کم بود که حضرت امیر صلوات الله علیه هفت نفر را ضمن شد که نصرت او کنند و
یافت نشد و حق دائر مدار خود آنجناب و آن قلیلی که بهفت نفر نرسیده بودند بود و خلافی در ان

نیست وحدیث شریف المؤمن قلیل المؤمن قلیل المؤمن قلیل المؤمن اقل من الکبریت
الاحمر وهل رای احدکم الکبریت الاحمر در محل قبول جمیع اهل حق است باری پس عوام
الناس بلکه هر غافلی باید متذکر باشد که همیشه اهل حق متمسک بضروریات دین ومذهب
بوده اند وخواهند بود وهمیشه اهل باطل تخلف از یکی از ضروریات ویا بیشتر کرده اند و
خواهند کرد وعوام الناس معذور نیستند در تخلفشان از اهل حق وپیروی اهل باطل
چراکه ضروریات دین ومذهب را میدانند وموافق ومخالف آنها را میتوانند بفهمند مثل آنکه میدانند
دروغ گفتن ودروغ بستن وتهمت وبهتان وافترا بمسلم مؤمنی بستن حرام است وبرای
العین می بینند که اهل حق اذان میگویند وداد میزنند که اشهد ان لا اله الا الله واشهد
ان محمدا رسول الله واشهد ان علیا امیر المؤمنین والائمة من ولده اولیاء الله در وقت
هر نمازی در هر شبانه روزی وبا اینحال معاندین بافترای خود میگویند که اهل حق ائمه علیهم السلام
خدایان خود میدانند وکدام بهتان وافترا از این واضحتر است که عوام الناس نتوانند
تمیز دهند که بهتان وافتر است وهمچنین در جمیع نمازهای واجبی وسنتی می بینند ومی
شنوند که اهل حق در تشهد خود میخوانند که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله پس باید متذکر شوند که اگر این شهادات معتبر باشد
در توحید اهل حق واینکه ائمه طاهرین علیهم صلوات المصلین را خدایان خود نمیدانند
پس شهادات غیر ایشان چگونه معتبر شد وچگونه است که از معاندین اهل حق قبول میکنند
افترای ایشانرا در حق اهل حق که ائمه را خدایان خود میدانند وقبول نمیکنند از خود اهل
حق

حق که در هر شبانه روزی چندین مرتبه فریاد میزنند بوحدة الهی وتعدد ائمه علیهم السلام واینکه
ایشان امامان وپیشوایان خلقند نه خدایان وهمچنین از جمله افتراهای معاندین حق بر اهل
حق اینست که معاد را جسمانی نمیدانند ومعراج پیغمبر صلی الله علیه واله را جسمانی نمیدانند
وحال آنکه هر کس بکتابهای اهل حق رجوع کند می بیند که معاد ومعراج را جسمانی میدانند
ومنکر معاد ومعراج جسمانی را لعن میکنند وایشانرا مخلد در آتش جهنم میدانند وکفایت
میکند در افتراهائیکه باهل حق بسته اند رساله موسومه بسی فصل که مشتمل است بر سی
افترای واضح وجواب از آنها ورساله نعل حاضره ورساله موسومه باجتناب وغیرها که
هر غافلی بآنها رجوع کند افتراهای واضحه اهل عناد را می بیند علاوه بر کتاب لیل
المتحیرین وکتاب هدایة الطالبین وغیرها اگر هر کس طالب نجاة خود است بعد از رجوع کردن
بآنها تحیرها از برای او باقی نخواهد ماند وهر کس طالب هلاک خود است براه خود خواهد
رفت فما تغنی الایات والنذر عن قوم لا یؤمنون علم المحجة واضح لمریده وأری القلوب عن
المحجة فی عمی ولقد عجبت لهالك ونجاته موجودة ولقد عجبت لمن نجی مسئلة
کسیکه ایمان دارد بخدا وروز جزا پس نباید بنشیند در مجلسی که در آن مجلس نقصان برای
یکی از ائمه طاهرین علیهم السلام ذکر میکنند یا عیبی را در آن مجلس از برای مؤمنی میگویند
چنانکه در روایات واحادیث وارد شده وخلافی در این نیست مسئلة کسیکه بنشیند با
کسیکه عیبی ونقصی را نسبت میدهد بائمه طاهرین علیهم السلام یا مدح میکند دشمنی
از ایشانرا یا نیکی میکند باکسیکه قطع کرده وبریده از ایشان وپیروی ایشان نکرده یا قطع
کند

میکند و معاشرت نمیکند با کسیکه وصل کرده خود را با ایشان و پیروی کرده ایشانرا یا
دوستی میکند با کسیکه با ایشان دشمنی میکند یا دشمنی میکند با کسیکه با ایشان دوستی
کند پس کافر است بانچه نازل کرده سبع مثانی و قرآن عظیم را چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست **مسئله** کسیکه با اهل شک و ریب می نشیند خود او هم
از جمله ایشانست چنانکه در روایات و احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله**
کسیکه از روی اختیار نظر کند بامر منکری دوست داشته که معصیت کنند خدا را و کسیکه
دوست دارد که معصیت کنند خدا را پس بتحقیق که با خدا دشمنی کرده و کسیکه دوست
دارد که ظالمین در روی زمین باقی باشند پس دوست داشته اینکه معصیت کنند
خدا را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** هرگاه دیدید
که بدعتی در دین و مذهب پیدا شد پس باید که اظهار برائت و بیزاری کنند از اهل ان و
باید بسیار سب کنند و دشنام دهند باهل ان و باید عیب ایشانرا اظهار کنند و بد
بایشان بگویند و با دلیل و برهان الهی رد کنند بر ایشان بطوریکه نتوانند اثبات بدعت
خود را بکنند و بترسند اظهار کنند انرا تا قطع طمع کنند از فساد کردن در اسلام و باید
بترسانند مردم را از پیروی ایشان و یاد گرفتن از ایشان و باین عمل نوشته میشود از برای شما
حسنات و بلند میشود درجات شما بواسطه در آخرت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست **مسئله** چون ظاهر شد در دین پیغمبر صلی الله علیه و آله بدعتی پس باید
اظهار کند عالم علم خود را و اظهار کند بدعت اهل بدعت را و کسیکه نتواند اظهار بدعت

بدعت ایشانرا بکند و اظهار نکند بر او است لعنت خدا چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در ان نیست **مسئله** کسیکه برود بنزد صاحب بدعتی و تعظیم کند او را پس بتحقیق
که سعی کرده در خرابی اسلام چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله**
هر بدعتی ضلالتست و هر ضلالتی راه ان بسوی آتش جهنم است چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** هر چیزیکه از دین است خارج از دین کنند و
هر چیزیکه از دین نیست داخل در دین کنند بدعتست چنانکه از احادیث معلوم میشود
و خلافی در ان نیست **مسئله** ادنای نصب عداوت با خدا و رسول و ائمه طاهرین
علیهم السلام اینست که کسی چیز تازه اختراع کند در دین و دوستی کند با کسیکه موافق با
او است و دشمنی کند با کسیکه مخالف با او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست **خاتمه** در فعل معروف و امر بمعروف و نهی از منکر است و در ان چند
مسئله است **مسئله** علامت ایمان مؤمن سه چیز است اول آنکه بشناسد خدای
خود را دویم آنکه بشناسد کسیرا که دوستی با او کند در راه خدا سیم آنکه بشناسد
کسیرا که دشمنی کند با او در راه خدا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست **مسئله** رسول خدا صلی الله علیه و آله بشخصی فرمودند که دوستی کن فی الله و
دشمنی کن فی الله پس بدرستیکه دوستی با خدا ممکن نیست مگر بهمین و نمیخواهد چشید
کسی طعم ایمانرا اگر چه بسیار باشد نماز و روزه او تا آنکه چنین باشد آنشخص عرض کرد پس
چگونه بدانم که دوستی فی الله کرده ام پس ایشان فرمودند بسوی حضرت امیر صلوات الله

خاتمه در فعل معروف و امر بمعروف و نهی از منکر است

علیه و اله پس فرمودند دوست این دوست خدا است پس دوستی کن با او و دشمن این دشمن خدا است
پس دشمنی کن با او دوستی کن با دوست این اگرچه کشنده پدر و اولاد تو باشد و دشمنی کن
با دشمن این اگرچه پدر و اولاد تو باشند و دوستی با شیعیان ائمه طاهرین
علیهم السلام دوستی با ایشانست و دشمنی با شیعیان ایشان دشمنی با ایشان علیهم السلام است چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** محبوبترین مردم در نزد خدا کسی است
که دوست دارد معروف را و دوست دارد عمل کردن بآن را چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در آن نیست **مسئله** اول کسانیکه داخل بهشت می شوند کسانی هستند که امر بمعروف
میکنند و اول کسانیکه داخل جهنم میشوند کسانی هستند که امر بمنکر میکنند چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** معروف را باید دانست که امر بآن کنند
چنانکه منکر را باید دانست تا نهی از آن کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن
نیست **مسئله** مردم مختلفند در دانستن معروف و منکر و هر یک بقدر دانش خود
باید امر بمعروف و نهی از منکر کنند پس عوام الناس هم در خانه خود باید امر بمعروف و نهی
از منکر کنند و اهل و عیال خود را امر بنماز و روزه و امثال آن کنند و نهی از ترک آنها و
خوردن حرام و شراب کنند و آیه مبارکه قوا انفسکم و اهلیکم نارا شامل ایشان هم هست و
همچنین در هر موضعی که بتوانند و از ایشان بشنوند باید امر بمعروف و نهی از منکر کنند
چرا که احکام شرعیه که بحد ضرورت رسیده اغلب ایشان میدانند چنانکه از احادیث معلوم
میشود و خلافی در آن نیست **مسئله** در اموری که احکام آن بحد ضرورت رسیده

هر کس خلاف کند واجبست بر مردم که او را منع کنند پس اگر عوام الناس خلاف کنند
باید علما ایشان را منع کنند و اگر علما خلاف کنند باید عوام الناس ایشان را منع کنند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** هرگاه کسی معصیت کند و کسی دیگر
بتواند او را منع کند و منع نکند در عقوبت و عذاب هر دو شریکند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** هرگاه کسی معصیت کند و کسی دیگر در دل
خود راضی باشد بمعصیت او هر دو شریکند در عقوبت و عذاب آن معصیت حتی آنکه اگر
در مشرق عالم کسی را بکشند و در مغرب عالم کسی راضی باشد بکشتن او شریکست در خون
او و حکم این شراکت در همین دنیا هم جاری خواهد شد انشاء الله چه جای آخرت و حضرت قائم
عجل الله فرجه بخون خواهی حضرت سید الشهدا علیه السلام قیام خواهد نمود و هر کس بشهادت
او راضی است خواهد کشت بلکه هر مؤمن اگر کشته باشند هر کس راضی بقتل او است در
آنوقت خواهد کشت و از اینجهة در زیارت عاشورا در آنجا فقره میفرماید فاسئل الله
الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت
محمد صلی الله علیه و اله و در فقره دیگر میفرماید و اسئله ان یبلغنی المقام المحمود الذی لکم
عند الله و ان یرزقنی طلب ثاری مع امام مهدی ظاهر ناطق منکم پس هر مؤمنی را که از
آباء و اجداد زیارت کننده کشته اند هر کس راضی است خواهند کشت و بسا آنکه هزار
کس و بیشتر راضی باشند و همه را بقتل رسانند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست مگر از روی غفلت **مسئله** امر بمعروف و نهی از منکر باید کرد بادست

وزبان ودل پس اگر با دست نشد با زبان واگر با زبان هم نشد ونخواهند شنید در دل
باید انکار داشت از معصیت حتی آنکه اگر کسی انکار معصیت خود را در دل خود نداشته
باشد مثل کسی است که اصرار بر معصیت دارد وتکرار میکند اگرچه با جوارح خود نکند و
با زبان توبه کند که توبه او هم استهزائیست وگناه تازه ایست چنانکه از احادیث معلوم میشود
وخلافی دران نیست مگر از روی غفلت مسئله شرط امر بمعروف دانستن معروفست و
شرط نهی از منکر دانستن منکر است پس هر امری که معروف بودن ومنکر بودن آن بر کسی
معلوم نباشد نمیتواند امر بمعروف ونهی از منکر کند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
دران نیست مسئله شرط دیگر شنیدن مردم است که اگر قبول نکنند وتسلطی هم نباشد
نباید خود را بزحمت بی فایده انداخت چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله شرط دیگر تسلط است که اگر تسلطی نباشد که بدارند مردم را براه راست نباید
فضولی کرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله شرط دیگر در
صورت تسلط بالفعل عدم فساد بعد است که اگر احتمال فساد بعد برود نباید خود را بتهلکه
انداخت چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی دران نیست مسئله مؤمنی که
پند پذیر است وجاهلیکه نمیداند باید اینها را امر بمعروف ونهی از منکر کرد اما کسی
که صاحب تسلط است وپند پذیر نیست ودانسته معصیت میکند باید او را واگذارد
باخدای قهار چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی دران نیست مسئله کسانیکه
دانسته وهمیشه معصیت میکنند وپند پذیر نیستند حرام است معاشرت ومجالست

بالنها مگر از روی ترس وتقیه چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
کسیکه راضی بظلم ظالمی باشد یا معین او باشد در ظلم شریک او است در عذاب چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله حرام است ترجیح دادن رضای مخلوق را بر رضای
خالق چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه راضی کند سلطانی
بکاریکه غضب خدا در آنست بیرون میرود از دین خدا چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله نیست دینی از برای کسیکه اطاعت میکند معصیت کار را در عصیان
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله رضای خالق را باید ترجیح
داد بر رضای مخلوق در هر حال حتی در حال تقیه چرا که رضای خدا در تقیه است وترک تقیه
حرام است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله سر عقل بعد از
ایمان مدارای با خلق واحسان بایشان است چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی
دران نیست مسئله اگر بخواهی بدانی که مآل حال کسی بخیر است یا بشر نظر کن که اگر
معروف خود را در میان مؤمنین بکار میبرد بدانکه مآل حال او بخیر است واگر در میان
غیر ایشان بکار میبرد بدانکه در آخرت نصیبی از برای او نیست چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی دران نیست مسئله مسرور کردن مؤمن بهترین اعمالست
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه مسرور
کند مؤمنی را مسرور کرده پیغمبر را صلی الله علیه وآله وکسیکه مسرور
کند پیغمبر صلی الله علیه وآله را مسرور کرده خدا را چنانکه در احادیث وارد شده

وخلافی در آن نیست مسئله بهترین خلق بعد از ائمه طاهرین علیهم السلام کسانی هستند
که احیاء امر ایشان را میکنند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله
امر ایشان صفات مخصوص بایشان و فضایل ایشانست علیهم السلام که احدی با ایشان شریک نیست چنانکه
از احادیث معلوم میشود وخلافی در آن نیست مسئله عالمیکه منتفع شوند بعلم او در
نجات خود بهتر است از هفتاد هزار عابد در نزد خدا چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
در آن نیست مسئله کسیکه رفع کند حاجتی را از برادر مؤمن خود خداوند عالم جل شأنه
رفع کند صد هزار حاجت او را در آخرت چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست
مسئله قضای حاجت مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و بهتر است از سوار کردن هزار
مجاهد بر اسبها در راه خدا چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله
قضای حاجت مؤمن محبوبتر است در نزد خدا از هزار حج مقبول چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی در آن نیست مسئله کسیکه رفع کند کربی و همی را از برادر مؤمن خود رفع کند
خدا حوائج دنیا و آخرت او را چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله
واجبست بر مؤمن که بپوشاند معصیتهای مؤمن را اگرچه هفتاد گناه کبیره باشد مادام که
متجاهر بفسق نباشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله هر کس
منع کند از مؤمنی چیزی را که با آن محتاج است و او بتواند رفع احتیاج او را بکند بچیزی که در
نزد او است یا در نزد غیر او است خداوند عالم جل شأنه وا میدارد او را در روز قیامت با روی
سیاه و چشمهای ازرق و دستهای بسته بگردنش پس گفته میشود اینست خیانت کننده که خیانت

کرده بخدا و رسول او صلی الله علیه و آله پس امر میشود که او را بآتش جهنم اندازند چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله کسیکه حبس کند حق مؤمنی را بپا
میدارد او را خدا در روز قیامت پس تا چهل روز مردم او را سرزنش میکنند پس امر میشود
که او را بآتش جهنم اندازند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله
کسیکه اکرام کند مؤمنی را اکرام کرده خدا را چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست
مسئله کسیکه کفایت کند امر یتیمی را در نفقه و کسوه و مستغنی کند او را واجب میشود برای
او بهشت البته و کسیکه از روی ترحم دست خود را بر سر یتیمی بکشد عطا کند خدا باو بهر موئی
نوری چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله چهار نفرند که پیغمبر
شفیع آنها است در روز قیامت اگرچه گناه ایشان بقدر گناه جمیع ساکنین زمین باشد کسی
که معین ذریه او و اهل بیت او باشد و کسیکه رفع حاجات ایشان را کرده باشد و کسیکه از روی
صدق دل ایشان را دوست داشته باشد و بزبان اظهار کند و کسیکه مکروهی را از ایشان
دفع کرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله کسیکه صبح
کند و اهتمام در اصلاح امور مسلمانان نداشته باشد مسلمان نیست چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که داخل بهشت
شد بنده بجهت آنکه خاری را از سر راه مسلمانان بدور انداخته بود چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی در آن نیست مسئله عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام گذشت بر قبری که صاحب
آن معذب بود پس در سال بعد باز گذشت بر آن قبر و صاحب آن معذب نبود پس سبب را پرسید

وحق شد باو که ولدی داشت که بستن تکلیف سید پس اصلاح کرد راه عبور براو بنا
داد یتیمی را پس امر زیدم پدر او را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

تمام شد کتاب جهادین بعون الله در روز یکشنبه بیست و پنجم شهر
ذیقعده از سنه هزار و سیصد و هفت حامداً مصلیاً
مستغفراً

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد واله خاتم النبیین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین

کتاب المکاسب والمتاجر وفیه مقدمه ومطالب

کتاب المکاسب والمتاجر مقدمه در نوع امور مکاسبست

مقدمه در نوع امور مکاسبست و در ان چند مسئله است مسئله واجبست تحصیل رزق حلال اگر شخص مالی نداشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله واجبست تحصیل رزق حلال از برای نفقه و کسوه عیال اگر شخص مالی نداشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله انچه واجبست در تحصیل رزق همین است که شخص خود را مهیا کند از برای کاری که میتواند بکند اگرچه بجاروب کردن محل کسب و اب پاشیدن و بساط انداختن و گشودن در دکان و گذاردن ترازو و خود و امثال ان باشد هر کسی در کار خودش و تقدیرات امور بدست قدرت الهی است نه بدست

خلق

خلق چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله واجبست که شخص کاسب و تاجر مسائل حلال و حرام کار خود را تحصیل کند و بعد مشغول بکار خود شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله واجبست اجتناب کردن و دوری کردن از شغلهای حرام چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست ترک تحصیل رزق حلال بجهة تحصیل اخرت و مشغول بعبادت شدن چراکه عبادترا بدون رزق حلال نمیتوان بجا اورد چنانکه جایز نیست ترک عبادت و تحصیل اخرت بجهة مشغله بامور دنیویه پس باید عبادات را در اوقات معینه بجا اورد و بعد مشغول بکار شد و همان کار هم عبادت خواهد بود نهایت قسمی دیگر است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست جدا شمردن عبادات و معاملات محض اصطلاح است بملاحظاتی چند مسئله جایز نیست مشغول شدن بکارهای حرام مثل دزدی و نوکری دزدها و ظالمین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست خوردن و اشامیدن و پوشیدن و مسکن کردن مال غیر بدون رضا و اذن او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست انفاق کردن و خرج کردن مال حرام اگرچه بمهمانی کردن و مسجد ساختن باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله حرامست اسراف کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست انفاق کردن بحدیکه خود شخص محتاج بسوال شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست تلف کردن ضایع و فاسد کردن مال چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله عبادت هفتاد قسمست و بهترانها تحصیل

رزق

رزق حلال است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله سزاوار است
تحصیل کردن مال حلال که ابروی خود را بان حفظ کند و دین خود را ادا کند و صله رحم
کند و در راه خدا صرف کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
سزاوار است اقتصاد و میانه روی در تحصیل رزق که مانند حریصان در جمع دنیا نباشد و مانند
بی کاران بیغم هم نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
سزاوار است که تحصیل رزق را بسفر در غربت کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله سزاوار است که در صبح روزها از پی تحصیل رزق بروند و بسرعت بروند
بمحل کسب خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله حفظ کردن
مال و اصلاح کردن ان از عقل است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله قوت سال را مهیا کردن از عمل بزرگان دین است چنانکه در احادیث وارد شده
و بعضی بان فتوی داده اند مسئله سزاوار است خریدن گندم نه خریدن ارد و نان چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله سزاوار است که تجربه کنند کارها را پس در هر
کاری که نفعی در ان حاصل شد از پی همان کار بروند چنانکه از احادیث معلوم میشود
و بعضی بان فتوی داده اند مسئله سزاوار است نوشتن و شاهد گرفتن در معاملاتی
که دست بدست نیست و مدتی و شرطی در انها هست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله سزاوار است اظهار غنی کردن اگر چه بقرض کردن باشد چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله سزاوار است پوشانیدن امر معیشت

از

اگر مال بسیار نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله سزاوار است
که طلب حوائج را در روز کنند چرا که خدا حیا را در چشمها قرار داده چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست مسئله رفتن بجائی از راهی و برگشتن از راهی دیگر رساننده تر است
بحاجت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله سزاوار است که مرد و زن
هر دو خدمت کنند در امر خانه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
کسان خوش صورت و خوش خلق زودتر انجام میدهند کارها را چنانکه در احادیث وارد
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله سزاوار است دعا کردن از برای طلب رزق و وسعت
ان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مکروه هست ترک طلب
کردن رزق حلال و کسالت کردن و زیاد خوابیدن و بیکار گشتن و ملول شدن از کار
کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مکروه هست بارزوها
دل بستن و اشرف غنی ترک ارزوها است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله مکروه هست از برای مرد مسلم صاحب حسب و دین اینکه مشغول شود بکارهای
پست مثل برداشتن سبزی و ماهی در کوچه و بازار و بخانه بردن چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست مسئله مکروه هست شمردن نان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله برکتی نیست در معامله کسیکه دنیا باو پشت کرده چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مکروه هست معامله کردن با کسانیکه در دولت بزرگ
نشده اند و نو کیسه اند و با کسانیکه بناخوشیهای بد گرفتارند و با اکراد چنانکه در احادیث وارد شده

مسئله خریدن ارد از غیر دکانست و خریدن نان فقر است و خریدن گندم برکت است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست صح

و خلافی

وخلافی دران نیست مسئله مکروهست معاشرت کردن با مردمان پست که باکی ندارند
از بد گفتن و بد شنیدن و با کسانیکه از احسان مسرور نمیشوند و از بدی ملول نمیشوند و با کسانیکه
سازنده و رقاصند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مکروهست
استنجا جستن بمجوس اگرچه بگرفتن دست و پای گوسفند باشد از برای ذبح چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مکروهست کم شمردن روزی کم چرا که موجب
محروم شدن از زیادتی میشود و مکروهست شکایت کردن از منفعت کم در معاملات چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله چیزهائیکه باعث غنی میشود جمع کردن
در میان دو نماز است و تعقیب خواندن بعد از نماز صبح و نماز عصر یکساعت و صله رحم و جاروب
کردن در خانه و اطراف آن و مواسات کردن با برادران مؤمن و صبح زود بطلب رزق رفتن و
استغفار کردن و امانت بکار بردن و قول حق گفتن و حکایت اذان کردن و در بیت الخلا
سخن نگفتن و ترک حرص کردن و شکر منعم بجا آوردن و قسم دروغ نخوردن و دست شستن
پیش از غذا خوردن و خوردن خوردهای غذا که از خوان و سفره بخورد و تسبیح کردن در هر
روز سه مرتبه و مهمانی کردن و میانه روی کردن در خرج کردن و چراغ پیش از غروب آفتاب
روشن کردن و خانه و اطراف خانه جاروب کردن و ظروف غذا را شستن و سلام کردن با اهل
خانه در وقت داخل شدن و اگر کسی در خانه نباشد بگوید السلام علینا من ربنا یا بگوید السلام
علیکم یا اهل بیت النبوة و قل هو الله احد خواندن در وقت دخول بمنزل و برگشتن از غیر
راه رفتن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله چیزهائیکه باعث فقر

میشود تار عنکبوت را باقی گذاردن در خانه و اطاق و بول کردن در حمام و غذا خوردن در حال
جنابت و خلال کردن با خلال چوب گز و ایستاده شانه کردن مو و خاک روبه را در خانه و اطاق
باقی گذاردن و قسم دروغ یاد کردن و زنا کردن و اظهار حرص کردن و خواب کردن میان
نماز مغرب و نماز عشا و خوابیدن پیش از طلوع آفتاب و بعد از طلوع فجر و عادت کردن به
دروغ گفتن و گوش بغنا دادن و رد کردن مرد سائل در شب و میانه روی نکردن در خرج
و قطع صله رحم کردن و فحش دادن ببرادر مسلم و زیاد خوابیدن و کسالت کردن و از پی
کسب نرفتن و اسراف کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مطلب
اول در آداب تجارتست و دران چند مسئله است مسئله واجبست بر شخصیکه میخواهد
تجارت کند که مسائل حلال و حرام تجارت را پیش از مشغول شدن بداند والا در ربا و
سایر محرمات خواهد افتاد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
واجبست در معاملات راست گفتن و حرامست دروغ گفتن چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله واجبست تمام دادن و تمام گرفتن و حرامست کم
کشیدن و کم دادن و زیاد کشیدن و زیاد گرفتن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله واجبست قصد تمام دادن و تمام گرفتن و حرامست قصد کم دادن و
زیاد گرفتن و کسیکه قصدا و تمام دادن و تمام گرفتن است بحسب اتفاق و اشتباه کم داد و زیاد
گرفت وفا کرده باشد آنچه را بر او واجب بوده و خلاف نکرده و کسیکه قصدا و کم دادن و زیاد گرفتن
بوده و باشتباه کم نداده و زیاد نگرفته وفا نکرده باشد آنچه بر او واجب بوده و فعل حرامی بجا

مطلب اول در آداب تجارت است

او رده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله حرامست ربا بطوریکه
خواهد امد انشاء الله وان بدتر وشدیدتر است از هفتاد زنای با محارم در بیت الله الحرام چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله حرامست دروغ گفتن خصوص در
معاملات چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله حرامست خدعه
کردن وحیله کردن در معاملات[3] چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
حرامست ضرر رسانیدن بمسلمین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله حرامست قسم دروغ یاد کردن خصوص در معاملات چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست[2] مسئله حرامست مغشوش کردن متاعها و ثمنها و مثمنها مثل
اب ریختن در شیر و مخلوط کردن جنس بد بجنس خوب و خوب تحویل دادن و کهنه را بجای نو
تحویل دادن و پنبه کهنه را در میان لباسها گذاردن و نو تحویل دادن و اب زدن بخرما
و سایر میوجات از برای اینکه مردم خیال کنند تازه است چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست مسئله حرامست خیانت کردن در اموال مسلمین چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله کسیکه امر کند غیر را که چیزی از برای او بخرد
و در نزد ان غیر ان چیز یافت شود اگرچه بهتر باشد از چیزیکه در بازار است باید ان غیر
بخرد و از متاع خود باو ندهد چرا که محل تهمت است مگر انکه بداند که او را متهم نخواهند کرد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله کسیکه امر کند غیر را که چیزی
از برای او بفروشد جایز نیست که ان غیر از برای خود بخرد و باید از غیر بفروشد

[3] خصوص با مسلمی که اعتماد بمعی داشته که با او خدعه نمیکنند و حرام است مغبون کردن او صح

[2] مسئله حرامست تطفیف و در گرفتن تمام گرفتن و در دادن کم دادن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست صح

اگرچه

اگرچه بقیمت کمتر بخرد چرا که محل تهمت است مگر انکه ایمن از تهمت باشد چنانکه از احادیث
معلوم میشود و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی وعده احسان
بکسی کند حرامست براو که منفعت از او بگیرد مگر انکه معلوم باشد که وعده احسان منفعت
نگرفتن نیست نهایت کمتر منفعت گرفتن است پس باید وفا کند بوعده خود چنانکه از
احادیث معلوم میشود و بسیاری فتوی بان داده اند مسئله حرامست که بعد از معامله
بطور کراهت و نزاع چیزی کم کنند یا چیزی زیاد کنند چنانکه از احادیث معلوم میشود
و خلافی دران نیست مسئله هرگاه بایع و مشتری راضی شدند بمعامله حرام است داخل
شدن در سوم ایشان و بگوید فی المثل که من بقیمت زیادتر میخرم مگر انکه بایع راضی نشده (سوم معامله)
باشد و بگوید هر کس بیشتر خرید باو میدهم پس جایز است که کسی دیگر بگوید من بیشتر میخرم
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله حرامست که کسی بگوید
که بقیمت زیادتر میخرم و مقصودش خریدن نباشد بلکه مقصودش اینست که غیری بقیمت
زیاد بخرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله حرام است که
عیب متاع را بپوشانند و تدلیس کنند و فریب دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله حرامست وعده کردن که فردا و پس فردا فی المثل چنین خواهم کرد
و وفا بوعده خود نکنند مگر انکه بگوید اگر خدا خواست چنین خواهم کرد چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری فتوی بان داده اند مسئله نه عشر رزق در تجارت است و یک عشر
انها در گوسفند است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله

مستحب

مستحب است دعا کردن و استخاره کردن پیش از معامله از برای معامله چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله برکت در تجارت بسهل البیع بودن و بملایمت
گرفتن و بملایمت دادن است نه در سختی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله سزاوار است در تجارت حسن خلق و حلم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست مسئله سزاوار است که شاهد بگیرند در معاملات و تمسک بنویسند مگر
در معاملات دست بدست که پول میدهند و نان میخرند فی المثل چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در آن نیست مسئله سزاوار است صدقه دادن از برای حفظ مال التجاره و تلف
نشدن او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله سزاوار است که
هر یک از بایع و مشتری که بعد از معامله نادم شدند آن دیگری هم اقاله کند و فسخ کنند چنانکه (اقاله کردن)
در احادیث وارد شده که خدا هم در قیامت از عذاب کردن اهل اقاله میگذرد و خلافی در
آن نیست مسئله سزاوار است از برای اهل تجارت که بر یک نسق معامله کنند با همه مردم
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله سزاوار است مماکسه و سعی کردن (مماکسه سخت گیری است)
در ارزان خریدن و گران فروختن مگر در خریدن اضحیه و قربانی و کفن و کرایه سفر مکه (اضحیه حیوان قربانی است)
و اسباب السفر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله رزق اهل معامله
در خرید و فروش است و سزاوار نیست که در وقتیکه چیزی گران است نخرند و در وقتیکه
چیزی ارزان است نفروشند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله
سزاوار است که متاعهای خوب بخرند و بفروشند نه متاعهای بد چنانکه در احادیث وارد شده

و خلافی در آن نیست مسئله ترک تجارت نباید کرد اگر چه تاجر محتاج بتجارت نباشد
و ترک تجارت ناقص میکند عقل را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله سزاوار نیست قسم خوردن در معاملات چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست مسئله مکروه است مدح کردن متاع در وقت فروختن و مذمت کردن آن
در وقت خریدن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مکروه هست
که در سایه و جاهائیکه روشنی کم است تجارت کنند که عیب متاع معلوم نشود اگر احتمال
عیب پوشی برود اما اگر بطور یقین عیب آن پوشیده شود پس حرام است چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مکروه است که اهل شهر از برای
غریبان معامله کنند و باید واگذارد که مردم بعضی از بعضی منتفع شوند مگر آنکه غریب
مشورت کند و اعانت طلب کند پس خیانت نباید کرد چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در آن نیست مسئله مکروه است مشغول معامله شدن در میان طلوع صبح تا طلوع
آفتاب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مکروه هست که از شهر بیرون
روند از برای اینکه بقافله برسند و متاع آنها را بخرند که خود بیاورند و بفروشند و مکروه است
از برای اهل شهر که از اینجماعت چیزی بخرند و بخورند و حد کراهت تا کمتر از چهار فرسخ است
پس اگر بقدر چهار فرسخ و بیشتر بروند کراهت ندارد و جلب نفعی کرده اند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله سزاوار نیست که شخص پیشتر از همه مردم داخل
بازار شود و بعد از همه بیرون آید چنانکه در احادیث وارده و خلافی در آن نیست

مسئله سزاوار نیست که از برای تجارت بروند بجائیکه نقصی از برای نماز او بهم رسد
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله مکروهست سفر دریا از برای
تجارت چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله خدا ابا کرده است
که مکه معظمه محل تجارت باشد از برای مؤمنین چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
دران نیست مسئله مکروهست که تجار هم عهد شوند که نفروشند مگر بمنفعتی
مقابل سرمایه ولکن اگر بحسب اتفاق ده مقابله یا زیادتر هم فروخته کراهتی ندارد چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله مکانهائیکه مملوک نیست
مانند مسجد است هرکس پیشتر جا گرفت اولی است بانجا چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست مسئله از سعادت شخص است که محل تجارت او در شهر خودش
باشد و با صالحین معاشرت و معامله کند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران
نیست مطلب دوم در چیزهائیست که معامله بانها جایز است یا جایز نیست
ودران یک مقدمه و دو فصل است مقدمه در نوع معامله است ودران چند
مسئله است مسئله هرچه را اگر شارع اذن داده از چیزهائیکه بندگان بان
محتاجند و قوام و نظام امرشان بانها است از ماکولات و مشروبات و ملبوسات و مساکن و
مزارع و مناکح و هرچیزیکه صلاح ایشان در انست از جهتی از جهات پس جمیع انها
حلال است خریدن انها و فروش انها و امساک انها و استعمال انها و هبه انها و عاریه انها
وهرچه را که نهی کرده اند از ان و فساد و خرابی عباد دران بوده از جهت خوردن و اشامیدن

مطلب دوم در چیزهائیست که معامله بانها جایز است یا جایز نیست

مقدمه در نوع معاملات

باکر

یا کسب کردن ان یا نکاح ان یا مالک ان یا امساک ان یا عاریه دادن ان یک راه فسادی دران بوده (یا بخشیدن ان)
مثل معامله وربا واسباب لهو ولعب وبازیها از چیزهائیکه تقرب بسوی خدا دران نیست و تقویت
میکند کفر و شرک و نفاق را یا استخفاف حق و اهل حق در انست پس جمیع انها حرامست چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله ولی ال محمد نیست کسیکه مال (صلی الله علیه واله)
مؤمنی را بدون اذن و رضای او بخورد واثر کسب حرام در اولاد او ظاهر میشود چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مگر از روی غفلت مسئله بازار مسلمین
بازار وسیعی است الحمد لله ومتاعهای ان پاک و حلال و طیب است اگرچه از کفار خریده
شود واگرچه معلوم باشد که عامل ان متاعها کفار بوده اند مانند قند و نبات و شکر
و مانند ملبوساتیکه از بلاد کفر میاورند و عامل انها معلوم است که کفارند و اجتناب
از انها بجز وسواس چیزی دیگر نیست و وسواس از عمل خناس است و حرام است اگرچه
غافلین اسم انرا احتیاط میگذارند مگر انکه بایع بحرمت و نجاست انها خبر دهد چنانکه
سیرت مسلمین بر این بوده از صدر اسلام ببعد حتی انکه عمل معصومین علیهم السلام و فعل
ایشان [illegible] بر این بوده چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی دران نیست
مسئله هر متاعی را که از مسلم اخذ کنی حلال و پاک و طیب است اگرچه در بازار
مسلمین نباشد واگرچه ان مسلم مسائل حلال و حرام و پاک و نجس را نداند مانند
اهل بادیه و بیابان نشینان که مسائل خود را نمیدانند و عاملین ماست و شیر و پنیر و
روغن و کشک و قارا هستند مگر انکه بایع خبر دهد از حرمت و نجاست انها چنانکه سیرت (قارا: قراقروت)

مسلمین

مسلمین حتی معصومین علیهم السلام بر این بوده و از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان
نیست **مسئله** از دست هر عاقلی میتوان چیزی خرید اگرچه کافر باشد و تجسس از حلیت
و حرمت ان لازم نیست بلکه از وسواس خناس است چنانکه از سیره مسلمین حتی معصومین
علیهم السلام معلوم میشود و احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** بازار
کفار در شهرهای ایشان بازار نکیست از برای مسلمین و در ان بازارها بغیر حبوب
و چیزهائیکه برطوبت ملاقات نکرده اند نمیتوان خرید و وجود مسلم عاصی از برای متدینین
غنیمتی است که بروند و بخرند و حمل بشهرهای مسلمین کنند و وسعتی از برای متدینین
حاصل شود و وزرش بگردن تجار فجار باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در
ان نیست **مسئله** هرگاه بعین مال حرام خریده شود ان خریده شده حلال نیست و هرگاه چیزی
خریده شود بر ذمه و بعد مال حرام را بعوض ان بدهند ان خریده شده حلال است ولکن
برائت ذمه حاصل نشود مگر بعوض حلال چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی که
محل اعتنا باشد در ان نیست **فصل اول** در چیزهائیست که کسب بانها حرام است مگر در
بعض صور و در ان چند مسئله است **مسئله** جایز نیست فروختن هر چیزیکه مایع و روان باشد
مانند زیت و روغن و شیره روان که نجاستی بان رسیده باشد مثل انکه موشی در ان مرده
باشد یا سگی بان لغ زده باشد و مشتری مسلم باشد و نداند نجاست انرا مگر انکه بداند نجاست
انرا و بخرد انرا از برای کاری غیر از خوردن مثل انکه روغن را از برای سوزانیدن بخرد
نه از برای خوردن چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقها فتوی بان داده اند

فصل اول در چیزهائی که کسب بانها حرام است مگر در بعض صور

مسئله

مسئله جایز نیست فروختن میته و حیوانی که ذبح نشده مرده
باشد و مشتری مسلم باشد و نداند که ان مردار است مگر انکه
بداند که ان مردار است و بخرد از برای انکه به سگ خود بدهد
یا انکه مشتری مسلم نباشد و میته را حلال داند پس جایز
است باو فروختن چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقها
فتوی بان داده اند **مسئله** خمیری که به اب نجس خمیر شده
باشد جایز نیست فروختن ان به مسلمی که نداند نجاست انرا مگر
انکه بداند نجاست ان را و بخرد از برای سگ یا سایر حیوانات خود
نه از برای خوردن خود و عیال خود یا انکه مشتری مسلم نباشد و
میته را حلال داند چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از
فقهاء فتوی بان داده اند **مسئله** جایز نیست خرید و فروش خمر
از برای مسلمین مگر از برای این بخرند که ان را اصلاح کنند تا سرکه
شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقهاء فتوی بان
داده اند **مسئله** جایز نیست فروختن فقاع به مسلم چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** جایز نیست
فروختن هیچ مست کننده به مسلم از برای خوردن چنانکه از
احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست **مسئله** جایز نیست

خرید

خرید و فروش سگهای بی فایده اما سگهای شکاری و سگهای
پاسبان خانه و بوستان و گله جایز است خرید و فروش انها چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز
است فروختن خنزیر به نصاری چنانکه در بعضی احادیث وارد
شده و بعضی از فقها فتوی بر ان داده اند مسئله هرگاه نصرانی
فروخت خمری یا خنزیری را تا موعد معینی و بعد از ان مسلمان
شد حلال است بر او که سر موعد ثمن را از مشتری بگیرد چنانکه در
احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند
مسئله هرگاه مسلمی از نصرانی طلبی داشته باشد و نصرانی
خمری یا خنزیری را بفروشد حلال است بر مسلم که از ثمن انها
طلب خود را بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز
نیست خرید و فروش بوزینه و میمون بر مسلم از برای بازی
مگر انکه منفعتی در بعض اعضای ان یافت شود که
دخلی به اکل و شرب نداشته باشد چنانکه
از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقها فتوی بان داده اند

مسئله

مسئله جایز نیست بر مسلم خرید و فروش مار ماهی و هر ماهی بی فلسی مگر انکه از برای
گرفتن روغن ان باشد از برای کشتیها و امثال ان نه از برای خوردن چنانکه از احادیث
معلوم میشود و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله جایز نیست بر مسلم خرید و
فروش کنیزان مغنیه از برای خواندن غنا مگر انکه از برای محض تجارت و خدمت باشد نه از برای غنا
خواندن چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله
جایز نیست فروختن اسباب جنگ بدشمنان دین در هنگام حرب و جنگ ایشان با اهل
حق چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست فروختن
چوب و امثال ان را از برای ساختن اسباب بازیها اما فروش انها نه از برای اسباب بازیها
جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز
است فروختن انگور بکسیکه میدانی که از برای خمر میخرد و گناه او بر خود اوست و
دخلی ببایع ندارد مگر انکه از برای همین بفروشد که خمر از ان بعمل اید چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله جایز نیست خرید و فروش
مصحف مگر خرید و فروش کاغذ ان و سایر چیزهائیکه دخلی باصل ان ندارد چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله
جایز نیست خرید و فروش تربت سید الشهداء علیه السلم چنانکه در احادیث وارد
شده وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله حرام است احتکار یعنی گندم و جو و
روغن و زیت و خرما و مویز را حبس کنند و نفروشند از برای انکه قیمت انها بالا

برود

رود یا ضرری بمسلمی برسد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد
دران نیست مسئله حد احتکار حرام در وقت تنگی تا سه روز است و در غیر تنگی
تا چهل روز چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست
مسئله فرقی نیست در حرمت احتکار که جنسهای مذکوره از زراعت خود شخص باشد
یا انکه بخرد و حبس کند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
محتکر را مجبور میدارند براینکه جنس خود را بفروشد اما قیمتش را نباید معین کرد از برای جنس
او و بهر قیمتی که میخواهد بفروشد مگر انکه اجحاف کند در قیمت پس او را از اجحاف باید
منع کرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله احتکار حرام
در صورتیست که مردم محتاج باشند اما در صورتیکه اجناس در جائی دیگر باشد
که مردم از ان بخرند حرمتی در حبس اجناس نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و
خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرچه را که مؤمنین محتاج بان باشند غیر از
اجناس مذکوره وخود شخص محتاج بان چیز نباشد حرام است حبس ان بجهة اضرار بمؤمنین
چنانکه از احادیث معلوم میشود وبعضی از فقها فتوی بان داده اند فصل در
مکروهات بیع است و دران چند مسئله است مسئله جایز است فروختن اب
انگور بکسیکه مکروه است که از ان بفروشند تا موعد معینی تا انکه ان در نزد مشتری
خمر شود واگر باین قصد فروخته که خمر بعمل اورند حرام است اگرچه محض فروشش بدون
این قصد جایز باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند

محتکر
کسی که گندم و جو و امثال انها را حبس کند و نفروشد

احتکار
حبس کردن گندم و جو و امثال انها است

فصل در مکروهات بیع

مسئله

مسئله مکروه است فروختن غلام و کنیز حرام زاده و ثمن انها گوارا نیست چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایز است فروختن گربه و سگ
شکاری و مرغ شکاری با کراهت چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله جایز است فروختن پوستهای حیوانات درنده و پوستهای مردار و پوستهای
خر و قاطر و اسب با کراهت چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله جایز است فروختن استخوان فیل بلکه سایر استخوان حیوانات
از برای فوایدی که در انها هست با کراهت چنانکه از احادیث معلوم میشود و
بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مطلب سیوم در کسانیست که خرید و فروش
ایشان جایز است یا جایز نیست و کیفیت خرید و فروش است و دران دو فصل است فصل
اول در کسانیست که خرید و فروش ایشان جایز است یا جایز نیست و دران چند
مسئله است مسئله جایز است خرید و فروش هر بالغ عاقلی چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایز نیست خرید و فروش اطفال بی تمیز
و مجانین و سفها چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
جایز است خرید و فروش اطفال و سفها باذن ولی ایشان و باذن وصی و قیم و حاکم
شرع و باذن عدول مؤمنین چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا
باشد در بعض این صور دران نیست مسئله جایز است خرید و فروش ولی و وصی
و حاکم شرع و قیم شرعی و عدول مؤمنین از برای اطفال و مجانین و سفها چنانکه

مطلب سیم در کسانیکه خرید و فروش ایشان جایز است یا جایز نیست و کیفیت خرید و فروش

فصل اول در کسانیکه خرید و فروش ایشان جایز است یا جایز نیست

دراحادیث

در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله ولی مقدم است در خرید و
فروش از برای اطفال ومجانین وسفها وبعد از ان وصی مقدم است وبعد از ان
حاکم شرع وقیم از جانب او وبعد از ایشان عدول مؤمنین چنانکه از احادیث معلوم میشود
وخلافی دران نیست مسئله ولی اطفال ومجانین وسفها پدر ایشان وجد پدری
ایشان وپدر جد ایشان است وهمچنین اجداد پدری هر قدر بالا بروند همه ولی هستند
وهر یک بالاتری مقدم است در ولایت وتا برسد بپدر چنانکه از احادیث معلوم میشود
وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله جایز است از برای حاکم شرع که
بفروشد مال صغیر را که مماطله ومسامحه میکند در ادای دین خود وبطلبکارهای او بدهد
اگر چه او راضی نباشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
هر گاه یکی از اولیای مذکوره خرید وفروشی کردند وبعد اطفال بالغ شدند ومجانین وسفها
عاقل شدند نمیتوانند نقض کنند امری را که انها کرده اند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
دران نیست مسئله جایز نیست خرید وفروش از برای کسی مگر باذن او یا برضای او
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هر گاه کسی چیزی خرید
از غیر مالک پس اگر مالک امضای انرا کرد صحیح است واگر امضا نکرد ان خرید فاسد است
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هر گاه کسی چیزی را فروخت که بعض
انچیز مال غیری بود پس فروش او در مال خود او صحیح است پس ان غیر اگر اجازه کرد در مال
خود تمام انچیز را که مشتری خریده مال او است واگر ان غیر اجازه نکرد مال خود را میبرد ومشتری

در این

در اینصورت مخیر است در فسخ معامله یا اکتفای بانچه مال بایع بوده چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست **فصل دوم** در کیفیت خرید وفروش است ودر ان چند
مسئله است مسئله شرط صحیح بودن خرید وفروش رضای فروشنده وخریدار است
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هر گاه یکی از فروشنده
یا خریدار راضی نباشند معامله ایشان فاسد وباطل است چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست مسئله شرط صحیح بودن خرید وفروش تعیین کردن ثمن ومثمن است
بحسب کیل ووزن وعدد وذرع ومساحت هر یک در محل خود بطوریکه جهالتی در
میان نماند مگر جهالتیکه مغتفر باشد چنانکه خواهد امد چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست مسئله هر گاه خانه یا باغی یا لباس دوخته وامثال انها را
بفروشند وبخرند وذرع ومساحت انها را ندانند معامله صحیح[2] کفایت میکند ۲ وهمچنین است
که حدود انها را ببینند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در انها نیست مسئله
جایز است که معین کنند انچه را که بعدد متعارفست میفروشند مثل گردو وتخم مرغ
بکشیدن چنانکه جایز است که معین کنند چیزها را که متعارفست کشیدن انها بکیل
کردن وچیزیکه متعارفست کیل کردن انها بکشیدن چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
دران نیست مسئله کیل ووزن وذرع مجهولی کفایت نمیکند بلکه باید معین باشد
که فی المثل کیل چند من است ومن چند مثقالست ومثقال چند نخود است وذرع
بچه بلندی است بطوریکه متعارفست چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست

فصل دوم در کیفیت خرید وفروش

مسئله

مسئله تفاوتهای جزئی که متعارفست که قدر کمی و زیاد شود موجب بطلان بیع و شرای یکم شوده
نیست ولکن اگر غلطی در شماره کیلها و وزنها و ذرعها حاصل شده باید تدارک شود چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه فروشنده بگوید که من
سنجیده‌ام یا ذرع کرده‌ام جنس خود را جایز است از برای مشتری تصدیق او ولکن
اگر مشتری بخواهد بفروشد متاع خود را باید بسنجد و ذرع کند از برای مشتری
دویم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی حاضر
باشد که تو جنسی را کشیدی و خریدی و میخواهد از تو بخرد آن جنس را لازم نیست کشیدن
او دوباره چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه
کسی بخرد جنسی را و پیش از انکه بکشد و تحویل بگیرد بفروشد بغیری و آن غیر بفرستد
وکیل خود را از برای تحویل گرفتن آن جنس و در حضور او مشتری اول جنس را بکشد
و تحویل بگیرد لازم نیست که دوباره آن جنس را بکشند چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست مسئله هرگاه بخرند جنسی را و بکشند آنرا با ظرفش مثل
روغن و شیره را با خیک و بعد برضای طرفین قدری را کم کنند جایز است اگرچه
آن ظرف را نکشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست
مسئله جایز است خرید و فروش آب مشک و سبو و لازم نیست کشیدن آن چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله جایز است خرید و فروش کاه
پیش از آنکه خورد کنند آنرا از روی مقداری آن مثل آنکه هزار من کاه را بخرند بدون آنکه

خود

خود کاه را بکشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست
مسئله جایز است خرید و فروش تخم کشته شده بوزنیکه مالک میگوید چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله جایز است خرید و فروش
میوه جات بتخمین بر درخت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در این نیست مسئله جایز است خرید
و فروش یونجه و شبدر و حنا و امثال آنها و برگ درخت یک چین و دو چین بدون کشیدن
و همچنین سایر علفها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
کسیکه بفروشد زمینی را و حدود آنرا معین کند پس هرچه در آن زمین واقعشده از درخت
و زراعت و عمارت تمام داخل در بیع است مگر آنکه چیزیرا استثنا کرده باشد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه بخرند چیزیرا بپولی پس
اگر معین کرده آن پولرا اگر همانرا باید بدهد و اگر معین نکرده آنرا پس هر پولیرا که مردم
بان داد و ستد میکنند باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله جایز است که معامله کنند بتعیین کردن عدد پولی که متداولست و لازم
نیست کشیدن آنها مگر آنکه آن پول از طلا باشد که تفاوت سبک و سنگین آنها
فاحش است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله جایز است
که بگویند فروختم این چیز را بده دیناری مگر ثلث آنرا و جزئیرا استثنا کنند و جایز نیست
که استثنا را از جنسی دیگر غیر از جنس دینار قرار دهند مثل آنکه بگویند فروختم بده دینار
الا بدرهمی چه اگر بسا آنکه آن جنس بقیمت جنس دینار برسد چنانکه در احادیث وارد شده

وخلافی

وخلافی دران نیست مسئله جایز نیست فروختن زراعت بگندم همان زراعت چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایز نیست خرید و فروش شیر
در پستان انعام ولکن اگر بفروشند قدر معینی را و بفروشند آنرا بانضمام آنچه در پستان
انها است تا یکماه و دو ماه و بیشتر و کمتر جایز است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
دران نیست مسئله جایز است که انعام را بدهند بکسی تا یکسال یا بیشتر و کمتر بثمن
معینی از برای هر گوسفند و گاوی پس شیر و پشم و کورک و موی انها مال انکس است در ان
مدت معین و نباید ثمن را روغن و شیر همان انعام قرار داد اگرچه جایز است که ثمن روغن
و شیر سایر انعام باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله جایز است خرید و فروش پشم و کورک انعام بانضمام آنچه در شکم انها است ولکن
بدون انضمام چیزی بانها جایز نیست چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله هرگاه کسی مالک باشد مکانی را که آب دران است و ماهی دارد جایز است که
قدری از ماهیهارا بگیرد و بفروشد انهارا بانضمام آنچه ماهی در ان مکان است ولکن جایز نیست
خرید و فروش ماهی در آب بدون آنکه چیزی بانها منضم شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله جایز است خرید و فروش غلام و کنیزی که گریخته اند بانضمام چیزی
معین ولکن بدون ضمیمه چیزی بانها جایز نیست خرید و فروش انها چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایز است خرید و فروش خاک و سنگ معدنها
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایز است خرید و فروش

انعام گاو و گوسفند و شتر است

گیاه

گیاه زمینی را که کسی مالک آن باشد ولکن چراگاههائیکه کسی مالک زمین انها نیست خرید
و فروش انها جایز نیست و همه مسلمین در انها شریکند چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست مسئله کسیکه از انبار معینی مقدار معینی را بخرد و آتش
دران انبار افتد و بسوزاند آنچه در انست مگر همان مقدار معینی که خریده بود پس همان مقدار
مال مشتری است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایز است
چشیدن چیزی را و دیدن کنیزی را که میخواهی بخری چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست **مطلب چهارم** در صیغه بیع و شراء است و دران چند مسئله است
مسئله صیغه بیع و شری بهر زبانی جایز است و لازم نیست که بزبان عربی جاری شود
چنانکه از احادیث معلوم میشود و سیرت ائمه علیهم السلام بر این بود که بتقریر میفرمودند
خرید و فروش جمیع طوایف را و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله
صیغه فروش این است که فروشنده بگوید فروختم بتو این چیز معین را باین قیمت و صیغه
خرید این است که خریدار بگوید خریدم این چیز معین را باین قیمت معینه چنانکه از احادیث
معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله چیزیرا اگر بصیغه
خرید و فروش معامله کردند نمیتوان فسخ کرد مگر برضای طرفین یا بسایر خیارات شرعیه
که خواهد آمد انشاء الله چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
خرید و فروشهای متعارف که چیزی میدهند و چیزی میخرند بدون اجرای صیغه حلال است
چرا که طرفین راضی اند ولکن هر یک از طرفین میتوانند رد کنند چیزی را که گرفته اند و مال

مطلب چهارم در صیغه بیع و شراء است

خود را

مطلب پنجم در خیارات فسخ

خود را بگیرند مادام که فاسد نشده باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی
دران نیست **مطلب پنجم** در خیارات فسخ است و دران چند مسئله است **مسئله**
در صورتیکه صیغهٔ بیع و شری جاری شده باشد ولکن فروشنده و خریدار متفرق
نشده اند هر یک میتوانند که فسخ کنند معامله را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست **مسئله** هرگاه یکی از طرفین از مجلس حرکت کند و چند قدمی برود و بر
گردد خیار مجلس بر طرف شود و هیچیک نمیتوانند فسخ معامله را بکنند مگر برضای
دیگری چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست
مسئله سه روز اختیار فسخ از برای هر یک از فروشنده و خریدار هست در بیع
حیوان مادام که تصرفی که در احادیث وارد شده دران نشده باشد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در اختصاص خیار از برای مشتری نیست چرا
که حیوان میشود که ثمن باشد یا مثمن یا هر دو حیوان باشند **مسئله** هرگاه کنیزی را
خریدند و خریدار بوسید او را یا با او جماع کرد یا نگاه کرد بفرج او یا دست مالید
با نجا خیار فسخ رفع میشود اگرچه سه روز نگذشته باشد چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** هرگاه خریدار حیوانی را نعل
کرد یا سم انرا تراشید یا سوار شد بران یا بار کرد بران و چند فرسخی برد انرا خیار فسخ رفع
میشود اگرچه سه روز نگذشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد دران نیست **مسئله** هرگاه حیوان در بین سه روز مرد یا معیوب شد

که مشتری

که مشتری سبب ان نبوده ضرر ان است که بفروشنده رسیده و باید ثمن را بمشتری رد کند و
هرگاه احتمال این باشد که مشتری انرا تلف کرده یا معیوب کرده قسم یاد کند که او تفریط
نکرده و ثمن را بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست
مسئله هرگاه کسی تدلیس کند و شیر حیوانرا ندوشد از برای اینکه مشتری پسند
شود و بعد از فروش تدلیس او معلوم شود میتواند مشتری فسخ کند بیع را و ثمن را بگیرد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** هرگاه کسی چیزی را بخرد
که اگر ان چیز بماند تا شب ضایع و فاسد شود مثل سبزیها و میوها و مثل خربوزه و هندوانه
پس هرگاه تا شب ثمن را اورد ان چیز مال او است و هرگاه نیاورد فروشنده اختیار فسخ دارد
که فسخ کند و مال خود را بغیری بفروشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران
نیست **مسئله** هرگاه کسی چیزی را بخرد و ثمن نداده و ان چیز را نزد فروشنده
بگذارد پس هرگاه تا سه روز ثمن را نیاورد فروشنده اختیار فسخ دارد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** هرگاه کسی چیزی را بخرد و فروشنده ان
چیز را بتصرف او ندهد پس انچیز را اگر دزد ببرد ضرر بفروشنده رسیده و هرگاه فروشنده
انچیز را بتصرف خریدار داد و دزد برد ضرر بخریدار رسیده و ثمن را باید بدهد بفروشنده
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** هرگاه کسی چیزی را بفروشد
و ثمن را بگیرد بشرط انکه اگر تا مدت معینه ثمن را رد کند انچیز مال خودش باشد جایز است
پس اگر ثمن را تا ان مدت معینه رد کرد چیزیرا که فروخته مال خود او است و هرگاه ثمن را تا ان

مر

مدت معین رد نکرد ان مال مال مشتری میشود چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** منافع چیزیرا که ببیع شرط خریده اند
در مدت معین مال مشتریست و هرگاه ان چیز تلف شد ضررش بمشتری رسید چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** هر شرطیکه مخالف کتاب خدا
نباشد جایز است که فروشنده و یا خریدار هر یک از برای هر یک یا از برای هر دو قرار دهند
و هر شرطیکه مخالف کتاب خدا باشد ان شرط جایز نیست پس هرگاه کسی کنیزی یا چیزی را
بفروشد که اگر مشتری فوت شد ان را و ورثه باورث نبرند چنین شرطی جایز نیست چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** کسیکه زمینی
یا خانه یا باغی و امثال اینها را ندیده بخرد پس بعد از انکه خرید ببیند انها را اختیار فسخ
از برای او هست پس اگر بخواهد انها را میتواند فسخ کند چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست **مسئله** کسیکه خرید سهمی متاعی را که باید با قرعه معین شود
پس بعد از قرعه انداختن و معین شدن انسهم اختیار فسخ از برای او هست چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** کسیکه خرید زمین محدودی را
که حدود ان معین بوده و مشتری نمیدانست چند جریبست و فروشنده گفت چند جریب است
پس چون جریب کردند کمتر بود از ان جریبی که فروشنده گفته بود مشتری مختار است
که فسخ کند ان معامله را و تمام ثمنی که داده پس بگیرد یا انکه بقدری که جریب کم بوده
ثمن را بهمان اندازه پس بگیرد و معامله را فسخ نکند و هرگاه از برای فروشنده زمینی باشد

در جنب

در جنب ان زمینی که فروخته کسر انرا از ان زمین بدهد و از برای مشتری اختیار
فسخ باقی نمیماند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست
مسئله کسیکه خرید چیزیرا و بعد از ان عیبی در ان چیز ظاهر شد یا عیبی در بعض ان
چیز ظاهر شد مشتری مختار است که ان معامله را فسخ کند و ثمنی را که داده پس بگیرد
یا انکه باندازه ان عیب ثمن را پس بگیرد و معامله را فسخ نکند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست **مسئله** کسیکه خرید چیزیرا و در ان تصرف کرد و تغییری
دران پیدا شد و بعد معلوم شد که ان چیز معیوب بوده باندازه ان عیب چیزی میگیرد
و معامله را نمیتواند فسخ کند مگر در بعض صور چنانکه خواهد امد انشاء الله تعالی چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** کسیکه خرید کنیزیرا که بحد
یاس نرسیده و بعد معلوم شد که او حایض نمیشود مختار است که معامله را فسخ کند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** هر چیزیکه در اصل خلقت
زیاد شد یا کم شد عیبست مثل انکه اصل خلقت انسان اینست که پنج انگشت داشته باشند
پس اگر کنیز و غلام شش انگشتی یا چهار انگشتی باشند معیوبند و اگر مشتری ندانسته
خریده مختار است که معامله را فسخ کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران
نیست **مسئله** کسیکه خرید کنیزی یا غلامیرا و تا مدت یکسال حادث شد در
انها جنونی یا جذامی یا برصی یا قرنی مختار است که فسخ کند معامله را چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** کسیکه خرید غلامی یا

جنون: دیوانگی — جذام: اکله — برص: پیس
قرن: گوشت سختی است که در فرج پیدا میشود و مانع از جماع کنیز مرا

کنیزی را و بعد معلوم شد که انها اگر بن پا بوده اند مختار است که فسخ کند معامله را
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** کسیکه
خرید کنیزی را و بعد از انکه با او وطی کرد معلوم شد که معیوب بوده باندازه از عیب
چیزی میگیرد و فسخ نمیتواند کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله کسیکه خرید کنیزی را و بعد از انکه با او وطی کرد معلوم شد که حامله بوده
مختار است که فسخ کند پس اگر ان کنیز ثیبه بوده باید نصف عشر قیمت او را با او بایع بدهد
و اگر کنیز باکره بوده عشر قیمت او را با او باید رد کند و عشر و نصف عشر در هر صورتی
عوض بضع او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست
مسئله کسیکه خرید کنیزی را بنا بر انکه باکره باشد پس بعد از ان معلوم شد که ثیبه
است پس اگر معلوم شود که روزیکه خریده ثیبه بوده مختار است در فسخ او و اگر معلوم
نشد که دران روز ثیبه بوده نمیتواند فسخ کند چرا که ممکنست که بعد از خریدن ازالهٔ
بکارت او شده باشد بسبب حرکت و جستنی یا مرضی یا غیر ان چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست **مسئله** کسیکه خرید جلدی از خرما یا روغن یا زیت و
امثال انها را و بعد معلوم شد که ته جلد خرمای بد بوده و ته روغن و زیت دردی داشته
از حد متعارف بود پس اگر مشتری علم بانها نداشته در وقت خریدن مختار است در
فسخ کردن یا گرفتن تفاوت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله**
هرگاه فروشنده فروخت متاع خود را بکل عیبی یا عیبی بیان کرد و مشتری باین طور خرید

بضع
متاع زن است

مطلب ششم در بیع مرابحه و مساومه است

اختیار فسخی از برای مشتری باقی نخواهد ماند اگر چه عیب مخفی باشد و بعد ظاهر
شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** هرگاه خیارات فسخ را
در وقت معامله ساقط کنند جایز است و بعد از اسقاط انها اختیاری در فسخ معامله
باقی نخواهد ماند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست **مطلب
ششم** در بیع مرابحه و مساومه است و احکام انها است و دران چند مسئله است
مسئله بیع مرابحه انست که فروشنده بگوید که این چیز را که خریده ام بتو فروختم بزیادتی
معینی مثل ده یک و ده دو و مشتری قبول کند و بیع مساومه انست که فروشنده و
خریدار گفتگو کنند تا بقیمت معینی راضی شوند و هر دو قسم جایز است چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** بیع مساومه افضل و بهتر است از بیع مرابحه
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** کسی که کنیزی را بقیمت
معینی خرید و بعد با او جماع کرد جایز است که او را ببیع مرابحه بفروشد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** کسیکه چیزی را بقیمت معینی
تا موعد معینی خرید و میخواهد انرا ببیع مرابحه بفروشد باید موعد معین را ذکر کند
و اگر ذکر ان موعد را نکرد و مشتری فهمید همان موعد از برای مشتری برقرار خواهد بود
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله**
کسیکه خریده چیزی را بپولی که صرف داشته و از صرف انهم ان چیز را زیاده خریده و
میخواهد بمرابحه ان چیز را بفروشد باید اخبار کند بمشتری صرف ان پول و چیزیکه

مقابل صرف آن بوده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله**
کسیکه خرید چیزی را باشرفی جایز است که شرط کند که بعوض هر اشرفی چند ریال خواهم داد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** کسیکه میخواهد چیزی را
بفروشد که آنچیز را ندارد و میخواهد از انجا بخرد و بدهد آنچیز را ببیع مساومه باید بفروشد
وجایز نیست که ببیع مرابحه انرا بفروشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله جایز نیست خرید و فروش بدو شرط باینطور که صیغه را باین طور جاری کنند
که فروختم این چیز را نقد بفلان قیمت و بموعد بقیمتی زیاده چنانکه در احادیث وارد
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** جایز نیست که بفروشند
جنس ربوی را بشرط آنکه بخرند از مشتری بقیمتی کمتر از آنکه خریده چرا که ربا میشود
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله**
هرگاه بفروشند چیزی را بقیمتی بدون شرط و بخرند همان چیز را بقیمتی کمتر جایز است چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** هرگاه کسی طلبی از کسی داشته
باشد و مدیون چیزی را از طلبکار بخرد تا موعدی بقیمتی بیشتر از آنچه باید بدهد و بعد
از آن همان چیز را بفروشد بطلبکار بقیمتی که معادل طلب او است جایز است چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** کسیکه جنسی را از کسی طلب
داشته باشد مکروه است که آن جنس را باو بفروشد تا موعدی چرا که شبیه است ببیع دین
بدین و میتواند انرا نقد باو بفروشد بدون کراهت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی

جنس ربوی گندم و مطعوم است با کیل و موزون

که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** خرید و فروش دین بدین جایز نیست مثل
آنکه کسی از زید طلبی دارد و کسی دیگر از عمرو طلبی دارد پس دین زید را بدین عمرو نمیتوان فروخت
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** دین را نقد میتوان
فروخت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** لازم نیست که
چیزی را که میفروشند موجود باشد در نزد فروشنده بلکه میتوانند بفروشند جنس معینی را
بمقدار معینی بثمن معینی و بعد از آن خود برود و بخرد آنجنس را و تسلیم کند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** جنسی را که میخواهند بفروشند در حال
باید موجود باشد پس اگر موجود نباشد باید سلف بفروشند و بنا کنند که در فصل
آن تسلیم کنند نه در حال چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله**
هرگاه کسی بکسی بگوید چیزی را از برای من بخر نقد و من زیاده از آنچه خریده بتو میدهم
بعد از مدت معینه جایز نیست که زیاده از آنچه خریده از او بگیرد چرا که آن زیاده ربا است و
لکن اگر خریدار آنچیز را از برای خود بخرد نقد و بفروشد انرا بآنشخص بقیمت بیشتر جایز است
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** مکروه است فروختن
چیزی را که فروشنده خریده و تحویل نگرفته بخصوص که آن چیز از جنسی مکیل و موزون
باشد مثل گندم و کراهت در مکیل و موزون شدید تر است و کم میشود کراهت بتوکیل
کردن خود مشتری یا وکیل کردن مشتری غیر را در برداشتن حق خود از مال فروشنده
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** هرگاه بفروشند چیزی را

که مکیل و موزون نباشد مثل لباس و ثمن آنرا نگرفته باشند و مشتری آنرا بفروشد
بقیمتی بیش از آنچه خریده و ثمن آنرا در مدت سه روز بفروشندهٔ اول بدهد منفعت
مال مشتری است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله**
هرگاه بخرند دو نفر ریالرا باشرفی یا اشرفیرا بریال و یکی بدیگری بگوید که ثمنرا از جانب
من تحویل کن و بعد از آن یکی از ایشان بخرد سهم دیگریرا بقیمتی زیاده از آنچه خریده اند
جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** هرگاه کسی بخرد
اجناس مختلفه را بقیمت معینی در یک معامله و یک صیغه و بعد از آن خود او هر یکیرا
قیمت کند تا تمام قیمتهای او مساوی شود با قیمتی که تمام آنها را خریده جایز نیست از برای
او که بعضی از آن اجناس را بفروشد ببیع مرابحه مگر آنکه بیان کند که خود قیمت کرده ام
هر یک از اجناس را یا آنکه ببیع مساومه بفروشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست **مسئله** هرگاه دو نفر معامله بکنند در اجناس ربوی و بعد از معامله
اقاله کنند یعنی برضای هر دو معامله را فسخ کنند نباید که از اجناس ربوی کم کنند یا زیاد
کنند چرا که ربا خواهد شد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست
مسئله هرگاه کسی بکسی بگوید که چیزی از برای من بخر بقیمت معینی و او خریده بهمان
قیمت و ثمن آنرا از خود داد نمیتواند که بیش از ثمنی که داده مطالبه کند ولکن اگر از برای
خود بخرد آن چیزرا جایز است که بهر قیمتی که بخواهد آنرا با آن شخص بفروشد ولکن مکروه هست
که زیاده از آنچه خریده باو بفروشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست

مسئله مکروه هست از برای مشتری که شرط کند با فروشنده که چیزی کم از ثمن بعد
از معامله بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** هرگاه
پیش از موعد معامله طلب را بدهند جایز است که چیزی از ثمن اکثر بدهند چرا که
در مقابل باقی مانده مدت خواهد بود و ربا لازم نیاید چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست **مسئله** جایز است که چیزیرا باضعاف قیمت عادلهٔ آن که آنرا
بفروشند برضای مشتری و دانستن او که قیمت آن از قیمت عادله زیادتر است چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** جایز است که قرضی بکسی بدهند
و بعد از آن متاعیرا باو بفروشند بقیمت اعلی بشرط آنکه در ضمن قرض شرط نکنند
که این قرضرا میدهم بشرط آنکه متاعرا بقیمت اعلی بخری چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست **مسئله** جایز است که بدلال چیزی بدهند و بگویند بقیمت
معینی بفروش و هر قدر زیاده بر این قیمت فروختی مال تو باشد ولکن دلال نباید
آنرا ببیع مرابحه بفروشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله**
جایز است از برای دلال که حق السعی قرار دهد از برای خود چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست **مسئله** مکروه هست از برای دلال که ضامن شود از
برای صاحبان اموال چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله**
هرگاه دلال چیزهای مختلفه از اشخاص عدیده بخواهد بفروشد و بعضی از اجناس
بهتر باشد و بعضی پست تر جایز نیست که آنها را بیک صیغه بیک نفر بفروشد بلکه

بلکه باید جنس خوب را بقیمت اعلی و جنس بد را بقیمت ادنی جدا جدا بفروشد چرا که همه را
باهم فروختن سبب ضرر بعضی از صاحبان اموال است چرا که جنس اعلی را بقیمتهائی بیشتر میخرند
و بانضمام آن بجنس ادنی بسا آنکه خوبی آن منجبر کرده بدی جنس ادنی را چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست **مطلب هفتم** در بیع نسیه و
بیع سلف است و در آن چند مسئله است **مسئله** مدت بیع نسیه و سلف باید
معین باشد مثل یکماه و یکسال و امثال آن نه غیر معین مثل آمدن حاج و وقت درو چرا
که آمدن حاج و وقت حصاد پیش و پس میافتد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست **مسئله** مکروه هست که مدت را بیش از سه سال قرار دهند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** چیزی را که بسلف میفروشند باید وصف
کرد که جهالتی باقی نماند مثل طول و عرض اجناس و سن حیوان و وزن و کیل چیزها که
سنجیده میشود و صفات آنها بطوریکه در عرف متعارف معلوم باشد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** لازم نیست که فروشنده مالک باشد
چیزی را که میفروشد بلکه در وقت تحویل دادن میتواند بخرد و تحویل کند چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** هرگاه کسی مدیون کسی باشد
جایز است که چیزی را بسلف باو بفروشد و مافی الذمه خود را ثمن قرار دهد چرا که
که دین سابق را بدین سابق نفروخته بلکه بدین سابق دین لاحق را بر ذمه خود وارد
آورده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله**

مطلب هفتم در بیع نسیه و بیع سلف است

هرگاه

هرگاه در راس موعد جنسی را که فروخته اند بجهت اتفاقی یافت نشود مشتری مختار است
که مال خود را پس بگیرد یا آنکه مهلت بدهد تا وقتیکه آن جنس یافت شود و هرگاه ممکن
باشد که بعض الجنس را تحویل کنند باقیمانده ثمن را میگیرند و مکروه هست که قیمت الجنس را
بقیمت روز موعد بگیرند مگر برضای طرفین چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری
از فقها فتوی بآن داده اند **مسئله** هرگاه در راس موعد سایر اجناس یافت شود غیر
از جنسی که فروخته شده و نایابست آن جنس جایز است که بایع آنها را بفروشد بمشتری
بعوض جنس نایاب برضای طرفین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله کسیکه بنسیه فروخت چیزی را و خریده در راس موعد نتوانست پول او را بدهد
میتواند همان چیز را بفروشد بفروشنده اول در عوض ثمنی که باید بدهد بطور کراهت
چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند **مسئله** کسیکه
فروخت چیزی را تا موعدی و آنچیز را تسلیم مشتری نکرده باو بگوید بفروش بمن چیزی را که از من
خریده بقیمتی کمتر از آنچه خریده و من آنرا بعوض طلب خود محسوب میدارم و طرفین راضی
شوند جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** کسیکه
فروخت چیزی را ببیع سلف و در راس موعد پولیرا فرستاد نزد مشتری و گفت باین پول
بخر چیزی را که من بتو فروخته ام و حق خود را دریاب جایز است ولکن مکروه هست که خود
مشتری مباشر خرید شود و رفع کراهت باین میشود که بغیری بگوید که از برای او بخرد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** کسیکه از کسی طلبی دارد

وباو

وبا او بگوید که چیزی بخر از برای من از بابت طلب من و بفروش از جانب من و اگر ضرری
روی داد بر ذمه منست پس اگر چنین عملی از مدیون صادر شد جایز است چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست **مسئله** کسیکه فروخت جنس جای معینی را پس اگر ان جنس
بعمل امد که میبرد و اگر ان جنس از ان جای معین بعمل نیامد دینی بر ذمه بایع خواهد بود
واگر ان جنس را از جای معینی قرار نداده پس از هر جا که میخواهد میدهد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** کسیکه جنس معینی بر ذمه اوست و در راس
موعد جنس بهتر یا جنس پست تر بدهد بر خاطر هین جایز است چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست **مطلب هشتم** در بیع حیوانات است و دران چند مسئله است
مسئله جایز است خرید و فروش جمیع حیوانات سوای بعضی از انها چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست **مسئله** جایز است خرید و فروش مشرکین چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** جایز است زدیدن مشرکین واخته کردن انها
و فروختن انها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** جایز است
خریدن غلام و کنیز در بازار مسلمین اگر چه فروشنده کافر باشد چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست **مسئله** هر گاه مملوکی را بدزدند از کسی یا از زمینی که مصون
از اصلح کرده باهل ذمه و مالک ان معلوم نباشد و مشتری ندانسته او را بخرد پس چون
دانست که او را دزدیده اند باید او را برگرداند بفروشنده و ثمنی که داده بگیرد و اگر او
مرده باشد برگرداند بسوی ورثه او و ثمنی که داده بگیرد و هر گاه فروشنده و ورثه او در

مطلب هشتم در بیع حیوانات

میان نباشند میتواند که مملوک را بکسبی و کاری بدارد بقدری که مقابل ثمن او شود چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** جایز است خریدن
مملوک اهل ذمه هر گاه اقرار بمملوکیت خود داشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست **مسئله** جایز است خرید و فروش مملوکی که مالک قرار داده که
بعد از مردن او ازاد باشد در حال زندگی مالک و مالک میتواند که ان قرار داد خود
برگردد چنانکه میتواند تغییر دهد وصیت خود را در حال زندگی چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** مملوکی را اگر مالک با او شرط کرده که اگر تمام انچه را
که با تو شرط کرده ام بدهی ازاد نیستی و هر قدر داده بر من حلالست پس هر گاه تمام را
نداد مالک میتواند او را بفروشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله از جمله مواضعی که میتوان کنیز را که صاحب اولاد است از مالک خود فروخت
موضعیست که ثمن ان کنیز بر ذمه مالک باشد پس مالک میتواند که او را بفروشد و
دین خود را بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** انسان نیرا
که در بلاد کفر پیدا کنند مملوکست و میتوان او را فروخت چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست **مسئله** انسانیرا که در بلاد اسلام پیدا کرده باشند حر است
و نمیتوان او را فروخت بمحض اینکه او را جسته اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست **مسئله** جایز است خریدن اولاد مشرکین و زنهای ایشان از خود ایشان
و جایز نیست خریدن اولاد اهل ذمه و زنهای ایشان از خود ایشان چنانکه در احادیث

مسئله جایز است فروختن مملوکی که از زنا بوجود امده بطور کراهت و ثمن او کوارا نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست ع

وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه بخرد مملوکیرا بشرط انکه اورا نفروشد
و بکسی نبخشد باید وفا کند بشرط خود اما اگر شرط شده که اورا بارث نبرند بعد از موت مالك
این شرط باطلست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
کسیکه شراکت کند با کسی در کنیزی یا غیر ان که اگر نفعی در فروش او پیدا شد او شریك
باشد در منفعت واگر ضرری رسید دخلی باو نداشته باشد چنین معامله صحیح است چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه بخرد غلامیرا از کسی و
پول او نداده بود نزد انکس دو نفر غلام باشد و مشتری بگوید که این دو را ببر و هر
کدام را که خواستی بردار و دیگری را رد کن پس چون مشتری انها را برد یکی از انها گریخت
پیش از انکه مشتری یکی از انها را اختیار کند پس باید ان غلامیرا که نگریخته برگرداند بسوی
بایع و نصف ثمن را اگر داده پس بگیرد پس اگر غلام گریخته پیدا شد مشتری هر کدام را که
خواست اختیار کند واگر پیدا نشد همان گریخته مشترك است در میان بایع و مشتری
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه
دو نفر غلام ماذون در تجارت از دو مالك نزاعی کنند پس هر یك بروند نزد مالك
دیگری و مملوك او را بخرد و بعد از ان هر یك مدعی شوند که ان دیگری مال او است پس از
ان موضعی که در اول نزاع کرده اند باید ذرع کرد تا نزد دو مالك پس مساحت هر یك
که کمتر است معامله او صحیح و معامله ان دیگری باطلست چرا که در ان حال عبد مالکی دیگر
بوده نه عبد مالك اول که او را اذن داده بود در تجارت و هرگاه مسافت هر دو مساوی باشد

باید بقرعه معلوم شود که کدام سابق بوده اند در معامله و بعضی از فقها در صورت تساوی مسافت
معامله هر دو را باطل دانسته اند ولکن چون در صورت تساوی مسافت احتمال میرود که یکی
از انها بسرعت رفته باشد و پیشتر از دیگری او را خریده باشد پس مقام مقام قرعه خواهد
بود چنانکه در احادیث وارد شده و معامله صحیح است چنانکه بعضی از فقها فتوی بان داده اند
مسئله هرگاه مملوکی بمالك خود بگوید که مرا بفروش و من مال معینی را بتو میدهم پس
مالك او را بفروشد پس هرگاه چیزی در دست مملوك هست باید بدهد و هرگاه چیزی
در دست او نیست بیع او صحیح است و چیزی بر مملوك و مالك دوم نیست چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه شتری یا سایر حیوانات
ماکول اللحم را بفروشند بغیر از پوست و سر انها پس هرگاه مشتری انها را اکشت که سر
و پوست را میدهد و هرگاه نکشت باید قیمت انها را بدهد و نباید او را اجبار کرد در کشتن
حیوان چرا که شاید ضرری باو برسد و همچنین است حکم شراکت غیر بایع در حیوان ماکول
اللحم در سر و پوست ان که نباید ضرری بشریك رساند و قیمت انها را باید بدهد و هرگاه
یکی از شرکاء قسمت خود را فروخت بغیری شرکاء در قیمت خود شریك ان غیر خواهند بود
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مطلب هفتم در خرید وفروش
زراعتها و میوجات و دران چند مسئله است مسئله جایز است خرید و فروش
زراعتها و درختها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
جایز نیست خرید و فروش حبوب پیش از انکه دانها بسته شود مگر انکه حبوب را با انضمام

مطلب هفتم در خرید و فروش زراعتها و میوجات

کیاه انها بفروشند پس پیش از انعقاد میتوان خرید چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
دران نیست مسئله کسیکه خرید زراعت سبز را از برای چرانیدن جایز نیست که انرا
باقی بگذارد تا خوشه کند مگر برضای مالک زمین چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
دران نیست مسئله جایز است خرید وفروش شبدر ویونجه وحنا وامثال انها و
برگ درختان یکچین ودوچین وبیشتر بشرط انکه چین اول موجود باشد در چنین معامله
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه خرید درختی را
از برای انداختن ورفت ونیامد تا وقتیکه درخت ثمر کرد ان ثمر مال مشتری نیست واگر
کسی ابداء ان درخت را باذن مالک اجرت خود را میگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله کسیکه ثمر درختی را خرید بانضمام خود درخت معامله او
صحیح است اگرچه در وقت خریدن ثمری در درخت موجود نباشد چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه نخلی را فروخت که خود گرد زده
خرمای اندرخت مال فروشنده است مگر انکه شرط کند که مال مشتری باشد چنانکه در
احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایز نیست خرید وفروش ثمرهای
درختان پیش از انکه موجود شده باشند مگر بانضمام چیز موجودی بانها مثل برگ درخت
یا یونجه وعلفی دیگر چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
چون ثمرهای درختان از گل بیرون امد ودرست شد جایز است خرید وفروش
انها در یکسال وسالهای اینده چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست

مسئله مکروهست خرید وفروش ثمرهای درختان پیش از انکه بحد خوردن برسد
در یکسال اما اگر بیشتر از یکسال معامله کنند کراهتی ندارد چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه درختهای مختلف باشد که
بعضی ثمرهای انها ظاهر شده وبعضی ثمرهای انها ظاهر نشده همه ثمرها را باهم میتوان فروخت
چراکه ضمیمه موجود است ولکن ثمرهای درختانی که ظاهر نشده بدون انضمام ثمرهای
موجوده نمیتوان فروخت چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
کسیکه خرید ثمری را وثمن انرا نداده وثمر را بتصرف خود نگرفته میتواند که ان ثمر را بغیری
بفروشد بمنفعت معینی چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
کسیکه خرید نخلی را اگر افشانده اند ثمر انرا باید از غیر جنس قرار دهد یا بوزن جنس افشانده
قرار دهد نه کمتر ونه بیشتر اگر ثمر را از جنس افشانده میدهد چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست مسئله هرگاه زراعتی را بفروشند جایز نیست که ثمن انرا از عین
زرع فروخته قرار دهند چراکه ثمن ومثمن باید دو چیز باشند نه یک چیز واینست بیع محاقله
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه بفروشند خرما
یا سایر ثمرهای درختانرا بر درختان نباید ثمن انهارا از عین ثمرهائی که بر درخت است قرار
دهند چراکه ثمن ومثمن باید دو چیز باشند نه یک چیز واینست بیع مزابنه وخلافی در
خرما نیست ودر غیر خرما خلافست وانچه از احادیث معلوم میشود ثمن ومثمن باید
دو چیز باشد واینمطلب اختصاص بخرما ندارد مسئله جایز است فروختن زراعت

بجنسی مانند جنس مزروع وفروختن ثمره بجنسی مانند جنسیکه بر درخت است بطور
کراهت وبهتر انست که ثمن از غیر جنس مزروع قرار دهند وبعضی از فقها جائز ندانسته اند
چراکه احتمال زیاد وکمی که در میان ثمن ومثمن میرود موجب ربا دانسته اند ولکن چون خرید
وفروش زراعات وثمرهای درختان بر درخت بطور خرص وتخمین است نه بکیل ووزن
ربائی لازم نیاید اگرچه ثمن کیل ووزن داشته باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود
وبعضی از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** کسی مدیون باشد بمقدار معینی از جنس
مزروع یا از ثمرات اشجار جایز است که بخرص وتخمین از زراعتها ودرختان بدهد باشد
چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** جایز نیست
که رطب را بخرما وانگور را بمویز بفروشند چراکه رطب وانگور چون خشک شد کسر میکند
وکم میشود وربا لازم میاید وهمچنین است سایر میوهای تر وخشک که بکیل ووزن معامله
میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی دران نیست **مطلب دهم**
در خرید وفروش طلا ونقره واحکام مخصوصه وغیر مخصوصه بانها است ودران چند مسئله است
مسئله شرطست در خرید وفروش طلا ونقره بطلا ونقره که فروشنده وخریدار چون
صیغه خواندند مفارقت از هم نکنند تا انکه انچه باید بدهند وبگیرند بدهند وبگیرند وهرگاه
مفارقت کردند پیش از دادن وگرفتن بیع ایشان باطلست چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی بغیر از صدوق علیه الرحمه نقل نشده **مسئله** طلا را بطلا ونقره را بنقره میتوان
خرید وفروخت بدون زیاد وکم در وزن چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست

مطلب دهم در خرید وفروش طلا ونقره

مسئله

مسئله طلا را بنقره ونقره را بطلا میتوان فروخت اگرچه زیاد وکم باشند مثل یک مثقال
طلا را بده مثقال نقره بفروشند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله هرگاه بخواهند ریال خوب را با ریال بد عوض کنند وزیادتی ریال خوب را
بگیرند چیزی از غیر جنس نقره مثل پول سیاه را منضم کنند بریال خوب وان دو را بفروشند
بریال بد مثل انکه ده ریال خوب را با یک پول سیاه بفروشند بیازده ریال بد پس در
اینصورت یک ریال بد مقابل پول سیاه واقع شده وربائی لازم نیامده چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست **مسئله** هرگاه ریالهای خوب را بفروشند باشرفی
واشرفی را بفروشند بریالهای بد که عدد ووزن انها زیادتر باشد از وزن ریالهای
خوب ربائی لازم نیاید چراکه دو معامله واقع شده وطلا در مقابل ریالهای بد واقع
شده نه نقره چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست **مسئله** هرگاه
چیزیرا بفروشند که طلا یا نقره بان متصل باشد پس اگر ثمن انرا بغیر جنس طلا ونقره
بخرند بدون اشکال جایز است وهرگاه چیزیکه طلا بان متصلست باشرفی بخرند باید
که وزن اشرفیها کمتر باشد از طلای متصل بان چیز معامله ربا میشود وحرام وباطلست

بیش از طلائی باشد که بان چیز متصلست تا مقداری از انها مقابل طلای متصل باشد ومقداری مقابل ان چیز واگر وزن اشرفیها کم

وهمچنین هرگاه چیزیکه نقره بان متصلست اگر بریال فروخته شود باید وزن نقره ریال
از وزن نقره متصل زیادتر باشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله هرگاه چیزیکه بان طلا ونقره متصلست بخواهند بنسیه بفروشند باید ثمن انرا بغیر طلا ونقره
قرار دهند واگر بخواهند ثمن طلا ونقره باشد باید بقدریکه طلا ونقره بان چیز متصلست

ثمن

ثمن آنرا نقد بدهند و ثمن آنچیز را نسیه قرار دهند چنانکه از احادیث معلوم میشود
و خلافی در این نیست **مسئله** چیزی که مطلا و مفضض باشد جایز نیست که آنرا
بخرند بطلا و نقره که در آن چیز است و هرگاه آنرا بغیر طلا و نقره بخرند یا مطلا را بریال
بخرند و مفضض را باشرفی بخرند جایز است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی
در آن نیست **مسئله** خاک معدن و سنگ معدن را بغیر جنس معدن باید خرید
پس معدن طلا را بغیر طلا و معدن نقره را بغیر نقره و معدن مس را بغیر مس باید خرید و همچنین
تمام معادن را چرا که زیادی و کمی ثمن و مثمن ربا است چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در آن نیست **مسئله** خاک دکان زرگری که سحالهٔ طلا و نقره و آهن و
غیرها در آنست آنرا بفروشند بطعامی و تصدق کنند آنرا که ثواب آن عاید صاحبان
آنها شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** سربی که در
آن نقره باشد و سرب غالب باشد جایز است که آنرا بریال بفروشند و هرگاه بچیزی
دیگر بفروشند بهتر است چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی
بآن داده اند **مسئله** هرگاه ریال و اشرفی مغشوش باشند و مشتری بداند که آنها
جنسی از غیر طلا و نقره داخل دارند جایز است که آنها را بخرد بریال و اشرفی بی غش چرا
که هر قدر از طلا و نقره که در آن زیاد است در مقابل آن جنس مخلوط خواهد بود و ربا نخواهد
شد چنانکه در احادیث وارد شد و خلافی در آن نیست **مسئله** هرگاه چیزی یافت
شود که از طلا و نقره آنرا ساخته باشند جایز است که بوزن آن بریال و اشرفی بخرند

کمتر از آن قدر طلا و نقره ۲

هر قیمتی بخرند ۳

چرا که طلای آن در مقابل نقره و نقرهٔ آن در مقابل طلا واقع خواهد شد و ربا نمیشود
و جایز است که آنرا بریال یا اشرفی بخرند چرا که زیادی هر یک در مقابل غیر جنس خود
شود و ربا نشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست **مسئله**
جایز است که مدیون دین خود را از ریال و اشرفی بهتر از آنچه گرفته بدهد اگر چه وزن
و عدد آنها بیشتر باشد از وزن و عدد آنچه را اگر گرفته چرا که بسا آنکه قیمت طلا و نقره
تغییر کند ولکن در ضمن معامله جایز نیست که شرط کنند که در وقت ادای دین بیشتر
و بهتر بدهند چنانکه در احادیث و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند **مسئله** هرگاه
کسی مدیون باشد بریال جایز است که باشرفی دین خود را بدهد و هرگاه مدیون باشد
باشرفی جایز است که ریال بعوض آن بدهد چرا که ادای دین بیع و شری نیست چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** هرگاه کسی از صراف ریالی چند
طلب داشته باشد و باو بگوید که عوض کن آنها را باشرفی بقیمت معینه یا اشرفی چند
طلب داشته باشد و باو بگوید که عوض کن آنها را با ریال بقیمت معینه و بنویس آنها را
که از من نزد تو است و صراف چنین کند جایز است چرا که معامله دست بدست بعمل
آمده و دست صراف در وکالت دست آنشخص است چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در آن نیست **مسئله** هرگاه کسی بفروشد ریالی چند را باشرفی چند و
مشتری کیسه که اشرفی بسیاری دارد باو دهد و بگوید که اشرفی تو در این کیسه است پس
فروشنده بگیرد آنکیسه را و رد کند بمشتری و بگوید بنویس که از مال من چند اشرفی

نزد تواست معامله صحیح است و اگر بعد از آن فروشنده بخواهد که اشرفیها را ثانیاً بریالی چند بفروشد جایز است اگرچه صرافی آنها را نکرده باشد و معامله دست بدست بعمل آمده چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** هرگاه کسی بفروشد ریالی چند را باشرفی چند و ریالها را بدهد و اشرفیها را بگیرد و بعد از آن معلوم شود که ریالی چند یا اشرفی چند بد است و مغشوش است عوض کنند آنها را در همان روز و روز بعد و بیش از دو روز طول نکشد معامله صحیح است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** هرگاه کسی ریالهای چند بفروشد باشرفیهای چند در وقت سنجیدن آنها یکی از آنها از زیاده از آن قدری که باید داد و گرفت کشیده باشند و عوض آن زیاده را بگیرند معامله صحیح است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست **مسئله** هرگاه ریالهای بسیاری و اشرفیهای بسیاری در کیسه باشد و هریک از فروشنده و خریدار کیسه خود را بان دیگری دهد فی المثل بفروشند یکصد از آن ریالها را بده اشرفی که در کیسه است معامله صحیح است پس بعد از آن میشمارند و میدهند و میگیرند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** جایز است که چیزی را بفروشند باشرفی و شرط کنند که بعوض هر اشرفی مثلا ده ریال بدهند یا بفروشند بریال و شرط کنند که بعوض هر ده ریالی یک اشرفی بدهند خواه قیمت مطابق بازار باشد یا مطابق نباشد ولکن با علم بایع و مشتری بقیمت بازار چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها

فتوی

فتوی بان داده اند **مسئله** هرگاه کسی مدیون باشد بریالهای معینه یا اشرفیهای معینه یا سایر اجناس معینه و قیمت آنها بشکند یا زیاد شود در زمان بعد همان جنس را که مدیون است باید بدهد بدون کم و زیاد یا قیمت آنرا بدهد بقیمت روز یکه میدهد از غیر جنس آن چیز چرا که زیادتی و کمی در خود جنس موزون ربا میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست **مسئله** هرگاه کسی مدیون باشد باشرفی و طلبکار بتدریج از او بگیرد ریالهای چند را و قیمت ریال کم و زیاد بشود پس در وقت محاسبه باید روزیرا که گرفته ملاحظه کرد که در آن روز قیمت آن چه بوده نه قیمت روز یکه حساب میکنند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست **مسئله** جایز است که بقرض بدهند طلا و نقره را و بعد از مدتی یا در بلد دیگر مطالبه نمایند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** هرگاه دو نفر شریک باشند در خریدن طلا و نقره و یکی بدیگری بگوید که ثمن را از جانب من بده بفروشنده و بدهد و بعد یکی از آن دو شریک بخواهد که قسمت خود را بفروشد ببیع مرابحه و زیاده از آنچه خریده بفروشد جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

مطلب یازدهم در ربا و احکام متعلقه بانست و در آن چند مسئله است **مسئله** حرام است ربا بحرمت شدیده حتی آنکه هر درهمی از آن شدیدتر است نزد خدای عز و جل از هفتاد زنا که کل آنها با محارم شخص باشد نعوذ بالله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله**

مطلب یازدهم در ربا و احکام آن

لعنت

لعنت كرده رسول خدا صلى الله عليه وآله ربا را وخورنده ربا را وفروشنده وخريدار و
نويسنده و دو شاهد انرا وهمه در عذاب مساوى هستند چنانكه در احاديث وارد شده و
خلافى دران نيست **مسئله** كسيكه از روى غفلت ربائى كرفت وبعد متذكر شد
وتوبه كرد واجبست براو كه عين ربا را يا مثل انرا يا قيمت انرا بصاحبان برساند واكر صاحبش
انرا نشناسد بايد انرا تصدق كند وهركاه مخلوط شده باشد باموال او ونميداند قدر
انرا بايد خمس اموال خود را بدهد وما بقى اموال او براو حلال شود چنانكه در
احاديث وارد شده وخلافى دران نيست **مسئله** در ميان پدر وفرزند وزن و
شوهر ومالك ومملوك اكر چه بد ربائى نيست چنانكه در احاديث وارد شده وخلافى
كه محل اعتنا باشد دران نيست **مسئله** شخص مسلم از كفار حربى ويهود ونصارى و
ومجوس ونواصب ميتواند كه ربا بكيرد چنانكه در احاديث وارد شده وخلافى دران نيست
مسئله ربا واحكام ان مخصوص است بچيزهائيكه انهارا بكيل ووزن معامله ميكنند
مثل كندم وجو وساير اجناس مكيله وموزونه چنانكه در احاديث وارد شده وخلافى
دران نيست **مسئله** ربائى نيست در چيزهائيكه انهارا بعدد وذرع معامله
ميكنند مثل كردو وتخم مرغ وكرباس وامثال انها چنانكه در احاديث وارد
شده وخلافى دران نيست **مسئله** چيزيرا كه بكيل ووزن معامله ميكنند
مثل كندم وجو وبرنج وامثال انها خوب وبد انهارا مثل بمثل ميتوان معامله كرد
وزياده از مثل ربا وحرامست مثل انكه يكمن كندم را ميتوان فروخت بيكمن كندم و يكمن

برنج

برنج را ميتوان فروخت بيكمن برنج اما اكر يكمن را بفروشند بيكمن ونيم ربا ميشود وحرامست
اكر چه كندم وبرنج خوب قيمت انها يك برابر ونيم كندم وبرنج بد باشد چنانكه در احاديث
وارد شده وخلافى دران نيست **مسئله** كندم وجو در حكم ربا يكجنس محسوب
ميشوند ودر زكوة دو جنسند پس هركاه يكمن كندم را بفروشند بيكمن ونيم جو ربا
ميشود وحرامست اكر چه قيمت كندم يك برابر ونيم قيمت جو باشد چنانكه در احاديث
وارد شده وخلافى دران نيست **مسئله** كندم وارد كندم يكجنسند وهمچنين
هر دانه وارد ان از يك جنسند پس هركاه يكمن ونيم دانه را معاوضه كنند بيكمن من
ارد ان ربا ميشود وحرامست اكر چه قيمت ارد يك برابر ونيم قيمت دانه باشد چنانكه
در احاديث وارد شده وخلافى دران نيست **مسئله** روغن كنجد وكنجد از
يك جنسند وهمچنين هر دانه وروغن ان از يك جنسند وانكور وشيره انكور
از يك جنسند پس هركاه يكمن روغن دانه را معاوضه كنند بده من انكور فى المثل ربا
ميشود وحرامست اكر چه قيمت روغن هر دانه ده برابر قيمت ان دانه باشد وقيمت يك
من شيره مقابل قيمت ده من انكور باشد چنانكه در احاديث وارد شده وخلافيكه
محل اعتنا باشد دران نيست **مسئله** هركاه چيزيرا كه بكيل ووزن معامله ميكنند
از دو جنس باشند مثل كندم وبرنج زيادتى در انها ربا نيست پس ميتوان دو من
كندم را بيكمن برنج معامله كرد وهمچنين است حكم در ساير اجناس مختلفه مكيله وموزونه
چنانكه در احاديث وارد شده وخلافى دران نيست **مسئله** جايز است كرده كردرا

ازدانه ان ربا ميشود و
هركاه يكمن شيره انكوررا
معاوضه كنند بده من
صح

معاوضه

معاوضه کرد به بیست کردو و همچنین یک تخم مرغ را بدو تخم مرغ و زیادتی در انها
ربا نیست اگرچه در بعضی از بلاد گردو و تخم مرغ را بکشند و بفروشند چرا که اصل
معامله گردو و تخم مرغ بر شماره است نه بسنجیدن چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف
دران نیست **مسئله** نان را اگر بقرض میدهند جایز است که بزرگتر یا کوچکتر پس
بگیرند چرا که متعارف شماره نانست در قرض کردن ان چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست **مسئله** هرگاه نان را بوزن بقرض دهند جایز نیست که
بیشتر یا کمتر پس بگیرند و زیادتی و کمی ان رباست و حرامست مگر انکه نانها از جنسهای
مختلف باشند مثل نان گندم و نان ارزن و ذرة چنانکه از احادیث معلوم میشود
وخلافی دران نیست **مسئله** مس را بپول سیاه نمیتوان خرید چرا که وزن پول سیاه
از مس کمتر است و برفرضی که مساوی باشد وزن پول سیاه با مس جایز است و همچنین
است حکم سایر معادن و فلزات چرا که همه انها را بوزن معامله میکنند و زیادتی
هرجنسی از انها با جنس خود ربا و حرام میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست **مسئله** حیوان حلال گوشت را با گوشت میتوان معامله کرد و زیادتی
وکمی به نمیشود چرا که حیوان را بوزن نمیفروشند اگرچه گاهی انرا بکشند چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** پنبه و کتان و ابریشم را با بافته
انها میتوان معاوضه کرد چرا که بافته انها را بذرع میفروشند نه بوزن و همچنین است
حکم پشم و مو و کرک و ریسمان تابیده از انها چرا که بافته انها را بذرع میفروشند

وربائی

وربائی در زیادتی و کمی انها نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود **مسئله** وخلافی دران نیست
هرجنس مکیل و موزونی را بغیر جنس خود معامله کنند خلاصی از ربا حاصل میشود
وزیادتی و کمی موجب ربا نمیشود مثل انکه طلا را بنقره بفروشند و همچنین سایر اجناس ومس را بطلا و نقره بفروشند
مکیله و موزونه را بغیر جنس خود بفروشند مگر گندم و جو که در حکم ربا از یک جنسند
ودر بعضی از بلاد جو را زراعت میکنند و گندم میروید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست

کتاب الدین

واحکامه وفیه مسائل **مسئله** دین بار گرانیست که در روز ذلت است در میان
خلق و در شب همی است و غمی از برای مدیون و ادای انرا باید بکند چه در دنیا باشد وچه
در اخرت حتی انکه هرکس بظلم کشته شود جمیع گناهان او امرزیده شود مگر گناه دینی
که برذمه اواست که در اخرت از او مطالبه میکنند پس تا ممکن باشد نباید قرض کرد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** قرض نباید کرد
مگر انکه از برای ادای ان راهی باشد اگرچه باید گدائی کرد و لقمه لقمه نان و دانه دانه
خرما جمع کند و ادای دین کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله**
واجبست که مدیون نیت ادای دین خود را داشته باشد و کسیکه قصد ادای دین
خود را ندارد دزد است دزدها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله کسیکه بتواند دین خود را ادا کند و مسامحه کند در ادای ان در هر روزیکه
مسامحه کرده گناه عشار برابر او مینویسند و عشار کسی است که از جانب ظالم عشر مال

مردم را

مردم را بظلم از مردم میگیرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایز است قرض کردن در وقت احتیاج وخاصیت آن نیست که تنها قطع آن نکند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله قرض کردن بابیست از ابواب رزق وکسیکه راه چاره بغیر از قرض کردن نداشته باشد قرض کند بامید خدا ورسول او صلی الله علیه واله که ایشان ادای دین او را میکنند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایز است قرض کردن از برای حج رفتن واز برای تصدق کردن چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایز است قرض کردن از برای نوره کشیدن اگر بیست روز گذشته که نوره نکشیده چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله قرض دادن بمؤمن افضل است از تصدق کردن چو اگر ثواب تصدق ده برابر است وثواب قرض دادن هیجده برابر است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه دینی دارد وچیزی هم دارد که بان گذران میکند مستحب است از برای او که ادای دین خود را بان کند واز برای گذران خود صدقه وزکوة بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله مدیونی که ندارد چیزیکه دین خود را ادا کند مگر بقدر گذران خود واجبست که طلبکار او را مهلت دهد تا وقتیکه بتواند بدهد وهرگاه او را بری الذمه کند وبر او تصدق کند بهتر است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله خانه که محل سکنای مدیونست وبنده که خادم او است ولباسیکه در او نماز میکند ودر میان مردم با آن لباس راه میرود وسواری

کسانیکه واجب النفقه او هستند نباید در ازای دین او برود مگر آنکه زیاده از احتیاج او داشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله سزاوار است که مدیون طلبکار را از خود راضی کند بدادن چیزی از طلب او یا بزبان معذرت وملایمت چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله مکروه هست از برای طلبکار سخت گرفتن بر مدیون وطریق مطالبه اینست که بروند در نزد مدیون وبنشینند ونشستن را طول دهند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه فوت شد آنچه طلبکار است اگر چه مدتی داشته باشد طلبکار حالّ او میتوانند از ورثهٔ او مطالبه کنند ونباید انتظار بکشند که موعد بسر برسد چنانکه در احادیث وارد شده وبعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله کسیکه فوت شد کفن او را اول از مال او باید داد وبعد از ان دین او را باید داد وبعد از ادای دین او وصیت او را باید جاری کرد وبعد از اجرای وصیت ورثهٔ او هر یك سهم خود را میبرند وپیش از ادای دین او نمیتوانند چیزی ببرند مگر آنکه ضامن شوند که ادای دین او را بکنند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه مدیونی فوت شود وکسی ضامن شود از برای صاحبان طلب که من ادای دین او را میکنم وایشان قبول کنند میت بری الذمه میشود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی چیزی از کسی طلب داشته باشد واو جنس بهتری از جنسی که طلب دارد باو بدهد یا جنس پست تری باو بدهد و

از را برابر

ورثهٔ او مطالبه نه میتوانند بکنند وبعضی منع از این کرده اند اگر چه مدت مدیون نداشته باشد

او راضی شود جایز است در صورتیکه شرط نکرده باشند در وقت قرض دادن که
جنس بهتر یا پست تر بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در این نیست
مسئله هرگاه کسی نانی چند یا گردوئی یا تخم مرغی چند و همچنین هر چیزی را که بشماره
قرض میکنند قرض کند و کوچکتر یا بزرگتر رد کند جایز است در صورت تراضی
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی از کسی طلبی داشته
باشد و موعد از برای طلب باشد و بگوید که فلان قدر از طلب مرا بده و باقی آنرا
وا میگذارم یا بگوید بعضی از طلب را حالا بده و از برای باقی مانده طلب مدت زیاد
میکنم جایز است مادام که چیزی بر طلب خود نیفزاید چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه مدیون است بشخصی که غایب
شده واجبست بر او که قصد ادای آن داشته باشد و تفحص کند از او و طلب او را
بدهد و هرگاه تفحص کرد و او را نیافت و مایوس شد از یافتن او باید وصیت کند که
هر وقت یافت شد طلب او را بدهند و هرگاه چنین اتفاق افتاد که او را نشناسد
و کسی یافت نشد که مطالبه کرد میتوان باو داد و هرگاه کسی یافت نشد که مطالبه کند
میتواند که تصدق کند آن مال را از برای صاحب مال و میتواند که آن مال را داخل مال
خود کند و در آن تصرف کند و خورده خورده بدفعات چند از برای صاحب آن تا آنکه تمام
آنچه مدیون است تصدق شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا
باشد در آن نیست مسئله هرگاه مدیونی را بکشند که چیزی نداشته باشد از آنچه

تصدق کند

قتل

قتل او باید دین او را ادا کرد و هرگاه ورثه او از سر خون او بگذرند و کشنده او را عفو
کنند یا کشنده او را نخواهند بکشند و دیه قبول نکنند باید ضامن شوند در نزد طلب
کارها او که دین او را بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه پدر مدیون باشد میتواند که از مال اولاد خود دین خود را ادا کند
و اگر مدیون بمیرد و ترکه نداشته باشد مستحبست که ولد او دین او را از مال خود ادا
کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله
مستحبست حلال کردن میتی که مدیون باشد و خداوند جل شانه ده برابر آن خواهد
داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله جایز نیست مطالبه
طلب در حرم هرگاه در خارج قرض داده باشند و هرگاه در حرم قرض کرده باشند
جایز است مطالبه آن در حرم چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها
فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه مدیونی زیاده از آنچه باید بدهد چیزی داد
واجب است بر او که دین خود را بدهد اگرچه مطالبه نکنند و هرگاه بتاخیر انداخت
باید برضا و اذن طلبکار باشد و هرگاه کمتر از دین خود یا مساوی آن چیزی داشته باشد
جایز است که برضای طلبکار و اذن او چیزی باو بدهد و باقی را بتاخیر اندازد و حلال است
بر او که بقدر معیشت خود از مال خود بخورد و خرج کند و مقصود از مفلس کسیست
که امر معیشت بر او تنگ باشد تا آنکه هیچ نداشته باشد و خانه و خادمی نداشته باشد
و سائل بکف باشد چنانکه در احادیث و خلافی در آن نیست مسئله جایز نیست قرض

۲ وارد شده

دادن

دادن بشرط زیاده از انچه داده بکیرد و ان زیاده ربا است و حرامست کرفتن و دادن ان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرکاه کسی طلبی از کسی داشته باشد و نتواند طلب خود را بکیرد و مالی از مدیون بدست او افتد میتواند که تقاص کند و از بابت طلب خود محسوب دارد اکرچه مدیون انکار طلب او را داشته باشد و قسم یاد کند در نزد او که مدیون تو نیستم اما اکر بمرافعه رفتند در نزد حاکم شرع و بعد از انکار او را قسم داد نمیتواند از او تقاص کند اکرچه در اخرت طلبکار است و اکر بخواهد مطالبه کند میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرکاه کسی طلبی داشته باشد از نصرانی او شراب یا خنزیر بفروشد بنصارای و ثمن انرا بکیرد جایز است که ان ثمن را بعوض طلب بکیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مکروه هست که طلبکار وارد بر مدیون خود شود و هرکاه وارد شد بر او مکروه هست که مهمان او شود و هرکاه مهمان شد مکروه هست که بیش از سه روز مهمان باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مکروه هست که طلبکار هدیه مدیون خود را قبول کند و هرکاه قبول کرد هدیه او را مستحبست که از بابت طلب خود حساب کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله جایز است که طلبکار از مدیون خود منتفع شود برضای مدیون و مدیون احسانی بطلبکار خود کند بشرط انکه در وقت معامله شرط نکنند انتفاع او و هرکاه شرط انتفاع کنند جایز نیست چنانکه در احادیث

مسئله جایز است کسی بعوض
طلبش ابریکی بنقصان انکه
طلب است اشیا صلح کنند نه
بنقصان اینکه انرا بیاشامید
وهرکاه بنقصان شامیل
باشد جایز نیست معامله
تا ان چنانکه در احادیث
وارد شده و خلاف در ان نیست

وارد

وارد شده و خلافی دران نیست مسئله قرض عقد لازم نیست و جایز است که مدتی از برای ادای ان قرار دهند و پیش از موعد نباید مطالبه کرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله کسیکه چیزی قرض میکند مالک ان چیز میشود و انواع تصرفات در ان میتواند کرد مثل سایر اموال او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرکاه چند نفر شریک طلب داشته باشند از چند نفری و قسمت کنند طلبی را که دارند و بعضی قسمت خود را وصول کنند و قسمت بعضی وصول نشود بجهة افلاس و امثال ان سایر شرکا باید از انچه وصول کرده اند سهمی بانکس که نتوانسته وصول کند بدهند تا انکه همه شرکاء در نفع و ضرر شریک باشند بطوریکه در شراکت قرار داده اند چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله بیع دین سابقی بدین سابقی جایز نیست و معنی این مطلب در کتاب بیع کذشت مسئله هرکاه کسی از کسی طلبی داشته باشد و شخصی دیکر بخرد از طلبکار طلب او را بمتاعی قلیل غیر از جنس طلب بطوریکه ربائی لازم نیاید و بیع صحیح باشد پس برود نزد مدیون و از او مطالبه کند طلب را مدیون باید متاع او را یا قیمت متاع او را باو بدهد و باقی طلب بر او حلال است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند اکرچه بعضی جایز دانسته اند مطالبه تمام طلب را مسئله هرکاه مدیونی رهنی و کروی دارد در نزد طلبکار میتواند که ندهد طلب او را تا کرو خود را از او بکیرد چنانکه در احادیث وارد شده

وخلافی دران نیست مسئله مکروهست که منع کنند از قرض دادن نان وخمیر و
نمک چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه مؤمنی
ناچار باشد از قرض کردن وکسی بتواند بقرض او بدهد بطوریکه ضرری باو نرسد واجبست
براو که بقرض بدهد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه
کسی چیزی خرید وکسی دیگر ضامن ثمن ان شد وخریدار ثمن را بضامن داد ضامن
مختار است که همانرا بفروشنده بدهد یا چیزی دیگر باو بدهد واز ضمانت بیرون
اید چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله مستحبست که در
دیون وسایر معاملات شهود قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
دران نیست مسئله مملوک وبنده زرخرید بدون اذن اقا ومالک خود نمیتوانند
هیچ معامله بکند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
هرگاه بنده بدون اذن مالک خود قرضی کرد یا معامله کرد وچیزی بکسی طلبکار شد
نمیتواند از مالک او مطالبه کنند ونه از خود او پس هرگاه مالک او را ازاد کرد میتواند از خود
او مطالبه کند وهرگاه مالک او او را ازاد نکرد واذن داد که طلبکار او را بکاری بدارد
تا انکه اجرت وبقدر طلب او شود میتواند او را بکاری بدارد چنانکه از احادیث معلوم
میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه مالک اذن داد
بنده خود را در تجارت کردن ومعامله کردن دین او بر ذمه مالک او است وهر نفعی که حاصل
شد مال مالک او است وهر ضرری که وارد اید ضرر مالک است خواه او را بفروشد یا ازاد

کند یا نکند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست

کتاب الرهن

وفیه احکام ومسائل مسئله جایز است که از مدیون رهن وگرو بگیرند چنانکه در
احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله شرط نیست که قیمت چیزیرا که
بگرو میگذارند باندازه دین باشد بلکه هرگاه قیمت ان کمتر از دین یا بیشتر یا مساوی
باشد جایز است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست
مسئله سزاوار نیست که از مؤمن رهن بگیرند اگرچه جایز باشد حتی انکه از حضرت
صادق علیه السلام گرو خواستند ویک موی از ریش مبارک را بگرو دادند ودر وقت ادای
دین پس گرفتند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله رهن
باید در دست طلبکار باشد وجایز است که مدیون عاریه کند انرا از طلبکار وبرگرداند
بسوی او چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله
مال غیر را نمیتوان برهن گذارد مگر باذن او وهرگاه مال کسی غیر را بی اذن او برهن گذارد
صاحبش میتواند که انرا پس بگیرد وواجبست که انرا پس بدهند چنانکه از احادیث معلوم
میشود وخلافی دران نیست مسئله جایز نیست که طلبکار رهن را بفروشد بی
اذن مدیون چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه رهنی
گذارد وغایب شد جایز نیست که انرا بفروشند تا انکه بیاید وهرگاه از امدن او مایوس
شدند جایز است که طلبکار انرا بفروشد پس اگر قیمت ان مساوی طلب او یا کمتر باشد

اخذ میکند انرا و هرگاه بیشتر از طلب او باشد ان زیادتی را باید نگاه دارد تا انکه صاحبش
بیاید و باو دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه
فوت شود و گروهای چند در میان ترکه او باشد و معلوم نباشد که گروها از کیست و بچند
که گرو بوده ان گروها مانند سایر ترکه او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه چیزیکه گرو گذارده اند تلف شود بدون
تفریط مرتهن ضرریست که بمدیون رسیده و طلبکار طلب خود را میگیرد مگر انکه تقصیری
و تفریطی در حفظ ان کرده باشد پس قیمت انرا از بابت طلب خود باید حساب کند پس
اگر قیمت ان کمتر از طلب او است باقی طلب را مطالبه میکنند و اگر قیمت ان بیشتر از طلب
او است زیادتی را باید بمدیون بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله هرگاه بعض از چیزیکه بگرو گذارده اند تلف شود همان باقی مانده گرو است از برای
طلب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مدیون
گرو خود را از مرتهن عاریه کند و در نزد او تلف شود ضرریست که بخود او رسید و دین
خود را باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه
چیزیرا که بگرو گذارده اند زمین زراعتی باشد و محصول داشته باشد ان محصول از مدیون
است پس اگر طلبکار انرا ضبط کرد باید از بابت طلب خود حساب کند پس اگر قیمت ان مساوی
طلب او است مرهون را باید وا گذارد بصاحبش و اگر قیمت محصول زیاده از طلب او است
ان زیادتی را با اصل مرهون باید بمدیون برگرداند و اگر کمتر از طلب او است اصل مرهون

برهن

برهن باقیست تا تمام طلب را بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله کسیکه کنیزیرا بگرو داده باشد میتواند که با او مقاربت کند و مجامعت با او
منافاتی با گرو بودن او ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد
در ان نیست مسئله هرگاه حیوانی را بگرو داده باشند اگر مخارج ان حیوان را مرتهن
میدهد میتواند که منتفع شود بسواری ان و خوردن شیر ان و اختلاف مابین مخارج
حیوان و انتفاع از ان باید ملاحظه شود و هرگاه مخارج از مدیون میگیرد اجرت سواری
و قیمت شیر ان از بابت طلب باید محسوب شود مگر انکه مرتهن تصرفی در سواری و شیر ان
نکند و خود راهن تصرف کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
مرتهن میتواند که بخرد از راهن مرهون را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله هرگاه مدیونی طلبکارهای متعدد داشته باشد و در نزد بعضی گروی
داشته باشد و مفلس شود و فوت شود و ترکه او وفا نکند بجمیع دیون او باید گرو را با
با سایر اموال او در میان طلبکاران او قسمت کرد هر یک باندازه طلب او و گرو مخصوص
مرتهن نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست
مسئله هرگاه گروی در نزد کسی باشد و مدیون فوت شود و ورثه او ندانند که گروی
در نزد او است و خوف این دارد که اگر اقرار کند که گروی در نزد او است ورثه انکار طلب
او را بکنند و گرو را بگیرند میتواند که طلب خود را از ان گرو وصول کند و اگر قیمت ان
زیاده از طلب او است ان زیاده را بورثه بدهد و هرگاه اقرار کرد و ورثه انکار طلب او را

کردند

کردند مرهون را باید بورثه رد کند پس هرگاه شهودی دارد و در نزد حاکم شرع ثابت میکند
و بعد از اثبات قسم هم میخورد طلب خود را از ورثه میگیرد و هرگاه شاهدی ندارد و ورثه انکار
طلب او را دارند تسلط قسمی دارد که ورثه قسم یاد کنند بر نفی علم خود که ما نمیدانیم که
او طلب دارد پس اگر قسم یاد نکردند باید طلب او را بدهند و اگر قسم یاد کردند مطالبهٔ طلب
او بقیامت خواهد افتاد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه راهن مرتهن را در ضمن عقد وکیل در حیوة و وصی در ممات خود کند که هرگاه در راس موعد
طلب او نرسید مرهون را بفروشد و استیفای حق خود کند و هرگاه قیمت ان زیاده از دین
باشد رد کند و هرگاه کمتر باشد مطالبهٔ باقی را بکند جایز است از برای مرتهن که بوکالت و
وصایت خود عمل کند و راهن نمیتواند او را عزل کند یا منع از فروش کند چرا که عقد
رهن از جانب راهن عقد لازمست و شرط در ضمن عقد لازم لازمست چنانکه از احادیث
معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه مرهون در
نزد مرتهن تلف شود بتقصیری و تفریطی از جانب او ضامن اعلی قیمت مرهونست چنانکه
از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه در قیمت
مرهون تلف شده بتفریط مرتهن اختلاف شود قول راهن را باید گرفت با قسمی که یاد کند
چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند و ادعای اجماع کرده اند
مسئله هرگاه در میان طلبکار و مدیون اختلاف شود در چیزیکه از مال مدیون در
دست طلبکار است پس طلبکار مدعی باشد که این چیز مرهونست در نزد من و مدیون مدعی

باشد

مدعی باشد که این چیز ودیعه و امانت است در نزد تو و شاهدی هم در میان نیست قول
مدیون را باید گرفت با قسمی که یاد کند بر مدعای خود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه در میان راهن و مرتهن اختلاف شود در تفریط
مرتهن و شاهدی هم در میان نباشد پس قول مرتهن را باید گرفت با قسمی که
یاد کند که تفریط نکرده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

کتاب الحجر و التفلیس

و فیه مسائل مسئله منع باید کرد طفل غیر بالغ را از تصرف کردن در مال خود
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله حدیکه پسر ببلوغ میرسد
داخل شدن او است در سال پانزدهم و هرگاه پیش از رسیدن بان رشدی از برای او
باشد که مال خود را ضایع نکند و مانند سایر عقلای روزگار معامله کند در سن
ده سالگی او را نباید منع کرد از تصرف در مال خود و حد بلوغ دختر انست که نه سال
تمام داشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان
نیست مسئله منع باید کرد سفیه را از تصرف کردن در مال خود و سفیه کسی است
که ضایع کند مال خود را و فرقی نیست در ضایع کردن مال در اینکه لاعن شعور
مال خود را بکسی دهد یا در معاصی و لهو و لعب خرج کند یا در صدقات و طاعات
خرج کند بطوریکه خود و عیال خود را محتاج کند پس ولی او باید او را منع کند از تصرف
در مال خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله منع باید

کرد

ذکر کتاب الحجر و التفلیس

حجر
منع کردن طفل و سفیه را
از تصرف در مال خودشان

تفلیس
نسبت دادن کسی را بافلاس

کردد بوانه را از تصرف کردن در مال خود تا وقتیکه صحت یابد چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه وصیت کند بیش از ثلث مال خود بقدر ثلث
مال او وصیت او مجری است و زیاده از ثلث ممنوعست مکر با مضای ورثه او چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله مملوک ممنوعست در تصرف
کردن در چیزیکه جسته و پیدا کرده مکر باذن مالك ومولای خود چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله مملوکی که مولای او با او قرار داده کسب
کند و مقداری معینی را بمولای خود بدهد که آزاد شود و شرط کند با او که هرکاه تمام ان مقدار را
نداد اکرچه قدری را داد باز مملوك باشد ممنوعست در تصرف کردن در فاضل
ضریبه خود وچیزیکه بدست او آید مکر باذن مولای خود چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی دران نیست مسئله مدیونی که رو کردانست از طلبکاران خود و
ادای دیون خود را نمیکند او را حبس میکنند و اموال او را جمع میکنند پس هرکاه اموال
زیادتر است از دیونی که دارد ادای دیون او را میکنند و زیاده را بخود او میدهند و هرکاه
اموال او مساوی دیون او است قسمت میکنند در میان طلبکاران او و چیزی بخود او
نمیدهند و هرکاه اموال او کمتر است از دیون او انها را قسمت میکنند بر سر طلبکاران
او و هریك باندازه سهم خود مثل انکه طلبکاری که دو مقابل طلبکاری دیکر طلب دارد
دو برابر کمتر میدهند از طلبکاری که نصف او طلب دارد چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست مسئله مدیون ممنوع نیست که بطور اقتصاد و میانه روی

از مال خود بخورد و خرج امر معاش خود کند ولکن هرکاه طلبکاران او از او مطالبه
کردند و او مسامحه و مماطله کرد و ادای دیون خود را نکرد تا انکه طلبکاران او بحاکم
شرع عرض کردند و او را مرافعه بردند حاکم شرع او را ممنوع خواهد کرد از
تصرف کردن در مال خود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
هرکاه مال مدیون را قسمت کردند بر سر طلبکاران بطوریکه چیزی از برای او باقی نماند
و بحسب اتفاق طلبکاری حاضر نبود که قسمت خود را ببرد و بعد حاضر شد و مطالبه
میکند از مدیون و مدیون رجوع کند بسایر طلبکارانی که مال او را بقسمت برده اند
و سهمی این شخصی که در وقت قسمت حاضر نبوده از سایر طلبکاران میکیرد و باو میدهد چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرکاه مدیونی فوت شد و ترکه او بقدر
دیون او نیست ان ترکه را قسمت میکنند در میان طلبکاران او و هریك بقدر سهمی خود
از ترکه او میبرند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرکاه
مال مدیون را قسمت کردند بر سر طلبکاران او و در میان اموال او عین مال طلبکاری
یافت شود پس هرکاه ان عین را بنقد باو فروخته عین مال خود را میبرد و هرکاه نسیه
فروخته او هم سهمی خود را میبرد مثل سایر طلبکاران چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند و بعضی مطلقا فتوی داده اند که عین مال خود را میبرد
خواه نقد خریده باشد خواه نسیه مسئله مدیونی که از طلبکاران خود رو کردانست
او را حبس میکنند و تفحص و تجسس از حال و مال او میکنند پس هرکاه چیزی دارد بر

طلبکاران او قسمت میکنند و هرگاه چیزی ندارد و میتواند کاری و خدمتی بکند
که اجرتی داشته باشد زاید بر قوت خود و عیال خود و کسوه ایشان او را بسبب طلبکاران
امید هند که او را بکاری بدارند که از اجرت آن کار چیزی ببرند و هرگاه اجرت کار او
بیش از لازم معاش او نیست یا کاری از او بر نمیاید نباید از او مطالبه کنند و او را ماخذ
و مطالبه از او حرام است

کتاب الشفعه

کتاب الشفعه

وفیه احکام و مسائل مسئله شفعه در هر چیزیست که مشترک باشد بطور مشاع در میان
دو شریک که یکی از ایشان سهم خود را بفروشد بغیر شریک خود بی اذن و اطلاع او
بثمنی از طلا و نقره و مخصوص بر زمین و خانه نیست بلکه در زمین و خانه و مملوک و حیوان و
سایر متاعها جاریست چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بان داده اند
مسئله شفعه نیست در مال مشترکی که قسمت شده باشد چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله شفعه نیست در مال مشترکی که شریک باشند
در ان بیش از دو نفر چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بان داده اند
مسئله شفعه نیست در مال مشترکی که فروخته شده باشد بغیر ثمنی از طلا و نقره
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله شفعه نیست
در مال مشترکی که منتقل بغیر شده باشد بغیر صیغه بیع و شری مثل هبه و صلح و
صداق و امثال انها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه دو خانه باشد از دو نفر که راه عبور بانها مشترک باشد در میان ان دو نفر و یکی

از ایشان بفروشد خانه خود را پس هرگاه ان راه عبور را سد کنند و از طرفی دیگر
راه عبور بان خانه فروخته شده قرار دهند شفعه از برای صاحب خانه دیگر نیست و
هرگاه راه عبور بان دو خانه منحصر باشد بهمان راه مشترک و ممکن نباشد که راه
عبوری غیر از ان قرار دهند از برای صاحب خانه دیگر حق الشفعه خواهد بود در راه
عبور اصالة و در خانه فروخته شده بالتبع چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله حق شفعه نیست از برای یهودی و نصرانی و
سایر مخالفین دین حق چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
شفعه نیست از برای جار و همسایه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله هرگاه شریکی که حق الشفعه دارد فوت شود حق الشفعه او منتقل بورثه
او نمیشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست
مسئله حق الشفعه از برای شریک مسلمی که قسمت نکرده باشد مال مشترک در
میان خود و شریک مسلم خود را ثابت است چه حاضر باشد در وقت فروش و چه غایب
باشد و در سفر باشد پس هر وقت که بخواهد مطالبه حق خود را میتواند کرد اگر چه
مدت طولانی از وقت فروش گذشته باشد و حق شفعه او اینست که بهر قیمتی که
مال مشترک را فروخته اند همان قیمت را میدهد و سهم فروخته شده را تصرف میکند
و عقد جدیدی و صیغه تازه نباید بخواند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله حق شفعه صغیر و یتیم را ولی او که مدیر او است یا وصی او مطالبه

میتواند کرد اگر مصلحت صغیر و یتیم در ان دیدند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه شریک غایب باشد و خانه را که شریک او فروخته خرابی بهم رساند بسبب آمدن سیلی یا باریدن بارانی یا غیر اینها مثل همان ثمنی که خانه بان فروخته شده باید بدهد و چیزی از برای خرابی خانه نباید کم کند مگر انکه بدستی مشتری خانه را خراب کرده باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه شفیع مطالبه شفعه کرد و رفت که ثمن را بیاورد پس هرگاه تا سه روز ثمن را اورد و داد سهم فروخته را تصرف میکند و اگر سه روز گذشت و نیاورد حق شفعه او باطل میشود و بعد از ان نمیتواند مطالبه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه شفیع مطالبه حق الشفعه خود را کرد و مهلتی خواست از برای انکه برود یا بفرستد بلدی دیگر که ثمن را بیاورند پس مهلت باید داد باو بقدر رفتن و برگشتن از ان بلد با سه روز علاوه پس هرگاه در ان مدت معین ثمن را اورد و داد حق خود را تصرف میکند و هرگاه در ان مدت معین نیاورد و نداد حق الشفعه او باطل میشود و بعد از ان مدت نمیتواند مطالبه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه شریک به شریک خود اعلام کرد که سهمی خود را میفروشم اگر میخواهی بخر و او کناره کرد و گفت مبارک کند خدا فروش تو را یا گفت قسمت کن با مشتری حق الشفعه او باطل میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه

شریک

شریک محض ضرر رسانیدن بمشتری ادعای شفعه کند و مماطله در دادن ثمن کند ببهانه انکه ثمن در بلدی بعید است شفعه او باطل است چنانکه در احادیث وارد شد و خلافی در ان نیست مسئله شفیع باید قادر باشد بدادن ثمن پس هرگاه عاجز است و نمیتواند بدهد حق الشفعه از برای او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله در کشتی و حمام و سنگ آسیا و نهرها و راههای تنگ و امثال اینها از چیزهائیکه قابل قسمت نیست حق الشفعه از برای شریک نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه چیزیرا که شریک فروخته بنقد فروخته شفیع باید ثمن را نقد بدهد و هرگاه بنسیه فروخته شفیع هم باید بنسیه بدهد ثمن را بهمان موعدی که قرار داده اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله شفیع باید همان مثل ثمن را بدهد و سایر غرامتی که بمشتری وارد امده دخلی بشفیع ندارد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست

کتاب الشرکة

و فیه احکام و مسائل مسئله شرکت یا قهرا حاصل میشود مثل شراکت وراث در ارث یا باختیار قرار میدهند مثل شرکت در تجارت چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله شرکت در تجارت حاصل میشود بعقد و ممزوج کردن مال الشراکه بطوری که مجموع مال الشراکه مشاع باشد در میان شرکا و بعقد

محض

محض بدون مزج شراکت حاصل نشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله عقد شراکت عقد جایز است و لازم نیست که شرکاء هر یک نتوانند از ان تخلف کنند بلکه هر یک از شرکا هر وقت که نخواهند شراکت کنند نمیکنند و مال الشراکه را قسمت میکنند مگر در صورتیکه ضرری بسایر شرکاء وارد اید پس اضرار بمؤمن جایز نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله شراکت حاصل میشود در عین مال مثل ارث و مال الشراکه و در منفعت مثل شراکت در اجاره چیزی و در حقوق مثل حق الشفعه از برای شفیع چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله شراکت در حیوان ماکول اللحم جایز است بطور اشاعه و بطوریکه بعض معین ان حیوان مال شریکی باشد مثل سر و پوست ان حیوان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه کسی شریک شد در سر و پوست حیوانی و منفعتی حاصل شد باید قیمت کرد انها را و ان قیمت را نسبت داد بتمام ثمن ان حیوان اگر چند یک ثمن است پس بان نسبت قسمت او را باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی شریک شد در سر و پوست حیوانی و بخواهد ان را ذبح و نحر کند از برای اخذ حق خود در ذبح و نحر ان ضرری از برای شریک وارد اید باید سر و پوست ان را قیمت کرد و قیمت انها را باو داد که ضرری بشریک او وارد نیاید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله

هرگاه

هرگاه مال الشراکه ممزوج نشود که مشتبه شود و لکن چیزی را بخرند بان شراکت در ان چیز حاصل شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست تصرف کردن در مال مشترک از برای شرکاء مگر باذن هم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه بعضی از شرکاء تصرف کردند در مال مشترک بدون اذن بعضی و انچیز تلف شد متصرفین ضامنند و باید مثل یا قیمت انرا بقدر سهم سایر شرکاء بایشان بدهند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه بمال مشترک تجارت کردند و نفعی حاصل شد یا ضرری وارد امد هر یک از شرکاء در نفع و ضرر بقدر سهم خود شریکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است که در شراکت شرط کنند که بعضی بیشتر از سهم خود منفعت ببرند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی چیزی را بخرد و بکسی بگوید که ثمن این چیز را تو بده و هر قدر منفعت حاصل شد در میان من و تو باشد و او داد ثمن را شراکت حاصل میشود در میان ان دو نفر پس نفع و ضرر در میانه ایشان است و هرگاه گفت ثمن این چیز را بده و نگفت که منفعت ان در میانه است و او داد ثمن را شراکت حاصل نشده و بر ذمه خریدار است ثمن و نفع و ضرر مخصوص خود او است چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی شراکت کند با کسی در چیزی در منفعت ان چیز

نهد و مزد

ند در ضرر ان بر رضای طرفین جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها
فتوی بان داده اند مسئله کنیزیکه مشترک باشد در میان شرکاء جایز نیست از
برای احدی از ایشان وطی او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
هرگاه احدی از شرکاء خیانتی کرده و سایرین خیانت ورا فهمیدند سزاوار نیست که ایشان
خیانت کنند و خائن شوند مثل او چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی
بان داده اند مسئله مسلمانان شریکند در اب و اتش و نمک و علف بیابان مادام
که احدی از مسلمین حیازت نکرده باشد انهارا از برای خود چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله سزاوار است که شراکت کنند با کسیکه اقبال
کرده باو روزی و تنگی در کار او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله سزاوار نیست شراکت کردن با یهود و نصاری و مجوس بلکه
جمیع اهل ادیان باطله مگر در چیزیکه شخص مسلم ازان غائب نشود چنانکه از
احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله هریک از شرکاء که بخواهند
قسمت کنند مال الشراکه را واجبست بر سایرین که تمکین کنند و تقسیم کنند مگر
درصورتیکه ضرری از برای ایشان حاصل شود در تقسیم و جایز نیست از برای
احدی از شرکاء ضرر رسانیدن بشرکاء خود چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله واجبست که بطوری قسمت کنند که هریک از شرکاء
بحق خود برسد اگر ممکن باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران

نیست

حیازت جمع اوری است

نیست مسئله هرگاه تقسیم کردند و هریک از شرکاء راضی بقسمت خود شدند
اگرچه بطور تعادل قسمت نشده باشد همان رضای ایشان کفایت میکند و احتیاج
بقرعه نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله
هرگاه تقسیم کردند و اختلاف و نزاع واقع شد در میان شرکاء باید قرعه انداخت از برای تعیین
سهم هریک و طور قرعه اینست که هریک از اسمهای شریکها را بر روی کاغذی مینویسند
و رقعها را میدهند بکسیکه نخوانده و نداند که اسم کدام بر روی کدام رقعه نوشته شده
پس هر رقعه را بر روی هر قسمتی گذارد ان قسمت مال صاحب ان اسمیست که در رقعه
نوشته شده و امر قرعه انداختن امر معروفیست در میان مردم و بطورهای مختلف می
اندازند و همه جایز است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله
هرگاه از برای شرکاء اموالی باشد مشترک و بعضی از انها عین باشد و بعضی دین و
قسمت کنند انهارا و بعض از شرکاء وصول کنند دیونیرا که قسمت ایشان شده و بعضی
وصول نکنند بجهت افلاس مدیونین و امثال ان پس اگر در وقت تقسیم شرط کرده اند
که هر کس ضرر کرد بر خود او باشد و در میانه نباشد ضرریکه ببعضی رسیده مخصوص
خود او است و هرگاه در وقت تقسیم شرط نکرده اند پس ضرریکه رسیده در میان شرکا است
و مخصوص بان شریکی که نتوانسته وصول کند نیست چنانکه در احادیث وارد
شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه از برای شرکا اموال مشترکه
باشد بعضی عین و بعضی دین پس عین را تقسیم کنند و دین را هریک از شرکا سهمی

خود را حواله کند ببعضی دیگر و بعضی وصول کنند و بعضی وصول نکنند پس آنچه وصول شده در میانه است و آنچه ضرر رسیده در میانه است ضرر مخصوص آن شریکی نیست که نتوانسته وصول کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه از برای شرکاء اموالی باشد که بنسیه داده باشند جایز است که تقسیم کنند آنها را پیش از گرفتن پس هرگاه بعضی وصول کردند و بعضی وصول نکردند و شرط کرده اند در وقت تقسیم که هر کس وصول نکرد ضرر او بر خود او است ضرر مخصوص او میشود و در میانه نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله جایز است از برای بعضی از شرکاء که راس المال خود را بردارد و ترک شراکت کند و نفع و ضرر را واگذارد بسایر شرکاء از روی رضاء همه چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه جمعی شریک باشند در چیزی و سهم هر یک را بطور تحقیق نتوان معین کرد و بخواهند قسمت کنند آنرا راهی بغیر از مصالحه کردن و راضی شدن از یکدیگر از برای ایشان نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه مدیونی باشد که رو گردان شود از طلبکاران خود و مسامحه کند در ادای دیون خود و اموالی داشته باشد بغیر خانه و خادم و امثال آنها اموال او مشترک میشود در میان طلبکاران او و میتوانند که آنرا تقسیم کنند در میان خود و هر یک بقدر طلبی که دارد ببرد پس هرگاه چیزی زیاد آمد از طلب ایشان مال مدیون است و هرگاه مساوی شد که مدیون نصیبی ندارد و هرگاه کمتر

شد از طلب ایشان هر یک از طلبکاران بالنسبه بطلبی که دارند باید کم کنند از طلب خود چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند

کتاب المضاربة

کتاب المضاربة

و فیه احکام و مسائل مسئله مضاربه عقدیست جایز و هر وقت مالک بخواهد مال خود را از مضارب بگیرد میگیرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مقصود از مضاربه اینست که شخصی چیزی بکسی بدهد که آن کس معامله کند با آن مال و تجارت و منفعت تجارت مشترک باشد در میان مالک و مضارب بطوریکه قرار داده اند و هرگاه از مال مالک چیزی تلف شد و ضرری حاصل شد مخصوص مالک باشد و دخلی بمضارب نداشته باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله جایز است از برای مالک که شرط کند با مضارب که معامله خاصی را بکند یا در وقت مخصوصی یا در مکان و بلد مخصوصی تجارت کند پس هرگاه مضارب تخلف کرد و چیزی از مال مالک تلف شد او ضامن است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه قرار تجارت مضارب در سفر کردن ببلدی دیگر شده مخارج سفر او در رفتن و برگشتن از میانه است و چون ببلد خود رسید مخارج او از سهم خود او است مگر آنکه قرار معینی در میان گذارده باشند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه مضارب فوت شود مال مالک را باید باو داد و هرگاه وصیتی در این باب نکرده باشد و وارث و غیر ایشان ندانند که مال مضاربه از مالک در دست او است

مالک مثل سایر طلبکاران او است چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی در ان نیست
مسئله جایز است که مال المضاربه نقد باشد یا سایر اجناس و امتعه چنانکه از احادیث
معلوم میشود و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله انچه مشهور شده اینست که در
ابتدای مضاربه باید طلا و نقره مسکوک رواج باشد و جایز ندانسته اند در غیر انها از سائر
متاعها و اجناس حتی طلا و نقره غیر مسکوک غیر رواج و در احادیث منعی از سایر اجناس
و امتعه نرسیده مسئله هر ضرری که وارد امد مخصوص مالک است و دخلی بمضارب ندارد
و منفعتی که حاصل شد مشترک است میان مالک و مضارب بهر طوریکه قرار داده باشند
بالمناصفه یا ثلث یا ربع یا غیر اینها چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست
مسئله هرگاه مضارب در اجناس و امتعه مختلفه تجارت کرد و در بعضی منفعتی
حاصل شد و در بعضی ضرری حاصل شد ان ضرر را از راس المال کم نباید کرد چرا که
منفعت ان بعض وقایه راس المال است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها وقایه نگاه دارنده
فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مضارب پدر خود را بخرد و نداند که او پدر او است
و بعد معلوم شود که پدر او بوده باید او را قیمت کرد پس اگر قیمت او مساوی قیمتی است که
خریده مملوک مالک میشود و هرگاه قیمت او بیشتر است از انچه خریده اگر چه بقدر
درهمی باشد پس بقدر سهم او از منفعت پدر او ازاد میشود و مالک مال المضاربه او را
بکاری میدارد تا باقی قیمت او مساوی اجرت او شود پس تمام ازاد شود چنانکه در
احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله جایز است که مالک

مالک

مالی را بقرض مضارب دهد و مال المضاربه هم باو دهد و شرط کند که در منفعت مال قرض
و مال المضاربه هر دو شریک باشد و در اینصورت هرگاه ضرری حاصل شد و از راس المال
چیزی کم شد ان نقصان باید بر تمام مال قرض و مال المضاربه وارد اید بالنسبه یعنی اگر
فی المثل مال قرض بیست تومان و مال المضاربه ده تومان است دو ثلث از نقصان را
از قرض کم باید کرد و یک ثلث را از مال المضاربه چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی
در ان نیست مسئله جایز است که مضارب بیشتر از سهمی که قرار داده اند از برای مالک
بمالک دهد از برای انکه مالک مال خود را از دست او نگیرد چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی در ان نیست مسئله جایز نیست از برای مضارب که مال المضاربه را بغیری
بمضاربه دهد کمتر از انچه با مالک قرار داده مثل انکه قرار داده که نصف منفعت را باو
دهد و قرار دهد با ان غیر که ربع منفعت از او باشد چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مضارب امین باشد و تفریطی و تقصیری در
حفظ مال المضاربه نکند و ان مال تلف شود یا دزد ان را ببرد او ضامن نیست و هرگاه
تفریط کند ضامن است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله
جایز است که مالک قرار دهد با کسی که بمال او تجارت کند و تمام منفعت مال انکس باشد
و اسم این عمل بضاعت است پس هرگاه ان مال تلف شد یا دزد برد بدون تفریطی و تقصیری
در حفظ مال البضاعه انکس ضامن نیست و هرگاه تقصیری در حفظ ان کرد ضامن است
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله هرگاه اختلافی در میان

مالک

مالك و مضارب و مستبضع واقع شد در تفریط کردن و نکردن پس هرگاه شهودی
در میان هست بشهادت انها باید عمل کنند و هرگاه شهودی در میان نیست مضارب و مستبضع
باید قسم یاد کنند که تفریط و خیانت نکرده اند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در
ان نیست مسئله هرگاه مالك با مضارب قرار دهد که ضامن باشد در تلف مال او تمام
منفعت مال ان شخص خواهد شد و از برای مالك سهمی نیست چرا که در چنین صورتی مال خود را
بقرض او داده و زیادتی در قرض ربا است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان
نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کند بوصی خود که مال صغار اولاد او را بمضاربه دهد
جایز است و در صورت تلف مال صغار وصی ضامن نیست و هرگاه غیر وصی مال یتیم را بمضاربه
داد پس هرگاه منفعتی حاصل شد مال یتیم است و هرگاه مال یتیم تلف شد ان کسیکه مال
یتیم را بمضاربه داده ضامنست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

کتاب المزارعة و المساقاة و ما یناسبهما

و فیه احکام و مسائل مسئله مزارعه و مساقات عقد لازمیست که منفسخ نشود مگر
بتقایل از طرفین چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله مقصود
از مزارعه اینست که مالك زمین زمین خود را بدهد بشخصی که او زراعت کند تا مدت معینه
که حاصل مزروع مشترك باشد در میان مالك زمین و ان شخص زارع بالمناصفه یا ثلث
یا ربع یا غیر اینها بطوریکه قرار داده باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله جایز است که شرط کنند که هر ثمری که زود تر بعمل اید مالك زمین ببرد

کتاب المزارعة و المساقات

و هر ثمریکه دیر تر بعمل اید عامل ببرد چنانکه جایز است بعکس این شرط کنند که هر ثمریکه
زود تر بعمل اید عامل ببرد و انچه بعد بعمل امد مالك ببرد و در هر صورت از قراریکه کرده
اند از نصف یا ثلث یا ربع یا غیر اینها نباید تخلف کنند و لکن چنین شرطی در مزارعه
که جایز است که دخلی بمزارعه ندارد چنانکه جایز است که شرط کنند که جمیع محصول مال مالك
باشد پس عامل عمل خود را تبرع کرده از برای مالك چنانکه جایز است که شرط کنند که جمیع محصول
مال عامل باشد پس مالك تبرع کرده زمین خود را از برای زراعت زارع چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله جایز نیست در مزارعه که قرار دهند
مقدار معینی از محصول را بدهند و لکن بالمناصفه یا ثلث یا ربع و امثال اینها باید قرار
دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست در مزارعه
که قرار دهند ثلثی را فی المثل از برای تخمی که کشته شده و ثلثی از برای اجرت گاوی که در
زراعت بکار برده اند و ثلثی از برای اجرت زمین چرا که شایبه ربا دارد و زیاده و کمی
تخم میرود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله جایز است
که قرار دهند در مزارعه که خراج سلطان را از میان بردارند و ما بقی را قسمت کنند در میان مالك
و زارع بطوریکه قرار داده اند از نصف یا ثلث یا ربع و امثال اینها چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است در مزارعه که مدت انرا معین کنند برسیدن
مزروع و درو کردن و چیدن ان چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله جایز است که مزارعه را در یکسال قرار دهند یا در سالهای عدیده چنانکه

در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله مکروهست از برای مسلم که با مشرک
مزارعه کند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایزاست
که زارع زارعی دیگر را شریک خود قرار دهد اگر مالک راضی باشد چنانکه از احادیث معلوم
میشود وخلافی دران نیست مسئله جایزاست که زمین را اجاره کند ومستاجر با شخصی
بنا مزارعه گذارد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله خراج
سلطان بر مالک است نه بر زارع مگر آنکه شرط کرده باشند که زارع بدهد چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه شرط نکرده باشند که زارع خراج بدهد
وکاشتکاران سلطان اجحافی کرده ند وخراجی زیاد از زارع گرفته اند غرامت را باید مالک بکشد
وبر زارع چیزی نیست چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
هرگاه زمینی از برای کسی باشد که دران آب وانواع درختان باشد وقرار دهد با شخصی که
انهار آب دهد تا زمانیکه میوه انها برسد وثمرهای انها بعمل اید سهم معینی از ان ثمرها
مثل نصف یا ثلث یا ربع وامثال اینها مال او باشد جایزاست واین کار مسمی بمساقات است و
احکام ان احکام مزارعه است چنانکه در احادیث وارد رسیده وخلافی دران نیست
مسئله هرگاه سهم هریک از مالک وزارع وساقی بحد نصاب برسد هریک در سهم خود
باید زکوة انرا بدهند وهرگاه سهم هریک بحد نصاب نرسد اگرچه مجموع سهمها بحد نصاب
باشد زکوتی دران نیست ولیکن انکه سهم بعضی بحد نصاب برسد وزکوة بان تعلق گیرد
وسهم بعضی بحد نصاب نرسد وزکوة بان تعلق نگیرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی

دران

دران نیست مسئله هرگاه معین کنند که تخم معینی زراعت شود وزارع تخلف کند و
تخمی دیگر زراعت کند وبان سبب ضرری بمالک برسد یا زمینی را که بمزارعه داده ماند نقصی
پیدا کند باید ارش وعوض نقص را از زارع بمالک بدهد چنانکه در احادیث وارد
شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مالک زمینی بمزارعه داد بشرط
انکه مزارع اصلاح کند انرا پس او افساد کرد وخراب وضایع کرد انرا ارش انرا باید بمالک بدهد
چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله مزارعه ومساقات
باطل نمیشود بفوت هیچیک از مالک ومضارب ومساقی چرا که بعقد لازمی از برای هریک حقی ثابت
بود بر دیگری وحق هریک منتقل میشود بورثه او چنانکه از احادیث معلوم میشود وبسیاری از فقها
فتوی بان داده اند مسئله جایزاست که مالک زمین را واگذارد بکسی که اصلاح کند انرا و
خراج انرا بدهد وچیزی معین بمالک بدهد در مدت معینه یکسال یا دو سال یا
کمتر یا بیشتر بطوریکه قرار دهند درمیان مالک وعامل واین کار از اقسام تقبل است نه
مزارعه اگرچه شبیه بان است چرا که در مزارعه سهم هریک باید بنسبت نصف وثلث وربع
وامثال اینها باشد نه بمقدار معینی چنانکه از احادیث معلوم میشود وبسیاری از
فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه زارع قبول کند از مالک زمین که قدر معینی از
جنس معلومی از غیر جنسی که از زمین بعمل اید بدهد پس اگر نفع کرد مال او باشد واگر
ضرر کرد بر خود او باشد جایزاست واین کار از باب تقبل است نه مزارعه چنانکه در احادیث وارد شده
وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله جایز نیست که زارع متقبل شود که گندمی

ارش غرامت است

یا جو

یا جنسی دیگر که از خود زمین بعمل اید بدهد چرا که شاید بعمل نیاید و جایز است که متقبل
شود بجنس معینی در ذمهٔ خود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله جایز است که عامل متقبل شود از مالک زمین که در سالهای متعدد معینه زراعت
کند و خراج ان زمین را بسلطان دهد و ما بقی مال خود او باشد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است که عامل متقبل شود از حاکم شرع
که زمین جزیه را در سالهای عدیده معینه زراعت کند و خراج انرا بدهد و چیزی معین
بدهد یا چیزی ندهد و تعمیر و اصلاح ان زمین را بکند چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در ان نیست مسئله جایز است که شریک یا مزارع و مساقی متقبل شوند که قدر
معینی از جنس زمین که بخرص معین شده بعد از بلوغ ثمر و رسیدن ان بمالک دهند
و این معامله علیحده از شرکت و مزارعه و مساقاتست و دخلی با اصل معاملات سابقه ندارد چنانکه
از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه کسی متقبل شد از مالک
مزرعه که در ان زراعت کند و در ان مزرعه ساکن باشند جمعی از مجوس یا غیر ایشان از
مسلمین نمیتواند که از ایشان سخره بگیرد یعنی عملی مفت بی اجرت مگر انکه شرط کرده
باشد در ضمن تقبل بر رضای ایشان که عمل بی اجرت از برای او بکنند ولکن اگر ساکن در
ان مزرعه مسلمان باشند یا بعضی مسلمان باشند جایز نیست که از مسلمان عمل بی اجرت
قرار دهد بلکه احسان و اعانت باید کرد به مسلمان چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست

کتاب الاجارة

کتاب الاجارة

وفیه احکام و مسائل مسئله اجاره تملیک منفعتی است معین بعوض معینی چنانکه از
احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله اجاره عقدیست لازم که منفسخ
نشود مگر باقاله موجر و مستاجر مگر در بعض صور چنانکه خواهد امد انشاء الله تعالی
چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله در بطلان اجاره بموت
موجر و مستاجر سه قولست اول انکه باطل میشود بموت هر یک از ایشان نظر بانکه هر
یک که فوت شدند ترکهٔ او منتقل میشود بورثه او پس اگر موجر فوت شد عینی از برای
او باقی نمیماند که بمنفعت ان معامله شود و اگر مستاجر فوت شد چیزی از برای او
باقی نمیماند که اجرت را از ان بدهند و قول دویم اینست که بموت مستاجر باطل میشود
نه بموت موجر چرا که در موت موجر عین مسلوب المنفعه منتقل بورثه او شده اما در
موت مستاجر ترکهٔ او با منافع منتقل شده پس بموت او اجاره باطلست قول سیوم اینست
که اجاره بموت هیچیک باطل نیست چرا که اگر موجر فوت شده ملک مسلوب المنفعه
تا مدت اجاره منتقل بورثه شده چنانکه در مضاربه و در مزارعه و مساقات و در قسمی از
عمری هرگاه مالک فوت شود ملک مسلوب المنفعه در مدتهای معینه منتقل بورثه میشود
بالاتفاق و هرگاه مستاجر فوت شود دیون او پیش از حقوق ورثه باید داده شود بالاتفاق
و اجرت اجاره هم دینی است از او پس موجب بطلان اجاره از موت هیچیک در میان نیست و
این قول سیوم را نسبت بسید مرتضی و عموم متاخرین از فقها داده اند و استحکام این
قول ظاهرتر از انست که بر فقیهی مخفی باشد مسئله هرگاه ملک معینه از برای اجاره باشد

و در ضمن العقد شرط شده باشد که مال الاجاره را بتدریج بدهند در ظرف مدت اجاره
پس هرگاه موجر فوت شود ورثه او استیفای اجرت را میکنند و هرگاه مستاجر فوت شد
ورثه او منفعت عین را میبرند تا مدت اجاره منقضی شود چنانکه از احادیث معلوم
میشود و خلافی میان صاحبان قول سیوم نیست مسئله اجاره را باطل نمیکند بیع و نه
سایر ناقلات از صلح و هبه و صداق و امثال اینها نهایت آنکه تا مدت اجاره ملک منتقل
مسلوب المنفعه است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه مشتری میداند که ملک در اجاره است و میخرد انرا باید صبر کند تا مدت اجاره
منقضی شود و هرگاه نمیداند که ملک در اجاره است و میخرد و بعد از ان میفهمد مختار است
که فسخ کند بیع را یا صبر کند تا اجاره منقضی شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی
در ان نیست مسئله هرگاه چیزی را که اجاره کرده اند تلف شود یا خراب شود بطوریکه
بزودی قابل تعمیر نباشد اجاره باطل میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در
ان نیست مسئله هرگاه اجیر کنند شخصی را از برای پرستاری مریضی هر یک از اجیر یا مریض
که فوت شوند اجاره باطل میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست
مسئله هرگاه زن شیرده را اجیر کنند از برای شیر دادن طفلی هر یک از اجیر و طفل
که فوت شوند اجاره باطل میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست و
هرگاه بغیر از [illegible] موجر کسی نباشد که اجرت اجیر را بدهد بفوت موجر هم اجاره باطل
شود و محمول بر اینست روایتی که دلالت بر بطلان اجاره میکند بموت هر یک از ثلثه مسئله

جایز است که کرایه کنند حیوانی را تا جای معینی و اجرت معینه و شرط کنند که هرگاه از ان
جای معین تجاوز کرد بجای معینی دیگر رفت اجرت معینه زیاده از اجرت اولی بدهد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مکروهست که اجیر را بکاری وا
دارند پیش از انکه اجرت او را معین کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی جایز ندانسته اند
که پیش از تعیین او را بکاری وا دارند مسئله جایز نیست سخره مسلم یعنی او را بکاری بدارند
بی اجرت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله ضامن اجرت
اجیر است مگر انکه قرار داده باشند که اجرت اجیر را بدست غیری بسپارند بجهت اطمینان طرفین
پس اجیر از ان غیر باید مطالبه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله اجرت اجیر را باید داد وقتیکه از عمل فارغ میشود پیش از انکه عرق او بخشکد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله حرامست که منع کنند از
اجیر اجرت او را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه
اجیر را باجرت معینی گرفت و طعام و پنبه و امثال اینها باو داد و بعد قیمت انها تعیین
کرد باید بقیمت روزی که داده حساب کند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه قابل
اعتنا باشد در ان نیست مسئله مکروهست که شخص جمیع خود را اجیر قرار دهد که در
هیچ وقتی نتواند که از برای خود کاری بکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله جایز است که اجیر شوند باجرت معینی از برای بدرقه رفتن همراهی قافله
از برای حفظ کردن اهل قافله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله

جایز نیست اجرت گرفتن از برای اذان گفتن چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در
ان نیست مسئله جایز نیست اجرت گرفتن از برای جماعت نماز بجا اوردن چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایز نیست اجرت گرفتن از برای تعلیم کردن
مسائل شرعیه وجاری کردن احکام شرعیه چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل
اعتنا باشد دران نیست مسئله کسیکه نذر کرده که روزه بگیرد وعاجز شود از روزه
گرفتن میدهد بعوض از هر روزی دو مد طعام یا یک مد بکسیکه ان غیر راضی شود که او از عوض
او روزه بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده وبعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله
جایز است اجرت گرفتن از برای رفتن بحج از جانب غیر و نیابت از او واز برای رفتن بزیارت
قبور مقدسه ائمه طاهرین علیهم السلام بنیابت غیر چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله جایز است اجرت گرفتن از برای نماز کردن و روزه گرفتن و
بحج رفتن وسایر عبادات بجا اوردن از برای میت مؤمن چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست مسئله جایز است اجرت گرفتن از برای تعلیم قران وسایر کتب
چنانکه از احادیث معلوم میشود واحادیث منع محمول بر کراهت است وبسیاری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله جایز است اجرت گرفتن از برای نوشتن قران وسایر کتب احادیث
چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی دران نیست مسئله جایز است اجرت
گرفتن سمسار از برای انکه روز بروز خرید کند یا بفروشد از برای غیر چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه اجیر شد از برای شخصی باجرت معینه

وکسی دیگر بخواهد اورا اجیر کند باجرت زیادتری نمیتواند فسخ کند اجارهٔ اولرا وباید وفا
کند از برای شخص اول چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی دران نیست مسئله
کسیکه اجیر گذارد فرزند خود را نزد شخصی باجرت معینه وکسی دیگر خواست اجیر کند اورا
باجرت زیادتری نمیتواند فسخ اجارهٔ اولرا بکند وباید وفا کند از برای شخص اول چنانکه در
احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه مملوک خود را باجاره داد
بشخصی ومملوک از روی تفریط وتقصیر ضایع کرد چیزیرا از مال مستاجر مولای او ضامن است
ولکن باید از عمل مملوک از عهده بر اید یعنی از اجرت عمل مملوک واگر مملوک عاجز شد
از عمل کردن ضرر او چیزی نیست بر مولای او چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مولی مملوک خود را باجاره داد واجرت اورا
از مستاجر گرفت ومملوک فرار کرد باید اجرت ابقدر باقی مانده از مدت اجاره پس بدهد
بمستاجر چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه مملوک
خود را باجاره کسی داد باذن مولای خود جایز نیست که چیزی از برای خود قرار دهد چنانکه
در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه اجیر شود از
برای انکه اصلاح کند چیزیرا پس ضایع کند انرا ضامن است وباید از عهده ان بر اید چنانکه
در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مالک شرط
کرد با صانع وعامل کاری مثل خیاط که در روز معینی باید بیاورد انچه را باید دران
عمل کند پس صانع تخلف کرد ودر ان روز معین نیاورد پس انچیز تلف شد صانع ضامن است

و باید از عهده برآید چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
هرگاه صباغ یا مکاری یا حمال امین باشند و چیزی در نزد ایشان تلف شود ضامن نیستند
و هرگاه امین نباشند و متهم باشند و ادعا کنند که چیزی تلف شده باید شاهد بیاورند
که این چیز تلف شده بدون تفریط و تقصیری از ایشان یا قسم یاد کنند که خیانت و تفریط و تقصیر
نکرده اند پس هرگاه اقامه شهود نکردند و قسم هم یاد نکردند ضامنند و باید از عهده
چیزیکه تلف شده برآیند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
صاحب حمام ضامن نیست هرگاه چیزی در حمام گم شد مگر آنکه باو بسپارند چیزیرا و گم شود
پس در اینصورت هرگاه امین نباشد باید اقامه بینه بکند یا قسم یاد کند که خیانت و تفریط
و تقصیری از او صادر نشده و هرگاه اقامه بینه نکرد و قسم هم یاد نکرد ضامنست و باید از عهده
برآید چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله قابله
و دایه امینند و لکن اگر دایه طفل را بدهد بزن دیگر و طفل مفقود شود باید دایه اولی دیه
آن طفل را بدهد یا او را بیاورد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله کسیکه حیوانیرا کرایه کند تا جای معینی و حیوان در بین راه بماند و عاجز
شود از رفتار اجرت انقدریرا که رفته باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه حیوانیرا که کرایه کرده اند در بین راه معیوب
شود یا تلف شود بر مستأجر غرامتی وارد نباید هرگاه امین باشد و تفریط و تقصیر نکرده باشد
و هرگاه مستأجر امین نباشد باید شاهد بیاورد و اگر شاهد ندارد باید قسم یاد کند که

خیانت

خیانت و تفریط و تقصیری از او صادر نشده پس هرگاه اقامه بینه نکرد و نکول از قسم کرد
ضامنست و باید از عهده برآید چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله کسیکه اجیر شود که چاهی حفر کند که ده قامت فی المثل عمق آن
چاه باشد باجرت معینه و قدری حفر کند و قدری نکنده بماند پس باید آن اجرت را قسمت کرد
بر پنجاه و پنج سهم و بقدریکه کنده قسمت آنرا باید داد و بیان این مطلب در صورت مذکوره اینست
که فی المثل اجرت پنج تومان و پنجهزار دینار باشد و اجیر پنج قامت از چاه را کنده باشد و
پنج قامت نکنده باقی باشد اجرت اجیر در اینصورت یکتومان و پنجهزار دینار میشود و
چهار تومان در مقابل پنج قامت نکنده باقی میماند چرا که قامت دویم دو برابر قامت اول است
و قامت سیوم سه برابر است تا آنکه قامت دهم ده برابر است پس اجرت هر قامت بعدی بهمین
نسبت باید زیاد شود پس اجرت قامت اول یکهزار دینار خواهد بود تا آنکه اجرت تمام
ده قامت پنجاه و پنج هزار دینار خواهد بود پس اجرت دو قامت سه هزار دینار میشود
چرا که یکهزار دینار اجرت قامت اولست و دو هزار دینار اجرت قامت دویم است چرا که
دو برابر قامت اولست که مجموع سه هزار دینار میشود و قامت سیوم سه برابر اولست که
پس اجرت آن هم سه برابر اجرت اولست که مجموع ان ششهزار دینار میشود و قامت چهارم
۲ دینار چهار برابر اولست پس اجرت آن هم چهار برابر است که با ششهزار سابق یکتومان میشود
و قامت پنجم پنج برابر اولست پس اجرت آن با اجرت سابقه یکتومان و پنجهزار دینار خواهد شد
و اینمطلب احتیاط در کشیدن خاک و فرو فرستادن دلو شده که نه در اصل حفر و کندن چرا که در کندن

هر قاضی بقدر قامتی بکر است و نقاشی در انها نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه اجیر شد از برای شخصی جایز نیست که کاری از برای غیر آن شخص بکند مگر باذن او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه اجاره کرده باشد خانه یا اسبی یا چیزی دیگر را باجرت معینه نمیتواند انرا بکسی دیگر اجاره دهد باجرتی زیادتر از اجرتیکه خود قرار داده مگر آنکه چیزی در اصلاح ان خرج کرده باشد و کاری کرده باشد که مستحق اجرت زیادتر شده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه اجاره کرد خانه را فی المثل باجرت معینه ده درهم و دو ثلث انرا خود و اهل او ساکن شدند و یک ثلث باقی را اجاره داد بدیگری بده درهم با مضای مالک خانه جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در این صورت نیست و لکن بعضی گفته اند که این یک ثلث را بیش از اجرت کل خانه نمیتواند اجاره دهد و در احادیث همچنین مطلبی هست و محمول بر کراهت است مسئله جایز است که مستاجر غیر را شریک خود کرداند باذن مالک چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله انچه از احادیث معلوم میشود چیزیرا که در عرف منفعت میگویند اگرچه عینی داشته باشد میتوان اصل انرا اجاره داد مثل اجاره دادن باغ از برای میوه ان و اجاره دادن حیوان از برای شیر ان و اجاره دادن مرضعه از برای شیر دادن طفل چنانکه بعضی از فقها جایز دانسته اند مسئله جایز نیست اجیر کردن مرضعه بدون اذن شوهر او چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله

کسی

کسیکه در زمینیکه اجاره کرده عمارتی کرد پس اگر باذن مالک عمارت کرده مخارج خود را از مالک میگیرد و عمارت را باو وامیگذارد و اگر عمارت را بدون اذن مالک کرده بعد از انقضای مدت اجاره میتواند که عمارت خود را خراب کند و مال خود را ضبط کند و بنا را مثل وقتیکه اجاره کرده بمالک واگذارد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه در زمینیکه اجاره کرده درخت غرس کند پس اگر باذن مالک درخت غرس کرده حق السعی خود را از مالک میگیرد و درخت مال مالک است و اگر بدون اذن مالک درخت غرس کرده کرایه زمین را بعد از انکه درخت غرس کرده علاوه علاوه بر اجرت اصل اجاره باید بمالک بدهد و درخت مال مستاجر است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

کتاب الوکالة

و فیه احکام و مسائل مسئله وکالت امریست جایز و موکل میتواند عزل کند وکیل خود را چنانکه وکیل میتواند عزل کند خود را هر وقت که بخواهند مگر در بعضی از صور که خواهد آمد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هر گاه کسی بکسی گفت که بفروش مال مرا یا بخر از برای من چیزیرا یا زنی از برای من تزویج کن یا زن مرا طلاق بگو و او هم مشغول بان کارها شد وکالت بعمل آمده و لفظ خاصی لازم نیست که در میان باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله جایز است وکیل کردن شخص غایب بواسطه پیغام یا نوشتن باو و کفایت میکند

در قبول او مشغول شدن بان کاری که موکل قرار داده یا بر خود قرار دادن آنکه انکار را
خواهم کرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
عمل وکیل ممضی و مجری نیست مادام که موکل او را اعلام نکند که از وکالت من معزولی چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه موکل در غیاب وکیل
عزل کند او را در حضور دو شاهد و او را اعلام نکند که معزولی و وکیل عمل کند
بوکالت خود عمل او مجری است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه موکل ادعا کند که وکیل را از وکالت خود عزل کرده و باو اعلام کرده که معزولی و وکیل
انکار کند اعلام او را پس هرگاه موکل اقامه شهود کرد بر عزل و اعلام خود عمل وکیل
باطل میشود و هرگاه شهودی ندارد بر عزل و اعلام عمل وکیل ممضی و مجری نیست اگر چه موکل
راضی نباشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقها فتوی بان داده اند
مسئله کفایت میکند در اعلام عزل وکیل اینکه امینی باو برساند که موکل او را عزل
کرده چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله
هرگاه موکلی وکیل کند شخصی را که زنی از برای او عقد کند بصداقی و وکیل بمقتضای وکالت
خود عمل کند و زن را بصداق از برای او عقد کند و شهودی در میان وکیل و موکل نباشد
پس موکل انکار کند وکالت وکیل را باید وکیل نصف صداق زن را بدهد و زن میتواند که شوهر
کند و لکن موکل در میان خود و خدا باید زن را طلاق بگوید و اگر طلاق نگفت معاقب خواهد
بود چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه

زنی وکیل کند شخصی را که او را عقد کند از برای کسی پس وکیل عقد کند او را از برای خود
عقد او باطل است و خیانت کرده در وکالت خود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از
فقها فتوی بان داده اند مسئله وکیل هرگاه خیانتی و تفریط و تقصیری در وکالت خود
نکرد و ضرری بر موکل وارد آمد وکیل ضامن نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی
در ان نیست مسئله لازم نیست بر وکیل که شهودی بیاورد از برای وکالت خود در صورتیکه
معارضی در مقابل نباشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست

کتاب الجعالة

کتاب الجعالة

و فیه احکام و مسائل مسئله جعاله امریست جایز و مقصود اینست که شخص عاقل
مکلف اجرتی قرار دهد از برای شخصی که کار حلالی از برای او بکند مثل آنکه بگوید
هر کس مملوک گریخته یا حیوان گریخته مرا بیاورد نصف آن را باو میدهم یا بگوید چیز معینی باو
میدهم پس هر کس عمل کرد بمقتضای قول او باید وفا کند و بدهد او را چیزیکه گفته میدهم
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله آنکسیکه قرار میدهد
جعل را باید شخص مکلف عاقل باشد اما آنکسیکه کار میکند که اجرت را بگیرد شرط
نیست که بالغ عاقل باشد پس هرگاه جاعل بگوید هر کس فلان کار را کرد فلان اجرت را
باو میدهم هر کس آن کار را کرد مستحق آن اجرت میشود اگر چه طفل باشد یا سفیه باشد
و هرگاه بشخص معینی گفت همان شخص مستحق میشود اگر چه طفل باشد یا سفیه باشد چنانکه
از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه جاعل جعلی قرار داد میتواند

منع کند بعد از ان که تصرف در مال او نکنند پس هرگاه منع کند پیش از مشغول شدن
بان کاریکه گفته مستحق چیزی نمیشوند و هرگاه مشغول بان کار شده اند و هنوز باتمام
نرسانیده اند منع کرد حق السعی را باید بدهد بان اندازه که سعی کرده اند چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله عامل در هر حال میتواند که
فسخ عزیمت کند و لازم نیست براو که کار را بانجام رساند نهایت اگر مشغول شده
بعد فسخ عزیمت کرد مستحق اجرتی نخواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله هرگاه عاملان متعدد کار را بانجام رسانیدند در اجرت مجعوله
شریکند و هرگاه جاعل از برای هریکی چیز مخصوصی قرار داده و با این حال همه بامداد یکدیگر
کار را بانجام رسانیده اند اجرت المثل را مستحق میشوند مگر انکه جاعل چنین قرار داده
باشد که بامداد یکدیگر بانجام رسانند پس در اینصورت هرچه اگر بهر کس گفته باید
بدهد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله هرگاه جاعل
اجرتی قرار داد از برای کسیکه برود بجای دوری و کاری بکند بگمان آنکه فی المثل گم
شده او دران بجا دور است و بحسب اتفاق گمشده او در بجای نزدیک بدست عامل آمد درین
صورت مستحق اجرت المثل میشود نه انچه را که جاعل قرار داده و هرگاه عامل رفت بانجای
دوری که جاعل گفته بود برود و بحسب اتفاق گمشده او در بجای دورتری رفته پس عامل رفت
بان بجای دورتر و کار را بانجام رساند همان اجرت مجعوله را مستحق است نه زیاده چنانکه
از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله جایز نیست

که اجرت

جایز نیست که اجرت مجعوله قرار دهند از برای خواندن غناء و هر کار حرامی چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله جایز نیست اجرت قرار دادن از برای
خوردن مثل آنکه بگویند هر کس فلان قدر یا فلان چیز از غذا را خورد از برای او است
فلان چیز چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله جایز است — که محل اعتنا باشد
اجرت قرار دادن از برای فصد کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله جایز است اجرت قرار دادن از برای حجامت کردن و مکروه است
که حجامت کن شرط کند اجرت را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله جایز است اجرت قرار دادن از برای دلال که خرید و فروش کند از برای کسی
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله جایز است اجرت قرار
دادن از برای انکه تعلیم کنند عملی را یا تعلیم کنند علمی را غیر علم فقه چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله جایز است اجرت قرار دادن از برای طبیب — که محل اعتنا باشد
که معالجه کند و از برای بیطار چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست
مسئله جایز است که چیزی بدهند بکسی که از محل سکون خود منتقل شود که
شخص دیگر در انجا ساکن شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله جایز است اجرت قرار دادن از برای مسابقه بطوریکه خواهد آمد چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه جاعل اجرتی قرار داد
از برای کاری و عامل از پی ان کار رفت و چیزی در دست او تلف شد پس هرگاه

خیانت وتفریطی نکرده ضامن نیست و هرگاه تفریطی کرده ضامنست و هرگاه جاعل و
عامل اختلاف کنند در اینکه آیا عامل تقصیری کرده یا نکرده پس اگر عامل شخص امینی است
مصدقست و باید او را تصدیق کرد و هرگاه متهم است و امین نیست باید شهود اقامه کند
که تقصیر نکرده و اگر شاهدی ندارد باید قسم یاد کند که خیانت و تقصیر نکرده پس اگر
شاهد آورد یا قسم یاد کرد که تفریطی نکرده ضامن نیست و هرگاه شاهدی نیاورد و نکول
کرد قسم را ضامنست و باید از عهده برآید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

کتاب السبق والرمایة

وفیه احکام و مسائل **مسئله** مستحبست مشق کردن در سواری و تاختن و تیر انداختن
از برای استاد شدن و کامل شدن از برای جهاد و دفاع کردن چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست **مسئله** جایز است که چیزی را قرار دهند از برای سواری که زودتر
برسد بمکان معینی که قرار داده اند یا از برای کسیکه تیری بنشان زند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** جایز است مسابقه بسواری اسب و شتر و
دوانیدن انها که بمکان معین برسند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست **مسئله** جایز است که اجرتهای مختلفه در زیادتی و کمی قرار دهند از برای سابق
و لاحق و جایز است که مساوی قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست **مسئله** جایز نیست چیزی قرار دهند از برای کسی در سایر مغالبات و بازیها
و ان چیز قمار است و قمار حرام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله**

جایز

کتاب السبق والرمایة شروع

جایز است مغالبه در کشتی گرفتن و خط نوشتن و دویدن چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در ان نیست **مسئله** مکروه است سایر مغالبات اگر چیزی در انها قرار نداده
باشند و در صورت قرار دادن چیزی قمار است حرام چنانکه در احادیث وارد شده و
بسیاری از فقها فتوی بان داده اند

کتاب الضمان والکفالة والحوالة

وفیه ثلثة فصول **الفصل الاول فی الضمان** وفیه مسائل **مسئله** هرگاه
شخصی ضامن شود که دین مدیونی بر ذمه او باشد و طلبکار راضی شود مدیون بری
الذمه میشود و ضامن مدیون طلبکار است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست **مسئله** هرگاه شخصی ضامن شود که دین میتی بر ذمه او باشد میت بری
الذمه میشود و ضامن مدیون طلبکار است اگر راضی بضمانت او شده چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** هرگاه شخصی تبرعا ضامن دین مدیونی
شد مدیون ضامن نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله هرگاه مدیونی خواهش کرد از شخصی که ضامن دین او شود مدیون مدیون
ضامن میشود و هر قدر که ضمانت کرده از او مطالبه میکند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست **مسئله** هرگاه طلبکار میداند که شخصی که ضامن مدیون
او میشود چیزی ندارد و با اینحال راضی بضمانت او میشود مدیون بری الذمه میشود و
ضمانت ضامن صحیح است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند

شروع کتاب الضمان والکفالة والحوالة

در ضمان فصل اول

مسئله هرگاه طلبکار نمیداند که ضامن چیزی ندارد ضمانت او باطلست و از خود
مدیون مطالبه میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن
نیست مسئله جایز است که ضامن ضمانت کند که بعد از مدت معینی از عهده بر آید
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه میتی از کسی
طلبی داشته باشد و بعضی از ورثه او بمدیون بگوید که من بقدر سهم خود تو را
حلال کردم و ضمانت کردم از جانب سایر ورثه که تو بری الذمه باشی مدیون در میان
خود و خدا بری الذمه است اگرچه سایر ورثه یا بعضی از ایشان بحکم ظاهر شرع بتوانند
از او مطالبه کنند سهم خود را چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله هرگاه کسی مدیون طفل صغیری باشد و مادر آن طفل بری الذمه
کند مدیون را پس هرگاه مادر چیزی دارد که بطفل بدهد و او را راضی کند بعد از
بلوغ مدیون بری الذمه میشود و هرگاه مادر چیزی ندارد مدیون مدیون طفل
خواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله
پدر طفل میتواند که مدیون طفل خود را بری الذمه کند و اگر پدر طفل فوت شد طفل
بعد از بلوغ یا وصی طفل نمیتوانند چیزی از مدیون مطالبه کنند چنانکه در
احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه ضامن کسی
شد و با طلبکار مصالحه کرد دین مدیون را بچیزی کمتر از دین پس بیشتر از آنچه مصالحه
کرده نمیتواند مطالبه کند از مدیون چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها

فتوی بان داده اند مسئله طفل غیر مکلف و سفیه و مجنون نمیتوانند ضامن شوند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

الفصل الثانی فی الکفالة و فیه مسائل

مسئله معنی کفالت اینست که شخص عاقلی متعهد شود که خود آن کسی که کفالت او را کرده
بیاورد مثل اینکه هرگاه کفیل مدیونی شده خود مدیون را حاضر کند و کاری بدین او نداشته
باشد بر خلاف ضامن که باید دین مدیون را بدهد و نباید مدیون را حاضر کند چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کفیل مکفول را حاضر نکرد در
سر موعدی که قرار داده او را حبس میکنند تا وقتیکه مکفول را حاضر کند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کفیل بگوید که اگر مکفول را حاضر نکردم
بر ذمه منست فلان مبلغ همان مکفول را باید حاضر کند و چیزی نباید بدهد و هرگاه بگوید
فلان مبلغ بر ذمه منست اگر مکفول را حاضر نکنم همان مبلغ را باید بدهد نه آنکه آن شخص را
حاضر کند چرا که در این صورت ضامن میشود نه کفیل چنانکه در صورت اول کفیل بود نه
ضامن چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسی
که عمدا کسی را بکشد و او را بگیرند و جماعتی او را از دست ولی مقتول بگیرند و بگریزانند
آن جماعت را حبس میکنند تا آنکه قاتل را حاضر کنند و اگر قاتل فوت شود باید آن جماعت دیه آن
مقتول را باولیای او بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
کسیکه حد شرعی بر او وارد آمده باشد کفیل را از او قبول نمیکنند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست

الفصل الثالث فی الحوالة و فیه مسائل

مسئله طفل غیر

فصل دوم در کفالت

مسئله جایز است طلب کردن کفیل از مدیون و غیر او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

فصل سیوم در حواله

بالغ و سفیه و مجنون و مملوک حواله ایشان بی اعتبار است چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در ان نیست مسئله شرطست در حواله رضای کسیکه حواله میکند و رضای
کسیکه او را حواله میدهند که از کسی چیزی بگیرد اما رضای انکسیکه باید از او گرفت شرط نیست
در صورتیکه چیزی از حواله دهنده نزد او نباشد و در صورتیکه چیزی از محیل در نزد او نباشد
رضای او هم شرطست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه
حواله شد با شرایط ان هیچیک از محیل و محتال و محال علیه نمیتوانند برگردند از حواله
چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله شرط نیست در حواله که چیزی
از محیل نزد انکسی باشد که حواله باو میدهند بلکه همین که قبول کرد حواله را باید بدهد
نهایت انکه او از محیل میگیرد انچه را که داده چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در
ان نیست مسئله هرگاه انکسیکه حواله باو میدهند در حال حواله دارا باشد و بعد از ان
نادار شود انکسیرا که حواله داده اند نمیتواند برگردد از حواله و رجوع کند بسوی محیل نمیتواند
از محیل مطالبه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه حواله دادند و بعد معلوم شد که محال علیه در وقت حواله نادار بوده ان حواله بی
اعتبار است و رجوع میکند محتال بمحیل و از خود او مطالبه میکند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله لازم نیست که انچه را که حواله داده اند همان را مطالبه کنند
بلکه میتوانند که عوض ان چیز چیزی دیگر بگیرند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست

کتاب الودیعه

کتاب الودیعه

وفیه

وفیه مسائل مسئله ودیعه عقد لازم نیست پس هر کس چیزیرا بکسی سپرد هر وقت
بخواهد میگیرد و همچنین کسیکه در نزد او سپرده شده هر وقت بخواهد پس میدهد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله واجبست ادای امانت
بسوی صاحب ان هر وقت طلب کرد از چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله حرامست خیانت کردن در امانت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله واجبست که حفظ کنند امانترا و تفریط و تقصیری نکنند که ان
تلف شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه امانترا
باو میسپارند امینست و هرگاه انچیز تلف شد او را متهم نباید کرد و او ضامن نیست مگر
انکه خیانت او ظاهر شود پس او ضامنست و باید از عهده براید چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه کسیکه امانترا باو میسپارند ضامن شود
که اگر تلف شد از عهده براید پس هرگاه تلف شد او ضامنست و باید از عهده براید
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله مادام
که خیانت کسیکه امانترا باو سپرده اند ظاهر نشود باید تصدیق کرد قول او را اگر گفت
تلف شد و قسمی بر او وارد نباید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله کسیکه متهم باشد و ادعا کند تلف امانترا باید اقامه
کند شهود بر ادعای خود یا قسم یاد کند که خیانت و تفریط و تقصیری از او صادر
نشده چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله

کسیکه مال خود را بسپارد بکسیکه معروفست بخیانت و او خیانت کند اجری از برای او در نزد
خدا نیست چرا که او نهی کرده که مال خود را بخیانت کار نسپارند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله سزاوار نیست که مال خود را بسپارند بسفیهان و سفیه تر از همه شارب
الخمر است پس اگر خیانتی در مال شد اجری از برای صاحب مال در نزد خدا نیست و عوض
از خدا نخواهد داد چرا که او را نهی کرده از سپردن مال خود در نزد ایشان چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه مالی در نزد او بسپارند و از او بربوده نکنند
او را بحبس میاندازند و اموال او را میفروشند و ثمن از بضاعت امانت میدهند خواه او
حاضر باشد یا غائب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه
کسیکه امانت در نزد او سپرده شده بجهة اصلاح امانت کاری کرده و بحسب اتفاق ان مال
تلف شد او ضامن نیست چرا که مقصود او اصلاح بوده چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه امانتی در نزد او سپرده شده ان امانت را در
منزل غیری بگذارد و تلف شود او ضامنست و باید از عهده براید مگر انکه منزل غیر را
در حفظ امانت محکم تر از منزل خود بداند و ماذون باشد که در غیر منزل خود ان را
حفظ کند پس ضامن نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله کسیکه امانتی در نزد او سپرده شده و میداند که صاحب امانت مضطر است
که بمصرف خود برساند و عوض ان را از مال خود بدهد یا بجهة انکه مبادا ان مال تلف شود
بمصرف خود برساند پس اگر دارا است و میتواند عوض ان را بدهد جایز است که ان را بمصرف

خود برساند و عوض ان را بدهد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله هرگاه امانت شرعی در دست کسی واقع شد مثل انکه حیوان
گریخته را گرفت و ان را ابست که بصاحبش برساند و ان تلف شد ان شخص ضامن نیست چرا که
مقصود حفظ مال مسلم بوده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه امانتی که تلف شود بدون تفریط و تقصیری از جانب انکسیکه در دست او است ضامن
نیست و نباید از عهده براید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هر امانتی که تلف شود بتفریط و تقصیری از جانب انکه در دست او است او ضامنست و باید
از عهده براید چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه
دزدی بسپارد چیزی را در نزد کسی و او بداند که این چیز را دزدیده باید ان را باهل ان برساند اگر
میتواند و هرگاه صاحب ان را نشناسد حکم این چیز حکم لقطه است که تا یکسال باید تفحص کند
از مالک ان و هرگاه صاحب ان معلوم نشد این چیز را باید تصدق کند پس هرگاه صاحب
ان معلوم شد او را مخیر میکند در اختیار کردن ثواب تصدق یا گرفتن عوض ان چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله حفظ کردن
امانت بقدری واجبست که انکسیکه در دست او است متعهد شده که حفظ کند اما کشودن
ان و تر کردن ان و جا بجا کردن ان بر او واجب نیست مگر انکه متعهد شده باشد و بد
امریکه تعهد نکرده واجب نیست بر او کردن ان پس هرگاه در امریکه تعهد نکرده خود
صاحب امانت ان کار را نکرد و امانت تلف شد بسبب ان مستودع ضامن نیست و نباید از

از عهده برآید چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست

کتاب العاریة

وفیه مسائل مسئله عاریه از امور جایزه است وکسیکه چیزیرا بعاریه بکسی داده هر وقت بخواهد میگیرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله سزاوار نیست منع کردن ماعون وماعون اثاث البیت است که در خانها ضرور است مثل اوانی اکل وشرب وامثال انها پس هرگاه کسی گاهی محتاج بانها شد نباید منع از ان کرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در این نیست مسئله هرگاه چیزیرا که عاریه کرده ماند تلف شد بدون تفریط وتقصیری از جانب انکسیکه عاریه کرده چیزی براو نیست ونباید از عهده برآید وهرگاه تفریطی کرد تا انکه تلف شد ضامنست وباید از عهده برآید چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در این نیست مسئله هرگاه کسی که چیزیرا عاریه میکند واز عادت واست که معیوب میکند انرا جایز است که منع کنند از او وچیزی بعاریه باو ندهند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در این نیست مسئله هرگاه کسی که چیزیرا عاریه میکند ضامن شود که اگر تلف شد از عهده برآید اگرچه تفریطی هم نکرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در این نیست مسئله هرگاه کسی که چیزیرا عاریه میکند معروف بخیانت کردن باشد وچیزی در نزد او تلف شد جایز نیست که اورا متهم کنند واورا قسم دهند که خیانت نکرده مگر انکه متهم باشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد

اوانی ظروف

پس اگر تلف شد از عهده برآید صح

دران

در این نیست مسئله هرگاه چیزیکه از طلا ونقره است عاریه کنند وتلف شود کسیکه انهارا عاریه کرده ضامنست وباید از عهده برآید اگرچه بخصوص ضامن نشده باشد مگر انکه بخصوص شرط کند که اگر تلف شد ضامن نباشد پس اگر تلف شد ضامن نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه چیزیرا عاریه کند از غیر صاحب ان چیز وان چیز تلف شود انکسیکه عاریه کرده ضامنست وباید از عهده برآید اگرچه تفریطی نکرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه کسیکه چیزی عاریه کرده گرو رهن بگذارد انرا بدون اذن صاحب ان وصاحب ان مطلع شود که مال او را گرو گذارده پس هرگاه خواست مال خود را بگیرد میگیرد وخود داند مرتهن با راهن چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست

کتاب الصلح

وما یتعلق به وفیه احکام ومسائل مسئله صلح عقد لازمیست وبعد از وقوع ان هیچیک از طرفین نمیتواند فسخ کنند مگر برضا دیگری یا شرط اختیار فسخی چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی دران نیست مسئله هرگاه دینی وحقی از کسی بر ذمه کسی باشد و معلوم نباشد مقدار ان جایز است که انرا مصالحه کنند بچیز معینی چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی دران نیست مسئله هرگاه دین معینی وحق معلومی از کسی بر ذمه کسی باشد جایز است که انرا مصالحه کنند بچیز معینی کمتر از ان دین معین چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی در این نیست مسئله هرگاه مدیون بداند که دین معینی

کتاب الصلح

بر ذمه

بر ذمه او است و طلبکار نداند قدر انرا و مصالحه کنند انرا بچیزی کمتر از دین معین مصالح
لبری الذمه نیست از باقی دین مگر انکه بگوید طلبکار مقدار دین را و بعد مصالحه کنند
بچیزی کمتر چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله هرگاه طلب
کاری که قدر معینی از مدیون طلب دارد و مدیون نداند قدر انرا و مصالحه کنند بچیزی
کمتر از دین جایز است و هرگاه مصالحه کنند بچیزی بیشتر از دین ان زیاده بر ذمه طلبکار
است که یا در دنیا یا در اخرت باید ادای انرا بکند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی
دران نیست مسئله هرگاه مدیون میتی میداند مقدار دین خود را و مصالحه کنند با
ورثه ان میت بچیزی کمتر از دین پس انچیز مال ورثه است و انرا باقی دین را خود میت در
اخرت مطالبه خواهد کرد مگر انکه مدیون اخبار کند ورثه را بمقدار دین و بعد از ان
مصالحه کنند بچیزی کمتر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
هرگاه مدیونی با طلبکاری بمرافعه بروند نزد حاکم شرع حکم کند که مدیون مدیون نیست
و بعد مصالحه کنند بچیزی کمتر از دین مصالح بری الذمه نیست از باقی دین مگر انکه بگوید
مقدار دین خود را و بعد مصالحه کنند بچیزی کمتر چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی ضامن شود از جانب شخصی دین معینی را و
بعد از ان مصالحه کند با طلبکار بچیزی کمتر از دین بیشتر از انچه باو داده نباید مطالبه
کند از مدیون چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله جایز است که شریک با شریک خود مصالحه کند حق الشراکه خود را براس

المالی که داده و نفع و ضرر باقی مال الشراکه با ان دیگری باشد چنانکه در احادیث وارد
شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه مدیون باشد بدینی که موعدی
دارد پس طلبکار بگوید چیز معینی از دین خود را الحال بده و باقی دین را بتو وا میگذارم یا
بگوید چیز معینی را الحال بده و موعد باقی مانده را زیاد میکنم و مدیون هم قبول کند جایز
است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه
دو نفر هر یک ادعا کنند شتری یا حیوانی دیگر یا چیزی دیگر را و هر یک شهودی اقامه کنند
در اثبات ادعای خود مصالحه میشود در میان ایشان اگر انچیز بالمناصفه مال هر دو باشد
چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله هرگاه دو درهم یا دو چیزی
دیگر در دست دو نفر باشد پس یکی ادعا کند که هر دو مال اوست و یکی ادعا کند که ما
هر دو شریکیم در این دو چیز مصالحه میشود در میان ایشان که یک درهم و نیم مال مدعی
کل باشد و نیم درهم مال مدعی شراکت باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی
که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه بخرند لباسی یا چیزی دیگر را از برای
شخصی بسی درهم فی المثل و لباسی یا چیزی دیگر را از برای کسی دیگر بخرند به بیست درهم
پس ان دو مشتبه شوند بیکدیگر پس ان دو لباس یا ان دو چیز را بفروشند و ثمن
هر دو را پنج قسمت میکنند و سه قسمت را بصاحب سی درهم میدهند و دو قسمت را
بصاحب بیست درهم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در
ان نیست مسئله هرگاه شخصی بسپارد بکسی دو دینار را فی المثل و کسی دیگر یک

دینار باو بسپارد پس یکی از انها تلف شود بدون تفریطی از امین و معلوم نشود که ان تلف شده
از کدام بوده پس یک دینار و نصف انرا بصاحب دو دینار باید داد و نصف دینار را بصاحب یک
دینار چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله
هرگاه کسی سه قرص نان داشته باشد و کسی دیگر دو قرص و شخصی وارد شود بایشان و
هر سه نفر باهم بخورند پنج قرص نانرا و انشخص پنج درهم فی المثل بان دو نفر بدهد چهار
درهم مال صاحب سه قرص است و یک درهم مال صاحب دو قرص چراکه هر یک ثلث
پنج قرص را خورده اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران
نیست مسئله حقوقیرا که خداوند جلشانه قرار داده از برای عباد و اختیار ازالهٔ ان
حقوقرا بعباد وانگذارده مصالحه ان حقوق را عباد نمیتوانند بکنند مثل ابوت و بنوت
و زوجیت و حق الرجوع و امثال انها و معنی ندارد در شرع انور زوال انها و انتقال
بغیر چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست

کتاب الصید و الذباحة

وفیه مطلبان المطلب الاول فی الصید وفیه فصول الفصل الاول

فی مواقع جوازه و عدم جوازه وفیه مسائل مسئله جایز نیست صید حرم و تفصیل
ان در کتاب حج گذشت مسئله جایز نیست صید کردن محض لهو و لعب چراکه قساوت
قلب و نفاق را احداث میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
جایز است صید کردن از برای قوت خود و عیال خود یا از برای احتیاج مسلمی یا از برای

دوا و غذا یا از برای کسب که انرا بفروشند و منفعت برند چنانکه از احادیث معلوم
میشود و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه کسی محض لهو و لعب صید کرد صید او
حرام نیست اگرچه عمل او حرام بوده چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست
فصل دویم در حیوانیکه بان صید میتوان کرد و امور متعلقه بان و دران چند
مسئله است مسئله با هیچ حیوانی نمیتوان صید کرد مگر با کلب معلم و ان سگی است
که بان اموخته اند صید کردنرا چنانکه در ایات و احادیث وارد شده و خلافی دران
نیست مسئله هر حیوانی که صید کند و انرا نکشد و مسلمی برسد و ان صید را
ذبح کند ان صید حلال است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله هرگاه مسلمی در وقت رها کردن سگ از برای شکار بسم الله بگوید و چون
بشکار رسد سگ انرا کشته باشد ان صید حلال است چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه سگ گرفت شکار را و چون رسیدند
بان شکار زنده است باید ان شکار را ذبح کرد مگر انکه مهلت ذبح کردن نباشد و
زود بمیرد پس حلال است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
هرگاه سگ شکاری کرد و چون رسیدند شکار زنده است و لکن کاردی و التی
که بان ذبح کنند ندارند باید صبر کرد تا سگ شکار را بکشد پس حلال شود چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه وقتیکه رسیدند بشکار
و شکار زنده است و انرا از سگ گرفتند باید انرا ذبح کنند تا حلال شود و اگر بعد از گرفتن

از سگ شکار بدون ذبح بمیرد حرام شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه وقتیکه برسید بشکار سگ شکاری قدری از شکار را خورده انچه باقی مانده حلالست اگرچه قدر کمی باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه سگهای شکاری متعدد شکار کنند حلال است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه همراه سگهای شکاری سگ دیگر باشد که شکاری نیست و شکاری کرده باشند و معلوم نشود که ایا سگ شکاری شکار کرده یا سگ غیر معلّم انشکار حرامست مگر انکه زنده باشد وانرا ذبح کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله شرط حلال بودن شکاری که سگ شکاری انرا کشته اینست که مسلمی که ان سگ را رها کرده از برای شکار بسم الله گفته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه در وقت رها کردن سگ از برای شکار کسی دیگر غیر از رها کننده بسم الله بگوید انشکار حلال شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه رها کنندهٔ سگ شکاری فراموش کند بسم الله گفتن را یا نداند که باید بسم الله گفت انشکار حلال شود شکار حلال است ولکن اگر تعمد کند و بسم الله نگوید شکار حرام است مگر انکه زنده باشد وانرا ذبح کنند با بسم الله گفتن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله رها کنندهٔ سگ شکاری باید مسلمان باشد و اگر یهود و نصاری و سایر کفار رها کنند سگ شکاری انشکار حرامست

کفایت نمیکند باید خود رها کننده بسم الله بگوید

اگرچه انها بسم الله گفته باشند مگر انکه شکار زنده باشد و مسلمی انرا با تسمیه ذبح کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله با سگ شکاری کفار مسلمان میتواند شکار کند با تسمیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله شرط حلال بودن شکار سگ شکاری انست که در حضور مسلم شکار کند و اگر از دیده پنهان شده و شکار کرده شکاران حرامست مگر انکه زنده باشد وانرا ذبح کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست فصل سوم در شکارهائیست که با اسلحه شکار شوند و در ان چند مسئله است مسئله جایز است شکار کردن با هر سلاحی مثل تیر کمان و شمشیر و نیزه و امثال انها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه در وقت تیر انداختن بشکار بسم الله بگویند و تیر بشکار رسد وانرا بکشد انشکار حلال شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله حکم جمیع اسلحه حکم تیر و کمانست پس اگر در وقت شمشیر زدن بشکار و امثال ان بسم الله بگویند و شکار کشته شود ان شکار حلالست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه در وقت تیر انداختن و شمشیر زدن و امثال ان از روی عمد بسم الله نگویند و شکار کشته شود حرامست ولکن اگر شکار زنده بماند وانرا ذبح کنند حلال شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله حلال نیست شکار اگر به تفنگ کشته شود و هم چنین است هرگاه بفلاخن و کلوله کشته شود ولکن اگر بعد از رسانیدن و فلاخن انداختن

لتسمیه بسم الله الرحمن الرحیم گفتن است

فصل سوم در شکارهائیکه با اسلحه شکار میشوند

واما آنها شکار زنده بماند و آنرا ذبح کنند حلال شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه بعد از سلاح بکار بردن شکار از دیده پنهان شود و چون آنرا بیابند مرده باشد پس اگر بدانند که بضرب سلاح کشته شده حلالست و اگر ندانند که آیا بسبب ضرب سلاح کشته شده یا بسببی دیگر حرامست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه اشخاص متعدده بسم الله بگویند و تیر بیندازند یا سلاحی دیگر بکار برند و بشکار برسد و کشته شود آن شکار حلالست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه سلاحی را بشکاری زدند و شکار بدو نیم شده هر دو نیم حلالست و اگر یک نیم بزرگتر شد آن نیمکه بسمت سر شکار است حلالست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز است صید کردن با تیر کمانی که سر تیر آهنی نداشته باشد اگر تیر با آهن نداشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی باین داده اند مسئله کسی که شکاری کند و بعد شک کند که آیا در وقت سلاح بکار بردن بسم الله گفته یا نه شکار او حلالست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی باین داده اند مسئله کسیکه بیابد شکاریرا که تیری در او نشسته و مرده و خود او تیر را نینداخته حلال نیست از برای او خوردن آن شکار چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی باین داده اند مسئله هرگاه شکاریرا بتیری بزنند و شکار از کوهی و جای بلندی بیفتد و بمیرد پس اگر تیری کارگر بوده که از آن کشته حلالست و اگر از صدمه افتادن

مرده

مرده حلال نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی باین داده اند مسئله هرگاه شکار بعد از تیر خوردن در آب بیفتد اگر سر آن بزیر آب رود بمیرد حرامست و اگر سر آن از آب بیرون است حلالست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه شکاریرا با دام بگیرند پس اگر زنده است باید آنرا ذبح کنند تا حلال شود و اگر در دام مرده حرامست و همچنین عضوی از شکار که بواسطه دام از آن جدا شده حرامست و باقی آن اگر زنده ماند باید ذبح شود تا حلال شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله حلال شدن ماهی و ملخ اینست که ماهی را زنده از آب بیرون آورند و ملخ را زنده بگیرند پس آنها حلالند اگرچه بسم الله نگفته باشند و لکن اگر ماهی در آب بمیرد و ملخ در هوا مرده باشد حرامند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

فصل چهارم در بعضی از احکام شکار است و در آن چند مسئله است

فصل چهارم در بعضی از احکام شکار است

مسئله کسیکه شکاری کرد مال آن میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه در آبادی پرنده را صید کند و صاحب آن پرنده معلوم باشد یا کسی ادعا کند که مال او است و متهم بدروغ گفتن نباشد باید آن صید را بصاحب آن داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه یکی از حیوانات اهلی اطاعت نکند و فراری شود میتوان آنرا مثل حیوانات وحشی شکار کرد و اگر بصدمه آلت شکار مرد حلالست مثل شکار وحشی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه

کسی

کسی تیر انداخت باشیانهٔ مرغی و آن مرغ و جوجهای او را کشت آن مرغ حلال است و
جوجهای کشته شده حرامند چرا که جوجهٔ مرغها شکار نیستند و احکام شکار بر انها
جاری نیست و تا ذبح نشوند حلال نشوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه
محل اعتنا باشد در ان نیست **فصل پنجم** در حیواناتیست که امر بکشتن انها رسیده
یا نهی از کشتن انها رسیده و در ان چند مسئله است **مسئله** هر حیوانیکه اراده
اذیت انسان کند باید او را کشت پیش از انکه اذیت کند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست **مسئله** مار و عقرب بلکه هر حیوان گزنده را باید
کشت چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست **مسئله** مکروه
است کشتن مارهای خانگی پیش از انکه چهار مرتبه خود را نشان دهند و در مرتبهٔ
چهارم باید کشت انها را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله سگ گزنده را باید کشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست **مسئله** سگ شکاری و سگ گله و سگ پاسبان و بازهای شکاری را
نباید کشت و کسیکه انها را کشت باید غرامت انها را بدهد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** کیک و شپش و پشه را میتوان کشت
اگرچه در حال احرام باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله مکروه است کشتن مورچه مگر انکه اذیت کنند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** مکروه است کشتن خطاف و هدهد

وصرد و ضفدع و زنبور عسل و مورچه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست **مسئله** گربه را نباید کشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست **مسئله** جایز است کشتن کلاغ چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست **مسئله** چلپاسه از مسوخات است و هرکس انرا
کشت مستحب است که غسل کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله مارهائیکه در میان راهها و بیابان یافت شوند باید کشت مگر مارهای سفید
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مطلب دوم** در ذبایح
و امور متعلقه بانست و در ان چند فصلست **فصل اول** در کسانیست که
ذبیحهٔ ایشان حلال میشود و امور متعلقه بان و در ان چند مسئله است
مسئله ذبح کننده و نحر کننده باید مسلمان باشند تا حلال شود ذبیحه و
حرامست ذبیحهٔ کفار و نصاب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد در ان نیست **مسئله** مکروه هست قصابی چرا که قساوت میاورد
و رحم از دل میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله**
قصابهای مسلمان امینند در کار خود و نباید تفحص کرد که ایا تسمیه گفته اند یا نه
یا رو بقبله سر بریده اند یا نه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله زنهای مسلمانان و اطفال غیر بالغ از ایشان اگر بتوانند ذبح کنند
و تسمیه بگویند و رو بقبله ذبح کنند و بدانند که چه موضع را ببرند حلال است ذبیحه

ایشان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله حلالست
ذبیحه جنب و ذبیحه خواجکان و ذبیحه اغلف که ختنه نکرده باشد و ذبیحه کور و بکه قبله را
بدانند و رو بقبله ذبح کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد
دران نیست مسئله حلال نیست ذبیحه غلو کنندکان و جبریان و کسانیکه همه
چیز را خدا میدانند یا یکی از مخلوقات را خدا میدانند یا یکی از ضروریات اسلام یا ضروریات
ایمانرا انکار کنند چرا که همه اینها داخل کفارند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست فصل دویم در اقسام اموریست که سبب حلیت حیوانات حلال
گوشت میشود و دران چند مسئله است مسئله اقسام اموریکه سبب حلیت
میشود ذبح و نحر و اخذ است اما ذبح از برای گاو و گوسفند است و مرغ اما نحر مخصوص
شتر است و بس اما اخذ از برای ماهی و ملخ است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله هرگاه حلقوم که راه نفس است و مریئی که ممر غذا است و دو رگ
بزرگ که در دو طرف حلقست بریده شد باشرایطیکه دارد حیوان مذبوح حلال
میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله هرگاه کارد
یا نیزه را در گودی سینه شتر فرو کنند و بکشند بطوریکه خون شتر از نحر بیرون
اید با شرائطی که دارد شتر منحور حلال میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله هرگاه گاو و گوسفند و امثال اینها را نحر کنند و در گودی
سینه انها سلاحی را فرو کنند تا کشته شوند یا حلقوم شتر را با سه رگ دیگر مانند گاو

فصل دویم در اموریست که سبب حلیت

مریئی: گلو که غذا از ان داخل معده بشود

وگوسفند

وگوسفند ببرند تا کشته شود حرام میشوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله هرگاه حیوان اهلی فراری شود از مثل حیوان وحشی میتوان
کشت خواه گاو و گوسفند باشند خواه شتر پس هرگاه تسمیه گفتند و تیر کمانی بان انداختند
و نیزه انداکشت حلالست و هرگاه بان رسیدند و هنوز زنده است باید انرا ذبح کنند اگر گاو
وگوسفند و امثال اینها باشد و اگر شتر است باید انرا نحر کنند پس اگر ذبح و نحر نکردند تا
مرد حرام میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه
حیوان مذبوح و منحور حامله باشند و بچه انها تام الخلقه باشد و مو و پشم و کرک بیرون
اورده تام الخلقه است پس اگر بکشته شدن مادر کشته شده حلالست و اگر هنوز زنده
است باید انرا ذبح کرد اگر از گاو و گوسفند و امثال اینها است و اگر کره شتر است باید انرا
نحر کرد و اگر بعد از زنده بودن مرد و مذبوح و منحور نشد حرامست چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله حلال شدن ماهی اینست که انرا زنده از
اب بیرون اورند که در خشکی بمیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله حلال شدن ملخ گرفتن انست در زندگی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله هرگاه ماهی یا ملخی مرده را در مکانی یافتند حلال نیست خوردن
انها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست فصل سیوم در کیفیت ذبح
و نحر و امور متعلقه بانها است و در ان چند مسئله است مسئله حیوانرا که میخواهند
ذبح یا نحر کنند باید رو بقبله باشد و بسم الله بگوید و ذبح یا نحر کنند چنانکه در احادیث

فصل سیم در کیفیت ذبح و نحر است

وارد

وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه مسلم جاهل باشد ونداند که رو بقبله
باید گشت یا فراموش کند یا گمان کند قبله را بسمتی وبعد خطای خود را بفهمد وذبح کند یا نحر
کند مذبوح ومنحور حلال است چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله هرگاه مسلم جاهل باشد ونداند که در وقت ذبح ونحر بسم الله باید گفت یا فراموش
کند وبسم الله نگفته ذبح ونحر کند مذبوح ومنحور او حلال است چنانکه در احادیث وارد شده
وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسی که فراموش کند تسمیه را چون بیادش اید بگوید
بسم الله من اوله الی اخره چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
کسیکه بداند که رو بقبله گشتن وبسم الله گفتن واجبست در حلال شدن مذبوح ومنحور
وتعمد کند ورو بقبله نکند انها را یا تعمد کند وبسم الله نگوید مذبوح ومنحور او حرامست
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه سبحان الله یا الحمد
لله یا الله اکبر بگوید در وقت ذبح ونحر کفایت میکند در حلیت مذبوح ومنحور او وصلوات
بر محمد واله وهم ذکر خدا است چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله جایز نیست ذبح کردن ونحر کردن با غیر الت اهنی در حال اختیار ویافت شدن الت
اهنی چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله در وقت ضرورت مثل
انکه تا بروند والت اهنی بدست اورند حیوان بمیرد یا بجهت تفاوت در مکانی الت اهنی یافت نشود
یا هلاکتی باشد میتوان ذبح کرد اگرچه با استخوان یا سنگ تیز باشد چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله از قفا نباید سر برید ونباید الت را

فرو برند وزیر گلوی حیوان وسر ان بالا برند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله سزاوار نیست که سر حیوانرا از بدن جدا کنند پیش از انکه بمیرد وسزاوار نیست
که مغز حرام را قطع کنند پیش از انکه بمیرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران
نیست مسئله چون مرغ را ذبح کنند باید انرا رها کرد تا بمیرد وچون گوسفند را ذبح
کنند باید موی یا پشم انرا بدست گرفت تا انکه بمیرد ودست وپای او را باید رها کرد و
چون گاو را ذبح کنند باید دست وپای انرا ببست وچون شتر را بخواهند نحر کنند میشود
که دست چپ انرا عقال کنند وشخص بطرف راست ان بایستد ونیزه بکوبد وانرا
ایستاده نحر کنند رو بقبله ومیشود که انرا رو بقبله بخوابانند ودو دست انرا عقال کنند
وپاهای انرا رها کنند وانرا نحر کنند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
حیوانرا اگر ذبح ونحر میکنند باید زنده باشد وبواسطه ذبح ونحر بمیرد وعلامت این است
که خون معتادی از ان بیرون اید ودست یا پای بجنباند وگوش وچشم را حرکت دهد
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه حیوانی را ذبح و
نحر کنند وحرکت کند واز مکان مرتفعی خود را بیندازد یا خود را در گودالی وچاهی
اندازد یا در اتش اندازد وبمیرد حلال است اگر بطور متعارف ذبح ونحر شده باشد چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله جایز نیست
که مذبوح ومنحور را پیش از مردن پوست بکنند واگر پیش از مردن پوست انرا بکنند
حرامست خوردن ان چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران

نیست مسئله مکروهست که در روز جمعه پیش از نماز ظهر ذبح کنند و در شب پیش از صبح مگر ضرورتی باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله گوسفندیرا که در خانه پرورکرده اند مکروهست ذبح ان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مکروهست که گوسفند را برابر گوسفندی و شتر را برابر شتری ذبح و نحر کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله جایز است که ماهی و ملخ را از اب و هوا بگیرند بدون تسمیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه ماهی و ملخ را کافری بگیرد و بدست مسلمی دهد و در نزد مسلم بمیرد حلالست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه مسلمی ماهی را از اب بگیرد و ماهی مضطرب شده خود را از دست او رها کرده در اب افتد و بمیرد حرامست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه در مکانی اب از روی ماهی برود و ماهی بمیرد حرامست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله ماهی که در بیرون اب افتاده و مرده و شکم ان بالا است حرامست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه دام ماهی را ببندازند و ماهی در دام بمیرد حلالست با کراهت چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه در شکم ماهی صید شده ماهی دیگر یابند و فلس داشته باشد حلالست با کراهت چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله حیوانات

حرام گوشت که نجس العین نباشند مثل سباع غیر از سگ و خوک هرگاه ذبح کنند انهارا پوست و گوشت انها پاک شود اگرچه حرام باشد خوردن انها چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند

کتاب المطاعم و المشارب

و فیه مطلبان مطلب اول در مطاعم و امور متعلقه بانست و دران چند فصل است

فصل اول در میته و حیوانات حرام گوشت و امور متعلقه بانست و دران چند مسئله است مسئله حرام است خوردن گوشت حیوانیکه بدون ذبح و نحر و اخذ شرعی مرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله از جمله مردارها منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه و ما اکل السبع است پس منخنقه حیوانیست که او را خفه کرده باشند و موقوذه حیوانیست که بناخوشی مرده باشد و متردیه حیوانیست که از بلندی بیفتد بچاهی یا جائی و بمیرد و نطیحه حیوانیست که حیوان دیگر بان شاخ زده تا مرده و ما اکل السبع حیوانیست که درنده از او دریده و مرده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله حیوانیرا که کفار ذبح میکنند حرامست خصوص اگر از برای بتها خود ذبح کرده باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله حرامست حیواناتیکه مسخ شده اند که سگ و خوک و میمون و موش و سوسمار و روباه و وبر و ورل و جری و زمیر و مارماهی و فیل و خرس و کرک و عقرب و عنکبوت و دعموص و وطواط

مطلب اول در مطاعمست

فصل اول در میته و حیوانات حرام گوشت

اخذ شرعی گرفتن حیوان بطوریکه از شرع رسیده

وزهره و سهيل و قنفذ و طاوس و زنغ و شب پره و زنبور و پشه و كنه و عنقا باشند
چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی در ان نيست مسئله هر حيوان درنده
كه صاحب نيش و چنگال باشند از وحوش و طيور حرامند كه از جملهٔ انها گربه و خوك است
كه در بيابان ميچرد و در اب ساكن ميشود چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی
در ان نيست مسئله حرامست سنجاب و فنك و سمور و حواصل چنانكه در
احاديث وارد شده و خلافی در ان نيست مسئله حشراتيكه در زير زمين سوراخها
دارند حرامست خوردن انها چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی در ان نيست
مسئله حرامست هر مرغی كه چينه دان و سنگدان و سيخ پشت پا ندارد يعنی
يكی از اينها را ندارد و حلالست هر مرغيكه همه اينها را يا يكی از اينها را داشته باشد چنانكه
در احاديث وارد شده و خلافی در ان نيست مسئله تخم هر مرغی تابع ان مرغ است
در حلال بودن و حرام بودن چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی در ان نيست
مسئله هر ماهی كه فلوس دارد حلالست و هر كدام كه فلوس ندارند مثل مار
ماهی حرامند چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی در ان نيست مسئله
هر تخم مرغی كه سر و تهٔ ان مختلف است و سر ان باريك تر ان كلفت است معلوم ميشود
كه از مرغ حلال گوشت است و هر تخميكه سر و تهٔ ان مثل هم است معلوم ميشود
كه از مرغ حرام گوشت است چنانكه در احاديث وارد شده و بسياری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله هر ماهی كه سر ان كلفت و دم ان باريك است حلال است

اگرچه

اگرچه فلوس نداشته باشد چنانكه خود را بچيزی ماليده و فلوس ان ريخته و هر ماهی كه سر
و تهٔ ان مساويست حرامست چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی در ان نيست مسئله
هر حيوانيكه در خشكی حلالست دريائی ان هم حلالست و هر حيوانيكه در بر حرام است
در بحر هم حرامست چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی در ان نيست مسئله
هر حيوان حلال گوشتی كه جلاله باشد و خوراك ان دائما نجاست باشد حرام ميشود
گوشت ان و شير ان و تخم ان مگر انكه استبرا كنند انرا پس شتر جلاله را چون چهل
شبانه روز متصل علف پاك بخورانند حلال ميشود و گاو جلاله را چون سی روز
علف پاك بخورانند حلال شود و گوسفند جلاله را چون ده روز علف پاك بخورانند
حلال شود و اردك جلاله را چون هفت روز دانه پاك دهند و مرغ خانگی جلاله را
چون سه روز دانهٔ پاك دهند حلال شوند چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی
در ان نيست مسئله ماهی اگر در اب بميرد حرام شود چنانكه در احاديث وارد
شده و خلافی در ان نيست مسئله عضوی از حيوان حلال گوشت را اگر در حال زندگی
از ان جدا كنند ميته و حرامست چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی در ان نيست
مسئله هرگاه حيوان حلال گوشتی بول بياشامد و او را ذبح كنند چون بشويند
جوف و اندرون انرا پاك و حلال شود چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی در
ان نيست مسئله هرگاه حيوان حلال گوشتی شراب بخورد و مست شود و انرا
ذبح كنند نبايد خورد انچه در اندرون او است از احشا و امعا چنانكه در احاديث وارد

بر: خشكی — بحر: دريا

شده

شده وخلافيكه محل اعتنا باشد دران نيست مسئله هر حيوان حلال گوشت را اگر انسانی دخول ونكاح كند بان حرام شود وبايد انرا ذبح كرد وسوزانيد چنانكه در احاديث وارد شده وخلافی در حرام بودن انحيوان نيست مسئله هرگاه حيوان منكوح ادمی مشتبه شود بايد گله ورمه را دو نصف كرد وقرعه انداخت وهمچنين ان نصفيكه قرعه باسم ان بيرون امد باز دو نصف بايد كرد وقرعه انداخت وبرهمين نسق بايد قرعه انداخت تاانكه قرعه باسم يكی بيرون ايد پس انرا ذبح بايد كرد وسوزانيد وباقی رمه حلالند چنانكه در احاديث وارد شده وخلافيكه محل اعتنا باشد دران نيست مسئله از حيوان حلال گوشت حرام است خون وطحال وذكر وخايه وروث يعنی فضلات انها چنانكه در احاديث وارد شده وخلافيكه محل اعتنا باشد دران نيست مسئله از حيوان حلال گوشت حرام است بول دان وزهره ومشيمه يعنی بچه دان چنانكه در احاديث وارد شده وبسياری از فقها فتوی بان داده اند مسئله از حيوان حلال گوشت حرام است فرج ومغز حرام كه در ميان فقرات استخوانهای پشت است ودو پی زرد رنگ كه از پشت سر روئيده ودنباله ان تا بسيار دری از دو طرف فقرات اگرفته وچيزهائی كه متصل بدست وپای انها است كه در اندرون سم انها داخل شده وغده يكه غالبا مانند كلوله گرد بست كه در انها پيدا ميشود ومهره كه مانند نصف نخود بست كه در مغز سرانها است ورنك ان قدری كدورت دارد وحدقه چشم انها چنانكه در احاديث وارد شده وبسياری از فقها فتوی بان داده اند مسئله مكروهست وگوشه كردن

دوطرف قلب انها است وپوست انها چنانكه در احاديث وارد شده وخلافيكه محل اعتنا باشد دران نيست مسئله مكروهست قلوه انها چرا كه مجمع بول است چنانكه در احاديث وارد شده وخلافی دران نيست مسئله هرگاه بره وبزغاله شير از خنزير بخورند چند روزی بايد هفت روز چيزی پاك بانها خورانيد پس حلال ميشود وهرگاه مستمرا از خنزير شير خوردند تا بزرگ شدند بايد اجتناب كرد از خوردن خود انها واز خوردن بره وبزغاله كه از نطفه انها بعمل ايد چنانكه در احاديث وارد شده وخلافيكه محل اعتنا باشد دران نيست

فصل دويم در حيوانات حلال گوشت وامور متعلقه بانست ودران چند مسئله است مسئله گوسفندان اهلی ووحشی از ميشينه وبز بند وگاوهای اهلی ووحشی وشترهای عراب وبخاتی از نر وماده هر نوعی حلالست چنانكه در ايات واحاديث وارد شده وحليت انها بحد ضرورت رسيده مسئله مكروهست خيل وبغال وحمير اهلی يعنی اسبها وقاطرها والاغها چنانكه در احاديث وارد شده وخلافيكه محل اعتنا باشد دران نيست مسئله هر يك از خيل وبغال وحمير وحشی را بعضی از فقها مكروه دانسته اند وبعضی حلال دانسته اند بدون كراهت ودر اينكه كراهت انها بحد كراهت اهلی نيست شكی نيست چنانكه از احاديث معلوم ميشود وخلافی دران نيست مسئله هر مرغيكه يكی از سنگدان وچينه دان وسيخ پشت پا را دارد يا همه اينها را دارد حلالند وزدن انها بيش از صف انها است چنانكه در احاديث وارد شده وخلافی دران نيست مسئله

هر ماهی که قشور و فلوس دارد حلال است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله هر حیوانیکه در خشکی حلال است هم جنس ان از دریائی هم حلال است
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست فصل سیوم در چیزهائیکه حرام
است و امور متعلقه بان و دران چند مسئله است مسئله حرامست خوردن گل
و خاک و کلوخ مانند حرمت گوشت خنزیر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله حرامست خوردن هر چیز نجسی چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست مسئله حرامست خوردن هر زهری و سمی بقدریکه ضرر
ببدن برساند و لکن اگر ترکیب کنند انرا با سایر چیزها اگر دفع ضرر ان بشود و نافع شود
حلال میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله
تربت حضرت سید الشهدا علیه السلم شفا است از هر دردی و ایمنی است از هر خوفی و
ترسی و حفظ کننده است از هر سوئی و بدی و خوردن یک نخود ان از برای شفا جایز است
و کسی که بیش از یک نخود بخورد مثل کسی است که گوشت و خون ایشانرا خورده باشد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هر چیزیرا که حرام کرده
اند در وقت ضرورت حلال کرده اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل
اعتنا باشد دران نیست فصل چهارم در سایر چیزهای متفرقه است و دران
چند مسئله است مسئله حرامست خوردن طعام و غذاهای کفار و اهل ذمه
که با رطوبت بان ملاقات کرده باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه

محل

محل اعتنا باشد دران نیست مسئله جایز نیست غذا خوردن با کفار در یک ظرف که با
رطوبت ملاقات کنند ان غذا را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا
باشد دران نیست مسئله جایز است که حبوب و فواکه و میوه ها را از کفار اخذ کنند
که با رطوبت با انها ملاقات نکرده باشند و اگر ملاقات کرده اند باید شست انهارا چنانکه
از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله چیزهائیکه در بازار مسلمین
معامله میکنند مثل شکر و قند و نبات و سایر چیزها جایز است خوردن و استعمال
انها اگرچه معلوم باشد که کفار در بلاد خود با رطوبت ملاقات میکنند بانها چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله ما جعل الله
من بحيرة ولا سائبة ولا وصيلة ولا حام و بحیره شتریست که پنج شکم زائیده باشد پس
اگر شکم پنجم ماده زائید اهل جاهلیت گوش انشتر را میبریدند و حرام میکردند بر خود
گوشت و شیر ان شتر را و سائبه شتریست که ده شکم زائیده باشد و وصیله شتریست
که در یک شکم دو بچه زائیده باشد و حام شتر نریست که انرا از برای حامله کردن
شترها نگاه میداردند و معینهاد یکر هم از برای این چهار شده که اهل جاهلیت انها را
حرام میکردند و همه انها حلال اند چنانکه در ایات و احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله شیر و اغوز و پنیر مایه و تخم مرغی که پوست ان سخت شده هرگاه
از میته حیوان حلال گوشت باشد پاک و حلال است چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله جایز نیست غذا خوردن از خوان

طعام

طعام و سفره که بر ان شراب مست کننده می‌اشامند ولکن اگر مسکری در ان نیست و در
بین غذا خوردن انرا حاضر میکنند و نمیخورند جایز است از ان غذا خوردن چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست خوردن و اشامیدن از ظرف طلا و
نقره چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه فضله
موش یا سایر نجاسات در میان حبوب وارد انها یافت شد ان فضله را با انچه بان چسبیده
باید برداشت و باقی حلال و پاکست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله هرگاه در میان خمیر فضلهٔ موشی یافت شد ان فضله را با قدری از خمیر که در اطراف
انست باید برداشت و باقی خمیر پاک و حلالست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه موشی در میان روغن و امثال ان
بیفتد و بمیرد پس اگر روغن و امثال ان بسته است ان موش را با قدری از ان چیز که در
اطراف انست باید برداشت و باقی پاک و حلالست و اگر روغن و امثال ان روان و ذائب
است میتوان انچیز را فروخت بکسانیکه میته را از برای خود حلال میدانند و از روغن
میتوان در چراغ سوزانید و جایز نیست از برای مسلم خوردن ان چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه گندم یا سایر حبوب نجس شود پس اگر ممکن
است انرا بشویند میشویند و هرگاه نجاست نفوذ کرده در ان مثل انکه در روغن نجس بوده ان
فرو رفته پس ان حب را میتوان زراعت کرد تا بروید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله هرگاه موشی در روغن و امثال ان افتد و زنده بیرون رود پاک

و حلالست خوردن ان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه موشی بخورد نانی از انجائیکه خورده است قدری را جدا کنند و باقی را بخورند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه سگی یا خنزیری
دیگر بخورند جای دهن انرا جدا کنند و باقی پاک و حلالست چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است غذا خوردن در خانه پدرها و مادرها
و برادران و خواهران و عموها و عمه‌ها و خالوها و خاله‌ها یا از خانه غیری که کلید
خانه خود را بکسی داده و اذن داده که او برود بخانه او یا از خانه رفیق و دوست خود
در غیاب و حضور ایشان اگرچه اذن خاصی نداده باشند ولکن نباید فاسد کرد
چیزی از ایشان را و نباید برد چیزی از خانه ایشان چنانکه در ایات و احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه باغی و بوستانی بی دیوار باشد و منعی
از برای داخل شدن نداشته باشد و عبور کند کسی از کنار ان جایز است که از میوه ان
بخورد بدون اذن ولکن چیزی را فاسد و ضایع نکند و چیزی با خود نبرد و اگر در
و دیوار دارد بی اذن نباید داخل شود و میوه بخورد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست **فصل پنجم** در اموریکه متعلق بخوردنست و در ان چند
مسئله است مسئله سزاوار است که غذا را باندازه بخورند و اندازه ان انست
که ثلث شکم از برای غذا باشد و ثلث ان از برای اب و ثلث ان از برای نفس کشیدن
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله سزاوار است که در حال

از نانی یا چیزی صح

مسئله باکی نیست بخوردن سوری که باقی مانده ان بلکه مستحب خوردن ان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست صح

فصل پنجم در اموریکه متعلق بخوردن است

سیری غذا نخورند وغذا خوردن در حال سیری مورث برص وپیسی وسایر امراض میشود
چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی در ان نیست **مسئله** مستحب است
که چون از روغ برنند بگویند الحمد لله ومکروهست که سر را بالا رو باسمان از روغ
برنند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست **مسئله** مومن
بمیل عیال خود غذا میخورد وملاحظه حال ایشانرا میکند ومنافق بمیل
خود غذا میخورد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست **مسئله**
مستحبست که چون خدا وسعت داد وسعت بعیال خود دهند وچون تنگ
گرفت تنگ بگیرند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست **مسئله**
سزاوار است که صبح وشام غذا بخورند ودر میان ایند وغذا نخورند چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست **مسئله** سزاوار است که صبح زود
غذا بخورند ودر اول شب غذا بخورند چرا که غذای پیغمبران در اول شب بود
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست **مسئله** سزاوار نیست که
ترک کنند عشا وغذا خوردن در شب را چرا که بدنرا خراب میکند وزود پیری میآورد
اگرچه لقمه نانی باشد باید خورد خصوص در شب شنبه ودر شب یکشنبه چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست **مسئله** سزاوار است که در حال سیری
باشکم گرسنه نخوابند در شب چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست
مسئله سزاوار است از برای مومن که باشکم گرسنه از خانه بیرون نرود بخصوص

اگر

اگر از برای کاری بیرون میرود واگرچه لقمه نانی با نمک باشد باید بخورد چرا که باعث
عزت او خواهد بود وبکار خود بهتر میرسد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
در ان نیست **مسئله** سزاوار است تواضع از برای طعام یعنی هرچه حاضر است
بخورند وترک انرا نکنند از برای انکه غذای لذیذتری را مهیا کنند چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی در ان نیست **مسئله** سزاوار نیست خوردن گوشت خام چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست **مسئله** خوردن در حال جنابت خوف
فقر وپیسی دارد مگر انکه دست ورو را بشویند ومضمضه کنند ودهانرا بشویند و
بعد از ان چیزی بخورند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست **مسئله**
مذمت هیچ غذائی را نباید کرد پس اگر شخص میل بغذائی دارد میخورد واگر میل ندارد
نخورد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست **مسئله** کفران نعمت
الهیست که بگویند فلان غذاء را خوردم وضرر بمن رسانید چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی در ان نیست **مسئله** مستحبست که در وقت نماز نماز را
مقدم بدارند بر غذا خوردن مگر انکه گرسنگی مانع باشد از توجه بخدا یا جمعی
منتظر باشند که با او غذا بخورند پس خوردن را بر نماز مقدم دارند مگر تنگی
وقت نماز که در هر حال باید نماز را مقدم داشت چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی در ان نیست **فصل ششم** در اداب غذا خوردنست ودر ان چند
مسئله است **مسئله** چهار چیز فرض است در غذا خوردن یکی دانستن اینکه

فصل ششم در اداب غذا خوردن

اینکه

آنچه را که میخورند حلال است از هر جهت و حرام نیست از هیچ راه و یکی راضی بودن بغذائیکه حاضر است
و یکی بسم الله گفتن از برای شروع کردن در غذا خوردن و یکی شکر و حمد خدا کردن در آخر آن
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله چهار چیز مستحبست یکی آنکه پیش
از شروع کردن در خوردن دستها را بشویند و یکی آنکه بر روی پای چپ بنشینند و یکی آنکه
با سه انگشت لقمه را بردارند نه با دو انگشت و یکی آنکه انگشتانرا بلیسند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله چهار چیز ادبست در غذا خوردن یکی آنکه لقمه را
از پیش خود بردارند و یکی آنکه لقمه را کوچک بردارند و یکی آنکه لقمه را خوب در دهن بجوند
و فرو دهند و یکی آنکه در بین غذا خوردن نگاه نکنند بروی کسانیکه با ایشان غذا میخورند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله شستن دست پیش
از غذا خوردن فقر را زایل میکند و بعد از غذا خوردن هم و غم را زایل میکند و هر دو با هم یعنی
دست شستن پیش از غذا و دست شستن بعد از غذا عمر را طولانی میکند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله چون از برای شروع کردن در غذا دستها
شویند نباید دستها را بدستمال پاک کرد و چون بعد از خوردن دست میشویند باید با دستمال
پاک کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله چون بعد از
غذا دستها را شستند مستحبست که پیش از آنکه دستها را با دستمال پاک کنند سه دفعه به
ابروها بکشند و بگویند الحمد لله المحسن المفضل المجمل چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله سزاوار نیست که در وقت خوردن غذا دستمال را بر روی دامن بیندازند

چرا

چرا که این عمل عجمانست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
سزاوار است که در وقت غذا خوردن کفشها را از پا بیرون کنند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مستحبست که سبزی در میان سفره حاضر
کنند چرا که آن دور میکند شیطان را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله مستحبست که چون شروع کنند بغذا خوردن بگویند بسم
الله والحمد لله رب العالمین و چون فارغ شوند از خوردن بگویند اللهم ان هذا
منک و من محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله مستحبست که در اول بسم الله بگویند و در آخر الحمد لله و مستحبست
بلند گفتن آنها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
مستحبست که از برای هر لقمه بسم الله بگویند و از برای هر رنگ غذائی بسم الله بگویند
چرا که منع میکند تخمه را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
مستحبست اعاده کردن بسم الله هر گاه در بین غذا خوردن تکلم کنند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله هر گاه فراموش شود بسم الله در اول غذا هر
وقت متذکر شوند بگویند بسم الله علی اوله و آخره چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله مستحبست افتتاح بنمک کردن و اختتام بان و افتتاح بنمک و
اختتام بسرکه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله بر روی
سفره راه رفتن کفران نعمت است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

تخمه
ناخوشی است معروف

مسئله مکروهست در وقت غذا خوردن تکیه کنند بچیزی و مربع بنشینند و
پاها را بروی یکدیگر اندازند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
جایز است که در حال غذا خوردن دست چپ را بر زمین گذارند و اعتماد بآن کنند
و با دست راست غذا خورند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن
داده اند مسئله مکروهست غذا خوردن با دست چپ مگر در حال ضرورت و
مکروهست غذا خوردن با هر دو دست مگر در خوردن انگور و انار که با دست چپ
نگاه دارند خوشه انگور و انار را و با دست راست دانهها را بخورند و خوردن انگور دو دانه
دو دانه است و یکدانه یکدانه گواراتر است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن
نیست مسئله مکروهست خوردن در حال راه رفتن مگر در حال ضرورت چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مکروهست خوردن با دو انگشت
و باید با سه انگشت یا بیشتر لقمه را برداشت و خورد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در آن نیست مسئله سزاوار است که شروع کنند بخوردن نان بی ادام در
ابتدا و بعد از آن با ادام بخورند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله سزاوار است که نان را سرا بالا بشکنند نه رو بپایین چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مکروهست که نان را با کارد ببرند مگر
ادامی با آن نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
مکروهست بوئیدن نان چرا که این حال حیوانات و سباع است چنانکه در احادیث

ادام
نان خورش است

وارد

وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مکروهست پایمال کردن گندم چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله سزاوار است که نانها را
کوچک بپزند که برکت در آنست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله سزاوار نیست که نان را زیر ظروف طعام گذارند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست مسئله سزاوار نیست بر سر خوان طعام گوشت را با
کارد ببرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله سزاوار
است که صبر کنند تا غذای داغ و بسیار گرم از شدت گرمی بیفتد و در غذای
گرم که شدتی در گرمی ندارد برکت است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست مسئله جایز است دمیدن در لقمه تا از شدت گرمی بیفتد از برای
اطفال و سزاوار است که در طعام و آب ندمند تا آنکه خود از شدت گرمی بیفتد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله سزاوار است که از پیش خود
غذا را بردارند و بخورند و از سر ترید و میان ظرف و اطرافی که بسمت دیگرانست بر
ندارند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله سزاوار است
که مدت خوردن غذا طولانی باشد و بتأنی غذا بخورند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست مسئله سزاوار نیست که استخوانی که در میان
غذا است آنچه بآن چسبیده بخورند و باید چیزی بر آن باقی گذارد که آن قسمت
جن است و اگر تمام آنچه بآن چسبیده بخورد ضرر خواهد رسید چنانکه در

مسئله
جایز نیست که پا بر روی نان
گذارند و آنرا پایمال کنند
چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست

احادیث

احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله سزاوار نیست که میوه را پیش از آنکه
تمام آنرا بخورند بدور اندازند یا چیزی از آن که بهسته آن چسبیده باشد هسته را دور
اندازند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله میوه‌های رنگ
رنگ که از برای جمعی حاضر کرده اند سزاوار نیست که یک نفر از همه آنها بخورد مگر
باذن باقی جمعیت چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
سزاوار است که در آخر غذا انگشتان وظرف طعام را بلیسند اگر چیز کمی دران باقی مانده
واگر چیزی معتد به باقی مانده باید که آن را از برای غیری چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست مسئله کسیکه در منزل خود غذا میخورد آنچه از غذا در اطراف
میریزد باید بخورد که آنها مهر حور العین است واگر در صحرا وبیابان غذا میخورد
آنچه میریزد نباید برچید تا از برای طیور وسباع باقی بماند چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه تکه نانی در جائی افتاده باشد سزاوار است
که بردارند وبخورند حتی آنکه اگر در مکان نجسی افتاده باشد آنرا بشویند وبخورند که
آن برای مؤمن سبب دخول بهشت خواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
دران نیست مسئله بعد از غذا خوردن دست را باید قدری بشویند که بوی غذا
دران نماند ودست ودهن اطفال را باید شست که بوی غذا دران نماند که شیاطین بآن
بوها تعلق میگیرند واذیت میکنند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله چیزی از طعام که بدندان چسبیده باید بلیسند وبعد بشویند وبدستمال

بمالند ومکروهست که چیزی از طعام بان چسبیده باشد وبدستمال بمالند چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله سزاوار است که بعد از غذا
خلال کنند وآنچه از میان دندانها بیرون آید بدور اندازند وآنچه در لثه واطراف
دهن باقی مانده فرو برند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
سزاوار است که بعد از غذا خوردن به پشت بخوابند وپای راست را بر روی پای چپ
بگذارند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله دستمالی را
که دست بآن پاک کرده اند در منزل خود نباید انداخت چرا که شیاطین بآن تعلق
میگیرند واذیت میکنند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله مستحب مؤکد است مهمانی کردن ومؤمنی را سیر کردن وآن بهتر است از
بنده آزاد کردن اگر چه آن مؤمن فقیر ومحتاج نباشد چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست مسئله مؤمن رزق خود را وبرکت را از برای صاحبخانه
همراه خود میاورد وبلاهای اهل خانه را همراه خود از خانه بیرون میبرد چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله ثواب مهمان کردن مؤمنی بیشتر
است از ثواب بنده آزاد کردن از اولاد اسماعیل واز ثواب هزار بنده آزاد کردن چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه مؤمنی گرسنه باشد
وچیزی نداشته باشد که خود را سیر کند واجبست سیر کردن او چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله حرامست سیر کردن کافر ومنافق وکسی

که سیر کند انها را بعوض ان شکم او را پر از اتش جهنم میکنند مکر در حال تقیه و ضرورت
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله
هرگاه سگی و خوکی و سبعی و یکر و یهودی تشنه باشند جایز است اب بانها دادن
و جایز نیست و حرام است اب دادن بناصب اهل بیت اگرچه از تشنگی بمیرد و بدرک
اسفل وارد شود و ناصب کسی است که دشمنی میکند با شیعیان اهل بیت علیهم السلام
بجهة تشیع ایشان چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مکر در میان نواصب

مطلب دویم در اشربه است و امور متعلقه بان و در ان چند مسئله است مسئله
حلیت و حرمت اغلب ماکولات و مشروبات بحد ضرورت رسیده بجهة کثرت عموم
البلوی در انها الحمد لله مسئله اب جمیع میوها پاک و حلال است خواه بجوشانند انها را
یا بجوشانند مکر اب انکور بطوریکه خواهد امد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
در ان نیست بلکه بحد ضرورت رسیده مسئله اب انکور مادام که بجوش نیامده و
اتش بان نرسیده حلال است مانند سایر ابهای میوها چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در ان نیست مسئله اب انکور چون با اتش بجوش امد حرام میشود تا انکه
دو ثلث ان بجوشیدن برود و یک ثلث ان باقی بماند از ان وقت حلال میشود چنانکه در
احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله اب انکور چون بجوش امد و دو
ثلث ان تمام نشد اگرچه حرام است و لکن نجس نیست چنانکه دلیلی بر نجاست ان در
احادیث نیست و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله اب انکور و اب سایر چیزها

مطلب دویم در اشربه و امور متعلقه بان است

عموم البلوی امری است که همه کس محتاج می باشند بدانها

مثل

مثل خرما و مویز و گندم و جو و ذرت و غیر اینها چون شراب مست کننده شد حرام است و بدون
اختلاف و نجس است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
اب سایر چیزها غیر از انکور مثل مویز و خرما که ابی بر روی انها بریزند تا طعم انها داخل
اب شود و ان اب را بجوشانند ان اب حرام نشود اگرچه دو ثلث ان نرود چنانکه دلیلی
بر حرمت ابنها در احادیث نیست و احادیثی که در بعضی اشربه حلال وارد شده
که باید دو ثلث ان برود محمول بر اینست که مادام که ان شربتها بقوام نیامده و دو
ثلث ان بجوشیده و نرفته اگر قدری بماند خوف انست که فاسد شود و مسکر گردد
پس از این جهة فرموده اند که باید بقوام اورد تا ضایع و مسکر نشود چنانکه در همان
احادیث این علت را ذکر فرموده اند و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
خرما و مویز و کشمش و الو و امثال انها که متعارف است در میان طبیخها میکذارند دلیلی
از احادیث بر حرمت و نجاست انها بجهة جوشیدن نیست و حدیثی که بدون انضمام سایر
احادیث بان دلالت بر حرمت مویز جوشیده دارد مکر دو ثلث اب ان بجوشیدن
برود محمول بر همان علتی است که در مسئله سابقه ذکر شد و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله هرگاه شراب مسکر منقلب شد و سرکه شد پاک و حلال
شود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله هرگاه شراب
مسکر را بعلاجی تغییر دهند و سرکه کنند که سکر ان زایل شود مثل انکه سرکه را از
خارج یا نمک یا چیزی دیگر در ان بریزند و تدبیری کنند تا سرکه شود پاک و حلال شود

چنانکه

چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه ابی یا سرکه یا
غیر اینها از سایر چیزها اند در داخل شراب مسکر کنند که سکر ان زایل شود نجاست
و حرمت ان باقی خواهد بود و این امر غیر انست که منقلب شود و سرکه گردد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هر چیز یکه زیاد ان مستی و
سکر اورد کم ان و قطرهٔ از ان هم نجس و حرام است اگرچه ان قطره سکر و مستی نیاورد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه مسکر برا حلال
داند و بخورد یا نخورد کافر است و مخلد در اتش جهنم و کسیکه انرا حرام داند و بخورد
معذب باشد در اتش جهنم و کسیکه نخورد انرا اگرچه بجهت حفظ ابرو و اعتبار خود باشد
نه بجهت خوف الهی خداوند باو بیاشاماند از رحیق مختوم که در بهشت است بشرط
انکه کافر نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه
مسکر برا بخورد تا چهل روز دعا او و نماز او مقبول نیست چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست مداوا بمسکر اگرچه طبیب حاذق
حکم کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست
مسئله اب جمیع میوها و سایر ابها مضاف چون نجاستی بانها رسید مخلوط بانها شد
اگرچه کم باشد و اگرچه اب مضاف بسیار باشد نجس و حرام میشود چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله روغن و سایر چیزهای روان هرگاه
نجاستی بانها رسید و مصرفی از برای انها باشد اگرچه حرام باشد خوردن ان مثل انکه

روغن را میتوان در چراغ سوخت میتوان انها را بان مصرف رسانید چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله شیر هر حیوان حلال گوشتی
حلال است اگرچه حیوان ان مرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد در ان نیست مسئله بول هر حیوان حلال گوشتی پاک و حلال است
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله شیر
هر حیوان حرام گوشتی حرام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله بول هر حیوان حرام گوشتی نجس و حرام است چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست مسئله اب قنوات و سایر مجاری اب حلال است شرب و وضوء
و غسل و شستن چیزی در انها اگرچه غیر مالک مجاری انها باشد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه کسی اب مباح را در ظرفی یا
حوضی و امثال ان حیازت و حبس کرد مالک ان میشود و بدون اذن او نمیتوان استعمال
کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

کتاب الغصب

کتاب الغصب

و فیه مسائل مسئله حلال نیست مال غیر مگر باذن خداوند جل شانه بزبان
حجتهای او علیهم السلم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
حلال نیست مال مسلم مگر باذن و رضای او چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست مسئله حلال نیست مال اهل ذمه مگر باذن و رضای

ایشان چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایز نیست
تصرف در مال غیر مگر باذن و رضای او یا از بابت ولایتی که خداوند جل شانه قرار داده
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله قبول نمیشود نماز کسی
که در لباس غصبی یا مکان غصبی بجا اورند وقبول نمیشود حجی ونه تصدقی ونه طاعتی
دیگر که بمال حرام بجا اورده اند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله مالی را اگر صاحب ان از ان اعراض کرده مثل انکه حیوانیکه خسته و ضعیف لنگ
شده انرا در بیابانی واگذارده وخود رفته پس کسی دیگر انرا یافته و متوجه شده تا قوی
شده ان مال مال کسی است که انرا یافته و صاحب اولش نمیتواند انرا از او بگیرد مگر برضای
او چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله
جایز نیست خریدن مال دزدی و مال غصبی اگر بعینه معلوم باشد چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایز است خریدن چیزی از دزد و از
ظالم و از ظالم اگر بعینه معلوم نباشد که مال دزدی و مال غصبی است چنانکه در
احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله مال دزدی و مال غصبی را صاحبان
میتوانند بگیرند بدست هر کس بیابند پس اگر ان کس شاهد اورد که انمال را از کسی خریده از
فروشنده میگیرد چیزیرا که باو داده واگر شاهدی ندارد که انرا خریده کسی منع نمیتواند کند
انمال را از مالکش چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه
مال دزدی و مال مغصوب تلف شود مثل انرا یا قیمت انرا مالکش میتواند بگیرد از کسی

که او

که انمال در نزد او تلف شده یا از خود دزد و ظالم چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله جایز نیست خوردن مال یتیم و غیر یتیم از روی ظلم
و خیانت و واجبست رد ان یا عوض ان بصاحبش چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست مسئله بجائی نیست از برای کسی که متولی امور بلاد و عباد
است تا انکه حق هر ذی حقیرا باو برساند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در
ان نیست مسئله باید حبس کرد غاصبی کسیکه مال یتیم را خورده و کسیکه امانتی را
خیانت کرده تا انکه مال مردمرا رد کنند و اگر چیزی دارند میتوان انرا بعوض برداشت
چه خود ایشان حاضر باشند یا غائب باشند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
دران نیست مسئله کسیکه کنیزیرا از شخصی غصب کند و با او وطی کند و اولادی
از او بوجود اید باید خود کنیز و اولاد او را بصاحبش برگرداند و بعلاوه اجرت خدمات
کنیز و منافعی که از او برده بصاحب کنیز بدهد و کنیز و اولادش مملوک صاحب کنیز است
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله
کسیکه غصب کند حیوانیرا از شخصی باید انحیوان و انتفاعهائیکه از ان برده بان شخص
بدهد و انچه را که صرف و خرج ان حیوان کرده نباید از ان شخص بگیرد چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه کرایه کند حیوانیرا تا مکان معینی
و تجاوز کند از ان مکان اجرت ان قدریکه زیاده برده علاوه بر کرایه باید بدهد چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه کرایه کند حیوانیرا تا

مکان

مكان معينى وتجاوز كند از ان مكان وحيوان تلف شود بايد قيمت ان حيوان را بان قيمتى كه
در وقت مخالفت داشته بدهد چنانكه در احاديث وارد شده وخلافيكه محل اعتنا
باشد در ان نيست **مسئله** كسيكه كرايه كند حيوانى را تا مكان معينى وتجاوز كند از ان
مكان وعيبى در انحيوان بهم رسد وزخم شود يا لنك كردد بايد قيمت كردان حيوان را
در حال صحت ودر حال عيب وتفاوت دو قيمت را بايد بصاحب حيوان بدهد چنانكه در
احاديث وارد شده وخلافيكه محل اعتنا باشد در ان نيست **مسئله** هركاه صاحب
حيوان وكسيكه كرايه كرده از او اختلاف كنند در قيمت حال صحت ان حيوان صاحب حيوان
بايد شهود اقامه كند در ادعاى خود يا قسم ياد كند بر ادعاى خود پس هر يك را بعمل آورد
ادعاى او ثابت ميشود وميتواند كه قسم را رد كند بر مستاجر پس اكر قسم ياد كرد ادعاى
او ثابت ميشود واكر نكول كرد ثابت نميشود ادعاى او ودر اين مسئله قيل وقال در ميانست
وبهتر از همه اقوال قول بمصالحه است چنانكه در هر موضع اشكالى حكم مصالحه جاريست
چنانكه در احاديث وارد شده وخلافى در ان نيست **مسئله** كسيكه بحكم ناحق
راضى بمصالحه شود ان مصالحه باطل است واكر از روى علم بحق ورضا بمصالحه صلح واقع شد
خلاف بر انبايد كرد ومصالحه صحيح است چنانكه در احاديث وارد شده وخلافيكه
محل اعتنا باشد در ان نيست **مسئله** كسيكه در ملك غير زراعت كند يا درختى
غرس كند يا عمارتى بنا كند مالك ميتواند كه زايل كند از ملك خود انچه را كه در ملك خود
كرده اند وميتواند اجاره ملك خود را بكيرد وانها را باقى كذارد وميتواند بخرد انچه در

ملك او است وقيمت انرا بدهد يا انچه خرج شده بدهد چنانكه در احاديث وارد شده
وخلافى در ان نيست **مسئله** جايز نيست كه مسلمى را بمفت وبلا عوض وبلا اجرت بكار
داشت چنانكه در احاديث وارد شده وخلافى در ان نيست **مسئله** حق هيچ مسلمى
نبايد ضايع شود وبايد بحق خود برسد واكر در دنيا تضييع شد در اخرت احقاق
خواهد شد چنانكه در احاديث وارد شده وخلافى در ان نيست

كتاب النكاح

كتاب النكاح

مطلب اول در امور متعلقه بنكاح است

وفيه مطالب **المطلب الاول** فيما يتعلق به وفيه مسائل **مسئله** نكاح
سنت پيغمبر است صلى الله عليه واله ودر انست بسيارى امت وكه مباهات ميكند بايشان
در روز قيامت وسبب سنكينى زمين است بوجود كويندكان لا اله الا الله ومحبين خدا
ورسول وائمه هدى صلوات الله عليهم وباعث وسعت رزق وحفظ نصف دين وموجب
زيادتى ثواب نماز وعبادات است بهفتاد برابر واقتداى بانبيا ومرسلين واوصيا ومقربين
واولياى مكرمين سلام الله عليهم اجمعين است چنانكه در احاديث وارد شده وخلافى
در ان نيست **مسئله** عزوبت رذالت وصفت اكثر اهل اتش است چنانكه در احاديث
وارد شده وخلافى در ان نيست **مسئله** حب نسا از اخلاق انبيا عليهم السلام است
واسراف در زيادتى انها نيست وسليمان على نبينا واله وعليه السلام هزار زن داشت سيصد
زن صداق دار وهفتصد جاريه چنانكه در احاديث وارد شده وخلافى در ان نيست **مسئله**
جايز نيست در اسلام رهبانيت وترك نكاح از براى مرد وزن چنانكه در احاديث وارد

شده و خلافی در آن نیست مسئله واجبست تناکح از برای مرد و زن هر گاه برسند
که در حرامی واقع شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
کثرت طروقه از اخلاق انبیا علیهم السلام است اگرچه قلت آن طولانی میکند عمر را چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه ندارد چیزی که زن بگیرد
پس روزه بگیرد و موهای بدن خود را زایل نکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست مسئله کسیکه ترک تزوج کند که مبادا عیالبار و محتاج شود سوء
ظن بخدای کارساز دارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
مستحبست که تعجیل کنند در تزویج دختران و سزاوار است که دختران در خانه شوهر
بسنی برسند که حائض شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
مستحبست که واسطه شوند در میان مرد و زن تا آنکه آنها را بهم برسانند در تزویج چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله حرامست تفریق کردن در میان
زن و شوهر بسحر و جادو کردن یا با فساد کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
آن نیست مسئله واجبست خود را حفظ کردن از زنا و بخیال آن نبودن چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله شیوع زنا سبب موت فجاءة است
و زنا مورث فقر و کوتاهی عمر و ذلت و خواری نزد خلق و غضب خالق و خلود در آتش جهنم است
اگر توبه نکنند از آن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
زنا در جمیع ادیان حرام بوده چنانکه در اسلام حرام است و جایز نیست اگرچه با کنیزان یا

یهود و نصاری و مجوس یا سایر اهل ادیان باشد حتی آنکه نکاح با حیوانات و بهائم جایز
نیست حتی بعضو خود و استمنا هم حرامست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن
نیست مسئله شدید میشود عقاب زنا اگر با غصب و زور باشد و زن مغصوبه
هم بکر و زن غاصب است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
و شدید تر است عقاب و عذاب الهی در زنای با محارم است نعوذ بالله چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست مسئله و شدید تر است عذاب الهی در زنای با محصنات و
شوهر داران است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
از برای هر عضوی زنائیست پس زنای چشم نظر کردن بنامحرم است بشهوت و زنای
لب و دهن بوسیدن آنست و زنای دست و پا و سایر بشره لمس کردن نامحرم است
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله اجتناب از زنان نا
محرم افضل لازم است که اگر در مکانی که نشسته اند تا آن مکان گرم است مرد
نباید در آن مکان بنشیند تا آن مکان سرد شود و از پشت چادر نگاه به پشت سر آنها
نباید بکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله حضرت
امیر المؤمنین علیه و آله صلوات المصلین سلام نمیکردند بر زنهای جوان تا آنها جواب
سلام ندهند که صدای آنها را نشنوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن
نیست مسئله جایز نیست ازاله بکارت کردن با انگشت و غیر آن چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله جایز نیست جماع در حال حیض و نفاس چنانکه

در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله جایز نیست جماع در حال روزه
و در حال احرام و در حال اعتکاف چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله حرام است دیاثت و دیوث کسی است که زن او زنا میدهد و او میداند و تمکین
دارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله حرام است قیادت
و قواد کسی است که زنهای زانیه را از برای مردان زانی میاورد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله حرام است لواط بر فاعل و مفعول چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله حرام است خوابیدن مرد و پسر
در زیر یک لحاف بلکه حرام است خوابیدن مرد و مرد در زیر یک لحاف مگر آنکه هر یک در
جامه خود پیچیده باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
حرام است بوسیدن پسران بشهوت بلکه حرام است نظر کردن بایشان بشهوت چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در او نیست مسئله جایز نیست خوابیدن زن با زن در
زیر یک لحاف مگر آنکه هر یک در لباس خود پیچیده باشند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست مسئله حرام است مساحقه و راکبه و مرکوبه و آن زنیکه
زیر است و آن زنیکه بر روی اوست هر دو ملعون اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست **مطلب دوم** در کسانیکه نکاح انها جایز نیست و در آن چند مسئله
است مسئله از جمله زنهائیکه نکاح انها جایز نیست هرگز مادران و دختران و خواهران
و عمه ها و خاله ها و دختران برادر و دختران خواهر چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و

مطلب دوم در کسانیکه نکاح انها جایز نیست

خلافی

خلافی در آن نیست مسئله مراد از مادرانی که نکاح انها جایز نیست مادر متصل
شخص است که او را زائیده و مادر مادر و مادر پدر و مادر پدر مادر و مادر پدر پدر و
مادر مادر مادر و همچنین سرابالا تا هر جا برسد و مقصود از دختران دختران متصل
و هر دختریکه از شخص بوجود آید مثل دختر دختر و دختر پسر و همچنین سرازیر تا هر جا
برسد و مقصود از خواهران خواهران پدری و خواهران مادری و خواهران پدری و مادری
هستند نه خواهر خواهر و مقصود از عمه ها هر زنیست که خواهر یکی از پدران باشد
خواه خواهر پدر خواه خواهر پدر پدر خواه خواهر پدر مادر و همچنین هر قدر سرابالا
برود و مقصود از خاله ها هر زنیست که خواهر یکی از مادرها باشد مثل خواهر مادر
متصل و خواهر مادر مادر و خواهر مادر پدر و همچنین هر قدر سرابالا برود و
مقصود از دختران برادر دختران متصل به برادر و دختران دختران او و دختران
پسران اویند و همچنین هر قدر سرازیر برود و مقصود از دختران خواهر دختران متصل
بخواهرند و دختران دختران او و دختران پسران او و همچنین هر قدر سرازیر برود
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله از جمله زنهائی که
نکاح انها هرگز جایز نیست زنهای یکی از پدران است خواه زن پدر متصل یا زنهای
پدر پدر یا زنهای پدر مادر و همچنین هر قدر که پدران سرابالا بروند زنهای همه انها
حرامند پس زنهای اجداد و اجداد اجداد همه از محارمند اگرچه از جمله مادرها و جده های
شخص نباشند چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله

حرام

حرام میشود بر شخص بسبب رضاع زنهای چند مثل آنکه حرام بودند در نسب چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه طفلی شیر خورد از پستان
شخصی با شرائطی که ذکر خواهد شد پس انطفل فرزند رضاعی ایشان میشود و ایشان
پدر و مادر رضاعی انطفل میشوند و اولاد ایشان برادران و خواهران رضاعی انطفل می
شوند خواه ان اولاد پیش از شیر خوردن انطفل بوجود امده باشند یا بعد از شیر خوردن
او بوجود ایند و خواه ان اولاد اولاد نسبی ان مرد و زن باشند و خواه اولاد رضاعی
ایشان باشند و خواه ان اولاد اولاد خود ایشان باشند یا اولاد اولاد ایشان باشند یا
اولاد اولاد اولاد بهر قدر که سرازیر بشود و حرام میشود مناکحه در میان انطفل و جمیع
ایشان از پدر و مادر گرفته تا ان فرزند یکه پائین تر از کل است چنانکه در نسب حرام
است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مگر انکه اولاد رضاعی ان
زن شیر دهنده از شوهر دیگر غیر از شوهری که این طفل شیر او را خورده شیر خورده
باشند پس ان اولاد رضاعی بجهت تعدد و اختلاف فحول مناکحه در میان ایشان و ان — فحول جمع فحل است که شوهر باشد
طفل جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بان داده اند مسئله
و همچنین پدر و مادر این زن و شوهر و پدر پدر ایشان و مادر مادر ایشان بهر قدر که
سرا بالا بروند اجداد و جدات این طفل شیر خوار میشوند و مناکحه در میان ایشان و این
طفل و اولاد اینطفل هرچه سرازیر بروند حرام میشود چنانکه در نسب حرامست چنانکه — فحل نرانست و در این موارد مراد شوهر است
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله و همچنین برادران این فحل و این

شوهر عموهای این طفل میشوند و خواهران او عمه های این طفل میشوند و برادران این
زن شیر دهنده و خواهران او خالوهای اینطفل و خاله های اینطفل میشوند و مناکحه
در میان ایشان و اینطفل شیر خوار و اولاد او هرچه سرازیر بروند حرام میشود چنانکه
در نسب حرامست و همچنین برادران پدرها و اباء و اجداد اینفحل و زن شیر دهنده — فحل نرانست و در این موارد مراد شوهر است
او و خواهران ایشان هر قدر بالا بروند عموها و عمه های این طفل شیر خوار میشوند
و برادران مادرها و جدات این مرد و زن و خواهرهای مادران ایشان هر قدر سرا
بالا بروند خالوها و خاله های اینطفل شیر خوار و اولاد او هر قدر سرازیر بروند میشوند
و مناکحه در میان ایشان حرامست چنانکه در نسب حرامست چنانکه از احادیث
معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله و همچنین اولاد اولاد این زن و شوهر
هر قدر که سرازیر بروند ذکور ایشان پسران برادر و پسران خواهر و اناث ایشان
دختران برادر و دختران خواهر اینطفل شیر خوار میشوند و اینطفل اگر پسر است
عموی بعضی و خالوی بعضی از ایشان میشود و اگر دختر است عمه بعضی و خاله بعضی
از ایشان میشود و مناکحه در میان اینطفل و جمیع این اولاده حرام میشود چنانکه
در نسب حرامست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مگر در
بعضی از صور که فحل واحد نباشد چنانکه اشاره شد و بعد از این خواهد امد انشا
الله تعالی مسئله هرگاه زنی شیر دهد طفلیرا از قومی و طفلی دیگر را از قومی دیگر
از شیر یک شوهر پس اگر ان دو طفل هر دو پسر ند دو برادر رضاعی میشوند و اگر دو دختر ند دو

خواهر رضاعی میشوند و هرگاه یکی پسر است و یکی دختر برادر و خواهر رضاعی میشوند
و حکم مناکحه در میان ایشان و اولاد ایشان حکم مناکحه مابین دو فرزند نسبی است پس
مناکحه در میان ایشان و اولاد ایشان حرامست چرا که بنات الأخ و بنات الأخت در
نسب حرامست و در صورتیکه یکی دختر باشد و یکی پسر مناکحه مابین خود ایشان
هم حرامست چرا که نکاح اخوات در نسب حرام است و در صورتیکه هر دو دختر باشند
علاوه بر آنچه گذشت جمع میان ان دو واز برای یکشوهر حرام است چرا که حکم اختین
رضاعی حکم اختین نسبی است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله**
هرگاه یکمرد ده زن داشته باشد مثلا و هر یک از زنهای او طفلی را از قومی شیر
دهند جمیع ان اولاد شیرخوار اولاد رضاعی ان مرد و زنهای او میشوند و مناکحه
در میان خود ایشان حرامست چرا که مناکحه در میان برادران و خواهران در نسب
حرامست و همچنین مناکحه در میان هر یک و اولاد دیگری حرامست چرا که مناکحه
بنات الأخ و بنات الأخت در نسب حرامست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست و تمام احکامیکه در مسئلهٔ سابقه بر اینمسئله گذشت در همین مسئله
نیز جاریست **مسئله** هرگاه از برای شیرخواران متعدد که بسبب شیر خوردن برادران
و خواهران رضاعی شده برادران و خواهران نسبی باشند که از مادر رضاعی شیر
خوارگان شیر نخورده باشند مناکحه در میان ایشان جایز است اگر مانعی نسبی در میان
ایشان نباشد اگرچه برادران و خواهران شیرخوارگان باشند چنانکه از احادیث

معلوم میشود و خلافی در ان نیست مگر در نزد کسانی که برادر برادر را برادر و خواهر
خواهر را خواهر میدانند و بعموم منزله قائل شده اند **مسئله** هرگاه یکزن شوهرهای
متعدد کرده باشد بتدریج و از برای هر شوهری طفلی زائیده باشد و از شیر هر
طفلی از هر شوهری طفلی دیگر را از قومی شیر داده باشد پس ان اطفالی که از اقوام
متعدد شیر این زن را خورده اند برادران و خواهران رضاعی نمیشوند و مناکحه در
میان ایشان حرام نمیشود اگر مانعی از نسب در میان نباشد اگرچه هر یک از ان اطفال
فرزند رضاعی ان زن شیردهنده هستند و مناکحه در میان ایشان و ان زن و اولاد
نسبی ان زن و اباء او و سایر منسوبان باو که مناکحهٔ ایشان با ان فرزند رضاعی حرام
میشد حرام باشد و اگرچه هر یک از ان اطفال شیرخوار نسبت بان شوهر یکه ان زن
از شیر او ان طفل را شیر داده فرزند رضاعی انشوهر مخصوص باشند و مناکحه در
میان هر یک نسبت بانشوهر مخصوص و اباء و ابناء و سایر اقارب انشوهر مخصوص حرام
باشد چرا که اتحاد فحل در حصول اخوت و برادری و خواهری رضاعی شرطست و
در صورتیکه هر طفلی از شیر فحلی مخصوص خورده باشد احکام رضاع هم
مخصوص خواهد شد و ان طفل شیرخواری اثر بطفل شیرخوار دیگر نمیکند و
تاثیر شیرخواری در شیرخواری دیگر در صورت اتحاد فحل و شوهر زن شیر
ده است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مگر در نزد کسانیکه
بعموم منزله قائل شده اند **مسئله** هرگاه زنی شیر دهد طفلی را از قومی و طفلی

دیگر را از قومی دیگر و از برای این طفل دیگر برادری باشد از پدر و مادر او و دختری داشته
باشد جایز است آن برای طفل اول که بزنی بگیرد آن دختر را چنانکه در نسب هم همین حکم جاریست
که هرگاه کسی برادری داشته باشد از پدر و خواهری داشته باشد از مادر جایز است از برای برادر
پدری او که خواهر مادری او را بگیرد و نکاح در میان این دو نفر جایز است چنانکه اینقدر مطلب
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه بعضی از کسانی که بعموم منزله قائل شده اند
در رضاع جایز ندانسته اند که شخص دختر برادر برادر رضاعی خود را بگیرد بگمان آنکه برادر
برادر بمنزله برادر است پس دختر او بر برادر حرام است و بسی واضح است که این اجتهادیست
در مقابل نص و آنچه از احادیث معلوم میشود اصل منزله موجب حرمت نیست چه جای عموم
آن که بجز قیاس چیزی دیگر نیست لما اصل منزله موجب حرمت نیست چرا اگر دختر برادر
برادر رضاعی دختر برادر بود جایز نبود نکاح با او و موافق نص حدیث جایز است پس معلوم
شود از این نص که برادر برادر برادر نیست و دختر او دختر برادر نیست و از این جهت جایز است
نکاح با او پس اگر برادر برادر را بمنزله برادر بگیریم میگوئیم منزله موجب حرمت نیست بدلیل
نص بر جواز نکاح با او اما در صورتیکه منزله را از برای پدر طفل شیرخواره فرموده باشند
آن منزله را در مادر طفل و برادر و خواهر و عمه و خاله و امثال ایشان جاری کردن و حکم
بایجاب حرمت در همه ایشان کردن قیاسی است واضح و چون در مسئله رضاع و منزله و
عموم آن گفتگوها بسیار است مناسبت که قدری در آن بسط دهیم تا موجب رفع تحیر از بسیاری
کردد پس عرض میکنم که در اینکه منزله در نسب موجب حرمت نکاح نیست در هیچ موضعی

و دختر برادر و خواهر

در تحقیق مسئله رضاع و منزله

چنانکه

چنانکه اگر کسی برادری داشته باشد پدری و خواهری داشته باشد مادری نکاح در
میان این دو نفر جایز است بالاتفاق چه آنکه بسیاری از کسانی که منزله و عموم آن را در
رضاع موجب حرمت نکاح دانسته اند در نسب آن را موجب حرمت ندانسته اند اگرچه برادر
پدری شخصی بمنزله برادر و خواهر مادری آن شخص باشد و خواهر مادری او بمنزله
خواهر برادر پدری او باشد پس بالاتفاق و الاجماع المحقق منزله در نسب موجب حرمت
نکاح نشد پس در رضاع که احکام آن تابع احکام نسب است منزله موجب حرمت نخواهد بود
خصوص در صورتیکه نص صحیح خاص هم در عدم ایجاب منزله حرمت را در رضاع رسیده باشد
بمضمون آن اغلب فقها اعلام فتوی داده باشند و بسیاری از ایشان ادعای اجماع
کرده باشند و از اینست که جایز دانسته اند نکاح را در میان برادران و خواهران طفل
شیرخوار و میان اولاد صاحب لبن و اولاد زن او که شیر داده آن طفل را و جمیع فقها
بغیر از کسانی که بمنزله و عموم آن قائل شده اند جایز دانسته اند نکاح در میان ایشان را
چرا که رضاع که موجب حرمت نکاح است بسی واضح است که اختصاص ببعض محارم دون
بعض ندارد چنانکه واضح است که حرام میکند نکاح را در میان طفل شیرخوار و پدر
و مادر و اولاد و برادر و خواهر و اولاد برادر و خواهر و عمو و عمه و خالو و خاله رضاعی
و امثال ایشان و بسی واضح است که اختصاص ببعض محارم دون بعض ندارد و منزله
که قائلین بآن موجب حرمت نکاح گمان کرده اند خود ایشان نتوانسته اند که آن را در همه
جا جاری کنند و تعجب آنکه ملتفت هم نشده اند که نتوانسته اند جاری کنند پس عرض میکنم

که آن را در همه

که از جمله مواضع که عموم منزله را بعضی از ایشان جاری کرده اند اینست که زنیکه طفلی را شیر داد بمنزله
زن پدر طفل است چرا که مادر طفل است و مادر طفل شخص بمنزله زن او است پس مادر این زن بمنزله مادر
زن او است و نکاح مادر زن در نسب حرام است پس مادر مرضعه پدر طفل شیرخوار حرام است پس منزله را در مادر
مرضعه موجب حرمت نکاح او دانسته اند و نتوانسته اند که منزله را در خود مرضعه موجب حرمت نکاح او دانند
نسبت بشوهر خود مرضعه نمیتوانند جواب از این بدهند که اگر مرضعه بمنزله زن پدر طفل شیرخوار است و منزله
موجب حرمت نکاح صاحب منزله است پس چه شده که مرضعه که بمنزله زن غیر است شوهر خودش حرام نشده
و مادر او که بمنزله مادر زن پدر طفل است برای او حرام شده و چه شده که منزله نسبت بمادر زن موجب حرمت شد
و نسبت بخود زن موجب حرمت نکاح غیر نشد پس معلوم شد که منزله زن زن نمیشود و منزله مادر زن مادر زن
نمیشود پس پدر طفل میتواند که سیر ابکیرد که بمنزله مادر زن او است و شوهر زن میتواند نکاح کند با زن خود که
بمنزله زن پدر طفل شیرخوار است پس همین است کسیکه بمنزله برادر است برادر نیست و کسی که بمنزله خواهر است خواهر
نیست در نسب و نه در رضاع چنانکه نص صریح در هر دو وارد شده و جمیع فقها بان فتوی داده اند سوای
معدودی که غافل شده اند که معنی ندارد که رضاع ایجاب حرمت بسبب بعض محارم کند و بسببی واضح است که منزله
ایجاب حرمت نکرده در بسیاری از مواضع که قائلین بایجاب او هم نتوانسته اند که او را موجب دانند و بجهت توضیح این
مطلب عرض میکنم که اگر لفظ منزله در بعضی از احادیث هم ذکر شده مقصود این نیست که منزله علت حرمت است چنانکه
قائلین بمنزله او را علت دانسته اند و حکم او را جاری کرده اند چرا که اگر منزله علت حرمت بود در هر جا که علت یافت میشد
حکم او هم برا و جاری بود چنانکه حکم منصوص العله در جمیع مواضع وجود علت جاری است و معنی ندارد که علت در مواضع
متعدده یافت شود و در بعضی از مواضع حکم او جاری باشد چنانکه معلوم شد که حکم منزله را در مادر مرضعه جاری کرده اند

باشد و در بعضی از مواضع جاری نه

و در خود

و در خود مرضعه نتوانسته اند جاری کنند پس معلوم شد که منزله علت حرمت نیست چرا که نص صریح در نسب و در رضاع
هر دو وارد شده در جواز نکاح صاحب منزله پس مقصود از منزله که در بعضی از احادیث وارد شده اینست که چنانکه نکاح مادر
جائز نیست نکاح قابله هم نباید کرد چرا که قابله بمنزله مادر است و ابن عباس از اینجهت در مقام کراهت و در مقام حرمت استعمال کنند مقصود
بیان ذکر علت موجبه نیست بلکه اگر در مقام کراهت باشد مقصود تاکید احتراز است مثل نکاح قابله و اگر در مقام حرمت باشد
مقصود اینست که چنانکه احتراز از ام سلمی لازم است احتراز از این امر هم لازم است مثل نکاح اب مرتضع در اولاد صاحب اللبن
که چنانکه نکاح او در اولاد خود مسلما جائز نیست در اولاد صاحب لبن هم جائز نیست و مقصود این نیست که هر کس بمنزله محرم است
نکاح او جائز نیست مثل مناکح در میان مادر مرتضع و اولاد او و بغیر از خود مرتضع و میان اولاد صاحب اللبن و مثل مناکح در
میان صاحب لبن و زن او که شیر داده و اولاد ایشان بغیر از مرتضع و میان پدر و مادر طفل شیرخوار و سایر برادران و خواهران
طفل شیرخوار که اینها شیر نخورده اند از مرضعه کسانی که منزله را موجب حرمت مناکح دانسته اند فحل و مرضعه و اولاد ایشان را
و میان پدر و مادر طفل شیرخوار و سایر برادران و خواهران او را بطریق اولی جائز ندانسته اند و سبب تمام این اشتباهات این است
که منزله را علت حرمت کامل نکرده اند و بعد از آن ما سوای پدر مرتضع را قیاس باو کرده اند در بعضی مواضع قیاس بطریق اولی
جاری کرده اند و از نص صریح که وارد شده در نسب و در رضاع غافل شده اند که منزله علت حرمت مناکح نیست در نسب و نه در
رضاع و علت حرمت در هر دو موضع نسبت محرمیت حقیقیه است مثل پدری و مادری و برادری و خواهری و امثال اینها اگر در نسب است
واضح است اکثر اغلب عوام هم مخفی نیست پس انکسانیکه در نسب مناکح در میان اینها جائز نیست در رضاع هم همان کسان مناکحشان
جائز نیست نه کسانیکه در منزله واقع شده اند در نسب و نه در رضاع مگر پدر مرتضع که نص خاص او را خارج کرده پس کسیکه بمنزله
پدر است پدر نخواهد بود نه در نسب و نه در رضاع مگر پدر مرتضع بنابر حرمت نکاح او در اولاد صاحب لبن و همچنین کسیکه بمنزله
ولد برادر و خواهر است نیست نه در نسب و نه در رضاع و کسیکه بمنزله عمو و عمه و خالو و خاله است عمو و عمه

مادر انها در نسب و نه در رضاع و کسیکه بمنزله اولاد است ولد نیست نه در نسب و نه در رضاع و کسیکه بمنزله برادر و خواهر است برادر و خواهر نیست نه در نسب و نه در رضاع و کسیکه بمنزله ولد برادر

و خالو

وخالۀ او و خاله نیست نه در نسب و نه در رضاع و کسیکه بمنزلۀ شوهر است شوهر نیست
در نسب و نه در رضاع و کسیکه بمنزلۀ زن کسیست زن او نیست نه در نسب و نه در رضاع
و کسیکه بمنزلۀ مادر زن است مادر زن نیست نه در نسب و نه در رضاع و همچنین در
سایر منازل خیالیه متصور است بلکه پدر حقیقی پدر است هم در نسب هم در رضاع[2]
و همچنین است باقی محارم و چون محارم در نسب معلوم باشند در رضاع هم که تابع
نسب است معلوم خواهد شد با شرائطیکه در رضاع قرار داده اند **مسئله**
جایز نیست نکاح پدر طفل شیرخوار را اولاد نسبی و رضاعی صاحب شیر و اولاد زن
او که شیر داده طفل را چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بآن داده
اند و نکاح او را در اولاد رضاعی مرضعه جایز دانسته اند بجهت اختلاف محل **مسئله**
هرگاه شیر دهد جدۀ مادری طفل طفل دختر خود را یا طفلی یکی از اولاد داماد خود را
اگرچه آن طفل از دختر او نباشد یا شیر دهد یکی از اولاد داماد را یکی از زنهای جد مادری
اگرچه آن زن مادر زن داماد نباشد زن این داماد که دختر جد مادری طفل او است
بر او حرام میشود چرا که لا یجوز نکاح ابی المرتضع فی اولاد صاحب اللبن چنانکه در
احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بآن داده اند **مسئله** هرگاه یکی از زنهای
جد مادری طفل شیر دهد طفل را از شیر جد مادری این طفل سایر اولاد نسبی آن زن
هم بر پدر طفل حرام میشوند اگرچه اولاد از جد مادری نباشند و از شوهر دیگر
باشند غیر از جد مادری طفل چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا

بکلد

[2] و مادر حقیقی مادر است هم در نسب هم در رضاع

باشد در آن نیست **مسئله** جایز است نکاح در میان اما در طفل شیرخوار و اولاد صاحب لبن
و اولاد زن او که شیر داده طفل را و مادر طفل را قیاس بپدر او نباید کرد چنانکه از
احادیث معلوم میشود و بیشتر از فقها فتوی بآن داده اند **مسئله** جایز است نکاح
در میان سایر اولاد پدر طفل شیرخوار یعنی غیر از خود طفل شیرخوار و میان اولاد صاحب
لبن و اولاد زن او و قیاس اینها نباید کرد با اولاد پدر و ایشان در جایز بودن نکاح اگرچه
اولاد صاحب لبن بمنزلۀ اولاد پدر طفل شیرخوار باشند مثل آنکه در باب شخص بمنزلۀ
دختران او هستند و بمنزلۀ خواهران اولاد او هستند و بر اولاد آن شخص جایز است نکاح با
ایشان پس منزله موجب حرمت نکاح ایشان نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود
و بیشتر از فقها فتوی بآن داده اند **مسئله** هرگاه شخصی عقد کند از برای خود دختر
شیرخواری را پس شیر دهد آن دختر را مادر شوهر او پس این دختر خواهر رضاعی این
شخص میشود و فاسد میشود عقد او و چنانکه خواهر نسبی او بر او حرام است خواهر
رضاعی او هم بر او حرام میشود و همچنین هرگاه شیر دهد او را زن پدر آن شخص
این دختر خواهر رضاعی پدری او میشود و همچنین هرگاه شیر دهد آن دختر را
جدۀ پدری یا جدۀ مادری آن شخص پس این دختر عمه و خاله رضاعی این شخص میشود
و هرگاه شیر دهد آن دختر را خواهر این شخص پس آن دختر دختر رضاعی خواهر
این شخص میشود[7] و هرگاه شیر دهد آن دختر را زن آن شخص این دختر دختر رضاعی
خود این شخص میشود و هرگاه شیر دهد این دختر را دختر این شخص پس او دختر رضاعی

[7] و هرگاه شیر دهد آن دختر را زن برادر این شخص پس آن دختر دختر رضاعی برادر این شخص میشود

دختر اینشخص میشود و هرگاه شیر دهد این دختر را زن پسر اینشخص ان دختر دختر رضاعی
پسر اینشخص میشود و هرگاه شیر دهد این دختر را زن برادر اینشخص ان دختر دختر
رضاعی برادر اینشخص میشود و همچنین هر زنیکه شیر دهد این دختر را که نکاح دختر
ان زن بر این شخص حرام است این دختر نیز که زن او بوده بر او حرام میشود چنانکه
در نسب حرام است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه از برای پسر شیرخواری ولی او زنی را عقد کند پس شیر دهد ان پسر را مادر
زن او پس ان پسر برادر رضاعی ان زن خواهد شد و همچنین هرگاه شیر دهد او را
زن پدر ان زن پس این پسر برادر رضاعی پدر زن او میشود و هرگاه شیر دهد او را جده پدری
یا جده مادری ان زن ان پسر عمو یا خالوی ان زن میشود و هرگاه شیر دهد این پسر را
خواهر زن او این پسر پسر رضاعی خواهر ان زن میشود و ان زن خاله این پسر میشود
و هرگاه شیر دهد این پسر را زن برادر ان زن پس این پسر پسر رضاعی برادر ان زن
میشود و این زن عمه این پسر میشود و در جمیع این صور نکاح فاسد میشود و حرام میشود
تناکح در میان این پسر و ان زن چنانکه در نسب حرام است و همچنین است هر زنی که شیر
دهد این پسر را که پسر ان زن شیر دهنده یکی از محارم این زن معقوده باشد چنانکه
از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه شخصی دختر شیر
خواری را بعقد خود در اورد و زن انشخص این دختر را شیر دهد نکاح ان زن و نکاح
ان دختر هر دو باطل شود چرا که دختر شیرخوار دختر رضاعی این شخص میشود و ان زن

... حرام است چنانکه ... در نسب حرام است ... فاسد خواهد شد صح

مادر

مادر زن او میشود و هر دو بر او حرام میشوند چنانکه در نسب حرامند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه شخصی زنهای متعدد داشته باشد و
زن شیرخواری را و یکی از زنهای او شیر داد بعد یکه نکاح هر دو فاسد شد و بعد از
ان یکی دیگر از زنهای او این دختر را شیر دهد ان زن حرام نمیشود بر شوهرش چرا که ان
زن دختر رضاعی او را شیر داده نه زن او را چرا که در اینحال زن او نیست و دختر رضاعی
اوست چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بان داده اند و بعضی گمان
کرده اند که زن دویمی او هم بر او حرام میشود و این اجتهادیست در مقابل نص مسئله هرگاه
شیر دهد زنی مملوک خود را یا مملوک شوهر خود را خواه ان مملوک پسر باشد یا دختر
پس ان مملوک ازاد خواهد شد و نمیتوان او را فروخت چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست مسئله مکروهست تناکح در میان اولاد پدر طفل شیر
خوار و میان اولاد صاحب لبن و اولاد زن او که شیر داده ان طفل را و اما خود ان طفل پس حرامست
تناکح در میان او و میان اولاد صاحب لبن و اولاد مرضعه چنانکه از احادیث معلوم میشود
و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله شرطست در تاثیر شیر و احکام رضاع اینکه
شیر زن از زائیدن بوجود امده باشد نه انکه بدون حمل و زائیدن در پستان زنی جاری
شود پس شیری که بدون حمل و زائیدن در پستان زنی جاری شده و طفلی بخورد از ان
شیر ان شیر اثری ندارد و ان طفل فرزند رضاعی ان زن نمیشود و ان زن مادر رضاعی
ان طفل نمیشود و همچنین نسبت بسایر کسانی که رضاع سبب حرمت تناکح در میان

مرضعه ... در شرائط احکام رضاع است

است

ایشان میشد چنین شیری که بدون حمل و زائیدن در پستان زنی جاری شده موجب حرمت
نکاح در میان طفل شیرخوار و میان ایشان نخواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست **مسئله** شرط ششم در احکام رضاع اینکه طفل شیرخوار شیر را از پستان
بمکد پس اگر زن شیر خود را بدوشد و در دهن طفل بریزد احکام رضاع بر آن مترتب نشود
و موجب حرمت نکاح نگردد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در
آن نیست **مسئله** شرط هفتم در احکام رضاع آنکه طفل شیرخوار یکشبانه روز متصل شیر
از پستان آن زن بمکد یعنی در تمام یکشبانه روز هر وقت میل کند بشیر از پستان آن زن بمکد
یا پانزده مرتبه متصل هر وقت میل بشیر کند از پستان آن زن بمکد بحدیکه خود طفل در هر
مرتبه سیر شود و از پستان منصرف شود نه آنکه پستان را از دهن او بکشند پس هرگاه در ظرف
مدت یکشبانه روز یا در ظرف مدت پانزده مرتبه گاهی زنی شیر داد و گاه زنی دیگر احکام
رضاع بعمل نیاید و رضاع ناقص خواهد بود و موجب حرمت نکاح نگردد چنانکه در
احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بآن داده اند **مسئله** در تحدید رضاع
اختلاف بسیار است بجهت اختلاف احادیث وارده حتی آنکه بعضی از فقها یکمرتبه شیر خوردن را
موجب حرمت نکاح دانسته اند و بعضی یکمرتبه مکیدن را موجب حرمت نکاح دانسته اند و بعضی
ده مرتبه را موجب حرمت دانسته اند و لکن بیشتر از فقها بطوریکه در مسئله سابق ذکر شد
یکشبانه روز یا پانزده مرتبه را موجب حرمت نکاح دانسته اند و باقی احادیث وارده را حمل
بر کراهت کرده اند نه بر حرمت و در احادیث سابقه بقول مشهور دلیل بسیار است و قرینه قطعیه بر قول

مشهور و ورود احادیث پانزده رضعه و یکشبانه روز است که اگر کمتر از این موجب حرمت
نکاح میشد ورود این احادیث بی فائده بود **مسئله** شرط هشتم در احکام رضاع
و ایجاب حرمت نکاح اینکه طفل از ابتدای وضع او تا دو سال شیر از پستان بمکد پس اگر بعد از
دو سال شیر بمکد آن شیر موجب حرمت نکاح نخواهد بود چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** شرط نهم در احکام رضاع و
ایجاب حرمت نکاح اتحاد فحل است پس هرگاه زنی شیر دهد طفلی را از شوهری و بعد از طلاق
یا موت شوهر شوهری دیگر کند و از شیر شوهر دویم شیر دهد طفلی دیگر را از قومی
دیگر در میان دو طفل رضاعی که موجب حرمت نکاح باشد حاصل نشود پس این دو طفل
اگر یکی پسر باشد و یکی دختر میتوانند نکاح کنند و از اینجهت خواهر مادری و عمه مادری
و خاله مادری رضاعی چونکه شوهرهای آن زن شیرده در اینها متعدد است موجب حرمت نکاح
نخواهد بود پس برادر مادری رضاعی چون شیر خورده از شوهری و خواهر مادری رضاعی
او شیر خورده از شوهری دیگر و همچنین عمه مادری رضاعی که شیر خورده با پدر از یک
مادر رضاعی از دو شوهر و همچنین خاله مادری رضاعی که شیر خورده با مادر از یک مادر
رضاعی از دو شوهر پس چنین رضاعی که از شوهرهای متعدد است موجب حرمت نکاح نخواهد
بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله**
شرط دهم در احکام رضاع و ایجاب حرمت نکاح که شیر از نکاح حلال و حلال زاده
بهم رسیده باشد پس هرگاه حملی از زنا بهم رسید و شیری در پستان زائیده بسبب حمل پیدا

شده وطفلی این شیر را خورده این شیر موجب حرمت نکاح نشود چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه طفلی شیری از پستان
زنی خورده باشد ومعلوم نشد که آیا بحد رضاع موجب حرمت نکاح بوده یا نه چنین
رضاعی در چنین حال موجب حرمت نکاح نخواهد بود اگر چه آن زنیکه شیر داده ادعا کند
که یکشبانه روز متصل شیر داده یا پانزده رضعه متوالیه شیر داده ونباید تصدیق کرد اورا
در ادعای او مگر آنکه دو شاهد عادل یا بطور شرعیه شهادت دهند که رضاع موجب
حرمت نکاح بعمل آمده چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران
نیست **مطلب نهم** در حرمت نکاح درمیان کسانیکه بسبب مصاهرت وامریکه
برانستادی و میهد بر یکدیگر حرام مؤبد میشوند وبعضی از مسائل مناسبه بآن ودران
چند مسئله است **مسئله** هرگاه زنی عقد شود از برای کسی پس آن زن حرام میشود مطلقا
بر پدران واجداد او هر قدر سر بالا بروند وبر اولاد او واولاد اولاد او هر قدر سر پائین
بروند هرگز حلال نخواهد شد درمیان ایشان وآن زن نکاح در هیچ حال چنانکه در
آیات واحادیث وارد شده وخلافی دران نیست **مسئله** هرگاه زنی عقد شود از
برای کسی حرام مؤبد میشود براو مادرهای آن زن ومطلقا هر قدر سر بالا بروند خواه
از جانب پدر سر بالا بروند یا از جانب مادر آن زن بالا بروند پس جدات پدری ومادری
این زن جمیعا امهات نساء میشوند چنانکه در آیات واحادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله هرگاه زنی عقد شد از برای کسی وبا آن زن جماع کرد جمیع دختران آن زن

رضعه: یکدفعه شیر دادن

مطلب نهم در حرمت نکاح میان کسانیکه بسبب مصاهرت وامریکه بر یکدیگر حرام مؤبد میشوند

مصاهرت: زناشوئی

ربائب آنشخص میشوند وحرام مؤبد میشوند براو هر قدر سر پائین بروند یعنی دختران دختران
ودختران پسران آن زن هر قدر سر پائین بروند خواه آن دختران پیش از نکاح بوجود
آمده باشند یا بعد از آن خواه آزاد باشند یا مملوک چنانکه در آیات واحادیث وارد شده
وخلافی دران نیست **مسئله** هرگاه زنی عقد شود از برای کسی وآنکس دخول نکند باو
واو را طلاق گوید یا فوت شود حرام نمیشود براو دختران آن زن چنانکه در آیات واحادیث
وارد شده وخلافی دران نیست **مسئله** حکم ربائب در حکم زن مدخوله وغیر مدخوله
در مملوک وآزاد یکیست چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد
دران نیست **مسئله** هر زنیکه شوهری دارد بر غیر شوهر خود حرامست چنانکه در آیات
واحادیث وارد وخلافی دران نیست **مسئله** کسیکه زن غیر را از برای خود عقد کند و
بداند که آن زن زن غیر است حرام میشود آن زن براو ابدا اگر چه با او جماع نکرده باشد و
هرگز براو حلال نخواهد شد اگر چه بعد از طلاق یا بعد از وفات شوهر باشد چنانکه در
احادیث وارد شده وخلافی دران نیست **مسئله** کسیکه زن غیر را از برای خود عقد
کند از روی نادانی یعنی نداند که آن زن شوهر دارد وبا آن زن جماع کند حرام میشود
آن زن براو ابدا اگر چه شوهر او او را طلاق گوید یا وفات کند چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست **مسئله** هرگاه کسی زن غیر را از برای خود عقد کند از روی نادانی
ونداند که او زن غیر است ولکن دخول نکند باو تا وقتیکه بفهمد زن غیر است عقد او باطل
وفاسد است ولکن اگر شوهر آن زن او را طلاق داد یا وفات کرد بعد از انقضای عده میتواند

اورا بکیرد بعقد جدید چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران
نیست مسئله زنیکه در عده است حرام است او را خواستکاری کردن خواه در عدهٔ طلاق
باشد یا در عدهٔ وفات یا غیر ان بطور صریح ولکن جایز است که بطور کنایه باو برساند که بعد از انقضای
عده او را بکیرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه
عقد کند از برای خود زنیرا که در عدهٔ غیر است وبداند که انزن در عده است وبر او حرام است
انزن حرام مؤبد میشود براو چه با او جماع کند یا نکند وعقد او باطل وفاسد است چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه عقد کند از برای خود زنیرا که در عده
غیر است وبداند که انزن در عده است وبر او حرام است پس اکر با او جماع کند انزن حرام مؤبد
میشود براو وعقد او باطل وفاسد است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله کسیکه عقد کند از برای خود زنیرا که در عده غیر است ونداند که او در عده است
وبراو حرام است ودخول نکند باو تا وقتیکه بفهمد که انزن در عده است وبر او حرام است عقد
او باطل وفاسد است ولکن بعد از انقضای عدهٔ انزن میتواند که او را بعقد جدید تزویج کند چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله کسیکه زنا کند
با زن شوهرداری انزن حرام مؤبد میشود براو که اکر شوهر او او را طلاق داد یا فوت شد و
عدهٔ او هم منقضی شد شخص زانی نمیتواند او را تزویج کند هرکز چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست مسئله کسیکه زنا کند با زنیکه در عدهٔ رجعیه است انزن حرام
مؤبد میشود برزانی چنانکه ادعای اجماع بر اینمطلب شده وانچه مقتضای ادله است کی بیان

کرده

در حرمت ... مسائل کسانیکه بسبب مصاهرت وامریکه
میباشد بر یکدیکر حرام مؤبد میشوند

کرده اند این حکم در جمیع عده ها جاریست وچندان اختصاصی بعدهٔ رجعیه ندارد چراکه محل
اتفاق است که کسیکه بداند که زنیکه در عده است حرامست تزویج او ودانسته او را تزویج کند
عقد او باطل وفاسد است پس هرکاه دخول کند با او زنا کرده با او واو حرام مؤبد شده
ودر صورتیکه ندانسته هم تزویج کند وبا او دخول کند باز عقد فاسد است وزن حرام
مؤبد پس بدون تزویج فاسد هم هرکاه با او زنا کند انزنا موجب حرمت ابدی کردد واکر
کمان رود که شاید نفس تزویج فاسد موجب حرمت ابدی کردد نه دخول بدون ان
چنانکه در صورت علم ووقوع تزویج بدون دخول موجب حرمت ابدی کردد منتقض
کردد باینکه در صورت عدم علم نفس تزویج بدون دخول موجب حرمت ابدی نیست
وبا دخول موجب کردد پس دخول بدون تزویج موجبست وتزویج بدون دخول
موجب نیست در صورت عدم علم پس تزویج نکردن او ابدا اقرب باحتیاط وطریق نجات
خواهد بود اکرچه بر حرمت ابدی نشود وواجبست احتیاط کردن وحرامست ترک احتیاط
واقتحام در وقوع حرام وهلاکت چنانکه بعضی از فقها فتوی باین داده اند مسئله هرکاه
شوهر زنی مفقود شد وخبر مرک او بزن او رسید وشوهر کرد پس بعد از ان شوهر
اول امد عقد شوهر دویم باطل است وان زن زن شوهر اولست چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی دران نیست مسئله زنیکه یکوقتی با مادر کسی هردو زن یکمردی بوده اند
بغیر از پدر انکس مکروهست که انکس او را بکیرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در
ان نیست مسئله کسیکه زن خود را طلاق کوید وان زن شوهری بکیر کند واز او

بیت
قطعی
اقتحاما
مسئله هرکاه دو نفر مردی دو زن ... [illegible]

اولادی بوجود اید جایز است نکاح در میان اولاد شوهر اول که از غیر این زن دارد و
میان اولاد این زن که از غیر شوهر اول دارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست **مسئله** هرگاه کسی با کنیز خود جماع کند یا او بشهوت مباشرت کند
یا بعورت او بشهوت نظر کند نکاح با ان کنیز برای اباء و اولاد او حرام شود اما اگر نظر با
شهوت نباشد موجب حرمت نشود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند **مسئله** کنیز پدر بمحض مملوک بودن او بر پسر او حرام نیست چنانکه کنیز پسر
بر پدر او حرام نیست اما بمحض دخول هر یک با او بر دیگری حرام شود اگرچه بزنا باشد در
صورتیکه مالک سبقت بدخول نکرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
که محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** کسیکه با کنیزی جماع کند حرام میشود بر
او مادر ان کنیز و جدات و او اولاد او هر قدر سرازیر بروند چنانکه از عموم احادیث معلوم میشود
و عموم فقها فتوی بان داده اند الا نادری در بعضی از صور **مطلب چهارم**
در زنهائیکه باجتماع حرام میشوند و دران چند مسئله است **مسئله** جایز نیست
از برای مردی که جمع کند دو خواهر را در نکاح خود چنانکه در آیات و احادیث وارد
شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** کسیکه زنی داشته باشد و از روی
نادانی خواهر ان زن را بگیرد چه ندانسته باشد که او خواهر زن او است یا ندانسته باشد که حرام
است بر او گرفتن خواهر زن پس اگر قبل از دخول با او فهمید که جایز نبوده که خواهر زن خود را
تزویج کند باید او را واگذارد که از پی کار خود برود و هرگاه بعد از دخول با او فهمید

وخلافی دران نیست مسئله هرگاه شخصی دو خواهر را جمع کند در یک عقد پس هر کدام را که میخواهد نگاه میدارد و ان دیگری را واگذارد چنانکه در احادیث وارد شده مطلب چهارم در زنهائیکه باجتماع حرام میشوند

که جایز نبوده باید او را واگذارد که از پی کار خود برود ولکن مقاربت با زن اول خود نباید
بکند تا عده دویمی بسر رسد و بعد از عده با زن اول خود مقاربت کند و هرگاه مهری بدویمی
داده بر او حلال است چراکه ان مهر بعوض بضع او است چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست و هرگاه ولدی از او بهم رسید ملحق بپدر است و
همچنین است هرگاه کسی از روی نادانی مادر زن خود را بگیرد بعد از انکه دانست که جایز
نیست باید او را واگذارد و بعد از عده او بزن خود رجوع کند و هرگاه در بین شبهه از برای او
ولدی بهم رسید ولد او است و برادر یا خواهر زن او است چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** کسیکه متعه دارد جایز نیست از
برای او که خواهر متعه خود را بگیرد تا انکه موعد تمتع منقضی شود چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** هرگاه کسی زن خود را طلاق گوید پس هرگاه
طلاق او طلاق رجعی است خواهر مطلقه خود را نمیتواند عقد کند از برای خود تا انکه
عده او منقضی شود و هرگاه طلاق او طلاق باین است میتواند خواهر مطلقه خود را عقد
کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** هرگاه خواهر زنی
تدلیس کند در وقت زفاف برود نزد شوهر خواهر خود و او با او مقاربت کند و بعد تدلیس
او معلوم شود تا عده او منقضی نشود شوهر خواهر او نزدیکی با زن خود نکند و بعد از انقضای
عده او با او مقاربت کند چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند
مسئله جایز است که دو خواهر هر دو کنیز و مملوک شخصی باشند و جایز نیست که استمتاع با

هر دو وطی کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** هرگاه شخصی دو کنیز مملوکه را مالک باشد که خواهر باشند و با یکی از انها وطی کند با ان دیگری حرامست وطی کردن و اگر از روی تعمد و دانستن اینکه حرامست وطی او با دیگری و با دیگری وطی کرد وطی هر دو حرام میشود بر او پس اگر دومی را از ملک خود خارج کرد نه بقصد اینکه اولی بر او حلال شود یا اینکه دومی فوت شد وطی با اولی بر او حلال میشود و اگر دومی را بقصد اینکه وطی اولی بر او حلال شود از ملک خود خارج کند وطی اولی بر او حلال نشود چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** هرگاه شخصی که دو خواهر کنیز و مملوک او باشند با یکی از انها وطی کرد و از روی نادانی که نمیدانست وطی دومی بر او حرام است یا نمیدانست که دومی خواهر اولی است با دومی وطی کرد پس اگر دومی را از ملک خود خارج کرد وطی با اولی بر او حلال شود اگرچه بقصد تحلیل اولی دومی را از ملک خود خارج کرده باشد و هرگاه اولی را از ملک خود خارج کند وطی با دومی بر او حلال شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** جایز نیست تزویج کردن دختر برادر زن بر سر عمه ان دختر مگر باذن عمه او و همچنین جایز نیست تزویج دختر خواهر زن بر سر خاله او مگر باذن خاله او پس هرگاه بدون اذن عمه و خاله عقد یکی شد ان عقد باطل است اما اگر امر بر عکس باشد که عمه زن را یا خاله زن را بر سر زن بدون اذن زن عقد کند ان عقد صحیح است چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بان داده اند

و عمه رضاعیه و خاله رضاعیه مثل عمه و خاله نسبیه اند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** مکروهست جمع کردن دو دختر از اولاد فاطمه علیها السلام در نکاح چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بان داده اند و بعضی جایز ندانسته اند **مسئله** هرگاه کسی زن ازادی داشته باشد جایز نیست از برای او که نکاح کند با کنیز مملوکه مگر باذن زن ازاد و هرگاه نکاح کنیز پیش از گرفتن زن ازاد باشد و ان زن نداند و ندانسته عقد شود و بعد از ان بفهمد که شوهر او کنیز را در نکاح خود داشته مخیر است که بماند با ان کنیز با شوهر خود یا برود از پی کار خود و احتیاج بطلاق ندارد پس اگر شوهر با او دخول نکرده شوهر میکند هر وقت بخواهد و اگر دخول کرده بعد از انقضای عده سه ماه یا سه طهر شوهر میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست **مسئله** هرگاه کسی زن ازادی را با کنیز مملوکی در عقد واحدی جمع کند عقد زن ازاد صحیح است و عقد کنیز باطلست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست **مسئله** جایز است که شخص کنیز زن خود را وطی کند اگر زن او تحلیل کند او را از برای او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** جایز است از برای شخص که ام ولد پدر و زن خود را بگیرد بغیر از مادر ان زن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** جایز نیست که شخص مسلم زن یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه را بر سر زن مسلمه خود بگیرد نه بعقد دوام و نه انقطاع

یا سایر زنهای او

سفاح
جماع حرام باشتباه است

مطلب پنجم در اموریکه بسبب زنا و سفاح واشتباه و لواط موجب حرمت میشوند یا نمیشوند

مگر برضای او پس هرگاه بدون رضای او گرفت عقد او باطل است و باید تفریق شود در
میان او و زن ذمیه و دوازده و نصف تازیانه حد او است ثمن حد زانی چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست **مطلب پنجم** در اموریکه بسبب زنا
و سفاح و اشتباه و لواط موجب حرمت میشوند یا نمیشوند و در آن چند مسئله است
مسئله کسیکه زنا کند با زنی حرام میشود آن زن بر پدر زانی و اولاد زانی چنانکه
در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بآن داده اند **مسئله** کسیکه زنا کند با
زنیکه شوهر ندارد یا در عده نیست میتواند که بعد از انقضای عده زنا او را بگیرد چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** کسیکه زنا کند با زنی مکروه هست که
مادر آن زن و دختر آن زن را بگیرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقها
فتوی بآن داده اند و بعضی حرام دانسته اند و این قول اقرب باحتیاط است اگرچه قول اول
اقوی است چراکه در صریح احادیث جواز آن رسیده **مسئله** کسیکه زنا کند با عمه خود
یا خاله خود نمیتواند که دختر انها را بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** کنیز پدر بر پسر و کنیز پسر بر پدر بمحض ملک حرام نمیشوند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** هرگاه پدری با کنیز پسر
زنا کند یا پسری با کنیز پدر زنا کند پس هرگاه پیش از زنا هریک وطی با کنیز خود کرده اند
بر خود ایشان حرام نمیشوند و هرگاه زنا سبقت گرفته بر وطی خود ایشان کنیزشان
بر خودشان حرام میشود چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بآن داده اند

مسئله کسیکه زنی دارد و زنا میکند با مادر زن خود یا با دختر آن زن یا با خواهر او زن او بر
او حرام نمیشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست
مسئله کسیکه زنا کند با زن پدر خود آن زن بر پدر او حرام نمیشود چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در مدخوله پدر نیست و در غیر مدخوله بعضی و در غیر مدخوله بعضی
حرام دانسته اند و در احادیث هم دلالتی بر این هست و اقرب بنجات طریق احتیاط است
مسئله هرگاه زن کسی زنا کرد آن زن بر شوهر خود حرام نمیشود چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست **مسئله** جایز نیست که زنیکه مشهور است بزنا تزویج کنند
مگر بعد از توبه چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند و بعضی
بدون توبه هم جایز دانسته اند **مسئله** مکروه هست که زنیکه حرام زاده است تزویج کنند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** کسیکه باشتباه تزویج کند
از برای خود مادر زن خود را یا دختر زن خود را یا خواهر او را حرام نمیشود بر او زن او
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** کسیکه لواط کند با پسری
حرام میشود بر او مادر آن پسر و خواهر او و دختر او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست **مسئله** کسیکه زنی دارد و با پسران زن یا برادر او یا پدر او لواط کند حرام
نمیشود بر او زن او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** حرام است
تناکح در میان اولاد لاطی و اولاد ملوط چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها
فتوی بآن داده اند **مسئله** ملوط میتواند که مادر لاطی یا خواهر او یا دختر او را بگیرد چنانکه

مطلب ششم در عدد ازواج و امور متعلقه بان

از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست **مطلب ششم در عدد ازواج و امور**
متعلقه بانست و دران چند مسئله است **مسئله** جایز است از برای مرد آزاد که چهار
زن آزاد بعقد دوام بگیرد و بیشتر از چهار زن بعقد دوام حرام است از برای او چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** جایز است از برای مرد آزاد که دو
زن مملوکه را تزویج کند بعقد دوام و جایز نیست از برای او که بیش از دو زن مملوکه بعقد
دوام از برای خود بگیرد ولکن میتواند که دو زن آزاد را بعقد دوام از برای خود تزویج
کند که با دو زن مملوکه او چهار زن دائمی شوند چنانکه در احادیث وارد شده و ادعای
اجماع براین کرده اند **مسئله** جایز است از برای غلام مملوک که دو زن آزاد بعقد دوام
بگیرد و حرام است بر او که بیشتر از دو زن آزاد بعقد دوام بگیرد چنانکه جایز است از برای
او که چهار زن کنیز مملوکه بعقد دوام بگیرد و حرام است بر او که بیشتر از چهار کنیز مملوکه را
بعقد دوام بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** کسیکه
پنج زن را بعقد دوام واحد از برای خود عقد کند از روی جهالت باید یکی از انها را رها
کند و احتیاج بطلاق ندارد و چهار از انها را نگاه دارد و پیش از آنکه از یکی از انها اعراض
کند نمیتواند که با احدی از انها جماع کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها
فتوی بان داده اند **مسئله** کسیکه سه زن دائمی دارد و دو زن دیگر را بعقد دوام
واحد از برای خود عقد کند از روی نادانی پس عقد آن یکی که پیشتر اسم او را ذکر کرده
صحیح است و عقد دویمی باطل است پس هرگاه دخول کرد بیکی از آن دو پس اگر دخول کرده

بانکه

بانکه اسم او را اول ذکر کرده در حین عقد پس از برای اوست میراث شوهر خود اگر
وفات کرد و بر اوست عده وفات و هرگاه دخول کرده بانکه اسم او را بعد از اسم اول ذکر
کرده مهری از آن مرد از برای او نیست چراکه عقد او باطل بوده و زن او نبوده ولکن باید
عده بدارد چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند **مسئله**
کسیکه چهار زن دائمی داشته باشد و یکی از انها را طلاق دهد بطلاق رجعی جایز نیست
از برای او که عقد کند از برای خود زنی دیگر را بعقد دوام تا آنکه منقضی شود عده
ان مطلقه پس هرگاه در بین عده مطلقه زنی دیگر را بعقد دوام از برای خود عقد کرد
از روی نادانی عقد او باطل است و باید تفریق شود در میان ایشان پس هرگاه دخول کرده باو قبل
از تفریق باید مهری را که قرار داده بدهد چراکه مهر عوض بضع اوست و بر اوست نگاه
داشتن عده و هرگاه دخول نکرده تفریق شود در میان ایشان مهری از برای زن نیست چنانکه
عده بر او نیست چراکه عقد او باطل بوده پس چون عده مطلقه منقضی شد اگر خواست
او را بعقد جدیدی عقد میکند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند **مسئله** کسیکه چهار زن دائمی دارد و دخول بیکی نکرده او را طلاق گوید میتواند
زنی دیگر را از برای خود بدوام عقد کند چراکه غیر مدخوله عده ندارد و همچنین هرگاه یکی
از زنهای او وفات کند میتواند زنی دیگر را بعقد دوام عقد کند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** هرگاه کسی که چهار زن دائمی دارد یکی از آن
چهار را طلاق گوید بغیر طلاق رجعی احتیاط در اینست که در عده او زنی دیگر را بعقد

دوام

دوام از برای خود تزویج نکند اگرچه بعضی از فقها جایز دانسته اند بطور کراهت و
لکن در احادیث تصریح بان نشده واحتیاط در امر فروج لازم است **مسئله** هرگاه
شخص مجوسی با زنهای خود مسلمان شوند پس اگر بیش از چهار زن دائمی دارد باید چهار
نفر از زنهای خود را اگر بخواهد نگاه دارد و زیاده از چهار را طلاق گوید چنانکه در
احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** جایز است که شخص
بصیغه انقطاع زنهای بسیار را صیغه کند هر قدر بخواهد چنانکه جایز است که بوطی حلالی
کنیزهای مملوک را وطی کند بغیر عقد دائمی هر قدر که بخواهد چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی در ان نیست **مسئله** جایز است که غلام مملوک بوطی حلالی باذن
مولای خود بغیر عقد دوام وطی کند با کنیزهای بسیار و غیر ایشان از سایر زنهای
ازاد بصیغه انقطاع چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند **مطلب هفتم** در زنهائیکه بسبب کفر و مثل ان حرام میشوند بر اهل حق
و امور متعلقه بان و در ان چند مسئله است **مسئله** جایز نیست از برای شیعه
مناکحه با کفاریکه غیر از اهل کتابند پس جایز نیست زن دادن و زن گرفتن از ایشان
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست **مسئله** جایز است بطور کراهت
زن گرفتن از اهل کتاب که یهود و نصاری باشند و ملحق بایشانند مجوس و کراهت در
مجوس شدید تر است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
و بعضی جایز ندانسته اند ابتداءً **مسئله** در صورتی که یافت شود زن مؤمنه سزاوار نیست

مطلب هفتم در زنهائیکه بسبب کفر و مثل ان حرام میشوند

ابتداءً مراد اینست که شخص مسلم و مسلم زاده است جایز ندانسته اند از اهل کتاب زن بگیرد و اما کسیکه از اهل کتاب بوده و مسلم شده جایز دانسته اند بطور کراهت

کرمرد

که مرد مؤمن یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه را نکاح کند و کنیز مؤمنه بهتر است از برای مؤمن
از ایشان چه جای زن ازاد مؤمنه و هرگاه تزویج کرد ایشان را باید منع کند او را از شرب خمر
واکل گوشت خنزیر و باید حفظ کند اولاد خود را که از انها بوجود میایند که مغرور به
انها نشوند و فریب نخورند بدین باطل انها چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند و بعضی جایز ندانسته اند **مسئله** هرگاه مؤمنی زنی از اهل
کتاب را تزویج بخواهد بکند باید زن کم شعور مستضعفی را تزویج کند نه زنیکه متعصب باشد
و انکار حق را از روی عصبیت جاهلانه کند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
در میان مجوزین نیست **مسئله** جایز است متعه کردن زن کتابیه و وطی او بملکیت
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** جایز نیست
از برای مردان ازاد که بیش از دو زن کتابیه را بعقد دوام تزویج کنند چرا که حکم انها در
این باب حکم کنیزهای مملوکه است که جایز نیست سه کنیز را بعقد دوام تزویج کرد پس اگر
دو زن کتابیه داشته باشند بعقد دوام جایز نیست که کنیزی را بعقد دوام تزویج
کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** هرگاه
احدی از زن و شوهر ایمان اورد و بعد از ان دیگری هم ایمان اورد پس انها بنکاحی
که در حال کفر داشتند باقی خواهند بود چنانکه اگر مرد ایمان اورد و زن او ایمان
نیاورد نکاح انها باقیست و باطل نمیشود ولکن اگر زن ایمان اورد و شوهر او ایمان
نیاورد تا انکه عده ان زن بگذرد نکاح انها باطل شود و میتواند ان زن بدیگری

شوهر

شوهر کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مؤمنی زن مؤمنه دارد جایز نیست که زن کتابیه از برای خود عقد کند مگر باذن آن زن مؤمنه و هرگاه بدون اذن او عقد کرد عقد او باطل است مانند آنکه اگر کنیزی را بدون اذن زن مؤمنه عقد کند عقد او باطل است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مؤمنی زن کتابیه داشته باشد و بخواهد تزویج کند زن مؤمنه را پس بدون اذن زن کتابیه میتواند تزویج کند و در قسمت شب از برای مؤمنه دو شب است و یکشب از برای کتابیه مانند قسمت کنیز چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مؤمنی زن کتابیه داشته باشد و زن مؤمنه را از برای خود عقد کند و دخول کند باو و او ندانسته که شوهر او زن کتابیه دارد و بعد بفهمد که او زن کتابیه داشته پس آن زن مؤمنه میتواند که تمام مهر خود را بگیرد پس اگر خواست بماند میماند و اگر نخواست از منزل او میرود و از روزیکه میرود عده خود را نگاه دارد بقدر عده طلاق و بعد از انقضای عده بهر کس که بخواهد شوهر میکند و احتیاج بطلاق ندارد و هرگاه شوهر زن کتابیه خود را در بین عده زن مؤمنه طلاق داد میتواند رجوع کند بزن مؤمنه خود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه زن کتابیه ایمان آورد پیش از شوهر خود و پیش از آنکه شوهر او دخول کند باو نکاح در میان او و شوهر او باطل شود و نه مهری از برای

او است و نه عده باید نگاه دارد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله جایز نیست مناکحه با نصاب و نمیتوان زن داد بانها و نمیتوان زن گرفت از آنها مگر در حال تقیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله جایز است زن گرفتن از عامه اگر آن زن مستضعف باشد یعنی عداوتی با حق و اهل حق نداشته باشد و جایز نیست زن دادن بانها اگرچه مستضعف باشند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کافری مسلمان شود و زنی بگیرد و [illegible] و بعد از آن مرتد شود و از اسلام خارج شود پس هرگاه دخول نکرده نکاح او باطل میشود و هرگاه دخول کرده بعد از انقضای عده طلاق نکاح او باطل میشود پس هرگاه در بین عده توبه کرد از ارتداد خود و مسلمان شد نکاح او باقیست و هرگاه بعد از انقضای عده توبه کرد نکاح او باطل شده و بعقد جدیدی میتواند آن زن را تزویج کند برضای او چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسیکه در اسلام تولد کرده و پدر و مادر او مسلمان بوده اند مرتد شود از اسلام پس توبه او را قبول نمیکنند و نکاح او باطل میشود و مدخوله او بعد از انقضای عده خود شوهر میکند و عده وفات نگاه میدارد و مال او را بورثه او تقسیم میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مطلب هشتم در سایر امور یکه مانع از نکاح میشود و آنچه متعلق بانست و در آن چند مسئله است مسئله جایز نیست تزویج کردن در

مطلب هشتم در سایر امور یکه مانع از نکاح میشود

حال احرام پس هرگاه بدانند که در حال احرام جایز نیست زن گرفتن و از روی علم
و دانائی زن بگیرند این عقد باطلست و این زن حرام مؤبد میشود بر آن مرد یعنی تزویج کرده
که هرگز نمیتواند او را بگیرد و هرگاه ندانند که جایز نیست و از روی جهل و نادانی تزویج
کرد عقد او باطل است و لکن این زن حرام مؤبد نمیشود بر او پس اگر خواستند بعد از
احرام بعقد جدید تزویج کنند جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در این نیست مسئله جایز نیست در حال احرام جاری کردن صیغه نکاح اگرچه
از برای کسی باشد که محرم نیست و اگر کسی در حال احرام جاری کرد صیغه نکاح را
این عقد باطلست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در این نیست مسئله
هرگاه در میان زن و شوهری ملاعنه اتفاق افتاده باشد و طریقه بعد از این خواهد
آمد انشاء الله باید تفریق کرد در میان ایشان و این زن حرام مؤبد میشود بر آن شوهر
که هرگز نمیتواند او را بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در این نیست
مسئله کسیکه زن خود را نسبت بزنا دهد و این زن گنگ و لال باشد باید تفریق
شود در میان ایشان و این زن حرام مؤبد شود بر آن مرد که هرگز نمیتواند او را تزویج کند
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه
زنی شوهر خود را نسبت بزنا دهد و آن مرد کر باشد باید تفریق شود در میان
ایشان و این زن حرام مؤبد شود بر آن مرد چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از
فقها فتوی بآن داده اند و بسیاری اعتنا بحدیث نکرده اند مسئله کسیکه دخول

کند بزن خود و آن زن بسن نه سال نرسیده باشد این زن حرام مؤبد شود بر آن مرد چنانکه
در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه دخول کند
بزن خود و آن زن بسن نه سالگی نرسیده باشد و افضا کند او را یعنی ممر حیض و ممر بول
او را یکی کند پرده که فاصله میان این دو ممر را پاره کند این زن حرام مؤبد میشود از برای آن مرد
و آن مرد باید نفقه او را بدهد یا او را در خانه خود نگاه دارد و نفقه و کسوه او را بدهد تا
زنده است چرا که بکار مردان نمیآید چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بآن داده اند مسئله جایز نیست تزویج کردن کنیز مملوک از برای مرد آزادی که مهری
داشته باشد که زن آزاد بگیرد و خوف نداشته باشد که بمعصیت زنا گرفتار شود و لکن
اگر مهری ندارد که زن آزادی بگیرد و میترسد بر نفس خود که اگر تزویج مملوکی نکند
در زنا واقع شود جایز است از برای او تزویج کردن کنیز مملوکه چنانکه در احادیث وارد
شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله جایز نیست دخول کردن بکنیزیکه
تازه خریده اند پیش از استبرای رحم او و اگر در وقت خریدن آن کنیز حایض باشد
پس چون از حیض پاک شود استبرا بعمل آمده و هرگاه فروشنده کنیز بگوید که استبرا
بعمل آمده میتوان بقول او عمل کرد و واجب نیست که استبراء دیگر بعمل آید و همچنین اگر
مالک کنیز زن باشد یا طفل باشد واجب نیست که استبرا بعمل آورند مگر آنکه بداند
که آن کنیز شوهری داشته و همچنین هرگاه کنیز طفل باشد یا یائسه باشد که احتمال
حملی در او نرود واجب نیست استبرا چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها

فتوی بان داده اند مسئله کنیزی را که بشراکت مالک شده اند بعضی از شریکها بدون اذن
سایر شرکاء نمیتواند دخول کند و اگر بدون اذن سایر شرکا شریکی دخول کرد باو و حامله
شد ان کنیز را باید باعلای قیمتها از برای خود بردارد و ولد او ملحق باو میشود و حرام زاده
نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله شغاری در اسلام
نیست یعنی جایز نیست که زنی را تزویج کنند و مهر ان زن را زنی قرار دهند که بدهند
مثل انکه بگویند تزویج کردم بتو خواهر خود را که مهر او اینست که تو هم تزویج کنی
بمن خواهر خود را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله کسی
که زن ازاد بر او سه مرتبه طلاق گفت بهر طلاقی باشد نمیتواند او را تزویج کند مگر
انکه ان زن شوهر کند و ان شوهر با او جماع کند و او را طلاق دهد و عده او منقضی
گردد پس شوهر اولی میتواند او را تزویج کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله کسیکه نه مرتبه زن ازاد بر الطلاق دهد بطلاق عدی ان زن
حرام مؤبد میشود بر او که هرگز نتواند او را تزویج کند و صورت وقوع این حرمت ابدی این است
که شخصی زن خود را طلاق دهد و در بین عده رجوع کند و با او جماع کند و باز او را طلاق
دهد و باز در بین عده باو رجوع کند و با او جماع کند و باز مرتبه سیوم او را طلاق دهد
پس ان زن بعد از انقضای عده طلاق شوهری دیگر کند و ان شوهر با او جماع کند و او را
طلاق دهد بعد از انقضای عده طلاق شوهر اولی او را تزویج کند و با او جماع کند پس
او را طلاق دهد در بین عده باو رجوع کند و با او جماع کند و همچنین تا انکه سه طلاق

کوید و باز ان زن شوهری دیگر کند و ان شوهر با او جماع کند و بعد او را طلاق گوید و بعد
از انقضای عده طلاق شوهر اولی باز او را تزویج کند بعد از دو محلل و با او جماع کند و بعد
او را طلاق دهد با شرائط ان و باز در بین عده باو رجوع کند و با او جماع کند و بعد او را
طلاق دهد با شرائط ان و باز در بین عده باو رجوع کند و بعد او را طلاق دهد با شرائط
ان پس نه طلاق که بعد از هر سه طلاق محللی واقع شد وقوع یابد پس ان زن بر شوهر
اولی حرام مؤبد شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
کنیز مملوکه را هرگاه دو مرتبه طلاق داد شوهر او نمیتواند او را تزویج کند مگر انکه بعد از دو
طلاق شوهری دیگر کند و ان شوهر با او جماع کند و بعد او را طلاق دهد با شرائط
ان پس بعد از انقضای عده شوهر اولی میتواند او را تزویج کند چه شوهر او مملوک باشد
یا ازاد باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مطلب پنجم
در امور متقدمه نکاح و نظر کردن است و در ان چند مسئله است مسئله مؤمنان و
مؤمنات کفو یکدیگرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
مؤمنی که خوشخلق باشد و عفتی داشته باشد و چیزی داشته باشد که بان معیشت
کند و خواستگاری کند از کسی زنی را نباید او را رد کند چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست و بعضی واجب دانسته اند اجابت او را مسئله کسیکه تزویج کند
دختر خود را بشارب الخمری قطع کرده صله رحم را چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله مکروه هست که تزویج کنند بمردی که بدخلق است چنانکه

وبا او جماع کند

بعد از

مطلب پنجم در امور متقدمه نکاح و نظر کردن

در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله بهترین زنها زنیست که زاینده و ولود و ودود و عفیفه و عزیزه در میان قوم خود باشد و ذلیله از برای شوهر خود باشد و بدترین زنها زنیست که در میان قوم خود ذلیله باشد و نسبت بشوهر خود عزیزه و سلیطه و لجوجه باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مستحبست که زن را از برای عفت و نجابت و دیانت او بگیرند نه از برای حسن و جمال و مال او و ما احسن الدین والدنیا اذا اجتمعا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله سزاوارست تزویج کردن زن گندم گون کشاده چشم خوش خلق خوش روی خوش اندام نه بلند و نه کوتاه صاحب مو و گیسوان بلند و صاحب عجز و ورک بزرگ چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله سزاوارست تزویج کردن دختر باکره چرا که دهن دختران خوش بوتر است و رحم انها پاک و پاکیزه است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله بهترین زنها زنهای قریشیند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مکروه است نکاح زنگیان و خوزیان و سند و هند و نبط و کرد و مجنونه و صاحب حماقت و لوچ و ازرق چشم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه بخواهد زنی را تزویج کند جایز است از برای او که نظر کند باندام او و رو و موی و بند دست او بدون شهوت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز نیست نظر کردن بزن مؤمنه اجنبیه که اراده تزویج او ندارند و هرگاه بحسب اتفاق نظری افتد ببدن او بی قصد نباید نظر را باو دوخت

عجز سرین ورک استخوان سرین

پس نظر اول گناهی ندارد و نظر دویم معصیتست و نظر سیوم هلاکتست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله سزاوار نیست نظر کردن بپشت سر زنهای نامحرم در زیر لباس و کسیکه راضی نیست که مردان نامحرم نظر کنند بپشت سر زن او باید احتراز کند از اینکه باد بار زنان مردم نظر کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است از برای شوهر که نظر کند بجمیع بدن زن خود و از برای زن که نظر کند بجمیع بدن شوهر خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است از برای محارم غیر از شوهر که نظر کنند بزن محرم از موضع قلاده و گردن بند تا فرق سر و از بازوی زن تا سر انگشتان او چنانکه در احادیث وارد و خلافی در ان نیست مسئله زینتی که در زن هست بر سه گونه است یکی ظاهر زینت و ان صورت و سورمه و حنا و انگشتر و کف های دست و قدمهای پاها است که انها را غیر محارم هم میتوانند ببینند و دویم زینتی است که مخصوص محارم است که میتوانند ببینند و ان از موضع قلاده و گردن بند است تا فرق سر و از موضع بازوبند است تا سر انگشتان دست و از موضع خلخال است تا سر انگشتان پا و سیوم زینتی است که مخصوص شوهر است و ان تمام بدن زنست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله زنهای یائسه که از کثرت سن حائض نمیشوند و از نکاح باز مانده اند رخصت دارند که چادر خود را از سر بیندازند در حضور مردان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله غیر اولی الاربه و کسانیکه شهوت نکاح

اولی الاربه صاحبان عقل و کمال

در انها نیست مثل اطفال کوچک و پیران سالخورده و ضعیفان و احمقانی که متابعت
میکنند و همراه شخص میروند که چیزی بگیرند و بخورند لازم نیست در حجاب شدن از انها
چنانکه در تفسیر ایات و احادیث وارد شده و خلافی در انها نیست مسئله حرمتی
از برای کفار نیست و جایز است نظر کردن بصورت و موی و دست و پای انها مثل حیوانات
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله زنهای
اهل بادیه و اهل بیابانها و بعضی دهات که رو نمیگیرند و نمیدانند که شعور احتجاب ندارند جایز است
نظر کردن بانها بدون شهوت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد
در ان نیست مسئله سزاوار نیست که زنهای مؤمنه بی حجاب خود را بنمایانند بزنهای یهود
و نصاری و مجوس و سایر کفار چرا که ان زنها وصف میکنند از برای اقوام خود اوصاف
ان زن مؤمنه را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست
مسئله سزاوار نیست که زن اجنبیه با مرد اجنبی در خلوتی با هم باشند بدون
ثالثی سوای معصوم علیه السلام چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
سزاوار نیست که مرد اجنبی در جائی بخوابد که صدای کشیدن نفس زن اجنبیه بگوش او
برسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله سزاوار نیست که
زن اجنبیه صدای خود را بشنواند بمرد اجنبی بیش از پنج کلمه مگر بقدر مقام ضرورت چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست وصف کردن زن اجنبیه را
از برای مرد اجنبی که مبادا باعث وقوع فاحشه شود در میان ایشان چنانکه در احادیث

وارد

وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست مصافحه کردن مرد اجنبی با زن اجنبیه
مگر از پس جامه و بهتر اینست که مرد با زن مصافحه نکند اگر چه محرم هم باشند چنانکه از احادیث
معلوم میشود و خلافیکه محل مسئله جایز نیست مزاح و شوخی کردن مرد اجنبی با زن اجنبیه
اعتنا باشد در ان نیست
چنانکه در احادیث وارد و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست بوسیدن مرد اجنبی
دختر اجنبیه را هرگاه ان دختر شش ساله باشد یا بیشتر و جایز نیست بوسیدن زن
اجنبیه پسر اجنبی را هرگاه ان پسر شش ساله باشد یا بیشتر و همچنین بر عکس این در
هر دو صورت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست
که زن اجنبیه نظر کند بمرد اجنبی و بدوزد نظر خود را باو اگر چه ان مرد کور باشد چنانکه
از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست که زن اجنبیه
حجاب قرار ندهد در میان خود و مرد خصی و خواجه اگر ان خواجه مملوک او نباشد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مکروه هست از برای زن مالکه که موی
خود را از مملوک و غلام خود نپوشاند و او ببیند موی او را و ساق پای او را اگر خوف
فساد و فاحشه در ان نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد
در ان نیست مسئله مکروه هست از برای مرد اجنبی که وارد شود بر زن اجنبیه
مگر باذن ولی ان زن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
جایز است که معالجه کند مرد اجنبی زن اجنبیه را و نظر کند باو و زن اجنبیه مرد اجنبی را
در مقام ضرورت و ناچاری چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله

جایز

جایز نیست که زنها در میان راهها در میان کوچه و بازار راه روند و مردان از خود دفع
کنند بلکه وسط راهها از مردانست و کنار راهها و پای دیوارها از زنها است چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مطلب دهم** در عقد بستن و امور
متعلقه بآنست و در آن چند مسئله است **مسئله** مستحبست خواندن خطبه در
وقت خواستگاری زن و در وقت جاری کردن صیغه نکاح و کفایت میکند
که بگوید الحمد لله وصلی الله علی محمد و آله و نستغفر الله چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست **مسئله** مستحبست که در وقتیکه میخواهند تزویج
کنند دو رکعت نماز بجا آورند و دعا کنند که خداوند مبارک کند بر ایشان و دعاهائی
که وارد شده بخوانند چنانکه مستحبست که در شب عقد کنند و در اوقاتیکه هوا
گرمست یا قمر در عقربست عقد نکنند که امر ایشان منجر بمفارقت خواهد شد
چنانکه مستحبست ولیمه دادن و ولیمه را در روز قرار دهند و در شب زفاف کنند
و ولیمه یک روز یا دو روز است و بیش از یک روز یا دو روز ریا و سمعه است چنانکه جمیع اینها
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** الفاظیکه در کتاب و
سنت از برای اجرای صیغه نکاح وارد شده انکحت و زوجت و متعت است و خلافی
در آن نیست **مسئله** در اغلب مواضع مرد را مقدم داشته اند بر زن مثل ارید
ان انکحک احدی ابنتی و زوجناکها و خلافی در آن نیست **مسئله** تکرار صیغه
نکاح سنتی ندارد مثل تکرار سایر صیغ و خلافی در آن نیست **مسئله** خود

مطلب دهم در عقد بستن و امور متعلقه بآنست

زن و شوهر میتوانند صیغه نکاح را جاری کنند مثل آنکه زن بگوید انکحتک نفسی علی
الصداق المعلوم و مرد بگوید قبلت النکاح علی الصداق المذکور هرگاه معنی این الفاظ را
بدانند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست **مسئله** زن و مرد
میتوانند که وکیل کنند غیر را در اجرای صیغه نکاح و سایر عقود پس وکیل زن بگوید
انکحت موکلک موکلتی علی الصداق المعلوم و وکیل مرد بگوید قبلت النکاح لموکلی علی
الصداق المعلوم چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست **مسئله**
بیشتر از فقها جایز ندانسته اند که صیغه نکاح را بغیر الفاظ عربی جاری کنند نظر بآنکه
احکام و مسائل شرعیه امور یست توقیفیه و نمیتوان تغییر داد و بعضی از فقها جایز دانسته
اند که بهر زبانی باشد نظر بآنکه زنی آمد بخدمت حضرت امیر صلوات الله علیه و آله و عرض
کرد مرا از گناه پاک کن فرمودند چه گناه کرده عرض کرد در بیابان تشنه شدم و مرد برا
دیدم که آب داشت با و گفتم که جرعه آبی بمن بده گفت نمیدهم مگر آنکه بگذاری با تو جماع
کنم چون تشنه بودم راضی شدم و جرعه آبی گرفتم و آشامیدم و او با من جماع کرد فرمودند
نکح والله یعنی بخدا قسم که این کار نکاح است و زنا نیست با اینکه الفاظ مخصوص نکاح و
تزویج و تمتیع را جاری نکرده بودند ولکن فتوای مشهور بی شبهه است و طریق نجات
در امر فروج فتوای ایشانست **مسئله** در مقام ضرورت که یافت نشود کسیکه عربی
بداند و اجرای صیغه نکاح کند جایز دانسته اند که بهر زبانی باشد جاری کنند صیغه
نکاح را و خلافی در آن نیست **مسئله** گنگ و لال میتواند از جانب خود بطور اشاره

که بفهماند معنی نکاح را ببندد عقد خود را چنانکه میتواند که بطور اشاره از جانب
خود طلاق دهد چرا که در احادیث رسیده که حتما باید وکیل کرد غیر را در اجرای صیغه
نکاح و حال آنکه اگر لال بخواهد وکیل کند غیر را باز توکیل او هم بطور اشاره خواهد بود
بلکه وارد شده در طلاق دادن او که مقنعهٔ زن خود را بر سر زن اندازد و اگر بخواهد رجوع
کند مقنعه را از سر زن بردارد باری فرقی نیست در اینکه زن و مرد هر دو لال باشند
یا یکی از ایشان لال باشد چنانکه فرقی نیست که لالی اما در زاد باشد یا عارض شده باشد
و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست بخشیدن فرج و عاریه دادن و حلال کردن
ان از زن آزاد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه در
وقت اجرای صیغه نکاح شرط کند که اگر بر سر زن خود زنی دیگر بگیرد زن او مطلقه
باشد شرط او باطلست و نکاح او صحیح است و میتواند زنی دیگر بگیرد و طلاق واقع نمیشود
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه در وقت اجرای
صیغه نکاح شرط کند که اختیار جماع یا طلاق با زن باشد چنین شرطی باطل است
و زن نمیتواند منع کند شوهر خود را از جماع کردن و نمیتواند که خود خود را طلاق
دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه شرط کند با زن
خود که اگر مهر او را تا موعد معلوم داد ان زن زن او باشد و اگر تا سر موعد مهر او را نداد
ان زن زن او نباشد چنین شرطی باطل است و زن زن او است اگرچه صداق او را در سر
ان موعد ندهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه در

ضمن العقد شرط کنند که زن و شوهر ارث از یکدیگر نبرند آن شرط باطلست چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است که در وقت عقد بستن
شرط کنند که شوهر در شب برود پیش زن یا در روز یا اینکه شرط کنند با زن که خواهش قسمت
نداشته باشد یا نفقه و کسوهٔ معینی از برای او قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز است که در وقت عقد بستن
شرط کنند که شوهر دخول در فرج زن نکند پس هرگاه چنین شرطی را کردند باید وفا کنند
بشرط خود و هرگاه بعد از ان زن اذن داد دخول در فرج خود را جایز است دخول
کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله
کسیکه شرط کند در ضمن عقد که زن را از بلد خود بیرون نبرد باید وفا کند بشرط خود
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه بمملوک خود بگوید
که ترا آزاد کردم بشرط آنکه دختر خود را بتو تزویج کنم پس هرگاه زنی دیگر را اختیار کردی
صیغه باشد باید صد تومان فی المثل بمن بدهی و باین طور عقد او را بستند پس هرگاه
تخلف کرد و زنی دیگر را اختیار کرد باید آن مبلغ را بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و
بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله جایز است عقد بستن زنهای متعدد به صداقهای
معینه مختلفه بجاری کردن صیغهٔ واحده مثل آنکه بگوید انکحتک زینب علی صداق خمسین
تومانا و هند علی اربعین و رقیه علی صداق ثلثین تومانا و سکینه علی صداق عشرین
تومانا و جواب گوید که قبلت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله

هرگاه از برای کسی دختران بسیار باشد و یکی از آنها را عقد کند از برای شخصی و لکن اسم
معقوده را ذکر نکند پس اگر شوهر همه از دخترها را دیده و قبول کرده تزویج او را نکاح او
صحیح است و لکن پدر آن دخترها در میان خود و خدا باید همان دختر را که عقد بسته بان
شخص بدهد و اگر آن شخص همه دخترها را ندیده عقد باطل است چنانکه در احادیث وارد
شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه اسم زنی را که میخواهند عقد کنند
باشتباه خطا کنند و اسم دیگر را ذکر کنند و لکن معقوده معلوم باشد عقد او صحیح است
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه اسم زن را ندانند
در وقت عقد بستن یا طلاق دادن باید او را معین کنند بعلامات چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هیچ اعتباری نیست در مزاح و شوخی در
نکاح و نه در سایر عقود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله
شرط صحت نکاح حضور شاهد نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
آن نیست مسئله زن خود میتواند که خود را تزویج کند و لکن مستحب است که امر تزویج
خود را واگذارد بمرد دانائی که او را تزویج کند چه آنکه مردان مردان را بهتر میشناسند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه زنی امر تزویج خود را وا
گذارد بمردی آن مرد نمیتواند که او را از برای خود تزویج کند چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه زنی در حال مستی تزویج کند
خود را از برای کسی و چون بهوش آمد امضا کند عقد خود را آن عقد صحیح است و هرگاه

امضا

امضا نکند آن عقد باطل است چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله هرگاه مریض در حال ناخوشی تزویج کند و بعد از آن فوت شود
پس اگر دخول بزوجه خود کرده نکاح او صحیح است و بر زن است عده و از برای او است مهر
و میراث و اگر دخول نکرده فوت شود نکاح او باطل است و عده بر زن نیست و از برای او
مهری و میراثی نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله جایز است که مالک مملوکه خود را عقد کند از برای مملوک خود چنانکه جایز است
که تحلیل کند کنیز خود را از برای غلام خود چنانکه جایز است که اذن دهد بغلام خود
که او از برای مولای خود بخرد کنیزانی چند را و با آنها مجامعت و مباشرت کند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز است
از برای مالک که کنیز خود را تحلیل کند یا تزویج کند از برای برادران مؤمن خود
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مطلب پانزدهم در اولیای
عقد است و در آن چند مسئله است مسئله ائمه علیهم السلام اولی اند بمؤمنین از خود
ایشان در جمیع امور النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین چنانکه از آیات و احادیث
معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله حاکم شرع ولی
صغار و سفها و مجانین است در جمیع امور ایشان در مقامیکه پدر ایشان یا وصیی
که او تعیین کرده در امور ایشان در میان نباشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی

مطلب پانزدهم در اولیای عقد است

که محل

که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله پدر و جد پدری هر قدر بالا بروند نه جد مادری
ولی اولاد صغار خود هستند و میتوانند تزویج کنند اولاد صغار خود را چه ذکور باشند
و چه اناث و بعد از کبیر شدن نمیتوانند که امضای تزویج پدر و جد پدری خود را نکنند چنانکه
از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله پدر و جد
پدری ولی دختر باکره خود هستند در تزویج او اگرچه ان دختر کبیره باشد چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله سزاوار است که پدر و جد پدری
میل و رضای دختر کبیره خود را ملاحظه کنند چرا که او در امر تزویج خود حظی و نصیبی
دارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مگر انکه بعضی بدون رضای
او جایز ندانسته اند ولایت پدر و جد پدر بر او در تزویج او مسئله زن ثیبه بدون اذن
پدر و جد خود میتواند شوهر کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله پدر میتواند که دختر خود را از برای کسی عقد کند اگرچه جد پدری راضی
نباشد و جد پدری میتواند ان دختر را از برای کسی عقد کند اگرچه پدر دختر کراهت داشته
باشد پس هر یک از پدر و جد پدری که عقد ببندند عقد ایشان صحیح است و رضای
دیگری شرط نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مگر همانکه اشاره
شد که بعضی ولایت پدر و جد پدر را بر دختر کبیره باکره ثابت ندانسته اند مسئله
هرگاه پدر بخواهد که دختر باکره خود را بکسی دهد و جد پدری بخواهد که ان دختر را
از برای کسی دیگر عقد کند و اختلاف کنند جد پدری اولی خواهد بود از پدر مادام که نخواهد

ضرر

ضرری بدختر رساند و باید صلاح او را منظور داشته باشد پس اگر جد مصلحت
دختر را منظور نداشت پدر اولی خواهد بود از جد چنانکه از احادیث معلوم میشود
و بسیاری از فقها فتوی باین داده اند مسئله هرگاه پدر دختر باکره خود را از برای
کسی عقد بست بدون اطلاع جد پدری و جد پدری بدون اطلاع پدر ان دختر را از
برای شخصی دیگر عقد بست پس هر کدام که پیشتر عقد بسته اند عقد او صحیح است و
عقد ان دیگری باطلست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد
دران نیست مسئله هرگاه پدر و جد پدری بحسب اتفاق دختر را در یکوقت عقد بسته باشند
از برای دو نفر عقد جد پدری صحیح است هرگاه باعث ضرری از برای دختر نباشد چنانکه از احادیث
معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله پسر بالغ میتواند زن از برای
خود عقد کند اگرچه پدر او راضی نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله از برای غیر پدر و جد پدری ولایتی بر اولاد ایشان نیست از
سایر اقارب از مادر و برادر گرفته تا عمو و خالو مگر ولایت عامه ائمه طاهرین علیهم السلم
مطلقا و ولایت حاکم شرع در نبودن پدر و جد پدری و ولایت وصی و قیم صغار بحسب
وصایت و قیمومت چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد دران
نیست مسئله هرگاه مادر زنی را عقد بست از برای پسر خود بدون اطلاع پسر پس
هرگاه پسر امضای عقد بستن مادر را نکرد عقد او باطلست و نصف صداق بر ذمه مادر
قرار داده باید معقوده بدهد و اینمطلب اختصاصی بمادر ندارد بلکه اختصاصی بپسر هم ندارد

خود را اگرچه عقد او صحیح است و هرگاه پسر امضای عقد ایشان [illegible] مادر

بلکه

بلکه هر کس بطور فضولی عقد بست هر کس را از برای هر کسی صحیح عقد او موقوف بامضای
معقود و معقوده یا ولی ایشانست و با نبودن امضا شخص فضول باید نصف صداق را
بدهد و عقد او باطل است و میراثی از برای معقود و معقوده در میان ایشان نیست چنانکه
عده بر معقوده لازم نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا
باشد در آن نیست مسئله جایز است از برای ولی و از برای هر کس که اختیار امر تزویج
او با خود او باشد که وکیل کند هر کسرا اگر بخواهند که آن وکیل عقد کند یا وکیل کند
دیگریرا که او عقد کند مگر آنکه تصریح شده باشد که وکیل در توکیل غیر نباشد
چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله
زنیکه وکیل کند برادر بزرگ خود را بلکه وکیل کند هر کسرا که او را شوهر دهد و وکیل
هم او را عقد کند از برای کسی و آن زن بی خبر باشد از عقد بستن وکیل پس برادر کوچک
آن زن با شخصی دیگر بطور فضولی آن زن را عقد کند از برای شخصی دیگر و آن زن امضا
کند عقد بستن ایشانرا و تمکین کند که آن شخص با او جماع کند خواه حامله شود یا
نشود پس شوهر اول ثابت کند که وکیل آن زنرا و را عقد بسته از برای او پس آن زن زن
شوهر اولست اگرچه حمل برداشته باشد از شوهر دویم و ولد دویم ملحق به پدر خود است و
از برای آن زن دو صداق است یکصداق اگر وکیل او او را با و صداق عقد بسته و یکصداق از برای آنکه
دویمی با او جماع کرده چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله
هرگاه زنی وکیل کند کسیرا که او را شوهر دهد و شخصی دیگر بطور فضولی عقد کند

او را از برای کسی و او امضا کند عقد فضولیرا و وکیل او نداند این را باشد که او عقد
فضولی را امضا کرده پس او را عقد کند از برای کسی دیگر عقد او باطل است چرا که بعد
از امضای عقد فضولی اتفاق افتاده و مهری هم از برای او نیست چرا که امضای عقد فضولیرا
کرده چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه برادر بزرگ
زنیرا بطور فضولی عقد کند از برای کسی و برادر کوچک او هم بطور فضولی او را عقد کند از
برای شخصی دیگر پس آن زن عقد هر یکرا که امضا نمود عقد او صحیح است و بهتر اینست
که امضای عقد برادر بزرگ را نماید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله وصیکه از جانب پدر وصی باشد هرگاه پدر امر تزویج اولاد صغار خود را با و
واگذار کرده میتواند که آنها را در حال صغر تزویج نماید چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله امر تزویج غلام و کنیز مملوک با مالک
و مولای ایشانست پس هر یکرا بهر کس که میخواهد میتواند تزویج کند و تحلیل نماید
و رضای ایشان شرط نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
هرگاه مملوک بدون اذن مالک خود تزویج کرد و بعد مالک امضای تزویج او را نمود
تزویج او صحیح است اگرچه بعد از دخول مالک امضا کند چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه مردی امر کند شخصی را که زنی را
از سادات شهری فی المثل از برای او عقد کند و آن شخص زنیرا از سادات شهری دیگر عقد کند
فی المثل مخالفت کرده امر او را پس اگر امر امضای عقد او را نکرد عقد او باطل است و

مامور باید نصف صداقی را که قرار داده بان معقوده بدهد و عده بران زن نیست چنانکه
میراث از برای او نخواهد بود از ترکه آن مرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که
محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه شخصی امر کند بکسی که از برای او زنی را عقد
کند و مامور بمقتضای امر او زنی را از برای او عقد کرد و بعد از عقد کردن آنشخص
انکار کرد که او را امر کرده پس اگر مامور اقامه شهود کرد و ثابت کرد که آنشخص او را امر
کرده پس اگر آنزن را نخواست باید طلاق بگوید و نصف مهری که مامور قرار داده باید
بان زن بدهد و هرگاه مامور اقامه شهود نکرد و ثابت نکرد که آنشخص او را امر کرده
خود مامور باید نصف صداقی را که قرار داده بان زن بدهد و اگر اسمی از صداق ذکر نکرده
آن زن چیزی طلبکار نیست و میتواند شوهر کند بدون طلاق و لکن واجب است بر آنشخص که
او را طلاق بگوید و اگر طلاق نگفت عاصی است چنانکه در احادیث وارد و خلافی که محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله هرگاه شخصی امر کند کسی را که از برای او زنی در بلدی عقد کند
پس مامور برود بان بلد و عقد کند پس چون از ان بلد برگردد آنشخص مرده باشد پس
اگر عقد او بعد از مردن آنشخص اتفاق افتاده عقد باطلست و از برای آن زن مهری و میراثی
نیست چنانکه عده بر او واجب نیست و هرگاه بعد از تفحص معلوم شد که عقد او پیش از مردن
آنشخص اتفاق افتاده نصف مهر او را از ترکه آنشخص باید داد و از برای او است میراث و بر
او واجبست عده وفات چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان
نیست مسئله هرگاه زنی وکیل کند مردی را که او را شوهر دهد پس آن مرد او را از برای خود

عقد کند عقد او باطلست و آنزن هر کس بخواهد میتواند شوهر کند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز نیست از برای زن که وکیل
کند مردی را که او را از برای خود عقد کند و باید کسی دیگر را وکیل کند که او را عقد کند
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله جایز است که
طفل صغیر را وکیل کنند که صیغه عقد را جاری کند هرگاه بتواند صیغه را جاری کند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله زن
مصدق است در امر نکاح خود و همین که ادعا کرد که مانعی از برای او نیست در نکاح میتوان
او را نکاح کرد و نباید از او طلب کرد شاهد و قسم را چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در ان نیست مطلب دوازدهم در مهر و صداق و امور متعلقه بانست و در
ان چند مسئله است مسئله جایز نیست کسی زن خود را ببخشد بمردی سوای رسول خدا
صلی الله علیه و آله و این امر خاصه او است دون مؤمنین چنانکه از آیات و احادیث معلوم
میشود و خلافی در ان نیست مسئله حد معینی از برای صداق بطور وجوب و لزوم نیست
و هر قدر که مرد و زن راضی شوند همان لازم میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود
و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله کسی که نیت و قصد صداق دادن را
نداشته باشد او زانی است نزد خداوند عالم جل شانه اگر چه بطور ظاهر زانی نباشد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسی که ظلم کند بزنی
در دادن صداق او زانی است نزد خداوند عالم جل شانه اگر چه در ظاهر زانی نباشد

مطلب دوازدهم در مهر و صداق و امور متعلقه بانست

چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله دیگر که اولی است بالا
کردن صداق از زنها است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
امام علیه السلام دیون مؤمنین را ادا میکند سوای صداق زنهای ایشان اگر باید خود ایشان
ادا کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مستحب است قلت
مهر و کم بودن آن و کم بودن مخارج و مؤنه تزویج تا آسان باشد نکاح کردن چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مستحب است تأسی و پیروی کردن
برسول خدا صلی الله علیه و آله در اکتفا کردن بمهر السنه که پانصد درهم شرعی باشد که
عبارت است از دویست و شصت و دو مثقال و نیم صیرفی نقره خالص چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله جایز است که مهر را تعلیم کردن چیزی از قرآن
یا مشتی از گندم قرار دهند و لکن مکروه است که کمتر از ده درهم شرعی قرار دهند تا
شبیه نباشد بچیزی که زانی بزانیه میدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز است که مهر را زیاد قرار دهند حتی قنطاری
چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله
کسیکه قرار دهد مهر معینی را در پنهان و اظهار کند مهر دیگر را در آشکار همان مهر معین
پنهان را باید بدهد نه آنچه را که اظهار کرده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه تزویج کنند اهل کتاب یا سایر فرقهای کفار و مهر را
خمر یا خنزیر قرار دهند بعد مرد و زن هر دو مسلمان شوند نکاح ایشان صحیح است

قنطار پوست شتری است که پر از طلای مسکوک نمایند

ولکن

و لکن قیمت خمر و خنزیر را باید بدهند نه خمر و خنزیر را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست مسئله کسیکه صداق قرار داد خادمی یا خانه و امثال اینها قرار دهد و معین نکنند
قیمت و حدود آنها را چیز وسطی بحسب حال خود باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز است که صداق قرار اجاره نفس
خود زوج یا اجاره چیز دیگر قرار دهند از برای خود زن نه از برای پدر او چراکه
صداق در عوض بضع او است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بآن داده اند مسئله جایز است که بعض مهر را بدهند و مؤجل کنند از برای بعض دیگر
قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله جایز است
که در وقت عقد کردن ذکری از مهر نکنند پس در صورتیکه ذکری از صداق نشد
اگر طلاق واقع شد پیش از دخول مهری بر ذمه زوج نخواهد بود و اگر طلاق بعد
از دخول واقع شد مهریکه متعارف است در میان اقوام و اقارب زن بر ذمه زوج است در
عوض بضع او چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله
کسیکه عقد کند و در وقت عقد کردن بگوید علی کتاب الله و سنة نبیه صلی الله علیه و آله
و ذکری از صداق نکرده یا فراموش کرده که ذکری از صداق کند مهر السنه بر ذمه او است
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه در
وقت عقد کردن ذکری از صداق نکرده و قبل از دخول طلاق گفته اگرچه مهری بر ذمه
او نیست و لکن باید چیزی بمطلقه بدهد عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ غنی باشد

مطلب نوزدهم در بعضی از احکام صداق و امور متعلقه بآنست

وسع خود و متوسط و فقیر باندازۀ حال خود مگر طلاق خلعی که زوج چیزی باید
بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله قدر معینی
از برای چیزیکه بمطلقۀ غیر مدخوله باید داد نیست و لکن در غنی و موسع خانه یا خادمی و
متوسط جامه و فقیر مقنعه انگشتری یا درهمی وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند
مسئله جایز است که اندازۀ صداق را بحکم مرد یا بحکم زن قرار دهند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه زنی را عقد بست
و اندازۀ صداقرا بحکم زن واگذارد و پیش از دخول باو فوت شد صداق از برای زن نیست
و لکن میراث و چیزیکه از باب تمتع باید باو داد از برای او است و اگر پیش از دخول باو او را
طلاق داد بقدر مهر السنه بر ذمۀ او است و حکم زن از مهر السنه تجاوز نباید بکند و
مطلقا هم عدم تجاوز حکم زن از مهر السنه وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن
داده اند مسئله هرگاه زنی مقدار صداق را بحکم شوهر قرار داد کمتر از مقداری
که در میان اقارب زن متعارف است نباید حکم کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بآن داده اند مسئله مستحب است که زن صداق خود را بشوهر خود
ببخشد پیش از دخول باو و این کار بهتر است از آنکه بعد از دخول باو ببخشد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مطلب نوزدهم در بعضی از احکام صداق
و امور متعلقه بآنست و در آن چند مسئله است مسئله سزاوار است از برای کسی
که زنی را عقد کرده و میخواهد عروسی کند پیش از دخول باو چیزی باو بدهد اگرچه

از باب

ختانین
ختنه گاه مرد و زن

از باب صداق او باشد و نباید آنچیزرا از او پس بگیرد هرگاه از باب صداق نداده باشد
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله قرار می
گیرد تمام صداقیکه قرار داده اند از برای زن بمحض جماع کردن با او و کفایت میکند التقای
ختانین که همان دخول تمام حشفه باشد در فرج و محض خلوت کردن و پهلوی هم
خوابیدن بدون جماع تمام صداقیکه قرار شده قرار نمیگیرد از برای زن چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه دخول کرد و چیزی از صداق بزن نداده
چیزی از صداق کم نمیشود و زن میتواند مطالبۀ تمام آنرا بکند اگر بخواهد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله زن میتواند که تمکین
شوهر خود را نکند تا صداق خود را از او بگیرد در دفعۀ اول و لکن هرگاه در دفعه
اول تمکین کرد و زوج با او جماع کرد بعد از آن نمیتواند تمکین نکند از برای گرفتن
صداق خود اگرچه مطالبۀ صداق خود را میتواند بکند با تمکین چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه طلاق داد زن خود را پیش از
دخول باو نصف صداقیرا که قرار داده باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در آن نیست مسئله کسیکه فوت شد پیش از دخول نصف صداقیرا که
قرار داده باید از ترکۀ او داد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن
داده اند مسئله زنیکه فوت شد پیش از دخول باو نصف صداق را که قرار داده اند
ورثۀ او مستحق اند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند

مسئله

مسئله کسیکه دختر باکره را عقد کرد و با او خلوت کرد و بعد او را طلاق داد پس دختر ادعا کند که شوهر با او جماع کرده و شوهر انکار کند باید زنها نگاه کنند پس اگر باکره است نصف صداقیرا که قرار داده اند مستحق است و اگر باکره نیست تمام صداقرا مستحق است مگر انکه زوج اثبات کند که او باکره نبوده چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه رتقا را عقد کرد یعنی زنیرا که عیبی و مانعی در فرج اوست که نمیتوان دخول کرد با او و با او خلوت نکرد و بعد او را رها کرد پس ان زن ادعا کرد که با او دخول شده پس باید زنها نظر کنند و چون نظر کنند معلوم شد که رتقا است و دخول با او نشده نصف صداقیرا که قرار داده اند میبرد نه تمام انرا چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند و این حکم در صورتی است که ان زن در اول امر تدلیس نکرده باشد مسئله صداقیرا که در عقد قرار میدهند بمجرد عقد بستن معقوده مستحق میشود خواه ان صداق بر ذمه زوج باشد یا تسلیم کند از اینجهت نما و زیاده و نقصان صداق بعد از تسلیم شده دخلی بزوج ندارد پس هرگاه مانعی از دخول هم رسید مثل طلاق یا موت ان مانع نصف صداقرا بر میگرداند بزوج چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه کسی صداقرا گوسفند و اشباه ان قرار داد و تسلیم کرد انها را بزن و انها زائید نزد او پس قبل از دخول او را طلاق داد نصف گوسفندان و اشباه انها را از ان زن میگیرد و هر قدر از گوسفند و امثال ان تلف شده باشند ضرر ان بان زن رسیده و مطلق باید بقدر عددی که گوسفند تسلیم کرده نصف ان عدد را هم تسلیم پس بگیرد اما اولادیکه گوسفندان زائیده اند پس هرگاه گوسفندان در

رتقا
زنیکه عیبی و مانعی در فرج او است که مانع از جماع است

نزد

نزد مطلق حامله بوده اند نصف انها را هم باید بگیرد چرا که اعیان انها موجود بوده اند در وقت تسلیم و هرگاه گوسفندان بعد از تسلیم کردن در ملک زن حامله شده اند و زائیده اند اولاد گوسفندان مال خود زوجه است و دخلی بزوج ندارد و نباید نصف انها را ببرد چرا که نما و زیادتی صداق مال زوجه است چنانکه تلف شدن صداق در نزد زوجه ضرر او است و دخلی بزوج ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست و این حکم در هر صداق تسلیم شده جاریست و اختصاص بگوسفند ندارد پس حکم گاو و شتر و جمیع حیواناتی که از باب صداق تسلیم شده و قبل از دخول طلاق گفته شده معلوم شد پس هرگاه ملکیرا صداق کرد ند و در ملکیت زن زراعت شد زراعت مال زن است و هرگاه قبل از دخول مطلقه شد نصف ملکرا باید واگذارد اما هر قدر از زراعت که عاید او شده منفعت خود او است و نباید نصف انرا بدهد اما حدیثی که در بستان صداق شده رسیده که نصف زراعت را باید مطلق ببرد با نصف مال محمول بر اینست که زراعت در وقت تسلیم ملک موجود بوده نه انکه در ملکیت مطلقه زراعت شده مسئله کسیکه غلام یا کنیزیرا صداق کرد و تسلیم نمود و بعد قبل از دخول طلاق گفت باید قیمت مملوکرا در وقتیکه تسلیم کرده معین کرد و نصف انرا بمطلق داد و زیاده و نقصانی که در ملکیت مطلقه حاصل شده دخلی بمطلق ندارد پس هرگاه کنیز در وقت تسلیم حامله بود بحمل مملوکی و در ملکیت مطلقه زائیده شد نصف قیمت ان مولود مال مطلق است و هرگاه در ملکیت مطلقه ان کنیز حامله شده بحمل مملوکی مولود مال مطلقه است و دخلی بمطلق ندارد و نباید نصف قیمت مولود را مطلق ببرد چنانکه از احادیث

وقبل از دخول طلاقی واقع شده معلوم شد بلکه حکم تمام اموال و املاک که از باب صداق تسلیم شده معلوم

معلوم

معلوم میشود و خلافی در این نیست مسئله کسیکه صداق کند از برای معقوده خود مهر
المثل هزار تومان و بعد در عوض هزار تومان چیزی دیگر را تسلیم کند مهر المثل جاریه و غلامی را
اگرچه غلام کنیزی با باشد و معقوده راضی شود بان عوض از هزار تومان و بعد از آن پیش از
دخول معقوده او را طلاق دهد نصف هزار تومان را مستحق است که از مطلقه بگیرد نه نصف جاریه
و غلام را و انها مال مطلقه است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد
در این نیست مسئله کسیکه صداق معقوده خود را مهر المثل هزار تومان قرار دهد و آن
هزار تومان را تسلیم کند بمعقوده خود پس معقوده مهر المثل نصف انرا ببخشد بزوج خود
و باو بدهد و بعد از ان زوج او را طلاق دهد پیش از دخول باو آن پانصد تومان
باقی مانده در نزد مطلقه را مستحق است که از او بگیرد چرا که پانصد تومانی را که بخشید
از مال خود بخشید و مثل آنکه اگر بغیر مطلق بخشیده بود یا تلف شده بود دخلی بزوج
مطلق نداشت و ضرری بود بخود او وارد آمده همچنین بخود زوج هم که بخشید دخلی
ندارد بان نصف صداقی که باید بزوج برگردد بجهة طلاق قبل از دخول چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در این نیست مسئله کسیکه صداق معقوده خود را مهر المثل هزار
تومان قرار دهد و بعد معقوده تمام هزار تومان را بزوج خود ببخشد و بعد از آن زوج
او را طلاق دهد پیش از دخول باو پانصد تومان مستحق میشود که از مطلقه بگیرد که نصف
صداق او است هزار تومانی را که بخشیده دخلی بنصف صداق ندارد چنانکه در مسئله سابقه
اشاره بان شد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در این نیست مسئله کسیکه

ازاد کند کنیز خود را و او را تزویج کند و قرار دهد ازادی او را صداق او و بعد پیش از دخول
باو او را طلاق دهد مستحق میشود که بقدر نصف قیمت آن کنیز او را بکار بدارد تا آنکه اجرت
او بقدر نصف قیمت او شود و هرگاه نصف قیمت خود را بمعتق خود داد ازاد میشود و هرگاه
نصف قیمت را نداد و کاری هم نکرد که اجرت آنکار بقدر نصف قیمت او باشد نصف خود او بر
میگردد برقیت و مملوکیت و نصف او ازاد میشود پس یکروز باید خدمت کند مولای خود را
و یک روز از پی کار خود برود پس اگر فرزندی داشته باشد که نصف او را از مولای او بخرد
تمام او ازاد خواهد شد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله جایز است کسی از برای خود معقوده و از برای پدر او و از برای جد پدری او و از برای هر
که معقوده امر تزویج خود را باو واگذارده که او را شوهر دهد که عفو کنند و ببخشند بزوج
مطلق نصف صداقی را که قرار داده اند هرگاه قبل از دخول طلاق گفته چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه عقد کند زنی را از برای
غلام مملوک خود بصداق معینی و بعد مملوک خود را بفروشد پیش از دخول پس نصف
صداقی را که قرار داده باید بان زن بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در این نیست
مسئله کسیکه دختر خود را بشوهر دهد و صداق او را بگیرد و بعد فوت شود پس اگر
دختر او او را وکیل کرده در گرفتن صداق نمیتواند مطالبه صداق کند از شوهر خود و اگر او را
وکیل در اخذ صداق نکرده میتواند صداق خود را از شوهر خود بگیرد پس شوهر رجوع
کند بورثه پدر زن خود و آنچه داده بگیرد مگر آنکه دختر را در حال صغر عقد کرده باشد

معتق ازاد کننده است

وصداق او را گرفته باشد پس دختر بعد از بزرگ شدن نمیتواند مطالبه صداق خود را
از شوهر بکند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
کسیکه در حال مرض تزویج کرد پس هرگاه دخول کرد و فوت شد نکاح او صحیح و صداق او و میراث
بزن او میرسد و هرگاه دخول نکرده فوت شد در همان مرض نکاح او باطل است و صداق او و میراث
از برای معقوده نیست چنانکه عده بر او لازم نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از
فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی از روی جهالت و نادانی عقد کند زنی را در عده او خواه
ندانسته باشد که او در عده است و خواه ندانسته باشد که در عده جایز نیست عقد کردن و حرامست
و بعد از انکه دخول کرد با زن دانست که در عده بوده یا دانست که در عده حرامست عقد
کردن پس صداقی اگر قرار داده باید بان زن بدهد بجهت دخولی که کرده و لکن نکاح او باطلست
و ان زن حرام مؤبد میشود بر او و هرگاه دخول باو نکرده دانست نکاح او باطل است و صداق
از برای او نیست و اگر هم چیزی باو داده از راه نادانی از بابت صداق میتواند پس بگیرد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه زن ازادی
خود را بعقد غلام مملوکی در اورد بدون اذن مالک او صداقی از برای او نیست اگرچه
مملوک دخول باو کرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در
ان نیست مسئله هرگاه پدری زنی را عقد کند از برای پسر صغیر خود بصداقی پس اگر پسر
مالی دارد صداق بر ذمه او است و هرگاه چیزی ندارد صداق بر ذمه پدر او است خواه
صریحا ضامن شده باشد یا ضامن نشده باشد و هرگاه پدر ضامن شده صداق بر ذمه او است

اگرچه پسر مالدار باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران
نیست مسئله هرگاه مادری در غیاب پسر خود زنی را عقد کند بصداقی پس اگر پسر
امضای عقد مادر خود را نمود نکاح صحیح است و صداق بر او است و اگر امضا نکرد عقد
باطل است و نصف صداق را باید مادر او بدهد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله جایز است که بعضی از برادران مؤمن تبرع کند صداق او را
پس او و صداق را بزوج بدهد که زوج تسلیم زن خود کند چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله کسیکه دختری را عقد کند بصداقی باحتمال انکه باکره است
پس معلوم شود که باکره نبوده بقدر یکه تفاوت در میان باکره و ثیبه است از صداق باید کم
شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله کسیکه تدلیس کند
زن معیوبی را عقد کند از برای کسی بصداقی و ان کس دخول کند باو پس بفهمد که ان زن معیوب
بوده پس صداق او را باید بدهد بجهت دخولی که کرده و از شخص مدلس بگیرد انچه را که باو داده
و اگر دخول باو نکرده صداقی ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله هرگاه ولی زن تدلیس نکرده و نمیدانسته که زن معیوبست و خود زن
تدلیس کرده مهری از برای او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله کسیکه دانسته و فهمیده زن معیوبی را عقد کند بصداقی باید صداق را بدهد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه غلام مملوکی تدلیس کند که
او ازاد است و زنی را عقد کند و بعد از ان زن بفهمد که او مملوک است پس اگر بخواهد

با او میمانند و اگر نخواهد از پی کار خود میرود پس اگر دخول باو کرده صداق از او میگیرد و اگر
دخول نکرده حقی ندارد و هرگاه بعد از انکه زن دانست مملوک است تمکین کرد که دخول باو
کند زن او است و نمیتواند بدون طلاق از او مفارقت کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله کسیکه عنین باشد و مردی نداشته باشد و تدلیس کند و زنی را بصداقی
عقد کند باید صداق را بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله کسیکه عاجز باشد از دخول بزن و تدلیس نکرده باشد و بعد از مدتی که باید او را مهلت
داد تفریق کنند در میان او و معقوده نصف صداقی که قرار داده اند مستحق است چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی که خصیتین او را کشیده اند زنی را به
صداقی عقد کند و با او دخول کند تمام صداقی که قرار داده باید بدهد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله اجرت متعه بقدریست که طرفین راضی شده اند
بان اگرچه بمشت طعامی باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران
نیست مسئله جایز است که منع کنند از اجرت متعه بقدریکه تخلف کرده و نیامده در نزد متمتع
مگر روزهای حیض او که نباید بجهت ایام حیض او چیزی از اجرت او را کم کرد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه بصیغه انقطاع زنی را متعه کردند و
بعد معلوم شد که شوهر داشته پس هر قدر از اجرت را که گرفته مال او است در عوض بضع
او و باقی مانده را مستحق نیست و هرگاه خود ان زن دانسته که شوهر دارد و تدلیس کرده و بعد
تدلیس او معلوم شده چیزی مستحق نیست و میتوانند انچه باو داده اند پس بگیرند چنانکه در

احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه منقطعه اجرت خود را هبه کند به
متمتع پس متمتع مدت او را ببخشد پیش از دخول باو نصف اجرتی را که قرار داده اند میتواند از زن
بگیرد علاوه بر انچه باو هبه شده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در
ان نیست مسئله جایز است که اجرت متعه را بحکم متمتع قرار دهند البته باید چیزی بمنقطعه بدهد
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه غصب کند
زن ازادی را و بزور با او جماع کند و بکارت او را ببرد تمام صداقی که در امثال و اقران ان زن متعارف
است باید بدهد و کسیکه غصب کند کنیز مملوکه باکره را و بکارت او را ببرد ده یک قیمت ان
کنیز را باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست
مسئله نیست بر ذمه زانی صداقی و نیست از برای زانیه مهری چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست مطلب چهاردهم در کیفیت زفاف و امور متعلقه بان نسبت و در
ان چند مسئله است مسئله سزاوار است که ولیمه عروسی در روز باشد و زفاف در شب
سزاوار است که عروس را سوار کنند در شب زفاف از برای داماد ببرند و در اطراف او تکبیر
بگویند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله سزاوار است که داماد
در وقتی که رود عروس در خانه خود اب بپاشد از در خانه گرفته تا اخر خانه که بهمه جا از نوع
از فقر از او دور شود و سزاوار است که چیزیکه در پای او است مثل موزه و جوراب از پای او بیرون
اورد و پاهای او را بشوید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله سزاوار است
ملاعبه زوج با زوجه خود تا هر دو مشتاق هم شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی

مطلب چهاردهم در کیفیت زفاف و امور متعلقه بانست

دران نیست مسئله مکروهست تعجیل کردن مانند مرغ و خروس و بلکه مشغول شوند
با زن مهیا شود از برای جماع کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
مستحب موکد است بسم الله و بالله گفتن و پناه بخدا بردن از نزدیک شدن شیطان در وقت دخول
و نطفه بی بسم الله شرک شیطان است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله نباید رو بقبله و پشت بقبله جماع کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله نباید در میان راهها عبور و در حضور مردم بلکه در اطاقی که کسی
خوابیده باشد که صدای نفس مرد و زن را بشنود جماع کرد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست مسئله مکروهست که مرد و زن عریان و بی لباس جماع کنند و
مستحبست که در زیر لحافی و جامهٔ جماع کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله مکروه است جماع کردن در کشتی و در زیر آسمان بی حجاب و در مقابل
آفتاب و ماه بدون ساتر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله باکی
نیست جماع کردن در حمام و در آب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله جایز نیست جماع کردن با زن حائض چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران
نیست مسئله کفارهٔ جماع کردن در حیض در اول حیض یک مثقال شرعی طلا است که
هجده نخود باشد و در وسط حیض نیم مثقال و در آخر آن ربع مثقال طلا است چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله واجبست استغفار بر کسیکه در حیض جماع
کرده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله جایز است متمتع شدن از زن

حائض

حائض از هر موضعی سوای قبل او که مجرای خون است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که
محل اعتنا باشد دران نیست مسئله مکروهست جماع کردن با زنیکه از حیض پاک شده پیش
از غسل حیض مگر آنکه در کسی شهوت غلبه داشته باشد پس امر کند زن را که فرج خود را بشوید
و بعد از آن جماع کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله جایز
نیست جماع کردن با زنیکه از خون نفاس پاک نشده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله زنیکه خون استحاضه میبیند هرگاه عمل استحاضه را بجا آورد جایز است
با او جماع کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مکروه است
جماع کردن در حالی که خضاب در اعضا است چنانکه مکروه است که جنب خضاب کند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مکروه است جماع کردن در حضور
زن آزاد خود با زن دیگر خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
با کنیز مملوک در حضور کنیز دیگر باکی نیست جماع کردن چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله جایز است خوابیدن در میان زنهای متعدده خود و در میان
کنیزهای متعدده خود و در میان زنها و کنیزهای خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله کسیکه جماع کند در مکانیکه طفل بیداری در آن مکان باشد که
آنها را ببیند و صدای آنها را بشنود پس هرگز آن طفل رستگار نخواهد شد پس اگر طفل پسر است
زانی خواهد شد و اگر دختر است زناکار خواهد شد و اگر طفل منعقد شود او هم زناکار
خواهد شد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله کسیکه میخواهد

جماع

جماع کند باید در را ببندد و پرده را ببندازد و خدمتکار را از بیرون کند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله سه چیز است که بدن را میکاهد و بسا انکه بکشد
با شکم پر بحمام رفتن و با شکم پر جماع کردن و با زن پیر جماع کردن چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله حرامست جماع کردن در جمیع مساجد از برای غیر
ائمه طاهرین علیهم السلام چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مکروهست
جماع کردن در سفر هرگاه آبی نباشد که غسل کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله مکروهست جماع کردن بعد از احتلام پیش از غسل چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مستحبست وضو گرفتن از برای کسیکه
بخواهد با زن حامله جماع کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
مستحب است وضو ساختن از برای کسی که جماع کرده و غسل نکرده و میخواهد معاودت کند
بجماع و از برای کسیکه با جاریه خود جماع کرده و غسل نکرده و میخواهد جماع کند با جاریه
دیگر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله نباید کسی جماع کند
با زن خود بخیال زن غیر و میل با و چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله کسیکه جماع کرده و غسل نکرده و پهلوی زن خود خوابیده نباید قرآن تلاوت کند
که خوف انست که عقاب از آسمان فرود آید و ایشانرا بسوزاند چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله مرد و زن بعد از جماع نباید که بخرقه
واحده خود را پاک کنند و هر یک از برای خود باید خرقه مخصوصه داشته باشد چنانکه در

احادیث

احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله نباید ایستاده جماع کنند مانند بعضی از
حیوانات چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله خوب نیست جماع
کردن در آن شبی که میخواهند سفر کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله خوب نیست تکلم کردن در حین جماع چراکه اگر طفلی منعقد گردد خوف لالی
و گنگی در او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مکروهست نظر کردن
بفرج زن خصوص در وقت جماع خصوص نظر کردن بباطن فرج که بسا انکه موجب کوری
طفلی شود که از ان نطفه منعقد گردد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله مکروهست جماع کردن در اول شب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله مکروهست جماع کردن در شب آخر ماه که بسا باعث سقط شدن طفل
میشود که در انشب منعقد گردد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله مکروهست جماع کردن در شب اول هر ماه و در شب نیمه ان و در شب آخر ان
چراکه اگر طفلی منعقد گردد خوف جنون در او میرود مگر در شب اول ماه رمضان که مستحبست
جماع کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مکروه است جماع
کردن در میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب و در میان غروب آفتاب تا غروب شفق چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مکروهست جماع کردن در روزی
که آفتاب بگیرد و در شبیکه ماه بگیرد و در هر شبی و روزی که بادهای سیاه و سرخ و زرد
بوزد و در هر شبی و روزی که زلزله شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست

مسئله خوب نیست که انگشتری که ذکر الهی یا آیه قرآن در آن نقش باشد در دست کنند و جماع کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست صح

مسئله

مسئله مکروهست جماع کردن بعد از ظهر مگر بعد از ظهر روز جمعه چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مکروهست جماع کردن در شب عید فطر و اگر ولدی
منعقد گردد جلاد و قتال خواهد شد و در شب عید قربان و اگر ولدی منعقد گردد
زائد الخلقه یا ناقص الخلقه و دشمن اهل بیت و شیعیان ایشان علیهم السلم خواهد شد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مکروه است جماع کردن در زیر
درخت میوه دار و میوه ده و اگر ولدی منعقد شود فتنه انگیز و قتال خواهد شد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مستحبست جماع کردن در شب دو
شنبه و در شب سه شنبه و در شب پنجشنبه و در شب جمعه بعد از عشا و در روز جمعه
~~جمعه~~ و در روز پنجشنبه در نزد زوال آفتاب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران
نیست مسئله کسیکه نظر کند بزن خوب وی که در نظر او جلوه کند سزاوار است از برای او
که با اهل خود جماع کند تا جلوه آن زن از نظر او بیفتد و بجمال آن نباشد و اگر زن ندارد
پس دو رکعت نماز بجا آورد و مکرر حمد کند خدا را و صلوة فرستد بر محمد و آل او و صلی الله
علیه و آله پس دعا کند که خداوند از فضل خود زنی باو نصیب کند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله سزاوار است که جمع نکنند زنهای بسیار اگر از عهده
جماع با همه آنها بر نیایند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
جایز نیست که ترک کنند جماع با زن جوان ابیش از چهار ماه مگر باذن او چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله جایز است عزل کردن از کنیز

یعنی منی را بیرون از فرج او انزال کند و هم چنین جایز است عزل کردن از زنیکه طفل خود را شیر
نمیدهد و از زن سلیطه بدخلق و از زن یائسه و از زنیکه زاینده نیست و عقیم است و
مکروه است عزل کردن از زن آزاد سوای آنها که ذکر شد مگر برضای او یا بشرطیکه در عقد
کرده باشند که از او عزل کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن
داده اند مسئله جایز نیست جماع کردن با دختریکه نه سال کمتر داشته باشد و اگر کسی
کرد آن دختر حرام مؤبد میشود بر او چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بآن داده اند مطلب پانزدهم در معاشرت زن و شوهر و امور متعلقه بآنست و در
آن چند مسئله است مسئله عیال شخص اسیران او هستند و محبوب ترین خلق نزد
خداوند عالم جلشانه کسی است که نیکوئی کند با اسیران خود و کسیکه در وقت وسعت
وسعت ندهد بر عیال خود نعمت و وسعت بزودی از او زایل خواهد شد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله ملعون است ملعون کسیکه ضایع گذارد عیال خود را
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله معنی احسان بزن این نیست که
نفقه و کسوه او را بدهند و اگر از روی نادانی کار ناگواری کند اغماض کنند و مثل زنها
مثل دنده کج است پس هرگاه مدارا با آنها باشد منفعتها از آنها برده میشود و اگر کسی خواست
کرد دنده کج را راست کند خواهد شکست و ضرر خواهد رسید چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست مسئله مستحبست از برای مرد صبر کردن بر بدخلقی زن کج خلق چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله اطاعت نباید کرد زنرا در هیچ حال و

مطلب پانزدهم در معاشرت زن و شوهر و امور متعلقه بآنست

نباید دانست در هیچ مال و نباید واگذارد او را در تدبیر امور عیال چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه از برای زن مالی باشد و حلال کند
بر شوهر خود مال خود را پس حلال است از برای او که خرج کند آنرا و لکن بخرد با آن مال
کنیز برای مقاربت با او مگر برضای خاصی از زن چنانکه از احادیث معلوم میشود
و خلافی دران نیست مسئله زن بدون اذن شوهر خود نمیتواند که مال خود را به
کسی ببخشد یا نذر کند یا تصدق کند یا مملوک خود را آزاد کند یا قرار دهد که مملوک او
بعد از فوت او آزاد باشد مگر در حج واجبی یا زکوة و خمس یا احسان با والدین خود یا صله
رحم پروی کند که بدون اذن شوهر میتواند کرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله زن بدون اذن شوهر خود نمیتواند در مال شوهر تصرف
کند مگر رضای شوهر در بعض تصرفات معلوم باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله سزاوار است شور کردن با زنها در امور و مخالفت کردن و در مخالفت
ایشان برکت است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله در
امری که زنها میکنند باید خلاف کرد اگرچه امر بمعروف باشد تا طمع نکنند که امر بمنکر کنند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله پناه بخدا باید برد از شر زنهای
شرور و با حذر باید بود از خوبان ایشان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله هر کس تدبیر امور خود را بزن واگذارد ملعون است چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست مسئله واجبست که امر کنند زنها را بمعروف و نهی کنند ایشانرا از منکر

پس

پس اگر قبول کردند نجات خواهند یافت و اگر قبول نکردند شخص بتکلیف خود عمل کرده
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله بهترین زنها زنیست که مردان نا
محرم او را ندیده باشند و او ایشانرا ندیده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله غیرت مرد که راضی نمیشود که زن او را ببینند چه جای آنکه با او رفیق شوند و
سروکاری داشته باشند ایمانست و غیرت زن که راضی نمیشود که شوهر او با زنی دیگر سروکار
داشته باشد کفرانست و حسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
حق مرد بر زن اینست که او را اطاعت کند و مخالفت نکند و بدون اذن او تصدق نکند و بدون
اذن او روزه مستحبی نگیرد و نذر و عهدی نکند و او را منع از خود نکند اگرچه در حال
سواری باشد و در محمل و کجاوه باشد و تمکین او را بکند در همان وقتیکه او میل میکند
حتی آنکه نباید نماز خود را طول دهد بجهت طفره از تمکین او و بدون اذن او از خانه بیرون
نرود و اگر بی اذن او از خانه بیرون رفت لعنت میکنند او را ملئکه آسمان و ملائکه زمین
و ملائکه غضب و ملئکه رحمت تا آنکه برگردد بخانه خود و باید خود را از برای شوهر خود
معطر و مزین کند به بهترین بوهای خوش و بهترین زینتها و لباسها و شبی نخوابد که شوهر
از او در غضب باشد اگرچه شوهر ظلم با و کرده باشد اگرچه نباید با و ظلم کند و حق زن بر
مرد اینست که او را بپوشاند و سیر کند و منزلی از برای او مهیا کند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله زنیکه خود را خوشبو کند از برای غیر شوهر خود نماز
او قبول نخواهد شد تا آنکه توبه کند و غسل توبه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی

مطلب شانزدهم در قسمت و امور متعلقه بان

دران نيست مسئله مرد و زن هر يك ظلم كند بر ديگرى حسنات ايشان قبول نخواهد شد
تا آنكه هر يك كه مظلوم است حلال كند ظالم را چنانكه در احاديث وارد شده و خلافى در
ان نيست مطلب شانزدهم در قسمت و امور متعلقه بانست و دران چند مسئله است مسئله
زن آزاد معقوده بعقد دوام هر چهار شب يكشب حق مضاجعه دارد واجبست بر مرد كه در كنار
او بخوابد اگرچه با او جماع نكند پس اگر يك زن دارد سه شب را بهر جا كه ميخواهد ميخوابد
و شب چهارم بايد كنار زن بخوابد و اگر دو زن دارد دو شب حق دو زن او است و دو شب
مختار است كه بهر جائيكه بخواهد بخوابد و اگر سه زن دارد سه شب حق سه زن است و يكشب
مختار است كه بهر مكانيكه بخواهد بخوابد و اگر چهار زن دارد از براى خود او شبى باقى نخواهد
بود كه مختار باشد كه بدون زن بخوابد و بايد هر شب كنار يكى از آنها بطور قسمت او
بخوابد چنانكه در احاديث وارد شده و خلافى در ان نيست مسئله جايز است از براى
زن كه حق كنار خوابى خود را واگذارد بخود مرد يا بزنى ديگر او چنانكه در احاديث وارد شده
و خلافى در ان نيست مسئله مرديكه شبى از براى خود او باقى باشد كه مختار باشد كه
بهر مكانى كه بخواهد بخوابد جايز است از براى او كه در آن شب كنار هر زنى كه بخواهد بخوابد
علاوه بر قسمت او چنانكه در احاديث وارد شده و خلافى در ان نيست مسئله هرگاه
مردى زن آزادى معقوده بعقد دوامى دارد و كنيزى يا كتابيه هم بعقد دوام دارد از براى
زن آزاد دو شب حق كنار خوابيست و از براى كنيز يا كتابيه يكشب چنانكه در احاديث وارد شده
و خلافيكه محل اعتنا باشد دران نيست مسئله زنيرا كه تازه عقد كرده اند بعقد دوام

بچون

مطلب هفدهم در نفقات و امور متعلقه بان

چون بناى زفاف او شد هفت شب كنار خوابى مختص او است خواه باكره باشد يا ثيبه چنانكه
در احاديث وارد شده و بسيارى از فقها فتوى بان داده اند و بعضى سه شب را مختص او
گفته اند بجهة ورود احاديث ديگر مسئله متعه منقطعه قسمتى از شبها از براى او نيست
خواه آزاد باشد يا كنيز يا كتابيه چنانكه در احاديث وارد شده و خلافى در ان نيست
مطلب هفدهم در نفقات و امور متعلقه بانست و دران چند مسئله است مسئله
نفقه و كسوه و مسكناى معقوده بعقد دوام واجبست بر زوج اگرچه زوجه مالدار
باشد چنانكه در احاديث وارد شده و خلافى در ان نيست مسئله نفقه و كسوه اولاد
و پدر و مادر واجبست اگر فقير باشند چنانكه در احاديث وارد شده و خلافيكه محل
اعتنا باشد دران نيست مسئله بهترين نفقات نفقه ايست كه بر پدر و مادر انفاق
شود كه ثواب آن بيشتر از ثواب ساير نفقات است و بعد از آن نفقه بر خود و عيال خود بعد از
آن نفقه بر اقوام و اقارب بعد از آن انفاق در راه خدا و ثواب انفاق في سبيل الله كمتر است
از ثواب انفاقهاى سابقه چنانكه در احاديث وارد شده و خلافيكه محل اعتنا باشد در
ان نيست مسئله حد انفاق واجب از براى زن اينست كه شكم او را سير كنند و بدن او را
بپوشانند و مسكنى از براى او مهيا كنند چنانكه در احاديث وارد شده و خلافى در ان نيست
مسئله انفاق بحسب وسعت شخص است پس هرگاه خداوند جلشانه وسعت داده او هم
وسعت دهد بر عيال خود و چون خداوند تنگ گرفت او هم تنگ بگيرد و تجاوز نكند از تقدير
الهى چنانكه در احاديث وارد شده و خلافى در ان نيست مسئله ملعون است ملعون

كسى

کسیکه جمع همت او صرف مردم میشود و ملعون است ملعون کسیکه تعمد در تضییع عیال
خود میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مستحب است وسعت
دادن بعیال خود بطور میانه روی نه بحدیکه اسراف شود و اسراف حرام است چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله مستحب است که تفاوت نگذارند در میان نهادن خوراک و
پوشاک و جایز است که تفاوت قرار دهند در میان ازاد و کنیز مملوک چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله زن ناشزه که اطاعت شوهر خود نمیکند و بی اذن او
از خانه بیرون میرود نفقه و کسوه را از شوهر مستحق نیست تا انکه اطاعت کند چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در او نیست مسئله زنی را که بطلاق رجعی طلاق داده اند در
ایام عده طلاق مستحق نفقه و کسوه است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله زن حامله را اگر طلاق میدهند نفقه و کسوه مستحق است تا وضع حمل او
بشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله زنی را که بطلاق باین
طلاق داده اند مستحق نفقه و کسوه نیست مگر انکه حامله باشد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست مسئله متعه معقوده بعد از انقطاع همان اجرتی که قرار داده اند
میخواهد و مستحق کسوه و نفقه سوای اجرت خود نیست چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله نفقه و کسوه غلام و کنیز مملوک بر مالک
واجبست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مطلب هجدهم در نشوز
و شقاق و امور متعلقه بانست و در ان چند مسئله است مسئله هرگاه ترک کرد مرد

مطلب در نشوز و شقاق و امور متعلقه بانست

[illegible]

آنچه بر او واجبست در حق زن از مرد ناشز است و هرگاه ترک کرد زن آنچه بر او واجبست در حق
مرد آن زن ناشزه است و هرگاه هر دو ترک کردند آنچه واجبست برایشان در حق یکدیگر آن امر را
شقاق میگویند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه زن بترسد
از نشوز و اعراض شوهر خود و چیزی از حق خود را صلح کند بشوهر خود مثل انکه در نفقه
و کسوه باندک چیزی راضی شود و از قسمتی که در شبها دارد در کنار خوابیدن شب او اگذارد
تا شوهر از او اعراض نکند و نشوز از او بروز نکند چنین صلحی جایز است چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه زن ناشزه شد و اطاعت
شوهر را نکرد باید او را موعظه و نصیحت کرد پس هرگاه بعد از موعظه اطاعت کرد که
مطلوب حاصل شده و اگر اطاعت نکرد باید در کنار خوابیدن پشت کرد باو و خوابید پس اگر باز
هم اطاعت نکرد باید او را زد بملایمت نه بسختی و در حین نشوز نفقه و کسوه مستحق نیست
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه هیچیک از مرد و زن
عمل نکردند بانچه واجب بود در حق یکدیگر و کار ایشان بشقاق انجامید تا انکه بمرافعه رفتند
نزد حاکم شرع پس حاکم شرع یکنفری را حکم قرار میدهد از جانب مرد هر کسی را که او بخواهد
و حکم دیگر قرار میدهد از جانب زن هر کسی را که زن اختیار کند پس این دو نفر شرط میکنند با مرد
و زن که اگر خواستند جمع کنند در میان ایشان ایشان تخلف نکنند و اگر خواستند تفریق کنند در
میان ایشان ایشان تخلف نکنند پس حکمی که از جانب مرد است با او خلوت میکند و مقصود
او را میفهمد و حکمیکه از جانب زن است مقصود او را بدست میاورد پس این دو نفر با هم معامله

میکنند صلح و راستی اگر غرض و مرضی از هیچیک در میان نباشد پس هر یک از ایشان خبر
میدهد بدیگری مقصود را که میدانند پس اند و نفر حکم میکنند بانچه خدا بقلب انها میاندازد
و بزبان انها جاری میکند در صلاح امر ان مرد و زن خواه جمع باشد خواه تفریق و حکم ایشان
متبع است پس اگر صلح دادند باید صلح کنند و اگر تفریق کردند انکس که از جانب مرد است طلاق
میگوید زن او را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مطلب نوزدهم
در متعه و منقطعه و امور متعلقه بانست و در ان چند مسئله است مسئله مستحب موکد است
تمتع چرا که در ان جاری کردن حکم خدا و رفع کردن بدعت اهل بدعت است و ایمان مؤمن کامل
نیست اگر متمتع نشده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
مدت و اجرت در تمتع باید معین باشد و باید در وقت اجرای صیغه ذکر شود مثل اینکه
زن بگوید متعتک نفسی فی شهر بتومان و مرد بگوید قبلت هکذا چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است که بلفظ انکحتک نفسی و زوجتک نفسی یا
نفس موکلتی فی شهر بتومان صیغه را جاری کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله هرگاه مدت را معین کردند و در وقت جاری کردن صیغه فراموش
کردند که ذکر ان بکنند نکاح دائمی خواهد شد اگر چه قصد تمتع کرده باشند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز است
که مدت را یکدفعه جماع کردن معین کنند فی المثل چنانکه در احادیث وارد شده و
بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله تمتع مثل نکاح دائمی نیست در اینکه بیشتر از

مطلب در متعه منقطعه و امور متعلقه بانست

چهار زن جایز نباشد بلکه عدد معینی در ان نیست و بهر عددی که بخواهند میتوانند
بگیرند اگر چه چهار زن دائمی داشته باشند و عدد ایشان در عدد دائمی محسوب نمیشود چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله سزاوار است تمتع بمؤمنات صاحبان عفت
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است تمتع بهاشمیه
و غیر هاشمیه و با ازاد و مملوکه و باکره و ثیبه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله جایز است تمتع بضعفای عامه و یهودیه و نصرانیه و مجوسیه که
عداوتی با اهل حق ندارند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله جایز است تمتع بصغیره که ولی او او را بمتعه داده باشد و لکن جایز نیست دخول
در فرج او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله زن مصدقه
است در نکاح و تمتع و همین که گفت مانعی از برای او نیست میتوان او را متعه کرد و
جستجوئی لازم نیست و نباید شاهدی از برای او طلب کرد چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه شخص میتواند که متمتع شود بمؤمنات ازاد
نباید متمتع شود بذمیات و کنیزان چنانکه در دائمه همچنین بود چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه منقطعه را دارد تا مدت معینه و میخواهد
بمدت او بیفزاید پس مدت باقی مانده او را میبخشد و او را متعه میکند بصیغه جدیده تا ان
مدتی که میخواهد یا انکه او را متعه میکند و ابتدای مدتی را که میخواهد زیاد کند از انقضای
مدت اولیه قرار میدهد تا مدتی که میخواهد بمبلغ معینی چنانکه در احادیث وارد شده

وخلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز است که زن واحده را بمرات عدیده
متعه کند و مثل نکاح دائمی نیست که چون زن سه طلاقه شد محللی باید او را تحلیل
کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است از برای متمتع
که متعهٔ خود را بعد از انقضای مدت او و در عدهٔ او او را مجددا متعه کند و غیر از متمتع نمیتواند
او را در عدهٔ او متعه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه
متعه کسی اقرار کند که زنا داده در مدتی که مخصوص با مرد است نباید با او جماع کند تا عدهٔ
زانیه از زنا بگذرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان
نیست مسئله میراثی در میان متمتع و منقطعه نیست هرگاه یکی از انها در مدت
تمتع فوت شوند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند

مطلب بیست و سیم در نکاح غلام و کنیز مملوک و امور متعلقه بانست و در ان چند مسئله

مطلب بیست و سیم در نکاح غلام و کنیز مملوک و امور متعلقه بانست

مسئله خریدن کنیز و جماع با او کردن از برای طلب اولاد مستحب است چه اکثر برکت در
ارحام انها است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کنیز
محرم است بمالک خود و بمحض ملکیت مالک میتواند با او جماع کند و محتاج باجرای
صیغه نیست مگر مانعی داشته باشد از جماع کردن با او چنانکه موانع ذکر خواهد شد
انشاء الله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مالک میتواند کنیز
خود را حلال کند بغیر که با او جماع کند و محتاج باجرای صیغه نیست سوای تحلیل چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مالک میتواند که بعقد دوام یا

انقطاع

انقطاع کنیز خود را تزویج کند از برای غیر خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله غلام و کنیز مملوک بی اذن مالک نمیتوانند تزویج کنند و زن و شوهر کنند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله رضای غلام و کنیز شرط
نیست در تحلیل و تزویج مالک چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله کنیز را اگر بخرند پیش از استبرای رحم او نباید با او جماع کرد و استبرای رحم او
حاصل میشود بگذشتن چهل و پنج روز یا انکه در وقت خریدن حایض باشد پس بعد
از پاک شدن او از حیض استبری حاصل شده چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کنیز کمتر از نه سال داشته باشد و بحد حیض
نرسیده باشد یا یائسه باشد یا مالک او زن باشد و او را بخرد یا مالک او شخص
امینی باشد و اعلام کند که از وقتیکه با او جماع کرده اند تا حالی که او را میفروشد
چهل و پنج روز گذشته یا بعد از جماع حایض شده و پاک شده و بعد از پاکی کسی با
او جماع نکرده پس در این صورتها واجب نیست استبری کردن چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله کنیزیکه حامله باشد از غلامی
جایز نیست از برای مالک وطی با او پیش از انکه چهار ماه و ده روز از حمل او گذشته باشد
و بعد از انکه چهار ماه و ده روز از حمل او گذشت جایز است از برای مالک وطی با او بطور
کراهت چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند و بعضی باجتهاد
در مقابل نص گفتگوها دارند مسئله مکروه است جماع کردن با کنیزیکه نطفهٔ او از زنا

بسته

بسته شده و اگر با او جماع کردند عزل کنند یعنی نطفهٔ خود را در فرج او انزال نکنند و بهتر
آنست که جماع با او نکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه
کسی کنیز حرام زادهٔ دارد و میخواهد با او جماع کند پس اگر از مالک پدر یا مادر کنیز ابتدا
کند که زانیها احلال کنند پس اگر حلال کرد و با او جماع کرد و اولادی از او بوجود آمد طیب
خواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله
کنیزیکه مشترک باشد در میان چند نفر احدی از شریکها نمیتواند با او جماع کند مگر باذن باقی شریکها
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کنیزیکه بعض او مملوک باشد
و بعض او آزاد جایز نیست که با او وطی کنند بملکیت و بتحلیل از برای غیر مالک چو اگر بعض
آن آزاد است و قسمت نمیتوان کرد او را پس اگر نصف او مملوک است باید یکروز مشغول خدمت مالک
باشد و یکروز از پی کار خود برود پس اگر مالک میل بجماع او دارد در آن روزیکه قسمت خود
کنیز است او را بصیغهٔ انقطاع در آن روز بمهر معینی میتواند متعه کند و با او جماع کند در
آن روز اما روزیکه باید مشغول خدمت مالک باشد مالک نمیتواند با او جماع کند و تمتع با او در روز
نوبه او مخصوص مالک است و غیر مالک نمیتواند او را در آن روز متعه کند چنانکه نمیتواند در
روزیکه نوبه خدمت مالک است بتحلیل مالک با او جماع کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بآن داده اند و بعضی مطلقا جایز ندانسته اند وطی او را و آنرا از برای مالک و نه
غیر او باجتهادات چند در مقابل نص مسئله هرگاه کنیزی مشترک باشد در میان شریکهای
متعدد پس شریکها او را تزویج کنند بمردی پس شوهر قسمت بعضی از شریکها را بخرد وطی

کنیز بر آن مرد حرام میشود چو اگر بیع کنیز طلاق او است و کنیز مبعض را بملکیت بعض آن نمیتوان
وطی کرد مگر آنکه سهام جمیع شریکها را بخرد پس وطی با او بملکیت حلال میشود از برای او
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند و بعضی باجتهادات مقابل
نص گفتگوها دارند مسئله کنیزیکه مشترک باشد در میان دو شریک و آن دو شریک وصیت
کرده باشند که بعد از فوت ایشان آن کنیز آزاد باشد پس یکی از آن دو شریک تحلیل کند سهم
خود را از برای شریک خود پس حلال است از برای او وطی آن کنیز پس اگر شریکی که تحلیل
کرده فوت شود نصف آن کنیز آزاد میشود پس حرام میشود برای شریک وطی آن کنیز مگر آنکه جمیع
او را آزاد کند و مجددا او را تزویج کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بآن داده اند مسئله کنیزیکه مالک او با او قرار داده که بتدریج کسب کند و از کسب خود
چیزی بمالک خود بدهد و بقدر یکه میدهد از قیمتی که قرار داده اند بهمان نسبت جزئی از او
آزاد باشد و قدری از مال الکتابه خود را بمالک داده باشد و جزئی از او آزاد شده باشد خواه
مالک شرط کرده باشد با او که هرگاه تمام مال الکتابه خود را ادا نکرد برگردد بمملوکیت و یا شرط نکرده
باشد جایز نیست از برای مالک وطی با او در حال کتابت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز است از برای مالک کنیز که با کنیز کنیز خود وطی
کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله جایز
نیست وطی کردن بکنیز زن از برای شوهر او مگر باذن و تحلیل او چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست مسئله جایز نیست وطی کردن بکنیز غیر مگر باذن و تحلیل

او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه وطی کرد بکنیز
غیر بی اذن او باید برود نزد او و طلب حلیت کند از او که اگر او را احلال نکرد ملاقات خواهد
کرد خدا را و حال آنکه زانی محسوب است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله جایز است از برای پدر که قیمت کند کنیز پسر صغیر خود را و شاهد بگیرد که
آنکنیز را بقیمت آن برای خود برداشته و با او وطی کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه
محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز است خریدن زن کافریکه از اهل ذمه نباشد و
بعد از استبراء رحم او با او جماع کردن چنانکه جایز است خریدن پسر و دختر و بزرگ و کوچک
آنها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی بخرد کنیزیرا
بقیمتی در ذمه خود و بعد مال حرامی را به بایع بدهد فرج کنیز بر او حلال است و ذمه او مشغول
قیمت کنیز است و هرگاه کنیز را بعین مال حرام بخرد جایز نیست از برای او وطی کنیز چنانکه
از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله کنیزیرا اگر دزدیده باشند
از مسلمی جایز نیست وطی او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
هرگاه مالک کنیز مدخوله غایب شود و کنیز گمان کند که او فوت شده پس شوهر کند و
بعد از مدتی مالک حاضر شود کنیز خود را از شوهرش میگیرد و اگر اولادی از او بوجود آمده
آن اولاد مملوک مالکند پس اگر پدر ایشان ایشانرا بخواهد باید آنها را از مالک بخرد یا
مالک آنها را بپدرشان ببخشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله مالک نمیتواند کنیز خود را از برای خود عقد کند مگر آنکه قرار دهد که عتق

وازادی

و آزادی او صداق او باشد پس اگر لفظ تزویج را پیش و لفظ عتق را بعد گفت باین طور که
گفت تزوجتك وجعلت عتقك مهرك پس کنیز زن میشود و اگر لفظ عتق را
مقدم داشت باینطور که گفت اعتقتك وجعلت عتقك مهرك پس در اینصورت
هرگاه کنیز قبول کرد و خواست زن او باشد زن او است و اگر قبول نکرد و نخواست زن او باشد
آزاد است و هر کس میخواهد شوهر کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند و بعضی باجتهاد در مقابل نص سخنها دارند مسئله کسیکه کنیز خود را تزویج
کرد از برای غیر خواه آن غیر غلام او باشد یا غلام غیر او باشد یا غلام نباشد و آزاد باشد
جایز نیست از برای او که نظر کند بعورت آن کنیز مادام که زن غیر است و مقصود از عورت
او از ناف او است تا زانوی او چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله کنیزیکه مانعی از وطی داشته باشد نسبت بمالک خود خواه آن مانع نسب
باشد یا رضاع یا تزویج و تحلیل و غیر آن نمیتواند وطی کند با او مثل آنکه نمیتواند جمع
کند مادر و دختر او را در وطی اگر چه هر دو کنیز او باشند و نمیتواند جمع کند در میان دو
خواهر در وطی اگر چه هر دو مملوک او باشند و نمیتواند وطی کند با کنیزیکه او را شیر داده
باشد و با کنیزیکه دختر رضاعی او باشد و با کنیزیکه عمه رضاعی او باشد و با کنیزیکه خاله رضاعی
او باشد و با کنیزیکه خواهر رضاعی او باشد و با کنیزیکه دختر رضاعی برادر مالک باشد
و با کنیزیکه دختر رضاعی خواهر مالک باشد
و با کنیزیکه او را تزویج و تحلیل بغیر کرده باشد و با کنیزیکه در عده غیر باشد و با کنیزیکه
پدر یا پسر مالک با او وطی کرده باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

مسئله

مسئله جایز نیست از برای مرد آزاد که بیش از دو کنیز را بعقد دوام جمع کند و جایز نیست
از برای غلام مملوک که بیش از چهار کنیز را بعقد دوام جمع کند چنانکه و جایز نیست که بیش از دو
زن آزاد را بعقد دوام جمع کند یا بیش از یک زن آزاد و یا دو کنیز بعقد دوام جمع کند
اما بعقد انقطاع یا تحلیل هر یک از مرد آزاد و غلام مملوک میتوانند جمع کنند بهر عددی
که بخواهند از آزاد و مملوک چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
زنیکه غلام مملوکی دارد حرامست بر او که تمکین کند که غلام او با او جماع کند اگرچه شوهری
نداشته باشد و زنیکه تمکین کند که غلام او با او جماع کند باید حد زانیه را بر او جاری
کرد چنانکه بر غلام حد زنای مملوک را باید جاری کرد و باید آن غلام را از او گرفت و حرام است
بر مسلمین که غلام بالغی را بآن زن بفروشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست مسئله هرگاه زن مملوکه مملوکی را از مالک بخرد یا مملوک بارث بآن
زن برسد یا بعضی از مملوک را بهر سببی باشد مالک شود آن زن بر شوهر خود حرام میشود
پس اگر او را آزاد کند یا او را بفروشد و بعقد جدیدی معقوده او گردد بر او حلال شود چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هیچ یک از غلام و کنیز مملوک
نمیتوانند که بدون اذن مالک خود تزویج کنند خود را و هرگاه تزویج کردند خود را بی اذن
مالک مالک مختار است که امضای آن را بکند پس تزویج صحیح شود یا امضا نکند و
تزویج آنها باطل گردد حتی آنکه اگر دخول هم اتفاق افتاده باشد مالک میتواند که تفریق
کند در میان آنها بدون طلاق چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

مسئله هرگاه مالک تزویج کرد غلام خود را غلام نمیتواند طلاق زن خود را بدهد و
مالک میتواند طلاق زن او را بگوید و هرگاه مالک اذن بغلام خود داده که از برای خود
زن بگیرد و زن گرفته طلاق بدست غلام است و میتواند زن خود را طلاق گوید و مالک نمی
تواند زن او را طلاق گوید و نمیتواند اجبار کند غلام خود را که او را طلاق بگوید چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مالک تزویج
کرد غلام خود را یا اذن داد که او زن بگیرد مهر زن را مالک باید بدهد مگر آنکه غلام
در صورت اذن مهر زیادی قرار داده باشد پس بطور متعارف باید بدهد نه زیاده و هرگاه
مالک تزویج کند کنیز خود را یا اذن دهد که او شوهر کند مهر آن کنیز مال مالک است
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی بکنیز شخصی
بی اذن او دخول کند یا آنکه مأذون در تمتع از کنیز بوده نه مأذون در دخول و شهوت
بر او غلبه کرده و دخول کرده پس اگر کنیز باکره بوده باید ده یک قیمت کنیز را بمالک او
بدهد و اگر ثیبه بوده نصف عشر قیمت آن کنیز را باید بدهد چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند و بعضی باجتهاد در مقابل نص سخنها
گفته اند مسئله حلیتی که مالک حلال میکند از برای تمتع از کنیز او بحسب حلیت او است
پس اگر بوسیدن را حلال کرده تعدی از آن نباید کرد و اگر لمس را حلال کرده تعدی از آن
نباید کرد ولکن اگر دخول با او را حلال کرده بوسیدن و لمس کردن بر او حلال است چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه مالک کنیز خود را تزویج

کند و بعد از تزویج او او را آزاد کند آن کنیز مختار است که با شوهر خود بماند یا آنکه از پی کار خود برود و بعد از عده خود بهر کس بخواهد شوهر کند و همچنین است کنیزی که بعض او آزاد است و شوهر داده اند او را و بعد از شوهر کردن تمام او را آزاد کنند مختار است که با شوهر خود بماند یا از پی کار خود برود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مالک کنیز مدخوله خود را که طفلی از او از آن مالک بوجود آمده و فوت شده تزویج کند بغلام مملوک خود و بعد مالک فوت شود آن کنیز مختار نیست که با آن غلام نباشد چرا که کنیز مملوک ورثه است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه مالک تزویج کند زن آزادی را از برای غلام خود و بعد غلام خود را آزاد کند مخیر نیست آن زن آزاد که با شوهر خود نماند چرا که در حال مملوکیت باو راضی بود پس چگونه میتواند با او نماند در حال آزادی چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه کنیزی شوهری داشته باشد خواه کل آن کنیز مملوک باشد یا بعض آن مملوک باشد و خواه شوهر او آزاد باشد یا مملوک باشد و خواه کل آن غلام مملوک باشد یا بعض آن مملوک باشد پس کل کنیز آزاد شود پس بعد از آزادی مختار است که با شوهر خود بماند یا از او کناره کند و بعد از عده بهر کس بخواهد شوهر کند و هرگاه بعد از آزادی تمکین شوهر را کرد نمیتواند از او کناره کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه زن آزادی شوهر کرد بغلامی بگمان آنکه آزاد است پس بعد

ازان

از آن فهمید که مملوک است آن زن مختار است که با او بماند یا از او کناره کند و هرگاه دخول کرده با او مهر را مستحق است و هرگاه دخول نکرده مهری ندارد و اگر بعد از دانستن تمکین او را کرد که زن او باشد پس بعد از آن نمیتواند از او کناره کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست

کتاب الاستیلاد و لحوق الاولاد

کتاب الاستیلاد و لحوق الاولاد

فصل در طلب کردن فرزند و امور متعلقه بآنست

و در آن چند فصل است **فصل** در طلب کردن فرزند و امور متعلقه بآنست و در آن چند مسئله است **مسئله** خلقت آسمان و زمین و دنیا و آخرت و بهشت و حور العین از برای مؤمنین است که باید بتوالد و تناسل بوجود آیند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** اولاد مسلمین در نزد خدا بشفاعت کننده که شفاعتشان قبول شده موسوم شده اند و بآن علامت شناخته میشوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** ولد صالح ریحانه ایست از ریاحین بهشت و گل خوشبوئی است از جانب خداوند عالم جلشانه که از برای بندگان خود قرار داده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** میراث الهی که از برای مؤمن قرار شده ولد صالحی است که استغفار میکند از برای آبا و امهات مؤمنین خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** خداوند عالم جلشانه ترحم میکند بمؤمن بجهت شدت محبت او بفرزندانش چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** مرض فرزند کفاره گناه والدین

اولاد

اواست چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله غنی وفقیر
همه باید طلب فرزند کنند چرا که رزق ایشان بر خدا است وکسیکه از ترس فقر زن نگیرد
وطلب فرزند نکند سوء ظن بخدا دارد وخدا را نشناخته چنانکه از احادیث معلوم
میشود وخلافی دران نیست مسئله مستحب است که مؤمن دختران خود را دوست
دارد واکرام واحسان واظهار لطف بایشان بیشتر کند نسبت بپسران خود چرا که
انها ضعیفند ورعایت ضعفا را خدا دوست میدارد وحرامست تمنی مرگ انها چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله پسر نعمتی است از جانب خدا
ودر مقابل نعمت شکر باید کرد واز نعمت سؤال میکنند ودختر حسنه وثوابی است از
جانب خدا اگر سؤالی ندارد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
کسیکه سه دختر داشته باشد واجب میشود بر او بهشت بلکه کسیکه دو دختر داشته
باشد بلکه کسیکه یک دختر داشته باشد واجب میشود از برای او بهشت چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله مستحب است دعا کردن از
برای طلب فرزند وکسیکه هفتاد مرتبه این دعا را بخواند رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ
أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي فِي حَيَاتِي وَيَسْتَغْفِرُ لِي بَعْدَ مَوْتِي
وَاجْعَلْهُ خَلْقًا سَوِيًّا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَصِيبًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ
إِلَيْكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ پس هر کس این دعا را بسیار بخواند روزی کند خدا باو
هر قدر از مال واولاد که میخواهد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست

بسیار بخواند یعنی مداومت کند هر روز روزی هفتاد مرتبه بخواند منه دام ظله

مسئله

مسئله فرزندیکه زائد الخلقه یا ناقص الخلقه نباشد سوی است وشکر باید کرد خدا را
که مستوی الخلقه است خواه پسر باشد یا دختر چرا که زائد الخلقه وناقص الخلقه سوی نیست
وبر صراط مستقیم نخواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله هرگاه زن حامله در اوقات حمل به بخورد ولد او جمیل وخوشبو وخوش
رنگ خواهد شد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
هرگاه زن حامله در ایام حمل گاه گاهی کندر بخورد طفل او متین وعاقل خواهد
شد واگر پسر است شجاع وخوش فهم وزیرک خواهد شد واگر دختر است عظیم
العجز وخوش خُلق وخوش خلق خواهد شد که شوهر او از او حظ کند واو از شوهر
محظوظ شود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه
زن تازه زا اگر اول چیزیکه بخورد رطب باشد واگر فصل رطب نیست هفت دانه خرما
بخورد طفلیرا که شیر میدهد صاحب حلم خواهد شد وعجول نخواهد بود چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله سزاوار است غسل دادن طفل
بعد از تولد چنانکه در احادیث وارد شده وبعضی از فقها واجب دانسته اند مسئله
مستحب است که طفل را در قنداقه سفید ببندند ومکروه است که در قنداقه زرد ببندند
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه در وقتیکه طفل
متولد شد در گوش راست او اذان بگویند ودر گوش چپ او اقامه بگویند ایمن خواهد
بود از شر شیطان رجیم چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله

هرگاه

هرگاه بقدر یک عدسی چاو شیر را در آب حل کنند و دو قطره در سوراخ بینی راست و
یک قطره در سوراخ چپ طفل بچکانند پیش از آنکه ناف او را ببرند و بعد اذان و اقامه
در گوشهای او بگویند بطوریکه گذشت ایمن خواهد بود از ام الصبیان که ناخوشی معروف
اطفال است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مستحبست
که کام طفل را بردارند بتربت حضرت سید الشهداء علیه السلام چرا که طفل ایمن میشود از
هر آسیبی و همچنین بآب فرات و آب آسمان و خرما و عسل هر یک که موجود باشد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مستحبست که از روز تولد طفل
تا سه روز مهمانی کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست فصل در
امر شیر دادن طفل است و در آن چند مسئله است مسئله زن چون حامله شود
بمنزله کسی است که دائم در نماز باشد و همیشه روزه باشد و چون وضع حمل او شود
از برای او اجری است که کسی نمیتواند بداند که آن اجر چه قدر است از بس عظیم و بزرگ
است و چون طفل خود را شیر دهد بهر مکیدنی ثواب آزاد کردن بنده است از اولاد
اسمعیل علی نبینا و آله و علیه السلام و چون فارغ شد از شیر دادن ملکی کریم دست میزند
بپهلوی او و میگوید عمل از سر گیر که گناهان تو آمرزیده است چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست مسئله زن چون حامله شود بمنزله کسی است که دائم
در نماز باشد و همیشه روزه باشد و چون وضع حمل او شود از برای او اجری است که
بهترین شیرها از برای طفل شیر مادر او است و مبارکترین شیرها است از برای او چنانکه

فصل در شیر دادن طفل

در احادیث

در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله زن آزاد را نمیتوان اجبار کرد که
طفل خود را شیر دهد پس اگر خود بمیل خود شیر داد و اگر راضی نشود مختار است
ولکن اگر مادر طفل کنیز مملوک باشد جایز است که او را اجبار کنند بشیر دادن طفل خود
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله
اجرت شیر دادن طفل بر پدر او است پس اگر پدر یافت زنی را که ارزانتر از مادر طفل
او را شیر میدهد میتواند که طفل را از مادرش بگیرد و بآن دایه دهد اگرچه بهتر اینست که
طفل را بمادر او دهد که شیر دهد اگرچه اجرت بیشتر از دایه بگیرد چرا که شیر او گوارا
تر است از برای طفل خود و ترحم مادر بیشتر است از دایه چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه پدر طفل فوت شده باشد اجرت شیر خوردن
او را از مال خود او باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
از هر دو پستان باید شیر دهند طفل را و مکروه است که از یک پستان شیر دهند چرا که یکی
بمنزله آب است از برای طفل و یکی بمنزله غذا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن
نیست مسئله مستحبست که دایه خوب روی و خوش خلق بی عیب را از برای شیر دادن
طفل اختیار کنند نه زشت و بدخلق و نه سفیه بی عقل و نه کسی که چشمهای او معیوب است
چرا که شیر زن تأثیر میکند در طفل چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله مکروه است که دایه که شیر او از زنا بهم رسیده و شیر دختری که از زنا بوجود آمده
اختیار کنند از برای شیر دادن طفل چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

مسئله
رضاع تمام دو سال
تمام است اما اقلش
لازم است بیست یک ماه است
چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست
صح

مسئله

مسئله مکروه است که دایهٔ یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه اختیار کنند از برای شیر دادن طفل و کراهت در مجوسیه شدیدتر است مگر ناچار باشند و هرگاه اختیار کردند باید منع کنند انهارا از شرب خمر و خوردن گوشت خنزیر و نباید طفل را با نها داد که ببرند بخانه خودشان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله دایهٔ یهودیه و نصرانیه بهتر است از دایهٔ ناصبیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله جایز نیست که زن بی اذن و رضای شوهرش دایه شود و شیر دهد طفل غیر را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله دایهٔ که مامونه است پس هرگاه طفل را برد و بعد از چند سال اورا اورد و پدر و مادر طفل طفل خود را نشناسند نباید قبول نکنند اورا ولکن اگر طفل را برد و نیاورد او را و ادعا کرد که طفل فوت شده و گمانی برود که شاید طفل را بدایهٔ دیگر داده و ان دایه طفل را از برای خود برده پس در این صورت دایهٔ اولی مامونه نیست و باید دایه طفل را بدهد یا طفل را بیاورد یا اقامه شهود کند که طفل بدون تفریط او فوت شده چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست

فصل در امور روز هفتم و انچه متعلق بان است و در ان چند مسئله است مسئله مستحبست که در روز هفتم از تولد طفل را اسم بگذارند اگر در وقت حمل اسم نگذارده باشند و همچنین مستحبست در ان روز تراشیدن سر طفل و بعد از ان عقیقه کردن و بهمسایها اطعام کردن از ان عقیقه و ربع گوسفند را بقابله دادن و ختنه کردن طفل و تصدق کردن بوزن موی سر او از طلا یا نقره غیر مسکوک

فصل در امور روز هفتم و انچه متعلق بان است

وزعفران

وزعفران و خلوق بر سر طفل مالیدن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مستحبست که طفل را بیکی از اسمهای ائمه علیهم السلم اسم گذارند یا بیکی از اسمهای پیغمبران علیهم السلم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله کسیکه در وقت حمل اسم طفل را محمد یا علی صلوات الله علیهما و الهما گذارد ان طفل پسر خواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله اطفالی را که محمد اسم میگذارند باید ایشانرا احترام کرد و بایشان دشنام نداد و در مجالس جای بر ایشان وسعت داد و ایشانرا در مشورتها داخل کرد و با ایشان بد نکرد و دختر را اگر فاطمه اسم میگذارند باید اورا احترام کرد و نباید اورا فحش داد و لعن کرد و زد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مستحبست که تغییر دهند اسم شخص را اگر اسم او اسم قبیحی باشد و اسم خوبی باو گذارند و بهترین اسمها اسمی است که دلالت بر عبودیت کند مثل عبدالله و عبدالرحیم و بدترین اسمها ضرار و مره و حرب و ظالم و حکم و حکیم و خالد و مالک و حارث است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مستحبست که کنیه خوبی از برای طفل قرار دهند مثل ابوالقاسم و ابوالحسن و لکن اگر اسم طفل محمد باشد نباید کنیه اورا ابوالقاسم قرار دهند چرا که مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و اله است و حضرت قائم عجل الله فرجه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله بدترین کنیه ها ابوالحکم و ابومالک و ابوالحارث و ابومره است و نهی کرده اند که ابوعیسی را کنیه قرار دهند چرا که نصاری خدا را پدر عیسی قرار داده اند

خلوق عطریست که

حاله

چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست که مؤمن را
بلقبی بد و کنیه بد ملقب کنند که اگر ان لقب را بشنود کراهت داشته باشد چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست فصل در عقیقه و امور متعلقه بان است
و دران چند مسئله است مسئله مستحب است بسیار مؤکد است عقیقه از برای طفل مولود
حتی انکه بسیاری از فقها واجب دانسته اند انرا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
رجحان ان نیست مسئله سزاوار است از برای پدر و مادر مولود که در روز هفتم
مولود عقیقه کنند از برای مولود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی نیست مگر
در وجوب و استحباب ان مسئله هرگاه پدر نمیتواند در روز هفتم عقیقه میکند و
هرگاه فقیر است پس هر وقت که توانست عقیقه میکند و اگر میسر نشد از برای او
تا اخر عمر چیزی بر او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
هرگاه شخص نداند که ایا از برای او عقیقه کرده اند یا نه یا بداند که عقیقه از برای او
نکرده اند خود او از برای خود عقیقه کند اگرچه در حال پیری باشد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله گوسفند و گاو و شتر از هر نوع را میتوان
عقیقه کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه عقیقه
از صنف میشینه است کمتر از شش ماهه نباید باشد و اگر از بزینه است یکسال تمام داشته
باشد و باید دو سال باشد و اگر از شتر است باید بشش سال باشد و جور هم اذن داده اند
که کره شتر باشد و اگر از نوع گاو است در هر سنی باشد کافیست چنانکه از احادیث

معلوم

معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله مستحب است که از برای
مولود واحد عقیقه های متعدد بکشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله عقیقه از برای پسر و دختر هر دو است و مستحب است که از برای پسر
نر و از برای دختر ماده بکشند و مستحب است که از برای پسر دو عقیقه بکشند و از برای
دختر یک عقیقه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
مستحب است که حیوان عقیقه فربه باشد و لاغر نباشد و صحیح باشد و معیوب نباشد
اگرچه جایز باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله وقت
عقیقه روز هفتم است و اگر در روز هفتم نشد در هر وقتی بعد از ان میتواند عقیقه
کرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله هرگاه مولود
در روز هفتم پیش از ظهر فوت شد عقیقه از برای او نیست و اگر بعد از ظهر فوت شود
عقیقه از برای او هست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
کفایت نمیکند که قیمت عقیقه را تصدق کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله مستحب است که قیمت عقیقه را کسی تبرع کند که عقیقه را بخرند
و بکشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مستحب است که
در وقت کشتن عقیقه این دعا را بخواند یا قوم انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی
و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین اللهم

منک

مِنكَ وَلَكَ بِسمِ اللهِ وَاللهُ اَكبَرُ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّل مِن فلانِ بنِ فلان واسم مولود را ذکر کند و ذبح کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مستحبست که استخوان عقیقه را نشکنند و بندهای انرا ببرند و در شکستن از هم جدا کنند اگرچه جایز است شکستن استخوان ان بعد از ذبح چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مستحبست که ثلث عقیقه را یا ربع انرا یا یک پای انرا با ران ان بقابله بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مکروه است که پدر و مادر مولود چیزی از عقیقه را بخورند و شدت کراهت در خوردن مادر مولود بیشتر است و اگر چیزی از انرا خورد طفلرا شیر ندهد تا ان غذا بگذرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله مکروه است از برای عیال پدر و مادر که چیزی از عقیقه را بخورند حتی انکه اگر قابله از جملهٔ عیال ایشان باشد مکروه است که چیزی از انرا بخورد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه قابله یهودیه باشد که ذبیحه مسلم را نخورد قیمت سهم او را باید باو داد و هرگاه قابله نباشد سهم قابله را بمادر طفل میدهند که او بهر کس خواست بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مستحبست که عقیقه را بپزند و ده نفر یا بیشتر از همسایهها را مهمان کنند یا اب گوشترا با گوشت در ظرفها کنند و از برای همسایهها بفرستند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مستحبست که شخص غنی شتر عقیقه کند

از برای مولود خود و شخص متوسط گاو عقیقه کند و کسیکه نمیتواند شتر و گاو عقیقه کند گوسفند عقیقه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه پدر قربانی از برای طفل خود کرد یا خود او بکوفتی قربانی از برای خود کرد کفایت میکند ان قربانی از عقیقهٔ او اگر از برای او عقیقه نکرده باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز نیست که خون عقیقه را بسر مولود بمالند و این عمل از اهل جاهلیت بوده و شرکست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

فصل در ختنه و خفض و سوراخ کردن گوش مولود است و در ان چند مسئله است مسئله ختنه کردن از برای پسر واجبست از واجبات چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مستحبست از برای والدین که در روز هفتم مولود او را ختنه کنند اگرچه جایز است بتاخیر انداختن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مردی مسلمان شود واجبست بر او که ختنه کند اگرچه بعد از هشتاد سال باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله چون پسر بحد بلوغ رسید بر خود او واجبست که ختنه کند اگر او را ختنه نکرده باشند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله پسریکه ختنه شده بدنیا اید مستحبست که تیغ را به موضع ختنه بگردانند بی انکه مجروح کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مردیکه ختنه نشده باشد نمیتواند حج کند و نمیتواند امام

فصل در ختنه و خفض و سوراخ کردن گوش
خفض ختنه نمودن دختران است

نماز جماعت باشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد در ان
نیست مسئله کسیرا که ختنه کرده باشند ودوباره غلفه و پوست او بروید واجب است که
دوباره او را ختنه کنند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله
مستحب است که در وقت ختنه کردن این دعا را بخوانند اللّهمّ هذه سنّتك و سنّة نبيّك
صلّى الله عليه وآله واتباعٌ منّا لك ولدينك بمشيّتك وارادتك لامرٍ اردته وقضاءٍ
حتمته وامرٍ انفذته فاذقته حرّ الحديد في ختانه وحجامته لامرٍ انت اعرف به منّي اللّهمّ
فطهّره من الذنوب وزد في عمره وادفع الآفات عن بدنه والاوجاع عن جسمه وزده
من الغنى وادفع عنه الفقر فانّك تعلم ولا نعلم مسئله هرگاه مسلمانی یافت نشود که
طفل را ختنه کند جایز است که یهودی او را ختنه کند چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی در ان نیست مسئله مستحب است که دختر را بعد از هفت سال خفض
کنند واندکی از ان را زخم کنند وان را مستاصل نکنند واز بیخ نبرند واین مکرمتی است
از برای زنان که صورت انها را با طراوت میکند وشوهر بیشتر از انها محظوظ می
شود وواجب نیست چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله
مستحب است که سوراخ کنند گوشهای مولود را در روز هفتم وسوراخ کردن نرمه گوش
راست که آویزان است وسوراخ کردن بالای گوش چپ مستحب است که گوشواره را بگوش
راست وشنف را بگوش چپ میکرده اند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان
نیست فصل در حضانت وتربیت اولاد است ودر ان چند مسئله است مسئله

پرستاری

پرستاری طفل بر پدر و مادر است پس اگر مادر بخواهد حق پرستاری وشیر دادن طفل را
از پدر بگیرد بیش از انقدر که دایه اجرت میگیرد و پدر راضی نشود میتواند که طفل را
از مادر بگیرد و بدایه دهد واگر مادر اجرت را بقدر دایه و کمتر میگیرد او اولی است
بطفل خود و پدر نمیتواند طفل را از او بگیرد و بدایه دهد چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی در ان نیست مسئله هرگاه پدر طفل فوت شود مادر طفل اولی است
باو وکسی نمیتواند طفل او را از او بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان
نیست مسئله بعد از شیر گرفتن طفل اگر طفل پسر است پدر اولی است باو واگر
دختر است مادر اولی است باو تا هفت سال و پدر نمیتواند که مادر را منع کند از
پرستاری دختر مگر آنکه او را طلاق گوید واو شوهر کند پس پدر اولی است بپرستاری
دختر خود چنانکه از احادیث معلوم میشود وبسیاری از فقها فتوی باین داده اند مسئله
هرگاه طفلی از زن آزادی وغلام مملوکی بوجود اید مادر او اولی است بفرزند خود بجهت
حریت آزادی و مملوک نمیتواند طفل خود را از او بگیرد اگر چه او را طلاق دهد واو
شوهر کند مگر آنکه آن غلام آزاد شود پس چون آزاد شد او اولی است بفرزند خود بجهت
حق پدری چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی باین داده اند مسئله
مستحب است بوسیدن طفل وبازی کردن با او ومثل بازی اطفال با او را مسرور کردن
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله پرستاری باید کرد
طفل را تا هفت سال که او بازی کند وهفت سال دیگر او را ادب باید کرد وهفت سال

و میتواند دختر خود را از مطلقه بگیرد مگر آنکه مطلقه شوهر نکند پسر تا هفت سال اولی است صح

بعد

بعد مانند و زبری است از برای پدر که امری باو محول کند و از او در امور خود مشورت
کند پس بعد از ان اکر خلق و خوی او پسند او است که با او هست و اکر پسند او نیست او را از
خود دور میکند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله چون پسر سه ساله شد میکویند بکو لا اله الا الله هفت مرتبه پس وا میکذارند
او را باینحال تا انکه برسد بسه سال و هفت ماه و بیست روز پس میکویند باو که بکو محمد
رسول الله صلی الله علیه و اله هفت مرتبه پس وا میکذارند او را باین حال تا بچهار
سال رسد پس میکویند باو که بکو صلی الله علی محمد و ال محمد هفت مرتبه پس وا میکذارند
او را براینحال تا تمام شود از برای او پنج سال پس میکویند باو که دست راست تو کدام است و
دست چپ تو کدام است پس چون دست راست و چپ خود را تمیز داد روی او را بقبله میکنند
و میکویند باو که سجده کن پس وا میکذارند او را براین حال تا تمام شود از برای او شش
سال پس میکویند باو که نماز کن و رکوع و سجود تعلیم او میکنند و او را براین حال وا
میکذارند تا انکه تمام شود از برای او هفت سال پس باو میکویند بشوی صورت و دستهای
خود را پس چون شست باو میکویند نماز کن تا برسد بنه سال پس تعلیم میکنند باو وضو را
بترتیبی که باید باشد و تعلیم میکنند باو نماز را و هرکاه ترک کند انها را او را میزنند
پس چون یاد کرفت وضو کرفتن و نماز کردن را پدر و مادر او را خدا بیامرزد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مستحب است که اکرام کنند طفل را
بتعلیم قران و تعلیم احادیث اهل بیت علیهم السلام پیش از انکه بشنود اقوال اهل باطل را

چرا که لوح خاطر طفل چون ساده است حق بران نقش میبندد بطوریکه اکر بعد
اقوال اهل باطل را شنید بطلان انها را میفهمد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله از برای تادیب صبی پنج چوب تا شش چوب زدن جایز است چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله چون پسر محتلم شد بالغ است
و چون سیزده سال تمام از عمر او کذشت تا چهارده سال احتمال میرود که محتلم شود
و هرکاه محتلم نشد چون داخل سال چهاردهم شد بالغ است و هرکاه تاریخ تولد او
معلوم نباشد چون موی عانه و ظهار او یا موی صورت و ریش او بیرون امد بالغ است
و چون دختر حایض شد یا نه سال تمام از عمر او کذشت بالغه است اکر چه حایض نشده
باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله چون
پسر و دختر بسن ده سالکی رسیدند باید پهلوی هم نخوابند در یک رخت خواب
خواه پسری و دختری باشند و خواه پسری و پسری و خواه دختری و دختری مکر انکه
حجابی در میان خود قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله چون پسر هفت ساله شد نباید ببوسد زن نامحرم را و چون دختر شش ساله
شد نباید ببوسد او را مرد نامحرم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله جایز است که بعضی از اولاد را در تفضیل دهند بر بعض و لکن اکر در
حضور بعضی بعضی را ببوسند سزاوار است که ان دیکری را هم ببوسند و محزون او را نکنند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست از برای پدر

کراز

که از مال فرزند خود چیزی بردارد مگر محتاج بان چیز باشد و جایز است از برای او
که کنیز فرزند صغیر خود را قیمت کند از برای خود و شاهد بگیرد و با او نکاح کند چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله جایز نیست از برای مادر که چیزی از مال
فرزند خود را از برای خود بردارد مگر باذن پدر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله جایز نیست از برای فرزند که چیزی از مال پدر و مادر را از برای
خود بردارد مگر باذن ایشان یا در حال اضطرار پس بخورد بطور معروف چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله گریه اطفال تا هفت سال
لا اله الا الله است پس چون از هفت سال گذشت گریه انها استغفار است از برای
پدر و مادر تا بحد بلوغ رسد پس چون بالغ شد حسنات او از برای والدین او است
و سیئات او بر خود او است و مرض اطفال کفاره گناه والدین ایشانست چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله طفل را بجهة گریه کردن نباید زد چرا
که گریه انها تا چهار ماه شهادت ان لا اله الا الله است و تا چهار ماه بعد صلوات
بر محمد و آل او است صلی الله علیه و آله و تا چهار ماه بعد دعا است از برای والدین چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله کسیکه بجهة مرض دوا بطفل
خود دهد و طفل بمیرد چیزی بر او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که
محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه دو طفل در یک شکم بوجود ایند بزرگتر
انها ان یکی است که بعد وضع حمل میشود چرا که اول او موجود شده و بعد از ان

او

فصل در لحوق اولاد وامور متعلقه بانست

او بکره موجود شده و جلو او را گرفته از این جهة بیشتر بیرون امده چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند فصل در لحوق اولاد
و امور متعلقه بان است و دران چند مسئله است مسئله جایز نیست که کسی نفی
کند ولد را اگر از زن او بوجود امده و بگوید که از من نیست و من پدر او نیستم اگرچه
ان زن کنیز باشد یا ذمیه باشد و اگرچه ان ولد شباهت با او و اقارب او نداشته باشد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله
جایز نیست نفی کردن ولد اگر شخص انزال کرده باشد منی خود را بیرون فرج زن خود
اگرچه دخول باو نکرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
جایز نیست نفی کردن ولد اگرچه شخص عزل کرده باشد و منی خود را در بیرون فرج زن
ریخته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
جایز نیست نفی کردن ولد اگرچه شخص دخول در فرج زن نکرده باشد و لکن دخول در
دبر او کرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهای فتوی بان داده اند
مسئله هرگاه شخصی با زن خود جماع کند و ان زن فورا با جاریه مساحقه کند و منی از
فرج زن داخل فرج جاریه شود و حامله گردد ولد ملحق بصاحب نطفه است چنانکه در
احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله ولد الزنا در نسب
ملحق بپدر و مادر خود است اگرچه میراث از ایشان نمیبرد و ایشان میراث از او نمیبرند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله ولد الشبهه ملحق بوالدین

حضانت

خود است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی با
زن خود جماع کند ودر همان طهری که شوهر جماع کرده ان زن زنا دهد وبعد حملی از برای
او ظاهر شود پس طفل ملحق بشوهر است ودخلی بزانی ندارد چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی با کنیز خود وطی کند واو را بغیر فروشد
ومشتری هم باو وطی کند واستبرائی نکرده باشند وحملی از برای کنیز بوجود اید فرزند
ملحق بمشتری است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران
نیست مسئله هرگاه کنیزی مشترک باشد درمیان چند نفر وهمگی در طهر واحد
وطی باو کرده باشند وحملی بوجود اید باید قرعه انداخت درمیان شریکها پس هرکس
قرعه باسم او بیرون امد فرزند ملحق باو است وباید قیمت کنند او را وسهم هر یک از شریکها را
انکه قرعه باسم او بیرون امده باید بدهد وهمچنین باید قیمت کنند کنیز را وانکه ولد
ملحق باو شده سهم سایر شریکها را باید بدهد چراکه کنیز ام ولد او است چنانکه در
احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی اقرار کرد که طفلی از او است
بعد از اقرار نمیتواند که نفی کند او را که از او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله ولد ملاعنه بطوریکه کیفیت ملاعنه بعد از این خواهد
امد انشاء الله ملحق بملاعن نیست وملحق بمادر او است واو ولد الزنا نیست وهرگاه شوهر
بعد از ملاعنه اقرار کرد که ولد از او است ملحق باو میشود چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله طفلیکه از زن متهمه بوجود اید

ملحق بشوهر او است وشوهر نمیتواند که طفل را از خود نفی کند بمحض اتهام زن چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه زن خود را طلاق داده وزن خود را
مطلع نکرده که او را طلاق گفته ومدتی باهم بوده اند وطفلی در شکم زن موجود شده
نمیتواند که طفل را از خود نفی کند که از او نیست واگر نفی کرد قول او مسموع نیست و
او را حد میزنند وطفل ملحق باو است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل
اعتنا باشد دران نیست مسئله کمتر مدت حمل شش ماه است واطول مدت حمل
نه ماه است مگر انکه زنی در مدت حمل خود حایض شود پس بقدر ایام حیض او ممکن است
که بر نه ماه افزوده شود پس هرگاه زنی پیش از شش ماه از وقت جماع شوهر تولید کرد و
طفل او تام الخلقه ورسیده است شوهر میتواند که انطفل را از خود نفی کند وان فرزند
فرزند او نیست وارثی از او نمیبرد چنانکه او هم ارثی از او نمیبرد وهمچنین هرگاه کسی جماع
کرد با زن خود وبعد غایب شد یا جماع نکرد وبعد از گذشتن منتهای مدت حمل از وقت جماع
او زن او وضع حمل کرد طفل طفل او نیست وارثی از او نمیبرد واو ارثی از او نمیبرد چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله کسیکه جماع
با زن خود نکرده وبروی فرج او انزال منی نکرده وطفلی در شکم زن موجود شده ان طفل
طفل شوهر نیست چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه
کسی با کنیز شخصی زنا کند وطفلی بوجود اید طفل مملوک مالک کنیز است اگرچه زانی ازاد
باشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه غلام مملوک

کسی بی اذن مالک خود زنی بگیرد و از ان زن اولادی بوجود اید ان اولاد مملوک مالکند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه
مملوک کسی مملوکهٔ کسی دیگر را تزویج کند و اولادی بوجود اید ان اولاد بالمناصفه مملوک
و مشترک در میان دو مالک چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست
مسئله هرگاه مملوک کسی زنا کند با مملوکهٔ کسی دیگر و ولدی بوجود اید ان مولود مملوک
و مشترک است بالمناصفه در میان دو مالک چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در
ان نیست مسئله هرگاه کنیزی بی اذن مالک خود شوهر کند بازادی و ولدی بوجود اید
ان مولود مملوک مالک کنیز است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله هرگاه کنیز کسی بازادی شوهر کند بی اذن مالک خود با دعای
اینکه ازاد است و ولدی بوجود اید ان مولود مملوک مالک کنیز است و پدر او باید او را از
مالک کنیز بخرد و مالک باید تمکین فروختن را بکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه کنیز کسی را کسی دیگر غصب کند و از کنیز
اولادی بوجود اید ان اولاد مملوک مالک کنیزند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که
محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه کنیزی را که دزدیده اند از مسلم کسی بخرد ندانسته
و با او وطی کند و ولدی بوجود اید ان مولود مملوک مالک کنیز است پس مشتری باید ولد خود را
از مالک کنیز بخرد و کنیز را بمالک او رد کند و هر قدر از خدمات کنیز منتفع شده چیزی
بمالک کنیز بدهد و رجوع کند بان کسیکه کنیز را باو فروخته و قیمت کنیز و قیمت مولود

و انچه

و انچه بمالک داده از بایع کنیز بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله هرگاه تزویجی اتفاق افتد در میان ازادی و مملوکی باذن
و امضای مالک خواه شوهر مملوک باشد یا زن مملوکه باشد و اولادی در میان ازاد و
مملوک بوجود اید پس اگر مالک و ازاد در وقت عقد شرط کرده اند که هرگاه ولدی
موجود شد ان ولد ازاد باشد پس ازاد خواهد بود و ملحق بهر یک از پدر و مادر که
ازاد باشند خواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله هرگاه تزویجی اتفاق افتد در میان ازادی و مملوکی باذن و امضای
مالک و در میان مالک و ازاد شرط شده در وقت عقد که هرگاه ولدی در میان زن و
شوهر بوجود امد ان ولد مملوک باشد مملوک مالک خواهد بود مگر انکه هر یک از
پدر و مادر او که ازاد باشند او را از مالک بخرند و معتوق کردد و ازاد شود چنانکه
از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه
تزویجی اتفاق افتاد در میان مملوکی و ازادی باذن و امضای مالک و شرطی در میان
مالک و ازاد اتفاق نیفتاد که هرگاه ولدی از زن و شوهر بوجود امد ازاد باشد یا مملوک
باشد پس در این صورت مشهور در میان فقها اینست که ولد ازاد است حتی انکه در این مشهور
ادعای اجماع هم کرده اند و راه استدلال بر این مطلب احادیثی است که وارد شده که هرگاه
ولدی در میان ازادی و مملوکی بوجود امد ان ولد ازاد است بسبب ازادی یکی از پدر
یا مادر او و این مطلب اگرچه مشهور است بطوریکه ادعای اجماع هم در ان شده و لکن

این راه

این راه استدلال در مواضع نسبت باتخلف میکنند بطوریکه فتاوی همین اهل شهرت هم
در این مواضع برخلاف است چنانکه هرگاه ولدی موجود شد در میان آزادی و مملوکی بطور
زنا خواه هر دو زانی باشند یا یکی زانی باشد و دیگری مغصوب و مسروق ولد مملوک
مالکست اگرچه این معنی محقق است که یکی از والدین ولد آزاد است و همچنین هرگاه مالک
و آزاد شرط کرده باشند که ولد مملوک باشد مملوکست اگرچه احد ابوین او آزاد باشد
و همچنین هرگاه مملوکی بی اذن مالک تزویج کرده باشد یا بادعای آزادی تزویج کرده
باشد چنانکه مواضع و مسائل آن گذشت و خواهد آمد در تمام این مواضع ولد از
میان آزاد و مملوکی بوجود آمده و ملحق بآزاد نیست و مملوکست بفتوای همین اهل شهرت
پس هرگاه احادیثی دیگر در میان نبود مگر همین قبیل احادیث که اذا کان احد الابوین
حرا فالولد حر این مطلب مشهور تمام بود ولکن با وجود اخبار دیگر برخلاف این مطلب
احادیث اذا کان احد الابوین حرا فالولد حر محمولست باینکه هرگاه شرط حریت شده باشد
حر است نه آنکه مطلقا حر است و هرگاه اگر احد والدین که حر است ولد خود را از مالک
بخرد حر است نه آنکه مطلقا حر است و هرگاه حلال زاده باشد باذن و امضای مالک حر است نه آنکه
مطلقا حر است و علاوه براینها مملوک بسببی از اسباب آزادی آزاد میشود بالاتفاق و
لکن آزاد بهیچ سببی مملوک نمیشود بالاتفاق و ادعای اینکه در موضع مخصوص که شرط
کرده باشند که ولد در میان حر و عبد عبد باشد سبب عبودیت حری موجود شد
لجنهایست در مقابل اتفاق که آن اتفاق از نصوص مخصوص شده و آنچه در احادیث این

مطلب تصریح شده در همه مواضع تصریح تصریح شده شرط حریت ولد و نفس شرط حریت
ولد دال بر رقیت او است که شرط شده که حر شود و در هیچ حدیثی تصریح براین نیست
که شرط عبودیت حری بشود و هرگاه گمانی برود که ولد متولد در میان حری و عبدی
نه حر است و نه عبد پس بشرط حریت حر میشود و بشرط عبودیت عبد میشود رفع
این گمان را میکند که ولد مملوک نمای او است و نمای مملوک مملوک مالکست مثل خود
مملوک مگر آنکه سببی از برای انتقال ملکیت و زوال آن حاصل شود و علاوه براینها
اهل شهرت در صورتیکه شرط در حریت و عبودیت ولد نشده باشد فتوی بحریت
ولد داده اند و میگویند که ولد بدون شرط نه حر است و نه عبد بلکه میگویند بدون
شرط ولد حر است و هرگاه سایر احادیث مخالف این مطلب نبود و طرح آنها لازم نمیآمد
بدون دلیل مطلب تمام بود ولکن بطوریکه گفته شد و جمعی که اشاره شد طرح هم لازم
نیامد و اهل شهرت انکاری از آن جمع ندارند بلی و در این مختصر که بنای تفصیل نیست
بیش از این لایق نیست و عذر همین قدر هم این است که چون این شهرت دلیل محکمی نداشت
فی الجمله اشاره بآن شد مسئله ولدیکه بوجود آید در میان کنیزیکه او را مالک و تحلیل
کرده باشد از برای آزادی آن ولد مملوک مالکست و باید پدر او او را از مالک بخرد تا
آزاد شود یا در میان مالک و آزاد شرطی شده باشد که او آزاد باشد چنانکه از احادیث
معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هر ولدیکه بوجود آید در
میان آزادی و مملوکی خواه آزاد مرد باشد و خواه زن باشد آزاد باید ولد خود را از مالک

بجزد تا ازاد شود و مالك نميتواند كه او را بفروشد چنانكه از احاديث معلوم ميشود و بسياری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه ولدی در ميان مالك كنيز او بوجود ايد ان ولد
ازاد است چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی دران نيست مسئله هرگاه كسی زنا كرد با
كنيز كسی و بعد ان را خريد و ان كنيز پيش از شش ماه گذشتن از وقت خريد او زائيد ان مولود
ملحق بشوهری نيست مگر انكه بداند كه ان مولود از نطفه او است و از بايع مالك و اول استحلال
كند و ولد خود را ازاد و بجزد يا او را ازاد كند چنانكه از احاديث معلوم ميشود و بعضی فتوی
بان داده اند مسئله هرگاه كسی با زن ازادی زنا كرد و بعد از زنا او را تزويج كرد و او
پيش از شش ماه از وقت تزويج زائيد ولدی تمام و رسيده ان ولد ملحق باو نيست چنانكه در احاديث
وارد شده و خلافی دران نيست مسئله اولاد صغير مسلم حكم اسلام بر ايشان جاريست
اگرچه بعد از تولد ايشان پدر ايشان مسلمان شده باشد پس ميكشانند ايشان را بسوی اسلام
در حال صغر پس چون بالغ شدند و اسلام را قبول نكردند مرتد ميشوند از اسلام و قتل ايشان
واجبست و احكام اهل ذمه بر ايشان جاری نيست هرگاه اولاد اهل ذمه و غير اهل ذمه
مسلمان شدند نميكشانند پدر و مادر خود را بسوی اسلام و بر حال خود باقی هستند چنانكه
در احاديث وارد شده و خلافی دران نيست **فصل** در بيان حقوق اولاد نسبت
بپدر و مادر و امور متعلقه بان و دران چند مسئله است مسئله واجبست اطاعت
كردن پدر و مادر در هر امری كه خدا نهی نكرده باشد از ان و اطاعت ايشان از جمله اعظم
عبادات الهی است و سبب تقرب بجوار رحمت او است چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی

فصل در بيان حقوق اولاد نسبت بپدر و مادر

كه محل اعتنا باشد دران نيست مسئله عقوق والدين و مخالفت كردن ايشان در امری كه
خدا از ان نهی نكرده از جمله معصيتهای كبيره است چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی دران
نيست مسئله ادنای عقوق اينست كه اگر اولاد خود را بزنند اگرچه بيجا بزنند و ظالم باشند
اولاد بگويند اف و نبايد بگويند وای بر تو باد بلكه بايد استغفار كنند و بگويند خداوندا
بيامرز والدين مارا چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی دران نيست مسئله بسا
فرزندی كه در زمان حيات پدر و مادر عاق ايشان نباشد و ايشان از او راضی باشند بجهت
رفتار خوب او و چون بميرند او را عاق كنند بجهت انكه بعد از مردن ايشان خيراتی از برای
ايشان نكرده و نمازی و روزه و حجی و استغفاری و تصدقی از برای ايشان نكرده و بسا فرزندی
كه در زمان حيات والدين خود عاق باشد بجهت بد رفتاری با ايشان و در حال مردن از او
راضی شوند بجهت تصدق و استغفار و نماز و روزه و حج و ساير خيراتی كه از برای ايشان
بجا اورده چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی دران نيست مسئله نظر كردن بپدر
و مادر از روی مهربانی عبادتست و سزاوار نيست نظر كردن بايشان بغير نظر مهربانی
چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی دران نيست مسئله نبايد صدای خود را بلند
تر كرد از صدای ايشان در حضور ايشان و در راه رفتن نبايد جلو افتاد از ايشان و در نشستن
نبايد پيش از ايشان نشست و در غذا خوردن نبايد از سمت ايشان لقمه را برداشت چنانكه
در احاديث وارد شده و خلافی دران نيست مسئله مهربانی نسبت بمادر بيشتر بايد بجا
اورد چرا كه او ضعيفتر است نسبت بپدر چنانكه در احاديث وارد شده و خلافی دران نيست

مسئله بحقارت نباید بایشان نظر کرد اگرچه حقیر باشند و اگرچه غلام و کنیز مملوک
باشند و اگر ممکن باشد باید انها را از مالکش خرید و ازاد کرد چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله مهربانی باید کرد بایشان اگرچه فاجر و فاسق باشند
و اگرچه بر خلاف مذهب حق باشند و هرگاه مستضعف باشند دعا و استغفار و تصدق
هم از برای ایشان میتوان کرد و هرگاه مستضعف نباشند و دشمن حق و اهل حق باشند
مهربانی در ظاهر با ایشان باید کرد اگرچه در دل نباید دوست ایشان باشند لا تجد قوما
یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله تا اخر ایه شریفه چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله از جمله حقوق پدر اینست که او را باسم او دعوت
نکنند و پیش روی او راه نروند و تکیه باو نکنند و دین پدر و مادر را ادا کنند اگرچه ترکه
نداشته باشند و نماز و روزه و حج فوت شده ایشانرا قضا کنند اگرچه ترکه نداشته باشند
و نماز و روزه و حج مستحبی از برای ایشان بجا اورند خواه ایشان زنده باشند یا مرده باشند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله کسیکه نظر کند به پدر و مادر
خود بنظر مقت و غضب اگرچه ایشان باو ظلم کرده باشند نماز او مقبول نیست تا انکه ایشان
از او راضی شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله در حال حیات
پدر و مادر نباید گفت بفرزند خود که پدر و مادرم بفدای تو و اینسخن در حال حیات ایشان عقوق
ایشانست اما در ممات ایشان جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله در امر بمنکر اطاعت پدر و مادر را اطاعت هیچکس نباید کرد چنانکه در ایات و احادیث

۲ هیچکس نباید بلکه حرام است که در عبادات ... باطل کردن ... اطاعت غیر پدر و مادر و اطاعت

وارد

وارد شده و خلافی دران نیست

کتاب الفراق و الطلاق

کتاب الفراق والطلاق

مطلب اول در فراق و امور متعلقه بانسب

و امور متعلقه بان و دران چند مطلب است مطلب اول در فراق و امور متعلقه
بانسب و دران چند مسئله است مسئله هرگاه کسی طفل شیرخواری را از برای خود عقد
کند و زن او یا دختر شیرخواره را شیر دهد بحدیکه رضاع بعمل اید چنانکه در رضاع گذشت
زن شیر ده و زن شیرخواره او بر او حرام شود و احتیاجی بطلاق نیست چرا که زن شیر ده او
مادر رضاعی زن شیرخوار او شده و زن شیرخوار او دختر رضاعی او شده و یحرم من الرضاع
ما یحرم من النسب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه زن
شیرخواره کسیرا همان کس که ام ولد او است شیر دهد دختر شیرخواره دختر رضاعی او شده
و بر او حرام شده و احتیاجی بطلاق او نیست و کنیز او مادر رضاعی زن او شده و وطی او
حرام شده از برای او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
هرگاه زن شیرخواره کسیرا بعد از انکه از زن شیر ده اولی شیر خورده زنهای دیگر
او شیر دهند همان زنیکه اول شیر داده و همان شیرخواره بر او حرام شده اند و باقی
زنهای او بر او حرام نشده اند چرا که انها دختر رضاعی او را شیر داده اند نه زن او را چرا
که بعد از شیر خوردن از زن اول زن او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه زن شیرخواره کسیرا مادر انکس
یا جده مادری و پدری انکس شیر دهد ان زن شیرخواره بر او حرام میشود و احتیاجی

بطلاق

بطلاق نیست و همچنین هرگاه خواهر او را شیر دهد یا دختر خواهر او را شیر دهد
یا زن برادر او را شیر دهد یا دختر برادر او را شیر دهد یا دختر خود او را شیر دهد
یا زن پسر او را شیر دهد یا دختر پسر او را شیر دهد یا مادر زن او را شیر دهد
یا سایر زنهای پدر زن او را شیر دهند زن شیرخواره او بر او حرام میشود و همچنین
هر زنیکه شیرخواره را شیر دهد که بسبب رضاع نسبتی حرمتی حاصل شود که در نسب
ان حرمت ثابت است و تمام نسبتهای حرمتی را بمسئله بعد از این ذکر کنیم زن شیرخواره
او بر او حرام میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله
کسیکه پنج زن را در عقد و احد از برای خود عقد کند چون یکی از انها اعراض کند که زن
او نباشد ان چهار زن دیگر مستقر شوند از برای او و از ان زنیکه اعراض کرده زن
او نیست و احتیاج بطلاق ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله کسیکه مرتد شود از اسلام و کافر شود بانچه خدا نازل کرده بر محمد صلی
الله علیه واله و حال انکه در اسلام تولد کرده و پدر او مسلمان بوده در حال صغر
او پس او مرتد فطری است توبه او قبول نمیشود و قتل او واجب میشود و زن او بر او
حرام میشود و چهار ماه و ده روز عده نگاه میدارد و اگر خواست شوهر میکند و
بطلاق محتاج نیست و اموال مرتد را بورثه او قسمت میکنند اگرچه او را نکشته باشند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله کسیکه مرتد شود
از اسلام بعد از انکه مسلمان شده و در اسلام تولد نکرده پس او مرتد ملی است پس

فرق و طهارت

زن او بر او حرام میشود و محتاج بطلاق نیست پس هرگاه توبه کرد و رجوع باسلام کرد توبه
او قبول میشود و هرگاه توبه او قبل از انقضای عده زن او است نکاح اول برقرار خواهد
بود و اگر بعد از انقضای عده او است و بخواهند نکاح کنند عقد جدید باید بکنند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه زن کافری مسلمان شد بر
کافر حرام میشود و سه ماه یا سه قرء عده نگاه میدارد و بعد از عده اگر بخواهد شوهر
میکند و محتاج بطلاق نیست و هرگاه شوهر او قبل از انقضای عده او مسلمان شد نکاح
ایشان برقرار خواهد شد و عقد جدید نباید بکنند و اگر بعد از انقضای عده او مسلمان
شد و او شوهر نکرده باشد و بخواهند بعقد جدید باید تزویج کنند چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه غلام مملوکی از مالک خود
فرار کند و زنی داشته باشد زن او از او جدا میشود و محتاج بطلاق نیست پس هرگاه
غلام قبل از انقضای عده زن برگشت بسوی مالک نکاح او برقرار میشود و هرگاه بعد
از انقضای عده او برگشت بعقد و تحلیل جدید باید نکاح کنند مسئله هرگاه کسی
زنی را از برای خود عقد کند و بعیب ان زن مطلع نباشد و بعد معلوم شود که زن
برص دارد و یا پیس است یا جذام دارد یا دیوانه است یا قرن او و مانعی در فرج او است که
نمیشود دخول باو کرد یا النا است یا شل است یا نابینا است یا خوشه مرض دیگر دارد محتاج است
که او را رها کند و محتاج بطلاق نیست پس اگر قبل از دخول باو عیب او را فهمید و
او را رها کرد صداق هم نباید بدهد و اگر بعد از دخول باو عیب او را فهمید صداق او را

باید بدهد بعوض دخول با او و هرگاه بعد از دانستن عیب او با او دخول کرد نمیتواند او را رها
کند بی طلاق پس اگر او را نخواست باید او را طلاق دهد چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه کسی تدلیس کرد و زن زانیه را از
برای شخصی عقد کرد و بعد از عقد شوهر فهمید که زن زانیه است مختار است که او را رها
کند و محتاج بطلاق نیست یا او را نگاه دارد پس اگر او را رها کرد قبل از دخول با او صداق
نباید بدهد و اگر بعد از دخول با او فهمید و او را رها کرد صداق اگر با و داده بعوض دخول
با و است و میتواند که رجوع کند بشخص مدلس که حیله کرده و از او بگیرد صداق را اگر بزن داده
و هرگاه بعد از دانستن اینکه زن زانیه است با او دخول کرد نمیتواند او را رها کند مگر بطلاق
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله
هرگاه کسی زنی را از برای خود عقد کرد و آن زن قبل از دخول شوهر با و زنا داد شوهر مختار
است که او را رها کند و محتاج بطلاق نیست و صداق را هم مستحق نیست چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه عقد کرد از برای
خود دختر باکره را و بعد معلوم شد که باکره نبوده او را بدون طلاق نمیتواند رها کند
ولکن مهر او را کم میتواند بکند بقدر تفاوت مهر باکره با ثیبه چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه دختری را که مادر او آزاد
است از برای خود عقد کند و پدر دختر دختری را که از کنیز دارد بر او داخل کند و با او دخول
کند و بعد معلوم شود که دختر از کنیز است مختار است که او را رها کند و محتاج بطلاق

نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله زنیکه عیبی دارد و
پنهان کرده عیب خود را بطوریکه ولی او هم ندانسته که او معیوبست پس او را عقد کرده
از برای شخصی بصداقی و بعد معلوم شده از برای شوهر که او معیوبست مختار است که
او را رها کند و محتاج بطلاق نیست و مهری اگر با و داده از او میگیرد اگر دخول با او نکرده
باشند و چیزی بر ولی او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
زنیکه لوچ و عوراء باشد بدون طلاق نمیتوان او را رها کرد چه اگر عیب او مخفی نیست چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله عیبهائی که در زن
پنهانست بطوریکه بغیر از زنها کسی نمیتواند بر آنها مطلع شود شهادت زنها در آنها
مسموع است و بشهادت زنها ثابت میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن
نیست مسئله هرگاه غلام مملوکی تدلیس کند که آزاد است و زنی را از برای خود عقد کند و
بعد زن بفهمد که او مملوکست زن مختاره است که خود را از او جدا کند و محتاج بطلاق نیست
پس اگر دخول با او نکرده صداق را مستحق نیست و اگر با او دخول کرده صداق را مستحق است و هر
گاه بعد از دانستن زن تمکین کرد که او با او دخول کند اختیار او ساقط میشود و نمیتواند بدون
طلاق از او جدا شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله زن
خود را بدون طلاق نمیتواند از شوهر خود جدا کند بجهة حمقی که در شوهر بیابد چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله زن خود را بدون طلاق نمیتواند جدا
کند از شوهر بجهة فقری که شوهر دارد که نمیتواند نفقه و کسوه زن را بدهد ولکن او را با

داشت براینکه او زن خود را طلاق بگوید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله هرگاه از برای شوهر جنونی حادث شود که اوقات نماز را تمیز دهد زن او مختاره
است که خود را از او جدا کند و محتاج بطلاق نیست و هرگاه اوقات نماز را نفهمد زن نمیتواند
خود را از او جدا کند و باید صبر کند بالو که مبتلی شده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه خصی و کسیکه خصیه او را بیرون اورده اند
و او را باصطلاح خواجه کرده اند تدلیس کند و زنی را از برای خود عقد کند و بعد زن
بفهمد که او خصیه ندارد ان زن مختاره است که خود را از او جدا کند و محتاج بطلاق نیست
پس هرگاه دخول باو نکرده نصف صداق را مستحق است و هرگاه دخول باو کرده تمام صداق را
مستحق است و هرگاه بعد از دانستن تمکین او را کرد نمیتواند بدون طلاق از او جدا شود
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مردی یکمرتبه با زن
خود جماع کرد و بعد عنین شد و مردی از او زایل شد زن نمیتواند که بدون طلاق از او
جدا شود و باید صبر کند ببلائی که مبتلی شده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه
محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه بعد از تزویج معلوم شد که شوهر مردی
ندارد و تدلیس هم نکرده باشد پس بعد از مرافعه حاکم شرع او را مهلت میدهد تا یکسال که
برود و خود را معالجه کند پس اگر معالجه خود را کرد و قادر بر جماع شد که زن زن اوست
و هرگاه تا یکسال معالجه خود را نکرد و بعد از یکسال هم قادر بر جماع نیست زن او مختاره است
که خود را از او جدا کند و محتاج بطلاق نیست و نصف صداق را مستحق است پس هرگاه بعد

از یکسال

از یکسال زن راضی شد که زن او باشد با انکه او قادر بر جماع نیست بعد از ان مختاره نیست
که خود را بدون طلاق از او جدا کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله هرگاه مردی قادر بر جماع زنی مخصوصه نباشد و قادر بر جماع
سایر زنها باشد زن مخصوصه او مختاره نیست که خود را بدون طلاق از او جدا کند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مردی که مردی ندارد و عنین است
تدلیس کند و زنی را از برای خود تزویج کند و بعد تدلیس او معلوم شود ان زن مختاره است
که خود را از او جدا کند و محتاج بطلاق نیست و مستحق صداق است چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه زنی ادعا کند که شوهر او
عنین است و قادر بر جماع نیست و شوهر او ادعا کند که قادر بر دخول و جماع است دعای
ایشان معلوم شود باینکه زن یک چیز رنگینی مثل زعفران در فرج خود داخل کند
پس شوهر را امر کنند که با او جماع کند پس باو بگویند که ذکر خود را اب بشوید پس اگر
اب زرد و رنگین میشود ادعای شوهر ثابت میشود و هرگاه اب رنگین نشد ادعای زن
ثابت میشود و این امر در صورتی محقق میشود که راههای حیله از طرفین منقطع باشد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه زنی ادعا کند که
شوهر او قادر بر جماع نیست و شوهر منکر باشد شوهر باید قسم یاد کند از برای اثبات انکار
خود چرا که زن صاحب ادعا است و بر او است که شاهد از برای اثبات ادعای خود بیاورد و
نمیتواند اقامه شهود کند پس قول قول شوهر است با قسم و هرگاه شوهر ادعای دخول کند

و زن

وزن او منکوحه باشد امتحان از بز عفران و چیزی دیگر نکنند باید کرد چنانکه در مسئله سابقه
گذشت و هرگاه زن دختر باکره باشد بشهادت زنانی که اطمینان بانها باشد باید عمل کرد
پس اگر شهادت دادند که ازاله بکارت او شده صداق شوهر معلوم میشود و اگر شهادت
دادند که ازاله بکارت او نشده پس شوهر را تا یکسال مهلت میدهند که علاج خود را بکند
پس هرگاه تا یکسال علاج خود را نکرد زن او مختار است که خود را از او جدا کند و محتاج
بطلاق نیست و نصف صداق خود را مستحق است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی زنیرا از برای خود تزویج کند بادعای آنکه از
طایفه مخصوصی است و زن هم بهمان جهت قبول کرده و بعد معلوم شود که شوهر از آن طایفه
نبوده زن او مختار است که از او کناره کند و محتاج بطلاق نیست مگر آنکه بعد از اطلاع تمکین
او را کرده باشد پس بدون طلاق نمیتواند از او کناره کند چنانکه در احادیث وارد شده و
بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی زنیرا از برای خود تزویج کند بادعای
آنکه کار او فروختن دوا است و زن او هم باین اطمینان که کسبی دارد قبول کند و بعد معلوم شود
که کسب او فروختن گربه بوده آن زن نمیتواند که بدون طلاق از او کناره کند چرا که گربه هم
دوا است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
کسیکه تزویج کند از برای خود زنیرا و قبل از دخول با او زنا کند او را حد میزنند و تا یکسال در
میان او و زن او تفریق میکنند به بیرون کردن او از بلد خود بجهت عقوبت او و چنانکه در
احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی تزویج کند غلام

مملوک

مملوک خود را بکنیز مملوکه خود یا تحلیل کند او را از برای او و او دخول با او کرده باشد و بعد
بخواهد که خود با کنیز خود وطی کند بغلام خود میگوید که کناره کن از کنیز و نزدیکی با او مکن
پس منع میکند کنیز خود را از نزدیکی بغلام او تا آنکه کنیز او حایض شود و پاک شود از حیض
پس خود او وطی بکنیز خود میکند و هرگاه بعد از وطی خود بخواهد که کنیز خود را برگرداند
بغلام خود باید صبر کند تا کنیز او حایض شود و پاک شود از حیض و برگرداند او را بغلام
خود و هرگاه غلام او وطی با کنیز او نکرده باشد احتیاج باین نیست که حایض شود
و بعد از پاک شدن از حیض خود مالک با او وطی کند بلکه بعد از تفریق میتواند با او وطی
کند و هرگاه غلام او فرار کرده باشد یا حاضر نباشد و بخواهد وطی کند بکنیز خود باو میگوید
که تفریق کردم در میان تو و غلام پس عده نگاه دار از کسی بعلم از گذشتن چهل و پنج روز یا بعد از
حایض شدن و پاک شدن از حیض وطی با او میکند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه بخرد کنیزیرا که شوهری دارد خواه شوهرش آزاد
باشد یا مملوک باشد میتواند که تفریق کند در میان کنیز و شوهرش بدون طلاق و میتواند
که آنها را باقی گذارد بر حال خود که زن و شوهر باشند چنانکه در احادیث وارد شده و
بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه بخرد کنیزیرا که شوهری دارد و بخواهد
خود وطی با او کند استبراء میکند او را بگذشتن چهل و پنج روز یا حایض شدن و پاک شدن
از حیض و بعد وطی با او میکند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله کسیکه بخرد کنیز شوهردار را و تفریق نکرد در میان کنیز و شوهرش و ایشان را

باقی گذارد بزن وشوهری بعد از باقی گذاردن نمیتواند که تفریق کند درمیان ایشان
بدون طلاق چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله
کسیکه خرید غلامیرا که زنی دارد خواه آن زن آزاد باشد یا مملوکه باشد پس مشتری مختار است
که تفریق کند درمیان ایشان بدون طلاق یا آنکه آنهارا باقی گذارد بزن وشوهری واگر آنهارا
باقی گذارد بزن وشوهری نمیتواند تفریق کند درمیان آنها بدون طلاق چنانکه در احادیث
وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه تزویج کرده باشد کنیز
خودرا بآزادی یا مملوکی پس آزاد کند کنیز خودرا پس آن کنیز آزاد مختار است که کناره کند
از شوهر خود بدون طلاق یا با شوهر خود باقی باشد وهرگاه باقی ماند با شوهر خود بعد
از آن نمیتواند که از او کناره کند بدون طلاق چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در
آن نیست مسئله هرگاه زن آزادی تزویج کند خودرا بغلام مملوکی وبعد غلام آزاد شود
آن زن آزاد نمیتواند که کناره کند از شوهر خود بدون طلاق چرا که درصورتیکه درحال
مملوکی باو راضی باشد نمیتواند که درحال آزادی باو راضی نشود چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی کنیزیرا که باو وطی کرده واز او صاحب
اولاد شده تزویج کند بغلام مملوک خود وبعد آن غلام را آزاد کند آن کنیز مختار نیست که
از غلام آزاد کناره کند بدون طلاق چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست
مسئله هرگاه کنیز کسی بی اذن مالک شوهر کند بادعای آنکه آزاد است پس معلوم شود که
مملوکه بوده باید برگردد بسوی مالک محتاج بطلاق نیست پس هرگاه خود کنیز تدلیس کرده

ومحلل اگرفته صداق را از او میگیرند وهرگاه کسی دیگر تدلیس کرده صداق را از آن مدلس باید گرفت
پس هرگاه شوهر دخول باو کرده واو باکره بوده ده یک قیمت او را باید بمالک او بدهد وهرگاه ثیبه
بوده نصف ده یک قیمت او را باید بمالک او بدهد وهرگاه دخول باو نکرده همان خود او را بمالک
او باید برگرداند چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله
هرگاه زنی شوهر او مملوک باشد وبارث مالک شود شوهر خودرا یا ببیع وسایر اسباب انتقال
مالک شود شوهر خودرا نکاح درمیان ایشان باطل شود ومحتاج بطلاق نیست پس هرگاه
شوهر خودرا آزاد کرد وبخواهند بعقد جدید تزویج کنند میتوانند تزویج کنند چنانکه در
احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله هرگاه کنیز مشترکی باشد درمیان چند نفر و
اورا تزویج کرده باشند از برای کسی پس شوهر سهم یکی از شریکهارا بخرد یا بسایر اسباب انتقال
مالک شود نکاح درمیان ایشان باطل شود تا آنکه سهمهای جمیع شریکهارا مالک شود پس بیک سبب
نکاح او جایز شود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی
غلام مملوک خودرا بمملوکه خود تزویج کرده باشد میتواند تفریق کند درمیان ایشان بدون
طلاق چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی مملوکه خودرا
بمملوک غیری یا بآزادی تزویج کرده باشد بدون طلاق نمیتواند تفریق کند درمیان ایشان
وطلاق بدست آن کسی است که ساق کنیز را میتواند بگیرد مگر بعد نقل ملک چنانکه در احادیث
وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه کسی بغلام مملوک خود اذن
داد که زن بگیرد یا امضا عقد او کرد نمیتواند تفریق کند درمیان ایشان مگر بطلاق و طلاق

که محل اعتنا باشد

بدست غلام است نه بدست مالک غلام چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند **مطلب دویم** در طلاق و امور متعلقه بان است و در ان
چند مسئله است **مسئله** طلاق گفتن بدون جهتی مکروه است و ابغض اموری است
در نزد خدا که انرا حلال کرده و کراهت ان شدیدتر میشود از برای زن که گرویده باشد شوهر را
بگیرد که او را طلاق گوید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله**
مردیکه بسیار طلاق میگوید جایز است که او را رد کنند و زن باو ندهند و زنیکه بسیار
طلاق میگیرد مکروه است که او را تزویج کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست **مسئله** مردیکه عداوت با اهل حق دارد واجبست که بر او تنگ بگیرند
تا طلاق دهد زنی را که از اهل حق است و حرام است زن دادن باو چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** واجبست طلاق دادن زنیکه با اهل
حق عداوت دارد و حرام است گرفتن او و زن یهودیه و نصرانیه و مجوسیه بهتر است
از زن ناصبیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان **مسئله** خدا مستجاب
نمیکند نفرین مرد را در باره زن خود و حال انکه طلاق او را بدست او داده پس
هرگاه او را نخواست طلاق دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله طلاق گفتن بهر زبانی جایز است و واجب نیست که بلفظ عربی باشد چنانکه
در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** نکاح و طلاق
هر قومی از برای خود ان قوم در اسلام ممضی است اگر چه بطور اهل حق نباشد چنانکه

مطلب دویم در طلاق و امور متعلقه بان است

دراحادیث

در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** طلاق اهل حق بطوری است که ائمه
علیهم السلم فرموده اند و بطور سایر اقوام جایز نیست چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست **مسئله** حاکم شرع و ولی مجنونی که جنون او عارضی بوده که
بعد از نکاح عارض او شود میتوانند که زن ان مجنون را طلاق دهند و طلاق خود ان
مجنون اعتباری ندارد و باطل است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله مالک غلام مملوک هرگاه زنی را از برای مملوک خود تزویج کرده طلاق زن
مملوک بدست او است و طلاق خود مملوک در اینصورت اعتباری ندارد مگر باذن مالک
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست **مسئله**
هرگاه مملوکی باذن مالک خود خواه از برای خود زنی گرفت یا بدون اذن مالک
زنی گرفت و بعد از ان مالک امضا کرد امر او را طلاق زن او بدست خود او است
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله**
هرگاه مالک کنیز خود را از برای ازادی یا از برای غلام دیگری عقد کرد طلاق
بدست شوهر کنیز است نه بدست مالک کنیز چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست **مسئله** جایز است از برای پدر که زن از برای پسر صغیر خود
عقد کند و لکن نمیتواند که زن او را طلاق دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست **مسئله** صغیری که حدود طلاق و مسائل انرا نمیتواند تمیز دهد و
بفهمد و بطوریکه باید طلاق داد طلاق دهد پس طلاق او صحیح است چنانکه در

مسئله طلاق بدست شوهر است پس اگر شرط کنند که اختیار جماع یا طلاق بدست زن باشد ان شرط باطل است و نکاح صحیح است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست صح

نمیداند نمیتواند زن خود را طلاق دهد و طلاق او باطل است مگر انکه ده ساله باشد و حدود طلاق و مسائل انرا صح

احادیث

احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله کسیکه مفقود شده و معلوم نیست که در کجا است و معلوم نیست که زنده است یا مرده است هرگاه زن او برود در نزد حاکم شرع و امر خود را عرض کند که چه باید کرد پس حاکم شرع مدت چهار سال مهلت قرار میدهد که در ان مدت صبر کند پس حاکم شرع مینویسد به اطراف و ولایتی که احتمال میرود که شخص مفقود در انجاها باشد و جستجو میکند پس هرگاه در ضمن مدت چهار سال معلوم شد که زنده است باز ان زن باید صبر کند تا بیاید و اگر معلوم شد که مرده است بعد از معلوم شدن چهار ماه و ده روز از حین معلوم شدن عده نگاه میدارد و اگر خواست بعد از ان شوهر میکند و اگر بعد از جستجوی در مدت چهار سال معلوم نشد که در کجا است و زنده است یا مرده حاکم شرع ولی ان شخص غایب را میطلبد که نفقه و کسوه زن او را از مال او یا از مال خود بدهد پس اگر نفقه و کسوه او را ولی غایب داد باز باید ان زن صبر کند و اگر غایب مالی ندارد و ولی او هم از مال خود نفقه و کسوه او را نمیدهد پس حاکم شرع حکم میکند که ولی او طلاق زن او را بگوید و اگر ولی ندارد خود حاکم شرع طلاق او را میگوید پس هرگاه شخص غایب قبل از انقضای عده امد و خواست زن خود را رجوع با و میکند و اگر نخواست که همان طلاق صحیح است و هرگاه بعد از انقضای عده امد زن زن او نیست و بهر کس بخواهد شوهر میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز است که وکیل کند کسی را در طلاق دادن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

[illegible] چنانکه در احادیث وارد شده

مسئله

مسئله لفظ طلاق باید صریح باشد در طلاق مثل لفظ طالق که در عربی صریح است در طلاق پس اگر بزن بگوید انت طالق با قصد بدون اکراه و بدون مزاح طلاق واقع میشود و اگر بگوید انت علی حرام یا انت باینه یا انت بریئه یا انت خلیه یا انت بته طلاق واقع نمیشود اگرچه قصد طلاق هم کرده باشند و همچنین با انت طلاق و انت مطلقه طلاق واقع نمیشود و لفظیکه صریح است و وارد شده همان لفظ طالق است و در بعضی اخبار لفظ اعتدی بقصد طلاق وارد شده و همچنین زوجتی طالق و زوجه موکلی طالق و باید زن مطلقه معین باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله بنوشتن طلاق واقع نمیشود باینکه بنویسد زوجتی طالق یا بنویسد زوجه موکلی طالق مگر در مقام ضرورت که شخصی غایب باشد یا شخصی لال باشد و نتواند بنویسد پس هرگاه شخص غایب و شخص لال بنویسند که زوجه فلان طالق به قصد طلاق طلاق واقع میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هر شرطی که بر خلاف کتاب الهی است طلاق بان واقع نمیشود و اعتباری ندارد و باطل است مثل انکه بگوید که زن طالق اگر چنین بکنم یا نکنم یا زن من طالق است اگر چنین کاری بکنم یا نکنم و اگر اراده کند باین لفظ قسم را قسم او هم بی اعتبار است و اگر قسم یاد کند باینطور که بگوید والله اگر زن من از خانه بیرون رود طالق است ان طلاق بی اعتبار و باطل است یا اگر برسر تو زن کرفتم تو طالقی یا هر چه زن بگیرم بعد از این همه طالقند پس از این قبیل شرطها همه بر خلاف کتاب خدا است و طلاق بانها

اعتدی
یعنی عده نگاه دار

۱۹

واقع نشود و بی اعتبار و باطل است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله طلاق باید بعد از نکاح دائم باشد پس اگر کسی گفت که هر زنیکه بعد از این میگیرم
طالق است طلاق واقع نشود و بی اعتبار و باطل است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله تعیین کردن زن مطلقه لازم است اگرچه بعلامت باشد پس هرگاه
کسی زنهای متعدده داشته باشد و بگوید یکی از زنهای من طالق است هیچیک مطلقه
نشوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله قصد طلاق دادن
در طلاق معتبر است پس اگر کسی گفت زوجتی طالق و قصد او اینست که زن او رهاست
و بجائی بسته نیست یا قصد او مزاح است یا از روی اکراه و اجبار گفته طلاق واقع نشود
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله زنهای متعدده را یکجای
کردن بیک صیغه طلاق میتوان طلاق داد مثل اینکه بگوید هند و جنان و زینب و کلثوم طالق
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله لازم است
که طلاق در طهر غیر مواقعه گفته شود در صورتیکه حامله نباشد پس هرگاه کسی با زن خود
جماع کرده و هنوز زن او حایض نشده و در همان طهر زن خود را طلاق دادن طلاق
باطل است و اعتباری ندارد اگرچه قصد طلاق هم کرده باشد و اگرچه از روی نادانی چنین
دانسته باشد که میتواند در اینحال طلاق بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله لازم است که در حال حیض طلاق نگویند پس اگر طلاقی در حال حیض
واقع شد ان طلاق بی اعتبار و باطل است اگرچه قصد طلاق هم کرده باشند مگر در بعضی از صور که

خواهد امد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله زنیکه حامله است
طلاق دادن او جایز است در هر حال اگرچه در حال حیض باشد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله زن یائسه و صغیره که حیض نمیشوند
و غیر مدخوله را در هر حال میتوان طلاق داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله زنیکه احتمال برود که حامله باشد و حامله بودن او و حامله نبودن او
معلوم نباشد سه ماه بعد از جماع با او میتوان او را طلاق داد و پیش از گذشتن سه ماه
از وقت جماع طلاق او اعتباری ندارد و باطل است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه
محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله شخص غایب که در سفر است بعد از گذشتن سه ماه
از وقت جماع خود میتواند که مدخوله خود را طلاق بدهد چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند و بعضی بعد از گذشتن یکماه جایز دانسته اند و گذشتن
سه ماه را مستحب دانسته اند بجهت احادیث دیگر و قول اول اقرب باحتیاط و قول دوم
اقرب بقواعد است مسئله شخص غایب هرگاه از سفر بیاید و زن مدخوله او حایض باشد
و بخواهد او را طلاق دهد باید صبر کند که زن او از حیض پاک شود و طلاق او را بگوید اگرچه
سفر او طول کشیده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
کسیکه در سفر زن خود را طلاق داده باشد و زن او نداند که او را طلاق داده است پس
از سفر بیاید و مدتی با زن خود باشد و حملی ازو ظاهر شود پس شوهر او بگوید که من در
سفر طلاق تو را گفته بودم و انکار کند جماع با او را و بگوید این طفل از من نیست قول او

در شرع ممنوع نیست و فرزند ملحق باو است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد دران نیست مسئله کسیکه در بلد خود باشد و زن مدخوله داشته باشد که
پنهان از اقارب زن او را عقد کرده باشد و آن زن در منزل اقارب خود باشد که شوهر او نتواند
بداند وقت حیض او را و وقت پاکی او را از حیض و بخواهد او را طلاق دهد بعد از گذشتن
سه ماه از وقت جماع میتواند او را طلاق دهد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از
فقها فتوی باین داده اند و بعضی بعد از گذشتن یکماه از وقت جماع جایز دانسته اند بجهت
ورود احادیث دیگر چنانکه در مسئله طلاق غائب گذشت مسئله زنیکه حال حیض و
حال پاک شدن از حیض خود را از شوهر خود پنهان کند که مبادا شوهر او را طلاق دهد
و شوهر او بخواهد او را طلاق دهد بعد از گذشتن سه ماه از وقت جماع میتواند او را طلاق
دهد و بعضی بعد از گذشتن یکماه از وقت جماع را جایز دانسته اند چنانکه در احادیث وارد
شده و در مسئله طلاق غایب گذشت مسئله لازم است که طلاق را در حضور دو شاهد
عادل بگویند بطوریکه آن دو عادل بشنوند و کفایت نمیکند که هر یک جدا جدا صیغه طلاق را
بشنوند مثل آنکه در نزد هر یکی صیغه طلاق را جاری کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله لازم است که شاهد در طلاق دو مرد عادل باشند در یک مجلس که
هر دو صیغه طلاق را بشنوند و شهادت زنها معتبر نیست پس هرگاه کسی طلاق گفتن زن را
زنها یا در نزد یک مرد عادل و او شنید آن طلاق باطل است و اعتباری ندارد اگر سایر شروط
طلاق موجود باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله لازم

نیست

نیست که شخص مطلق بگوید بان دو عادل که شاهد باشید که من طلاق میگویم بلکه
همین قدر کفایت میکند که ان دو عادل بشنوند صیغه طلاق را چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله لازم نیست که ان دو عادل بشناسند زنیرا
که طلاق میدهند و مردیرا که طلاق میگوید و وکیل ان مرد را و اگر بشناسند زن
مطلقه را بهتر است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران
نیست مسئله کسیکه صیغه طلاق را در مجلس واحد باین طور جاری کند که هی طالق
هی طالق هی طالق ان زن سه طلاقه نشود چو اگر بطلاق اول مطلقه شده و مطلقه را
نمیتوان طلاق داد پس ان طلاق بعد از طلاق اول لغو است و طلاق شرعی نیست خواه
ان طلاق بعد از طلاق یکمرتبه گفته شود یا صد مرتبه گفته شود چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه مخالف زن خود را طلاق داد میتوان
زن او را گرفت اگرچه طلاق او مخالف کتاب و سنت باشد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله مستحبست از برای کسیکه میخواهد
مطلقه مخالف را بگیرد که دو شاهد عادل بهمراه خود ببرد در نزد ان کسیکه زن خود را طلاق داده
در وقتیکه ان زن حایض نباشد پس بان شخص بگوید که آیا زن خود را طلاق داده پس چون
گفت بلی سه ماه بعد از ان ان زن را از برای خود عقد کند چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله جایز نیست طلاق بطور تخییر که زن را مخیر کنند که اگر او
بخواهد با شوهر خود باشد باشد و اگر نخواهد با شوهر خود باشد مطلقه باشد و بعضی

از خو

از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی دیگر بطور تخییر جایز نیست طلاق دهد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله زن متعه و منقطعه محتاج
بطلاق نیست و همینکه مدت او را بخشید میتواند که بعد از انقضای عده خود شوهر
کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه غلام مملوک
بگریزد همینکه گریخت او طلاق زن او است پس اگر برگشت پیش از انقضای عده زن میتواند
که باز زن او خود باشد و اگر بعد از گذشتن عده زن برگشت این زن زن او نیست و آن زن
میتواند شوهر کند هر کس که بخواهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله فروختن کنیز طلاق او است پس اگر مشتری نکاح را برقرار خود گذارد آن کنیز زن
شوهر خود هست مثل سابق و اگر نکاح را برقرار خود نگذارد کنیز را هر کس خواست میدهد
و اگر نکاح را برقرار خود گذارد بعد از آن نمیتواند تفریق کند و طلاق بدست شوهر کنیز است
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در این نیست مطلب سیوم در اقسام طلاق
و امور متعلقه بآن است و در آن چند مسئله است مسئله طلاق بر دو قسم است
طلاق سنت و طلاق بدعت و طلاق بدعت آنست که با شرائطی که خدا و رسول او
صلی الله علیه و آله قرار داده اند واقع نشود مثل طلاقی که در حضور عدلین
جاری نشود یا در حال حیض جاری شود یا در طهر مواقعه جاری شود بطوریکه در ضمن
مسائلی که بعد ذکر میشود معلوم میشود پس چنین طلاقی باطل است و طلاق
شرعی نیست اما طلاق سنت طلاقیست که با شرائط مقرره واقع میشود و آن طلاق سنت

مطلب سیوم در اقسام طلاق و امور متعلقه بآن

صحیح

صحیح و احکامی چند بآن طلاق تعلق میگیرد چنانکه خواهد آمد انشاء الله چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله طلاق سنت که هم اقسام آن
صحیح است بر سه قسمست طلاق عدی و طلاق سنتی در مقابل عدی و سایر طلاقها که نه
عدی است و نه سنت و جمیع این اقسام سه گانه طلاق سنت در مقابل طلاق بدعت است
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله طلاق سنت بملاحظه
دیگر بر چهار قسم است طلاق رجعی و طلاق بائن و طلاقیکه عده دارد و طلاقیکه عده
ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هر
طلاقیکه شوهر بتواند در عده رجوع کند بزن خود بدون عقد جدیدی آن طلاق را طلاق
رجعی میگویند و هر طلاقی که شوهر نتواند رجوع کند بمطلقه آن طلاق را طلاق بائن
میگویند خواه مطلقه عده داشته باشد یا عده نداشته باشد و خواه مطلق بتواند
بعقد جدید تزویج کند مطلقه را و خواه نتواند و خواه بعد از محلل بتواند بعقد جدیدی
آن مطلقه را بگیرد و خواه مطلقه حرام مؤبد شود بر او و نتواند او را بگیرد هرگز چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی زن مدخوله خود را
طلاق گوید که آن زن یائسه نباشد یا صغیره نباشد و طلاق هم طلاق خلع و مبارات
نباشد آن طلاق طلاق رجعی است که شوهر میتواند قبل از انقضای عده مطلقه رجوع
کند بزن خود بدون عقد جدیدی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه کسی طلاق دهد زنی را که با او جماع نکرده نمیتواند رجوع کند با او

عقد

عقد جدید خواه آن زن باکره یا ثیبه باشد یا یائسه یا غیر یائسه و طلاق او طلاق
بائن است و عده هم از برای مطلقه نیست و سابعد از طلاق میتواند شوهر کند هر
کس که بخواهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه
شخصی زن آزاد را سه مرتبه طلاق داد نمیتواند او را بعقد جدیدی از برای خود عقد کند
مگر آنکه مطلقه شوهر کند بشخصی غیر از مطلق بعقد دوام و آنشخص با او جماع کند و
هر یک عسیله دیگری را بچشند و بعد آنشخص او را طلاق دهد و بعد از انقضای عده
اگر عده دارد شخص اول او را بعقد جدیدی تزویج کند چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی کنیز مملوکه را دو مرتبه طلاق داد نمیتواند
او را از برای خود تزویج کند خواه شوهر آزاد باشد و خواه غلام مملوک باشد مگر آنکه
آن کنیز بعقد دوام شوهر کند بغیر مطلق و با او جماع کند و بعد از آن او را طلاق دهد
و بعد از انقضای عده اگر عده دارد شخص اول بعقد جدیدی او را تزویج کند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه مطلقه بعد از هر طلاقی
شوهر کند بغیر مطلق بعقد دوام و آن غیر با او جماع کند و بعد او را طلاق دهد مطلق
اول میتواند او را از برای خود تزویج کند بعد از انقضای عده اگر عده دارد اگرچه صد
مرتبه او را طلاق دهد و بعد از هر طلاقی آن زن شوهر کند بغیر مطلق بطوریکه
گذشت چنانکه در احادیث وارده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه شخصی زن
مدخوله خود را طلاق داد و باز بعد از قبل از انقضای عده او رجوع کرد با او و با او

جماع

جماع کرد و بعد باز او را در طهر غیر مواقعه طلاق داد و باز بعد از طلاق دوم قبل
از انقضای عده او رجوع کرد با او و با او جماع کرد و باز او را در طهر غیر مواقعه
طلاق داد آن زن حرام میشود از برای او و بعد از طلاق سیوم مگر آنکه آن زن شوهر
کند بغیر مطلق بعقد دوام و آن غیر با او جماع کند بعد در طهر غیر مواقعه او را طلاق
گوید پس بعد از انقضای عده حلال میشود از برای مطلق اول که او را از برای خود بعقد
جدیدی تزویج کند پس هرگاه مطلق اول آن زن را بطوریکه گذشت او را مطلقه کرد
و بعد از هر طلاقی رجوع کرد و جماع کرد تا در طلاق سیوم که بر او حرام شد آن زن
شوهر کرد بغیر مطلق اول بعقد دوام و آن غیر با او جماع کرد و عسیله یکدیگر را
چشیدند و بعد او را در طهر غیر مواقعه طلاق داد و بعد از انقضای عده او مطلق
اول او را بعقد جدیدی عقد کرد و باز او را طلاق داد و قبل از انقضای عده با او رجوع
کرد و با او جماع کرد بطوریکه گذشت تا آنکه نه طلاق واقع شد در میان مطلق اول
و آن زن مطلقه که در میان آن نه طلاق دو شوهر کرد آن زن بغیر مطلق اول بعد آن
هر سه طلاقی یک شوهر و هر یک از آن دو شوهر با او جماع کردند و عسیله یکدیگر را چشیدند
پس بعد از طلاق نهم از مطلق اول آن مطلقه حرام مؤبد میشود از برای مطلق اول
که هرگز نمیتواند آن مطلقه را بگیرد نه بعقد دوام و نه بعقد انقطاع و چنین
نه طلاق را طلاق عدی میگویند در مقابل طلاق سنت چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست مسئله طلاق سنت که در مقابل طلاق عدی است

واوسع

واوسع است از آن اینست که شخصی زن مدخوله خود را طلاق گوید در طهر غیر
مواقعه و در عده رجوع نکند و صبر کند تا آنکه عده طلاق مطلقه منقضی شود پس
بعد از انقضای عده او او را بعقد جدیدی تزویج کند و بعد از عقد او را طلاق دهد
با شرایط آن و بعد از طلاق دویم هم باو رجوع نکند و صبر کند تا آنکه عده طلاق او
منقضی شود و بعد از انقضای عده او او را عقد کند و بعد از عقد او را طلاق گوید
پس بعد از طلاق سیوم آن مطلقه بر او حرام شود تا آنکه آن مطلقه شوهر کند بشخصی دیگر
بعقد دوام و آن شخص با او جماع کند و عسیله یکدیگر را بچشند و بعد با شرائط
طلاق او را طلاق گوید پس بعد از انقضای عده طلاق اگر عده دارد حلال میشود
از برای مطلق اول که آن زن را بعقد جدیدی از برای خود عقد کند و همچنین هرگاه مطلق اول
باز بطوریکه ذکر شد آن زن را سه مرتبه طلاق گوید باز بعد از طلاق سیوم آن مطلقه بر او
حرام شود تا بطوریکه ذکر شد بشخصی دیگر شوهر کند و آن شخص او را طلاق گوید پس
مطلق اول بعقد جدید میتواند او را از برای خود عقد کند و این گونه طلاق را بطوریکه
ذکر شد طلاق سنت میگویند و وسعت آن از طلاق عدی بیشتر است چرا که در طلاق
هم آن مطلقه حرام مؤبد نمیشود بلکه بعد از هر سه طلاقی چون آن زن شوهر کرد بشخصی
غیر از مطلق اول و آن شخص با او جماع کرد و بعد او را طلاق داد حلال میشود از برای
مطلق اول که او را بعقد جدیدی از برای خود عقد کند چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله زن غیر مدخوله که او را بعقد دوام

عقد کرده اند و بعد از عقد با او جماع نکرده اند و او را طلاق داده اند عده طلاق از
برای او نیست خواه آن زن باکره باشد یا ثیبه باشد پس میشود که در یک روز او را سه طلاق
داد که پیش از هر طلاقی عقد دوامی باشد و بعد از طلاق سیوم آن زن حرام میشود از
برای مطلق که نمیتواند او را از برای خود عقد کند مگر آنکه شوهر کند بشخصی غیر او مطلق
بعقد دوام و آن شخص با او جماع کند و بعد او را با شرائط طلاق طلاق گوید پس حلال
میشود از برای مطلق اول که او را از برای خود عقد کند با شرائط آن و چنین طلاقی
نه طلاق عدی است و نه طلاق سنت که در مقابل یکدیگرند و لکن طلاقی است صحیح موافق
کتاب و سنت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله زن یائسه را
در هر حال میتوان طلاق داد و عده طلاق هم از برای او نیست پس میشود که او را سه طلاق
داد در یک روز بعد از سه عقد دوام اگر چه بعد از هر عقدی با او جماع هم کرده باشند
پس بعد از طلاق سیوم آن مطلقه بر مطلق حرام میشود که نمیتواند او را از برای خود عقد
کند مگر آنکه او شوهر کند بعقد دوام بشخصی غیر از مطلق و آن شخص با او جماع کند و بعد
او را طلاق گوید پس حلال شود از برای مطلق اول که او را از برای خود عقد کند و اینگونه
طلاق نه طلاق عدی است و نه طلاق سنت که در مقابل یکدیگرند و لکن طلاقی است صحیح
موافق کتاب و سنت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله زن
حامله را شوهر او در هر حال میتواند طلاق بگوید پس هرگاه او را سه طلاق داد بعد از
سه عقد دوام آن مطلقه بعد از طلاق سیوم حرام میشود بر مطلق که نمیتواند او را از برای

خود عقد کند تا انکه وضع حمل او بشود و بعد از پاک شدن از نفاس بشخصی غیر از
مطلق شوهر کند بعقد دوام و ان شخص با او جماع کند و بعد از ان او را طلاق دهد
پس بعد از انقضاء عده طلاق حلال میشود از برای مطلق اول که او را بعقد جدیدی از برای
خود عقد کند و چنین طلاقی نه طلاق عدی است و نه طلاق سنت که در مقابل یکدیگرند
و لکن طلاقی است موافق کتاب و سنت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله هر طور طلاقی که مطلقه سه طلاقه شود تا بعد از طلاق سیوم شوهر نکند بعقد
دوام بشخصی غیر از مطلق و او با او جماع نکند و بعد از جماع او را طلاق ندهد بر مطلق
اول حلال نشود مسئله سه طلاقی که محلل لازم دارد سه طلاق متصل است پس هر گاه
بعد از طلاق اول و دویم مطلقه شوهر کرد بغیر مطلق و او او را طلاق داد و مطلق اول
او را عقد کرد از برای خود اگر چه بعد از طلاق سیوم باشد چنین طلاقهای منفصل
منفصل مثل نبودن است و عدد انها در سه طلاقی که محلل ضرور دارد محسوب نیست
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله زن ازاد
بعد از سه طلاق بر مطلق حرام میشود اگر چه شوهر او غلام مملوک باشد و کنیز مملوکه
بعد از دو طلاق بر مطلق حرام میشود اگر چه مطلق ازاد باشد پس زن ازاد در طلاق
سیوم محلل ضرور دارد از برای حلال شدن بمطلق اول و کنیز مملوکه بعد از طلاق دویم
محلل ضرور دارد از برای حلال شدن بمطلق اول چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله از برای کنیز مملوک طلاق عدی و طلاق سنی بان معنی که ذکر شد

نیست

نیست چنانکه در احادیث ثری از ان نیست و خلافی که محل اعتنا باشد نیز در ان نیست
مسئله در طلاق رجعی هر گاه مطلق رجوع کرد و جماع نکرد و اکتفا کرد باینکه
گفت رجوع کردم یا انکار کرد که طلاق داده است یا بوسید مطلقه را یا دست مالید
یا با او خوابید بدون لباس و حجابی و بعد از ان بدون جماع او را طلاق داد طلاق
اول و دویم محسوب است در سه طلاقه زن ازاد و دو طلاقه زن مملوکه چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله مستحب است
از برای مطلقی که میخواهد رجوع کند بزن خود که شاهد بگیرد در رجوع کردن
خود با شاهد نگرفت و در هر حال مطلقه را از رجوع خود اعلام نکرد تا انکه عده
او منقضی شد و شوهر کرد از برای مطلق حق الرجوعی باقی نمیماند و مطلقه او زن
شوهری است که او را عقد کرده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله شرط است در محلل که بعقد دوام عقد کند و جماع کند پس
بصیغه انقطاع و بتحلیل و بملکیت اگر جماعی اتفاق افتاد مطلقه حلال نشود
بر مطلق اول چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
طفل صغیر و مردیکه خصیتین او را بیرون اورده اند کفایت نمیکنند در تحلیل
اگر چه دخول کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در
ان نیست مسئله جایز است که محلل ازاد باشد یا غلام مملوک باشد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله طلاق اگر کافر در حال

کفته

کفر گفته و بعد مسلمان شده در عدد طلاقهائی که محلل ضرور دارد محسوب نمیشود
و مثل اینست که طلاقی واقع نشده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله غلام و کنیز مملوکی که زن و شوهر باشند بعقد دوام و
غلام دو مرتبه کنیز را طلاق داده باشد و بعد مالک کنیز با او وطی کند باعث حلیت کنیز
نمیشود از برای غلام مگر آنکه آن کنیز شوهر کند بغیر غلام مطلق و او با او جماع کند و
بعد او را طلاق دهد پس حلال شود از برای مطلق اول که او را بعقد جدید یا بتحلیل
جدید وطی کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله در منقطعه
و محلله محلل لازم نیست پس منقطعه و محلله را مکرر میتوان گرفت بصیغه انقطاع و تحلیل
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله در عده منقطعه و محلله
و تمام طلاقهای بائن حق الرجوعی از برای شوهر نیست چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در ان نیست مسئله لالی که زبان ندارد طلاق او اینست که مقنعه زن خود را
بر سر او اندازد و از او کناره کند و رجوع او اینست که مقنعه را از سر زن خود بر دارد و
اشاره برجوع کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مطلب چهارم
در عده و استبرا و امور مناسبه متعلقه بان است و در ان چند مسئله مسئله
عده زن مطلقه آزاد در جمیع طلاقهائیکه عده دارد بعد از گذشتن دو حیض و
دو طهر است پس بدیدن خون حیض سیوم عده او منقضی است و در طهر سیوم می
تواند شوهر کند و هرگاه حیض مستقیمی ندارد سه ماه بعد از طلاق عده اوست چنانکه

مطلب چهارم

در احادیث

در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله عده زن
مطلقه مملوکه یک حیض و یک طهر است و بدیدن خون حیض دویم عده منقضی است و در
طهر دویم میتواند شوهر کند و هرگاه حیض مستقیمی ندارد چهل و پنج روز بعد از
طلاق است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست
مسئله عده زن منقطعه یک حیض و یک طهر است پس چون دید خون حیض دویم را
عده او منقضی است و در طهر دویم میتواند شوهر کند چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله عده کنیز مملوکه یک حیض و یک
طهر است خواه در طلاق و خواه در انقضای مدت انقطاع و خواه در تحلیل و خواه
در دخول بملکیت پس چون دید خون حیض دویم را عده او منقضی است و در طهر
دویم میتواند شوهر کند و هرگاه حیض مستقیمی ندارد چهل و پنج روز عده اوست چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله عده زن
زانیه و استبرای رحم او چهل و پنج روز بعد از زنای اوست اگرچه خود زانی بخواهد او را
بگیرد یا دو حیض و در طهر دویم میتواند شوهر کند چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله عده وفات چهار ماه و ده روز است
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله زن یائسه عده ندارد
اگرچه مدخوله باشد خواه در طلاق و خواه در انقضای مدت انقطاع و حد یأس پنجاه
سال است در غیر قرشیه و نبطیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

مسئله

مسئله دختریکه کمتر از نه سال دارد عده ندارد اگرچه از روی عصیان دخول باو کرده
باشند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله زنیکه بجهت عیبی
فسخ نکاح او را کرده اند عده ندارد اگر قبل از دخول باشد وهرگاه بعد از دخول فسخ
شده عده او عده مطلقه است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست
مسئله مطلقه غیر مدخوله عده ندارد و ساعتا بعد از طلاق میتواند شوهر کند
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله مطلقه حامله عده
او تا وضع حمل او است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله
هرگاه حامله بیش از یک فرزند در حمل داشته باشد بوضع طفل اول از عده خارج
میشود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست
مسئله بسقط شدن طفل مطلقه از عده خارج میشود اگرچه مضغه و علقه
باشد ومعلوم باشد که نشو انسانی است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
در ان نیست مسئله هرگاه احتمال حمل رود ومعلوم نباشد که زن حامله هست
یا حامله نیست مثل انکه یکماه گذشته که حایض نشده وعادت او این بود که در
هر ماه حایض شود پس در چنین حالی او را طلاق دادند عده او سه ماه است
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله
مطلقه که در ابتدای حیض واقع شده ومستمر از او خون میریزد و نمیداند
حالت حیض خود را وحالت استحاضه خود را وهمچنین مطلقه که مستمر خون

میبیند وحال حیض واستحاضه خود را تمیز نداده عده او سه ماه بعد از طلاق است
چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله زنیکه
هر سه ماه یا بیشتر یکمرتبه حیض میشود وزنیکه نه ساله شده وهنوز حایض
نشده وزنیکه حیض او قطع شده ولکن بسن یاس نرسیده عده ایشان سه ماه
بعد از طلاقست چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند
واحادیثیکه دلالت بر زیاده از سه ماه دارد محمول بر استحبابست مسئله هرگاه
شخص غایبی طلاق زن خود را داده باشد وزن بیخبر از طلاق باشد تا وقتیکه خبر
شود عده او گذشته عده دیگر بر او نیست چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
در ان نیست مسئله زنیکه شوهر او غایب است وخبر فوت او بزن میرسد از وقتی
که خبر میشود تا چهار ماه وده روز باید عده نگاه بدارد اگرچه شوهر او مدتهای
مدید باشد که فوت شده چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست
مسئله هرگاه شخص غایبی طلاق داد زن خود را وخبر طلاق بزن رسید ولکن وقت
طلاق معلوم نباشد سه ماه بعد از مطلع شدن عده او است چنانکه در احادیث
وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مطلقه بعد از
طلاق حیض او منقطع شد سه ماه باید عده بدارد پس اگر معلوم شد که حمل دارد
تا وضع حمل باید عده بدارد وهرگاه ادعای حمل میکند باید تا نه ماه عده بدارد مگر
انکه پیشتر وضع حمل او بشود اگر بسقوط باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود

وخلافی دران نیست مسئله مطلقه بطلاق رجعی هرگاه شوهر او در میان عده او فوت
شود باید بعد از فوت او چهار ماه و ده روز عده بدارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله زن غیر مدخوله هرگاه شوهر او فوت شود باید چهار ماه و ده روز
عده بدارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مطلقه حامله
هرگاه شوهر او فوت شود ابعد اجلین عده او است پس هرگاه پیش از چهار ماه و ده روز وضع
حمل کرد باید تتمه چهار ماه و ده روز را عده بدارد و هرگاه بعد از چهار ماه و ده روز وضع
حمل او شد تتمه ایام حمل عده او است علاوه بر چهار ماه و ده روز چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه قبل از ابعد اجلین زن شوهر کرد باید تفریق
کرد در میان او و آن مرد تا آنکه تتمه ابعد اجلین را عده بدارد پس اگر شوهر دخول باو نکرده
بعد از تتمه عده او را بعقد جدیدی میتواند بگیرد و هرگاه دخول باو کرده تتمه عده وفات را
باید بدارد و از وقت دخول بعد عده هم از برای دخول بدارد پس هر یک که مدت آن
بیشتر است عده بدارد آنکه مدت آن کمتر است در آن مندرج خواهد بود چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله کنیز مملوک و متعه عده وفات
شوهر را چهار ماه و ده روز باید بدارند مثل زن آزاد معقوده بعقد دوام چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه زنی خبر
مرگ شوهرش باو رسید و بعد از عده شوهر کرد و بعد از آن شوهر اول آمد پس سه ماه عده
میدارد از برای دخول شوهر دویم و برمیگردد بسوی شوهر اول و هرگاه شوهر اول او را

ابعد اجلین
دورتر از دو مدت

طلاق

طلاق داد و نخواست سه ماه عده میدارد و کفایت میکند از برای او یک عده از برای دو
شوهر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مطلقه رجعیه در
ایام عده خود بدون اذن مطلق نباید از خانه او بیرون رود و نفقه و کسوه او بر مطلق است
و میتواند که خود را زینت کند و خود را بنمایاند بشوهر و شوهر نمیتواند او را از خانه خود
بیرون کند مگر آنکه فاحشه از او ظاهر شود و آزار کند اهل خانه را چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله عده طلاق خلع و مبارات سه ماه است یا
سه طهر و لکن نفقه و کسوه زن در ایام عده بر مطلق نیست و میتواند آنها را از خانه خود
بیرون کند چنانکه خود آنها میتوانند از خانه او بیرون روند چنانکه از احادیث معلوم
میشود و خلافی دران نیست مسئله در ایام عده وفات نباید که زن زینت کند
و سرمه بکشد و خود را معطر کند و نباید از منزل خود بیرون رود مگر از برای حاجتی
و ضرورتی و مداوائی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
حداد اقارب سه روز است که زینت نکنند و بر مجنون و سفیه و صغیره حدادی
نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه مالک
وطی کرد با کنیز خود و بعد او را آزاد کرد عده او از برای کسیکه بخواهد او را از برای
خود عقد کند سه طهر است یا سه ماه مثل سایر مطلقات آزاد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه کنیز مملوکه را طلاق
رجعی دادند و بعد آزاد شد طریق نجات اینست که سه ماه یا سه طهر عده بدارد چنانکه

حداد
زینت نکردن و لباس نو نپوشیدن است

در

در احاديث وارد شده و بسياری از فقها فتوی بان داده اند و بعضی بدو طهر و چهل
و پنج روز فتوی بان داده اند بجهة احاديث ديگر مسئله زن شخصی که مرتد از اسلام
شده عده او سه طهر يا سه ماه است و بعد از ان شوهر ميکند و هرگاه شخص مرتد توبه
کرد در موضعيکه توبه او قبول است ميتواند که بعقد جديد او را از برای خود عقد کند
در بين عده و حق الرجوع از برای او نيست چنانکه در احاديث وارد شده و خلافی در ان
نيست مسئله هرگاه شخص مرتد از اسلام فوت شد يا او را کشتند پيش از انقضای
عده زن او عده زن چهار ماه و ده روز است چنانکه در احاديث وارد شده و بسياری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله کنيز مملوکه شخص نصرانی هرگاه از نصرانی ولدی
داشته باشد و ان کنيز مسلمان شود عده او سه طهر يا سه ماه است و بعد از ان مسلمی
ميتواند او را از برای خود عقد کند چنانکه در احاديث وارد شده و بسياری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله هرگاه شخص کافری زن خود را طلاق داد و مسلمی خواست که ان
زن را از برای خود عقد کند بعد از دو طهر يا بعد از چهل و پنج روز ميتواند او را بگيرد
و هرگاه ان زن بعد از طلاق مسلمان شود عده او سه طهر يا سه ماه است و هرگاه شخص
کافر فوت شد و شخص مسلمی خواست زن او را از برای خود عقد کند بعد از چهار ماه
و ده روز ميتواند او را بگيرد چنانکه از احاديث معلوم ميشود و بسياری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله کسيکه با کنيز خود وطی کرده و ميخواهد او را بفروشد بايد استبرای
رحم او کند بيک حيض شدن و بعد او را بفروشد يا انکه بمشتری اعلام کند که او استبرای رحم

او را بيک حيض شدن بجا اورد و بعد از حيض با او وطی کند استبرای رحم کنيزی را که اسير کرده
باشد بيک حيض لازم است چنانکه در احاديث وارد شده و خلافی در ان نيست مسئله
هرگاه کنيز و مال ان شخص امينی باشد و بگويد که استبرای رحم کنيز بعمل امده يا با او وطی
نشده يا مالکه کنيز زن باشد مشتری ميتواند بدون استبرای رحم او با او وطی کند چنانکه
در احاديث وارد شده و خلافی در ان نيست مسئله هرگاه کنيز يائسه يا صغيره باشد
استبرای رحمی لازم ندارد چنانکه در احاديث وارد شده و خلافی در ان نيست مسئله
کسيکه وطی با کنيز خود کرده و ميخواهد او را تحليل يا تزويج کند از برای غير بايد بعد از
استبرای رحم او بيک حيض تحليل يا تزويج کند چنانکه در احاديث وارد شده و خلافی
در ان نيست مسئله کنيزيکه حيض او بجهة عارضه قطع شده و احتمال حملی هم
در او نرود استبرای رحم او بگذشتن چهل و پنج روز است چنانکه در احاديث وارد شده و خلافی در ان نيست

كتاب الخلع والمبارات

و در ان دو مطلب است مطلب اول در کيفيت خلع و مبارات و امور متعلقه بانست
و در ان چند مسئله است مسئله مراد از خلع اينست که زن نخواهد شوهر خود را و
بخواهد از او مفارقت کند پس چيزی بشوهر خود ميدهد بعد از يکه شوهر راضی شود
پس مفارقت ميکند از شوهر خود و بعد از گذشتن عده خود شوهر ميکند بهر که بخواهد
و مراد از مبارات اينست که زن و شوهر هر دو کراهت داشته باشند از هم و هر دو ميخواهند
از هم جدا شوند و مفارقت کنند پس زن چيزی بشوهر خود ميدهد و مفارقت ميکنند

كتاب الخلع والمبارات
مطلب اول
در کيفيت خلع و مبارات
و امور متعلقه بانست

وبعد از انقضای عده خود شوهر میکند هر که بخواهد چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست **مسئله** هرگاه زن شوهر خود را نخواست و راضی شد که از
مال خود چیزی باو بدهد و از او جدا شود واجب نیست بر شوهر او که او را از خود جدا
کند ولکن اگر راضی شد او را از خود جدا کند و از او مفارقت میکند و اگر راضی نشد
نمیکند و اختیار مفارقت وطلاق با شوهر است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست **مسئله** لفظ صیغه خلع و مبارات از ماده خود این دو است مثل
خلعتك وخالعتك علی کذا ومثل بارأتك علی کذا واحتیاطاً بلفظ انت طالق وهی طالق
نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله**
خلع و مبارات دو قسم از اقسام طلاقند وهر یک از سه طلاقه محسوب میشوند پس هر یک
طلاق خلع یا مبارات که واقع شد و بعد از تزویج اتفاق افتاد و بعد از هر تزویجی طلاقی
گفته شد زن سه طلاقه میشود و محتاج بمحلل است بطوریکه در طلاق گذشت چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** شرط است در خلع و مبارات بلوغ
و رشد و عقل و قصد و اختیار چنانکه در طلاق گذشت چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست **مسئله** شرط است در خلع و مبارات که در طهر غیر مواقعه
باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** شرط است در خلع در طلاق گذشت چنانکه
و مبارات که در حضور عدلین واقع شود چنانکه در طلاق گذشت چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** سزاوار است که شاهدین بشناسند زن او

شاهد باشند در اقرار و بذل او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله شرط است در خلع که کراهت و نشوز زن از خود او باشد نه آنکه او را بترسند یا
تعلیم او کنند که اظهار کراهت کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا
باشد دران نیست **مسئله** جایز است از برای شوهر که تمام صداق زن را از او بگیرد
و علاوه چیزی دیگر هم از او بگیرد که او را مختلعه کند اما در مبارات بیش از صداق
او نباید بگیرد و سزاوار است که کمتر از صداق بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست **مطلب دویم** در تتمه احکام خلع و مبارات است و در آن چند مسئله
است **مسئله** طلاق خلع و مبارات طلاق بائن است که شوهر نمیتواند رجوع کند
بزن خود در عده او بدون عقد جدید مگر آنکه زن برگردد از قول خود و مال خود را
بشوهر ندهد پس در صورتیکه زن مال خود را نداد شوهر حق الرجوع دارد که در عده
رجوع کند بزن خود بدون عقد جدید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران
نیست **مسئله** سزاوار است که شوهر در خلع و مبارات بگوید بزن که اگر تو برگشتی در
آنچه بذل کردی منهم برمیگردم از طلاق تو و باید زن من باشی چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست **مسئله** جایز نیست از برای شوهر که کار را بر زن خود
تنگ بگیرد تا او راضی شود بدادن مال و رها شدن مگر در صورتیکه فاحشه از زن
معلوم شود پس در این صورت جایز است که بر او تنگ بگیرند تا آنکه چیزی از او بگیرد و
مفارقت کند از او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** اوراحتیاط

از برای زن نشوز و اعراض و تمکین نکردن شوهر تا آنکه اسباب خلع را مهیا کند چنانکه
حرامست بر شوهر نشوز و اعراض و ضرب و شتم او تا آنکه راضی شود ببذل و رهائی
چنانکه در طلاق گذشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
از برای مختلعه و مبارات میراثی نیست از شوهر هرگاه در عده ایشان فوت شود چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

کتاب الظهار

ودران چند مطلبست **مطلب اول** در معنی ظهار و امور متعلقه بانست و در
ان چند مسئله است مسئله اول از ظهار یکه احکامی بان تعلق میگیرد این است که
شخصی در طهر غیر مواقعه در حضور عدلین بزن آزاد معقوده بعقد دائمی خود
بگوید انتِ علیّ کظهر امّی و مقصودش این باشد که چنانکه مادر او براو حرام است
زن او براو حرام باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
ظهار در غیر مدخوله و غیر آزاد و غیر معقوده بعقد دائمی و در طهر مواقعه و در حال
حیض و در غیر حضور عدلین و در غیر قصد اعتباری ندارد و حکمی بان تعلق نمیگیرد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله ظهار
اختصاص بمادر ندارد بلکه هر یک از محارم خود را اگر ذکر کند ظهار واقع میشود مثل آنکه
بگوید انتِ علیّ کظهر اختی او بنتی او عمتی او خالتی مثل اینست که گفته باشد انتِ علیّ کظهر
امّی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله ظهار اختصاص بلفظ

طهر

ظهر ندارد بلکه اگر بگوید انت حرام علیّ کامّی و بنتی ظهار واقع میشود چنانکه در اخبار
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله ظهار واقع نمیشود بتشبیه
کردن عضوی از اعضای محارم مثل آنکه بگوید یدکِ کید امّی یا بگوید عینکِ کعین
اختی و امثال اینها و حکمی بان تعلق نگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله ظهاریکه بجهت راضی کردن کسی اظهار کنند یا از روی اجبار و اکراه
یا در حال غضب ظهار کنند اعتباری ندارد و حکمی بان تعلق نگیرد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله ظهاریکه قبل از تزویج است اعتباری
ندارد و حکمی بان تعلق نگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست

مطلب دویم در احکام ظهار است و در ان چند مسئله است مسئله هرگاه
شخصی ظهار را با شرائط ان بجا آورد نمیتواند با زن خود جماع کند مگر بعد از کفاره دادن
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه غلام مملوکی زن
معقوده بعقد دائمی خود را با شرائط معتبره ظهار کرد ظهار واقع میشود و کفاره او
اینست که یکماه روزه بگیرد نصف کفاره آزاد و بحریت رقبه و اطعام مساکین از او ساقط
است چرا که مال ال چیزی نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله کسیکه ظهار را با شرائط ان بجا آورد و بعد از ان زن خود را طلاق داد
پس هرگاه در عده رجوع کرد و خواست جماع کند باید پیش از جماع کفاره ظهار را
بدهد چرا که طلاق رجعی کفاره ظهار را رفع نمیکند ولکن اگر صبر کرد تا عده

منقضی

کتاب الظهار

مطلب اول در معنی ظهار و امور متعلقه بان

مطلب دوم در احکام ظهار

منقضی شد و بعقد جدید ان زن را گرفت نباید کفاره ظهار را بدهد و میتواند با او جماع کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله کسیکه ظهار را با شرائط ان بجا اورد مکرات عدیده از برای هر یک کفاره باید بدهد و کفایت نمیکند یک کفاره واحده از برای همه انها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله کسیکه ظهار را بجا اورد و پیش از کفاره دادن جماع کرد دو کفاره باید بدهد یکی از برای ظهار و یکی از برای جماع پیش از کفاره و هرگاه پیش از کفاره مکرر جماع کرده از برای هر جماعی کفاره باید بدهد و کفایت نمیکند کفاره واحده از برای تمام انها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله کسیکه ظهار را بجا اورد و از ترس انکه باید کفاره بدهد جماع نکرد پس تا سه ماه او را مهلت میدهند پس اگر در این مدت کفاره نداد و جماع نکرد او را احضار میکنند و مبدا زند او را که یا کفاره بدهد و جماع کند یا انکه زن خود را طلاق گوید پس هرگاه طلاق داد و در عده رجوع کرد باز باید کفاره ظهار را پیش از جماع بدهد و بعد جماع کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه ظهار را بقسم بجا اورد با قسم یک کفاره کفایت میکند از برای هر دو چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله بلفظ ظهار طلاق واقع نشود و بلفظ طلاق ظهار واقع نشود و بلفظ قسم هیچیک واقع نشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

مطلب سیم در کفارات ظهار است و در ان چند مسئله است

مطلب سیم در کفارات ظهار

مسئله کفاره ظهار یک بنده ازاد کردنست و کسیکه نیافت بنده را که ازاد کند پس دو ماه پی در پی روزه باید بگیرد و کسیکه نتوانست روزه بگیرد بجهت عرضی باید شصت مسکین را از طعام سیر کند و هر یک ازاینها کفاره که ممکن شد پیش از جماع باید باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله غلام مملوک کفاره ظهار او یکماه روزه گرفتن است نصف کفاره ازاد چنانکه گذشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله طفل مملوکی که در اسلام تولد کرده کفایت میکند که او را ازاد کنند در کفاره ظهار چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله غلام گریخته که مبدانند زنده است و ام ولد را میتوان ازاد کرد در کفاره ظهار چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مظاهر نیافت بنده که ازاد کند پس شروع کرد بروزه گرفتن پس هرگاه در بین روزه گرفتن یافت بنده را که ازاد کند پس اگر یکماه و یک روز باشد دو ماه روزه را تمام میکند و کفایت میکند و بنده نباید ازاد کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه مظاهر یکماه و یک روز متصل روزه گرفت باقی مانده روزه ها را متفرق میتواند بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مظاهر یکماه روزه گرفت و ناخوش شد میتواند که بعد از رفع مرض یکماه دیگر را روزه بگیرد و بهتر اینست که بعد از رفع مرض دو ماه پی در پی روزه بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله مظاهری که در ماه شعبان ظهار بجا اورده باید

و کمتر روزه گرفته باید بنده را ازاد کند و اگر یکماه متجاوز روزه گرفته اگرچه یک ماه ع

صبر

صبر کند تا ماه رمضان و اروزه بگیرد و بعد از ماه رمضان دو ماه پی در پی روزه کفاره را بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله کسیکه از آزاد کردن بنده و روزه گرفتن دو ماه عاجز شد شصت مسکین را باید از طعام سیر کند و از برای هر مسکینی دو مد از طعام هم رسیده که یک چهار یک بوزن شاه باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله کسیکه از هر سه کفاره عاجز شد هجده روز باید روزه بگیرد بعوض هر ده مسکینی سه روز روزه و کسیکه از هجده روز روزه هم عاجز شد باید استغفار کند از قول منکر و قول زوری که گفته و قصد کند که بعد از ان چنین قول منکر و زوری را نگوید و ظهار نکند و هر گاه یکوقتی چیزی را یافت کفاره بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند

کتاب الایلاء

وفیه مطلبان **مطلب اول** در معنی ایلاء و امور متعلقه بان است و دران چند مسئله است **مسئله** مقصود از ایلائیکه متعلق بعضی از احکام مخصوصه است این است که شخصی قسم یاد کند که با زن معقوده بعقد دوام خود که مدخوله او است جماع نکند بجهت اضرار باو و غضبیکه باو دارد نه بجهت مصلحتی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** قسم باید باسم خدا باشد و هر قسمیکه باسم خدا نیست اعتباری ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** در ایلاء باید چنین قسم یاد کند که بیش از چهار ماه با زن جماع نکند یا هرگز جماع نکند پس

هرگاه

هرگاه قسم یاد کرد که تا سه ماه جماع نکند احکام ایلاء باو تعلق نگیرد اگرچه هرگاه بخواهد پیش از سه ماه جماع کند باید کفاره بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** در زن غیر مدخوله و در متعه منقطعه و در کنیز مملوکه ایلائی نیست اگرچه هر قسمی که یاد کرد در باره ایشان که ان قسم جایز باشد و بعد خواست که خلاف کند باید کفاره خلف قسم را بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** در زن غیر مدخوله و در متعه منقطعه و در کنیز مملوکه ایلائی نیست اگرچه هر قسمی که یاد کرد در باره ایشان اگر ان قسم جایز باشد و بعد خواست که خلاف کند باید کفاره خلف قسم را بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** هرگاه قسم ترک جماع از برای مصلحتی باشد نه بجهت غضب بر زن و اضرار باو و مثل انکه زن شیر ده را قسم یاد کند که با او جماع نکند که مبادا حامله شود و ضرری بطفل شیر خواره برسد پس احکام ایلاء بان تعلق نگیرد اگرچه در خلف قسم کفاره باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** هرگاه کسی قسم یاد کرد که با زن خود جماع نکند و زن هم راضی شد یا صبر کرد و او را بمرافعه نبرد نزد حاکم شرع احکام ایلاء باو تعلق نگیرد اگرچه در خلف قسم کفاره باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** هرگاه کسی قسم یاد کرد که با زن معقوده بعقد دوام مدخوله خود جماع نکند یا بیش از چهار ماه جماع نکند پس تا چهار ماه کسی را

باو کاری

با او کاری نیست پس هرگاه بعد از چهار ماه زن او را بمرافعه برد نزد حاکم شرع پس حاکم شرع حکم میکند که یا کفاره خلف قسم را بدهد و با او جماع کند یا او را طلاق بدهد پس اگر کفاره نداد و جماع نکرد او را حبس میکنند و تنگ میگیرند بر او آب و غذا را تا آنکه او را طلاق بگوید پس چون طلاق داد او را از حبس بیرون می‌آورند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** طلاقی که مولی میگوید میشود که رجعی باشد و در عده رجوع کند و میشود که بائن باشد مثل اینکه پیشتر او دو طلاق داده باشد پس در طلاق سیوم بائن شود چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** هرگاه مولی خواسته طلاق بگوید باید در حال حیض او را طلاق ندهد و صبر کند تا از حیض پاک شود پس در حضور عدلین او را طلاق دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مطلب دویم** در کفاره قسم است و در ان چند مسئله است **مسئله** کفاره خلف قسم ده مسکین طعام دادن است از برای هر مسکینی مدی از طعام یا پوشانیدن ده مسکین است از برای هر مسکینی دو جامه باشد که یکی مانند پیراهن باشد و یکی زیر جامه یا آزاد کردن مملوکی است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** هریک از این سه قسم را بجا آورد کفایت میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** مستحب است که نان خورشی هم در طعام باشد که ادنای ان نمک است و اعلای ان گوشت و اگر همراه هر مدی از طعام یک مشتی علاوه بدهند

بعوض

بعوض ادام و نان خورش کفایت میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** هرگاه میسر نشد هیچیک از اطعام یا کسوه یا آزاد کردن در خلف قسم باید سه روز پی در پی متصل روزه بگیرند از برای کفاره قسم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

کتاب اللعان

کتاب اللعان

و در ان و امور متعلقه بان چند مسئله است **مسئله** مقصود از لعان اینست که هرگاه شخصی ادعا کند که زن معقوده بعقد دوام مدخوله او زنا داده خواه با دعوی مشاهده باشد یا بنفی ولد از خود پس بطوریکه ذکر میشود چهار شهادت و یک لعن ذکر کرد و زن هم انکار زنا کرد و چهار شهادت و یک غضب الهی را بر خود ذکر کرد حد شرعی و رجم از ایشان مرتفع میشود ولکن ان مرد و زن حرام مؤبد میشوند بر یکدیگر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** کیفیت ملاعنه اینست که مرد می‌ایستد در حضور امام و میگوید اشهد بالله که من راستگو هستم در اینکه این زن زنا داده پس چهار مرتبه این شهادت را مکرر میکند که اشهد بالله انی لمن الصادقین پس امام با او میگوید بترس از خدا و لعنت و سخط و شدید است پس شهادت پنجم را بده و بگو که لعنت خدا بر تو باشد اگر از دروغگویان باشی پس ان مرد میگوید ان لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین پس او را دور میکنند و امام بزن میگوید که چهار مرتبه بگو که اشهد بالله انه لمن الکاذبین پس چون چهار مرتبه

والخامسة

این

این شهادت را مکرر کرد امام باو میگوید بترس از خدا و موعظه میکند او را و میگوید
غضب خدا سخت و شدید است شهادت پنجم را بده و بگو که غضب الهی بر تو باشد اگر
شوهر تو از راستگویان باشد در زنائیکه بتو نسبت داده پس زن میگوید والخامسة
ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین پس چون فارغ شدند از گفتن شهادات در نزد
حاکم شرع تفریق میکند در میان ایشان که هرگز بر یکدیگر حلال نشوند و حرام مؤبد
شوند بر یکدیگر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مستحب است
که حاکم شرع در وقت ملاعنه پشت بقبله بنشیند و مرد بسمت راست او و زن بسمت
چپ او باشند و ولد هم بسمت چپ با مادرش باشد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در آن نیست مسئله ملاعنه در میان مرد متمتع و زن متعه نیست پس
هرگاه متمتع متعه خود را نسبت بزنا داد و چهار شاهد در میان نیست او را حد
قذف میزنند و هرگاه متعه اقرار بزنا کرد او را سنگسار میکنند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله ملاعنه در میان مالک و
مملوکه او و در میان کنیز محلله و واطی او نیست پس هرگاه مالک نسبت زنا بمملوکه خود
داد یا واطی محلله نسبت زنا بمحلله داد و چهار شاهد در میان نیست مالک و واطی را
حد قذف میزنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
ملاعنه در میان غیر مدخوله و شوهرش نیست پس هرگاه شوهر نسبت زنا بزن غیر مدخوله
خود داد و چهار شاهد در میان نیست شوهر را حد قذف میزنند چنانکه در احادیث وارد

حد قذف
حدیکه جهة تهمت زدن
معین شده

شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله ملاعنه در میان ملاعن و ملاعنه
بعد از لعان نیست پس هرگاه ملاعن نسبت زنا بملاعنه داد بعد از لعان و چهار
شاهد در میان نیست ملاعن را حد قذف میزنند چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در آن نیست مسئله ملاعنه در میان مطلق و مطلقه بطلاق بائن نیست
پس هرگاه مطلق نسبت زنا بمطلقه باینه در میان عده او داد و چهار شاهد در
میان نیست مطلق را حد قذف میزنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
آن نیست مسئله ملاعنه در میان مطلق بطلاق رجعی و مطلقه هست چراکه علاقه
زوجیت در میان ایشان قطع نشده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه
محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله ملاعنه در میان مرد آزاد و کنیز مملوکه معقوده
بعقد دوام مدخوله هست چنانکه در میان غلام مملوک و زن آزاد معقوده بعقد
دوام مدخوله او هست و چنانکه در میان غلام مملوک و کنیز مملوکه معقوده بعقد
دوام مدخوله او هست و چنانکه در میان مسلم و زن ذمیه معقوده بعقد دوام
مدخوله او هست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در
آن نیست مسئله هرگاه ملاعن در بین شهادات پنجگانه نکول کرد و انها را اتمام
نکرد او را حد قذف میزنند و زن او را باو میدهند و هرگاه زن ملاعنه در بین
شهادات پنجگانه نکول کرد و تمام انها را نگفت او را سنگسار میکنند چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه ملاعن ولد را اگر بعد از آن

جماع خود تا ششماه یا تا نه ماه متولد شده از خود نفی کرد و لعان در میان او و زن او
بعمل آمد آن ولد از او ارث نمیبرد و او هم از او ارث نمیبرد و آن ولد از مادر خود ارث
میبرد و مادر هم از او ارث میبرد و او را حرامزاده نباید گفت چرا که اگر حرامزاده بود
از مادر خود هم ارث نمیبرد و مادر هم از او ارث نمیبرد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه ملاعن بعد از لعان اعتراف کرد که ولد از او است
ولد باو ملحق میشود و از او ارث میبرد اما او از ولد ارث نمیبرد و لکن زن ملاعنه براو
حلال نمیشود و حرام مؤبد است از برای او چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها
فتوی بآن داده اند و بعضی توارث را در میان پدر و فرزند در این صورت قائل شده اند
مسئله هرگاه زن دو فرزند در یک شکم تولید کرده باشد و یکی از آنها را شوهر قبول
کرده که از او است آن دیگری را نمیتواند نفی کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست مسئله هرگاه ملاعن بعد از لعان اعتراف بکرد او را حد قذف نمیزنند
چرا که بلعان رفع حد او شده چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن
داده اند مسئله ولد ملاعنه در اثنای لعان ارث میبرد از مادر و اقوام مادری خود و ارث
میبرند از او مادر و اقوام مادری او و پدر و اقارب پدری از او ارث نمیبرند و در صورت
اعتراف پدر باو بعد از لعان او ارث از ایشان میبرد چنانکه از احادیث معلوم میشود
و بعضی از فقها فتوی بآن داده اند مسئله شخصیکه نسبت زنا بزن حلال خود
دهد پس هرگاه شهود معتبری از برای زن هست که شهادت دهند که او زنا نداده

پس شوهر

پس شوهر او را حد قذف میزنند و تفریق میکنند در میان ایشان و حرام مؤبد میشوند
بر یکدیگر و اگر از برای زن شاهدی نیست تفریق میکنند در میان ایشان و حرام مؤبد
میشوند بر یکدیگر و گناهی بر زن نیست اگر در واقع زنا نداده باشد چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه زن شوهر لال خود را
نسبت بزنا داد و شاهد معتبر در میان نیست تفریق میشود در میان ایشان و حرام مؤبد
میشوند بر یکدیگر چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند
مسئله هرگاه مردی بزن خود بگوید که تو دختر باکره نبودی حدی بر او جاری
نمیشود و حرمتی در میان ایشان حاصل نمیشود چرا که زوال بکارت بجستن و حرکت
ناهنجاری هم میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن
نیست و احادیثی که دلالت بلزوم حدی دارد محمول بر اینست که معلوم باشد که
شوهر خواسته نسبت زنا باو بدهد مسئله لقیط و ولد ملاعنه را اگر کسی نسبت
حرامزادگی داد حد قذف بر او جاری میشود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بآن داده اند

لقیط طفلی است که از راه یا از مسجد و غیر آن بردارند که پدر و مادرش معین نباشند

کتاب العتق

کتاب العتق

مطلب اول در آزاد کردن مملوک و امور متعلقه بآن است

و امور متعلقه بآن است و در آن چند مطلب است مطلب اول در آزاد کردن
مملوک و امور متعلقه بآن است و در آن چند مسئله است مسئله کسیکه آزاد
کند در راه خدا مملوک مؤمنی را بهر عضوی از اعضای آن مملوک خدای تعالی آزاد میکند

عضو

عضوی از اعضای او را از آتش جهنم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله کسیکه آزاد کند در راه خدا کنیزی را خدا بتعالی آزاد میکند مقابل هر
عضوی او یک عضو آزاد کننده را از آتش جهنم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله مستحب است آزاد کردن بندگان بسیار چنانکه حضرت امیر صلوات الله
علیه و سلامه و آله آزاد کرد از کسب و عمل دست خود هزار بنده را چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله مستحب است آزاد کردن بنده بخصوص در شب عرفه
و روز عرفه و در ماه رمضان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
مستحب است که نوشته بنویسند در آزادی بنده باین مضمون که فلانرا آزاد کردم در راه
خدا و اراده نکردم جزای و شکرانه و ابرا اینکه او نماز کند و زکوة دهد و حج کند و روزه
بدارد و دوستی کند با دوستان خدا و دشمنی کند با دشمنان خدا و آن نوشته را چند
نفری مهر کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله آزاد
کردن مملوک بعد از هفت سال تاکید دارد و بعد از بیست سال تاکیدش بیشتر است
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مطلب دوم در کسانیکه قهرا
آزاد میشوند یا نمیشوند و امور متعلقه بانست و در ان چند مسئله است مسئله
مالک نمیشود کسی پدر و مادر و فرزند و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر
خواهر خود را اگرچه رضاعی باشند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه
محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله مالک میشود شخص برادر و پسر برادر و پسر

مسئله مملوک ضعیف را آزاد کردن افضل است از آزاد کردن جوان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست صح

مطلب دوم در کسانیکه قهرا آزاد میشوند یا نمیشوند

خواهر

خواهر و عمو و خالوی خود را هرگاه مملوک باشند پس میتواند که انها را بخرد و میشود
بواسطه ارث یا هر سبب ملکیتی دیگر مالک شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی
در ان نیست مسئله مالک نمیشود زن شوهر خود را باین معنی که هرگاه بسببی مالک
شوهر خود شد در حال مالکیت شوهر او نیست و عقد ایشان باطل میشود و
حرام است بر ایشان مجامعت مگر آنکه زن او را آزاد کند و بعقد جدید تزویج کنند
یا او را منتقل بغیر کند و بعقد جدید تزویج کنند چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در ان نیست مسئله هرگاه بنده کور شد آزاد میشود چنانکه اگر مالک عضوی
از اعضای او را قطع کرد مثل بینی و گوش و دست و پای او را یا پستان کنیز را برید آزاد میشود
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله غلامیرا
که خواجه کرده اند و بیضتین او را بیرون آورده اند آزاد نمیشود چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مطلب سیوم در جواز بعضی
از شرائط است که در وقت آزاد کردن میتوان کرد و در ان چند مسئله است مسئله
جایز است که شرط کنند در وقت آزاد کردن که تا مدتی معین او خدمت کند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است که در وقت آزاد کردن
شرط کنند که مبلغ معینی را بدهد یا شرط کنند که مال او مال آزاد کننده باشد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است که در
وقت آزاد کردن شرط کنند که زنی را بتو تزویج میکنم که اگر بر سر او زن گرفتی مبلغ

مطلب سیوم در جواز بعضی از شرایط عتق

معین

معینی بدهی پس هرگاه زنی دیگر گرفت ان مبلغ را باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست **مطلب چهارم** در صنفها وحالات مملوکی است که اورا ازاد میکنند وامور متعلقه بان ودران چند مسئله است **مسئله** بنده را که ازاد میکنند هرگاه عاجز باشد در امر معیشت خود بسبب پیری وضعف وطفولیت باید چیزی از برای معیشت انها قرار داد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مگر در وجوب واستحباب ان وموارد ان مختلف میشود **مسئله** جایز است ازاد کردن مملوکی که ولد الزنا باشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست **مسئله** جایز است ازاد کردن مملوک مستضعف هرگاه عداوت با اهل حق نداشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** جایز نیست ازاد کردن مملوک کافر وناصب که عداوت با اهل حق دارد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست **مطلب پنجم** در کسانی است که بعض انها ازاد وبعض انها مملوک است وامور متعلقه بانست ودران چند مسئله است **مسئله** هرگاه بنده مشترک باشد درمیان جماعتی وبعضی از انها ازاد کند سهم خود را پس هرگاه موسر ودارا است باید قیمت سهم سایر شرکا را بدهد بقیمت روز یکه ازاد کرده تا جمیع ان بنده ازاد شود وهرگاه ازاد کننده معسر است ودارا نیست ان بنده مبعض باید بعدد سهم سایر شرکاء از برای ایشان خدمت کند یا کسبی کند واز کسب خود سهم سایر شرکا را بدهد تا ازاد شود تمام او چنانکه در احادیث وارد شده

مطلب چهارم در صنفها وحالات مملوکی که اورا ازاد میکنند

مطلب پنجم در کسانی که بعض انها ازاد وبعض انها مملوک است

وخلافی

وخلافی دران نیست **مسئله** سایر شرکاء باید تمکین کنند از گرفتن قیمت سهم خود تا تمام بنده ازاد شود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست **مسئله** کنیز مبعضه باید سر خود را بپوشاند در نماز وخود را بپوشاند از نامحرم ونمیتواند شوهر کند تا انکه تمام ان ازاد شود چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** کسیکه ازاد کند بنده خود را در وقت مردن وچیزی دیگر نداشته باشد سوای انکه ازاد کرده اورا باید دو ثلث قیمت خود از برای ورثه خدمت کند وهمان ثلث او ازاد است چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** کسیکه وصیت کند که بنده معین اورا ازاد کنند وسوای او چیز دیگر مالک نباشد ووارث او تمکین نکنند ثلث ان بنده ازاد باید بشود ودر دو ثلث باقی قیمت خود باید از عهده براید یا بخدمتی یا بکسبی چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** کسیکه نصف بنده خود را یا جزئی از ان ازاد کند در حال صحت در ما بقی قیمت خود باید خدمت کند یا از کسب خود از عهده براید تا تمام او ازاد شود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست **مطلب ششم** در عتق مبهم وامور متعلقه بانست ودران چند مسئله است **مسئله** کسیکه ازاد کند بندگان قدیم خود را یا وصیت کند که بندگان قدیمی اورا ازاد کنند هر بنده که در شش ماه پیش از ان مالک شده یا پیشتر از شش ماه مالک بوده ازاد میشوند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه

مطلب ششم در عتق مبهم وامور متعلقه بان است

مل

محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله کسیکه نذر کند که اول ولدیکه کنیز او زاید آزاد
باشد پس کنیز او توام و جفت زاید هر دوی انها آزاد میشوند نه یکی از انها چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه بندگان
متعدد دارا لکست و یکی از انها را آزاد کرد و فوت شد و معلوم نیست که
کدام را آزاد کرده باید قرعه انداخت و هر یک که قرعه باسم او بیرون اید آزاد است چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه بندگان بسیار دارد
و وصیت کند که ثلث بندگان او را آزاد نمایند یا آزاد کنند باید قرعه انداخت و قرعه از هر که
باسم انها بیرون امد آزاد میشوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله کسیکه نذر کرده که اول مملوکی را که مالک شود آزاد است پس یکدفعه
مملوکهای متعدد را مالک شد بارث یا غیر ان پس مخیر است که قرعه اندازد و قرعه
باسم هر یک بیرون امد او را آزاد کند یا انکه هر یک را که خواست آزاد میکند چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله بنده گریخته را
میتوان آزاد کرد مادام که ندانند مرده است اگرچه در کفاره باشد چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مطلب هفتم در ولاء و استحقاق
ارث آزاد شده از برای آزاد کننده و امور متعلقه بانست و در ان چند مسئله است
مسئله مملوکیرا که لله آزاد کرده اند هرگاه فوت شد و ترکه دارد و وارثی ندارد
ارث او بآزاد کننده او میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

مطلب هفتم در ولاء و استحقاق ارث آزاد شده از برای آزاد کننده

مسئله

مسئله هرگاه آزاد کننده در وقت آزاد کردن بنده خود باو بگوید برو از پی کار خود
و من ارث تو را نمیخواهم و اگر جنایتی بکسی رسانی چیزی بر من نیست چنین آزاد
شده را سائبه میگویند که ارث او بآزاد کننده او نمیرسد چنانکه ضامن جریره او هم
نیست و چنین آزاد شده با هر کس قرار دهد که او ضامن جریره او باشد و از او میراث
برد ارث او بان شخص میرسد و او ضامن جریره او است چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مالکی عضوی از اعضای بنده خود را
قطع کرد مثل انکه گوش او را ببرد یا بینی او را ببرد یا پستان کنیز خود را ببرد یا چشم
او را کور کند و امثال این کارها چنین بنده قهراً آزاد میشود و از برای خدا آزاد
نشده و چنین آزاد را سائبه میگویند وارث او و مال او ضامن جریره است که خود او قرار
داده و بمالک او نمیرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه از برای غلام و کنیزی که آزاد شده اولادی باشد که ان اولاد وارثی نداشته
باشند ارث ایشان بآزاد کننده پدر و مادر ایشان میرسد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله از برای ولاء لحمه است مانند لحمه نسب
پس جایز نیست از برای کسیکه ولایت دارد در آزاد شده که ولایت خود را بغیری
بفروشد یا ببخشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مطلب
هشتم در بعض احکام متعلقه بمملوکست و در ان چند مسئله است مسئله
هرگاه کسی کنیزی را خرید بعد [illegible] و تزویج کرد او را و مهر او را آزاد کردن او قرار داد

قال لحمة كلحمة
الولاية

مطلب هشتم در بعض احکام متعلقه بمملوکات

وبعد

وبعد فوت شد قبل از انقضای موعد پس اگر ترکه دارد که قیمت کنیز را از آن بدهند
تزویج او صحیح و آزاد کردن او صحیح است و اگر ترکه ندارد که قیمت کنیز را از آن بدهند
تزویج او باطل است مثل آزاد کردن او پس کنیز مال بایع است و اگر ولدهم از او
بوجود آمده آن ولدهم مال بایع است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که
محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مملوکی شرط کند با مالک خود که اگر
او را بفروشد چیزی بمالک بدهد پس هرگاه در وقت شرط کردن چیزی دارد باید
بشرط خود وفا کند و اگر در آن وقت چیزی ندارد چیزی بر او نیست چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مملوکی قیمت خود را
بشخصی دهد که آن شخص او را از مالک او بخرد و او را آزاد کند پس اگر آن شخص چیزی
از مال خود با آنچه مملوک باو داده ضم میکند و او را از مالک او میخرد و او را آزاد میکند
ارث او باو میرسد در صورتی که وارثی نداشته باشد و اگر از مال خود چیزی را بقیمت او
نمیدهد ارث او باو نمیرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد
در آن نیست مسئله مملوک بدعمل را بفروشند و قیمت او را تصدق کنند افضل و
بهتر است از اینکه او را آزاد کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله جایز است آزاد کردن بنده در حال مرض حتی در مرض موت حتی اگر زبان
نتواند بگوید که او را آزاد کردم و لکن باو بگویند که فلانی را آزاد کردی پس بسر و چشم
اشاره کند که بلی اگرچه قبل از این حالت افضل و بهتر است آزاد کردن چنانکه در

احادیث

احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد نیست مسئله هرگاه مملوکی بارث برسد
بورثه و بعضی از ایشان اگر صاحب صلاح است بگوید که میت او را آزاد کرده پس بقدر
سهم او از آن مملوک آزاد میشود و آن وارث صاحب صلاح ضامن باقی قیمت او نیست
که سایر ورثه از او بگیرند و لکن آن مملوک باید کسب کند و باقی قیمت خود را بسایر
ورثه بدهد تا تمام او آزاد شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست
مسئله هرگاه مملوکی از اهل ذمه مسلمان شود باید مسلمانان او را بخرند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

کتاب التدبیر

و منه و فیما یتعلق به مسائل مسئله مقصود از تدبیر اینست که مالک غلام
و کنیز قرار دهد که هر وقت فوت شد مملوک آزاد باشد پس چون فوت شود او آزاد است
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه مالک تزویج
کند کنیز خود را و قرار دهد که هر وقت شوهر او فوت شود او آزاد باشد یا مملوک
خود را بدهد بخدمت شخصی و قرار دهد که هر وقت مخدوم او فوت شد او آزاد باشد
پس چون زوج یا مخدوم فوت شدند مملوک آزاد میشود چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز است از برای مالک
که رجوع کند از قرارداد خود و بفروشد یا ببخشد مملوک خود را و لکن هرگاه محتاج
بقیمت او نیست مکروه است از برای او که وفا نکند بوعده خود چنانکه در احادیث

وارد شده

وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز است از برای مالك
که مملوك مدبر را باجاره دهد یا او را مکاتب کند چنانکه مفصلا در مکاتب ذکر خواهد
شد انشاء الله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است
از برای مالك که وطی کند با مدبره خود یا او را تحلیل کند یا تزویج کند بغیر چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه اولادی از برای مدبر
بوجود امد بعد از تدبیر که از خود مالك مدبر نباشند و انها را بخصوص استثنا
نکرده که بنده باشند ان اولاد هم بعد از وفات مدبر یا بعد از وفات کسیکه مدبر
قرار داده ازاد میشوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد
در ان نیست مسئله اولادیکه در وقت تدبیر موجود باشند پس اگر همه مدبر ننمایند
که موجودند و انها را استثنا نکنند که بنده باشند ان اولاد هم بعد از وفات کسیکه
قرار شده ازاد میشوند و هرگاه مالك مدبر بنماید انکه ولدی موجود است و بعد
معلوم میشود که در حین تدبیر ولد در شکم موجود بوده پس ان ولد بعد از وفات
مدبر ازاد نمیشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان
نیست مسئله قیمت مدبر را باید از ثلث مالك اخراج کرد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله تدبیر مانند وصیت است و دین بر وصیت
مقدم است پس هرگاه مالك مدبر بعد از وفات دینی دارد و ثلثی ندارد تدبیر
او باطل میشود و مملوك بعد از وفات او ازاد نمیشود و دین او را باید از ان مملوك

اداء کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه
تدبیر را مالك معلق بفوت خود قرار داد و مملوك مدبر گریخت گریختن او
تدبیر او را باطل میکند پس هرگاه در گریز خود مال و اولادی بهم رسانیده از برای او
حاصل شده باشد خود او و جمیع مال و اولاد او مملوك وارث مالك مدبر میشود
بعد از فوت او و هرگاه مدبر تدبیر را معلق بفوت غیر خود قرار داده از زوجی یا
مخدومی گریختن مدبر تدبیر او را باطل نمیکند پس بعد از فوت زوج یا مخدوم
ان گریخته ازاد میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله ضمان جریره مدبر و مکاتب و ام ولد بر مالك
و وارث او است و میراث انها را هم ایشان میبرند اگر وارث دیگر نداشته باشند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست

کتاب المکاتبه

و در ان و امور متعلقه بان چند مسئله است مسئله مقصود از کتابت
اینست که مالك شرط میکند با مملوك خود که چیز معینی را در مدت معینه
باو بدهد خواه از کسب خود یا از راهی دیگر اگرچه بسؤال باشد پس ازاد شود
و این امر بر دو قسمست یکی کتابت مطلقه و یکی کتابت مشروطه پس کتابت مطلقه
انست که قرار میدهند که از چیز معین هر قدر مکاتب ادا دهد بهمان نسبت قدری
از او ازاد شود و کتابت مشروطه انست که شرط میکنند که تا تمام ان چیز معین را

کتاب المکاتبه

ندهد آزاد نشود پس هرگاه قدری از چیز معین را نداد یا عاجز شد از دادن آنچه را که داده
حلال باشد از برای مالک و مملوک باقی باشد بمملوکیت و چیزی از او آزاد نشود چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه مالک با مملوک شرط کرد
که در هر ماهی فی المثل قدر معینی را بدهد و در ماهی نداد آنچه را که داده حلال است از
برای مالک و چیزی از مملوک آزاد نشده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه
محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مستحب است از برای مالک که امداد کند مکاتب
و سخت نگیرد براو و اگر در ماهی چیزی نداد او را مهلت دهد که در ماه دیگر بدهد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه
مملوک تعجیل کند و مال الکتابه خود را پیش از رأس موعد بخواهد بدهد واجب
نیست بر مالک که قبول کند و مختار است که اگر انکار کرد تا سر موعد و بسا آنکه غرضی
هم داشته باشد در نگرفتن که مملوک آزاد نشود اما در رأس موعد نمیتواند قبول نکند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله جایز است از برای مالک
که نصف مملوک خود را یا مدبر اگر بخواهد آزاد کند و کتابت را در باقی مانده آزاد نشده
قرار دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله جایز نیست از
برای مالک که با مکاتبه خود وطی کند و هرگاه وطی کرد و مرتکب فعل حرام شد باید
مهر المثل را بمکاتبه بدهد و هرگاه بعضی از مکاتبه آزاد شده بجهت ادای بعض از مال
الکتابه بقدر آزادی او حد زنا بر مالک جاری میشود چنانکه بقدر آزادی مکاتبه حد زنا براو

جاری

جاری میشود در صورت تمکین او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد در آن نیست و در رضای مکاتبه بوطی مالک و کراهت او و تکرر وطی
و عدم تکرر سخنها بسیار است که محل اعتنا نیست مسئله جایز نیست از برای مملوک
مکاتب خواه مطلق باشد یا مشروط اینکه تزویج کند یا بحج برود یا در مال مالک
خود تصرف کند مگر باذن مالک چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
آن نیست مسئله اولادیکه از برای مکاتب در حین کتابت بوجود آیند بعد از آنکه
پدر و مادر اینها آزاد شده اند بجهت ادای بعض از مال الکتابه آن اولاد هم بهمان
قدر آزاد اند و بقدریکه پدر و مادر ایشان بنده اند ایشان هم مملوک اند چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه مکاتبی که نصف مال
الکتابه خود را داده و نصف او آزاد شده فوت شود و ترکه و اولادی هم دارد نصف
ترکه او مال مالک او است و نصف دیگر مال اولاد او است پس چون اولاد او تمام
مال الکتابه را بمالک بدهند تمام اولاد آزاد شوند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست و مقصود از نصف ضرب المثل است و هر قدری که مال
الکتابه را داده مثل ثلث و ربع مثل نصف است در حکم و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه مکاتبی که بعض مال الکتابه خود را داده فوت شود و ترکه نداشته
باشد و اولادی داشته باشد پس چون آن اولاد تمام مال الکتابه را بدهند آزاد
شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

کتاب

کتاب الاقرار

و دران و در امور متعلقه بان چند مسئله است مسئله اقرار عاقل بالغ بر ضرر خود جایز و مجری است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه بعضی از ورثه میت اقرار کنند بدینی بر میت یا وارثی از برای او بقدر سهم خود ایشان مجری است و بر سایر ورثه چیزی نیست در صورتیکه مقرین عادل نباشند ولکن اگر در میان مقرین دو نفر عادل باشند سایر ورثه نمیتوانند قبول نکنند ان دین و ان وارث را در سهمی خود و کفایت نمیکند وجود یک عادل در میان مقرین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه شخصی در مرض موت وصیت کند بدینی از برای بعض از ورثه ان وصیت ممضی و مجری است در صورتیکه متهم نباشد انشخص باضرار بسایر ورثه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه شخصی وصیت کند باینطور که بگوید از برای فلان و فلان از برای یکی از ایشان هزار درهم فی المثل در نزد منست و بعد از ان فوت شود پس هر یک از ان دو نفر که شهود اقامه کنند ان مال را میبرند و هرگاه هیچیک شهودی ندارند و هر دو مدعی ان مالند ان مال را بالمناصفه در میان ایشان باید قسمت کرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کفایت میکند اشاره در اقرار در صورتیکه مانعی در تکلم باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران

نیست

نیست مسئله هرگاه بپرسند از کسی که بر تو دینی هست از مال فلان و بگوید اری کفایت میکند در اقرار چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله سکوت دختر باکره اقرار او است در نزد سؤال از او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله اقرار از روی اجبار و ترس اعتباری ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله اقرار اطفال غیر ممیز و مجانین اعتباری ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله اقرار در حال مستی اعتباری ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله اقرار مملوک بدون اقرار مالک و اذن او اعتباری ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه بعد از اقرار چیزی منافی اقرار گفته شد مثل انکه کسی بگوید فلان مقدار را باید بدهم ولکن همان قدر طلب دارم یا بگوید قدری را که باید بدهم قیمت چیزی است که خریده ام و ان چیز بمن نرسیده پس اقرار او ممضی است و باقی سخن او غیر مسموع است تا حقیقت ان معلوم شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی چنین اقرار کند که ده تومان باید بدهم مگر سه تومان فی المثل بسیاری از فقها فتوی بان داده اند که هفت تومان باید بدهد نه ده تومان چرا که مجموع این کلام اقرار او است و چیزیکه موجب یقین باین فتوی باشد در نزد ما نیست

کتاب الایمان

کتاب الایمان

مطلب اول در اصل قسم و امور متعلقه بان است

و فیه مطالب **المطلب الاول** در اصل قسم و امور متعلقه بان است و
دران چند مسئله است مسئله مکروه است قسم یاد کردن اگر صادق و راست
باشد و کسی قسم یاد نمیکند بر فعل امری و ترک آن مگر آنکه مبتلی میشود که خلاف
از آن کند حتی آنکه اگر کسی قسم یاد کند که بینی خود را بدیوار بمالد مبتلی شود که
بینی خود را بدیوار بمالد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله حرام است قسم یاد کردن بکذب و دروغ و عذاب آن بجز آتش جهنم نیست
از اینجهت در دنیا کفارهٔ از برای قسم دروغ قرار نداده اند چرا که هیچ کفاره در دنیا
کفایت نمیکند در عذاب آن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله مستحب است که ترک کنند قسم خوردن را اگرچه ترک آن موجب ضرر باشد چرا که
شخصی ادعای چهار صد اشرفی بحضرت سجاد سلام الله علیه کرد و حاکم حکم کرد که
یا قسم یاد کن که نباید بدهی یا چهار صد دینار را بده و آنحضرت سلام الله علیه چهار
صد دینار را دادند و قسم یاد نکردند بجهت جلال و تعظیم خدای تعالی چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مستحب است که قسم ندهند
کسیرا که میدانند قسم خواهد خورد در انکار چیزی و کسیکه بگذرد از قسم دادن
بجهت تعظیم الهی راضی نخواهد شد از برای او مگر منزله و درجه حضرت ابرهیم
علیه السلم را در آخرت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله

جایز است

مطلب دوم در قسم شرعی و قسمیکه حکمی بان تعلق نگیرد

جایز است قسم یاد کردن در مقام تقیه و خوف ضرر بر جان و مال خود و خوف ضرر
بر جان و مال برادر مؤمن اگرچه بر امر خلاف واقع باشد چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست **مطلب دوم** در قسم شرعی و قسمیکه حکمی بان تعلق
نگیرد و در شرع جایز نباشد و دران چند مسئله است مسئله قسم که وفای بان
باید کرد و در رفع دعوائی و اثبات حقی میکنند قسم یاد کردن بیکی از اسمهای خدای
وحده است و بس مثل والله و بالله و رب الکعبه و رب العالمین و امثال اینها
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله قسم خوردن بقران
و سورهٔ قران و هر چیز محترمی رفع دعوائی و اثبات حقی نمیکند اگرچه مستحبست
که کسیکه قسم خورد بسورهٔ از قران بعدد هر آیه کفارهٔ بدهد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله حرام است قسم یاد کردن به بیزاری از خدا
و رسول و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین و بیزاری از دین و مذهب ایشان اگرچه
در صورتی که به بیزاری از ایشان قسم یاد کرد و تخلف کرد از آن چیزیکه قسم از برای آن خورد
باید کفاره بدهد و ده مسکین را طعام دهد چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله قسم خوردن بمخلوقی از مخلوقات مثل
آنکه در میان مردم متداول است که بجان عزیزی و سر مبارکی و روح مقدسی قسم میخورند
حکمی در شرع از برای او نیست بجز اینکه آنکسیکه قسم باینطورها میخورد اظهار
احترامی کرده نسبت بکسانیکه قسم بایشان خورده چنانکه در احادیث وارد شده

و خلافی

مطلب سیوم در متعلق قسم و امور متعلقه بآن

وخلافی دران نیست **مطلب سیوم** در متعلق قسم و چیزهائیکه قسم از برای فعل
انها یا ترك انها میخورند و امور متعلقه بانها است و دران چند مسئله است **مسئله**
قسم منعقد نمیشود از برای عمل حرامی یا ترك فعل واجبی یا ترك عمل مستحبی یا فعل
مکروهی و هر فعل مرجوحی و هر ترك فعل مرجوحی اگرچه ان امر مرجوح از امور دنیویه
باشد مثل انکه کسی قسم یاد کند و بگوید والله شراب مسکر را میخورم یا بگوید بالله
نماز نمیکنم یا نافله بجا نمیاورم یا اول وقت نماز نمیکنم و اگر کسی چنین قسم را یاد کرد
گناه کار است و باید توبه کند و کفاره چنین قسمی اینست که خلاف کند و مسکر نخورد
و نماز بکند و نافله بجا آورد و در اول وقت نماز کند و کفاره دیگر بغیر از خلاف قسم
ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** قسم منعقد
میشود بر فعل واجبی و ترك حرامی و فعل مستحبی و ترك مکروهی مثل انکه قسم یاد
کند نماز واجبی و مستحبی را بجا میاورم و چیزیکه حرامست یا مکروه است نمیخورم پس
در اینصورت اگر خلاف قسم کرد باید کفاره بدهد و ده مسکین را طعام دهد
علاوه بر استغفار و قضاء فوائت و غیر ان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست **مسئله** قسم منعقد میشود در هر امر مباحی که مرجوح نباشد مثل
انکه قسم یاد کنند که از میوه فلان باغ نخورند یا از زراعت مزرعه مخصوصه نخرند
یا بجهت تادیب زنی با او جماع نکنند بیش از چهار ماه پس در اینصورتها اگر
خلاف قسم را نخواهند بکنند باید پیش از خلاف کردن کفاره قسم را بدهند و بعد

خلاف کنند و هرگاه خلاف قسم را کردند پیش از کفاره دادن کفاره ساقط نمیشود
بلکه باید توبه کنند از خلاف کردن و کفاره را بدهند چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست و تفصیل کفاره در کتاب ایلاء گذشت **مسئله** هرگاه در
امر مباحی قسم یاد کردند فعل ان یا ترك انرا و بعد معلوم شد که خلاف ان بهتر است
و مصلحتی در خلاف انست کفاره واجب نشود و میتوان خلاف قسم کرد بدون کفاره
ولکن مستحبست کفاره دادن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله**
هرگاه کسی بدون اطلاع پدر خود یا زنی بدون اطلاع شوهر خود یا مملوکی بدون
اطلاع مالك خود قسمی یاد کردند بر فعل مباحی یا ترك فعل مباحی هر یك از پدر
یا شوهر یا مالك میتوانند بدارند ایشانرا بر خلاف کردن قسم خود و کفاره بر ایشان
واجب نیست و واجبست بر ایشان اطاعت کردن پدر و شوهر و مالك چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله** هرگاه کسی قسم یاد کند که با پدر
و مادر خود تکلم نکند و همراهی با ایشان نکند یا ترك صله رحم کند و رحم پروری نکند
واجبست بر او که خلاف قسم خود کند و کفاره بغیر از خلاف قسم کردن نیست و باید توبه
کند از قسم یاد کردن در این امور چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست **مسئله**
هرگاه زنی قسم یاد کند که با شوهر خود بسفر نرود یا قسم یاد کند که نرود در نزد شوهر
خود هرگاه شوهر او در شهری باشد و او در شهری دیگر و بعد مخالفت کند و با
شوهر سفر کند یا برود نزد شوهر خود در ان مکانی که شوهر او انجا است کفاره بر او واجب

نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله قسمی که در
حال غضب یاد کند اعتباری ندارد و کفاره در خلاف آن قسم نیست و همچنین قسمی
که از روی ترس یاد شود یا از روی اکراه یا از روی تقیه کفاره در خلاف آن نیست چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی قسم یاد کند در
حضور زن خود که اگر زنی دیگر بگیرد یا با کنیزی وطی کند هر بنده که دارد آزاد باشد
یا مال مخصوصی از او صدقه باشد در خلاف قسم کردن کفاره بر او واجب نشود و مملوکهای
او آزاد نشود و مال او صدقه نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن
نیست مسئله هرگاه کسی بعد از قسم یاد کردن خود انشاء الله بگوید و بعد از
آن خلاف قسم خود کند کفاره بر او واجب نشود بجهة آنکه استثنا مشیت الهی را در
قسم خود قرار داده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
کسیکه قسم یاد کند که مملوک خود را یا دیگری را بجهت تادیب نزند و بعد او را عفو
کند و نزند کفاره بر او واجب نشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن
نیست مسئله هرگاه بر مدیونی که نمیتواند دین خود را بدهد سخت بگیرند پس
قسم یاد کند که تا دین خود را ندهم از این شهر بیرون نروم میتواند خلاف کند و بیرون
رود و کفاره بر او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
هرگاه کسی وصیت کند مالی را از برای کسی و متهم نباشد با ضرار بورثه خود وصی میتواند
که آن مال را بدهد بآن کسیکه وصیت از برای او شده بدون اطلاع ورثه و هرگاه

ورثه

ورثه گمانی برند و خواستند او را قسم دهند میتواند قسم یاد کند که چیزی در نزد او
نبوده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی را قسم
دهند که کاری که خلاف شرع نیست بکند باینطور که بگوید بالله علیک لن تفعل کذا
که در فارسی میگویند ترا بخدا قسم میدهم که این کار را بکن یا غذای مرا بخور یا بخانه ما
بیا یا غلام خود را مزن یا فرزند خود را مزن و امثال این قبیل قسمها که در میان
مردم متعارفست مستحبست اجابت کردن و قبول کردن و هرگاه اجابت نشد کفاره
واجب نشود نه بر کسیکه قسم میدهد و نه بر کسیکه قسم میدهند او را ولکن مستحبست
از برای کسیکه قسم میدهد که کفاره بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
آن نیست مسئله هرگاه کسی انکار کرد دینی را که بر ذمه او است و مالی از او بدست طلبکار
او آمد طلبکار میتواند که بقدر طلب خود از آن مال بردارد و اگر از او طلب کردند مال را
میتواند قسم یاد کند که چیزی از او نزد او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
آن نیست مسئله هرگاه کسی انکار کرد دینی را و او را در نزد حاکم شرع قسم دادند
بعد از قسم دادن اگر مالی از او بدست طلبکار آمد نمیتواند از آن مال از برای خود بردارد بجهت
آنکه او را قسم داده ولکن هرگاه منکر بعد از قسم خوردن در نزد حاکم شرع از عذاب آخرت
ترسید و خواست ادای دین خود را بکند طلبکار میتواند که طلب خود را از او بگیرد
و مستحبست از برای طلبکار که نصف منفعتی که از مال او از برای مدیون حاصل شده
باو واگذارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

کتاب

کتاب النذر والعهد

کتاب النذر والعهد

و دران و امور متعلقه بان چند مسئله است مسئله نذر و عهد بی‌انکه صیغه ان
جاری نشود متعلق ان واجب نشود پس هرگاه شخصی گفت لله علی صوم یوم ان عافانی
من مرضی فی المثل یا گفت عاهدت الله صوم یوم ان عافانی من مرضی فی المثل واجب
شود براو که بعد از صحت از مرض خود روزه بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله کسیکه بگوید نذر کردم روزه بگیرم اگر از مرض صحت یابم فی المثل
روزه براو واجب نشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله
امرها اگر از برای حصول ان نذر و عهد میکنند باید مرجوح نباشد پس هرگاه نذر
کند که اگر فلان شخص مؤمن مبتلا ببلائی شد فی المثل روزه بگیرد نذر روزه واجب
نشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله امرها اگر قرار
میدهند در نذر و عهد که بجا اورند باید مرجوح نباشد مثل انکه نذر کنند که اگر سفری
ایشان از سفر امد روزه خود را افطار کنند فی المثل پس در چنین نذری اعتباری
نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله اسم امری را که بجا
میخواهند بجا اورند باید ذکر کنند در نذر و عهد از نماز یا روزه یا صدقه پس اگر کسی
گفت لله علی نذر ان عافانی چیزی براو واجب نشود اگرچه مستحب است که دو رکعت نمازی بجا
اورد یا یک روزه بگیرد یا قرص نانی تصدق کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که
محل اعتنا باشد دران نیست مسئله در هر امر راجحی نذر و عهد منعقد گردد خواه

واجب باشد یا مستحب یا ترک حرامی باشد یا ترک مکروهی و در هیچ امر مرجوحی منعقد
نشود مثل انکه کسی نذر کند که در اول وقت نماز کند یا نذر کند که اگر چیز حرامی باشد
یا مکروهی را خورد پیاده بمکه رود فی المثل ولکن اگر نذر کند که اگر صله رحم پروری
کند پیاده بمکه رود پس در صورت اول اگر مخالفت کرد باید پیاده بمکه رود و در صورت
دویم اگر صله رحم پروری کرد نباید بمکه رود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله کسیکه نذر کند که اگر پیش از رفتن بمکه زن بگیرد فی المثل بنده را
ازاد کند فی المثل نذر او منعقد شود چرا که رفتن مکه ترجیح دارد بر تزویج اگرچه خود
تزویج راجح باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
و از این قبیل احادیث معلوم میشود که حکم در میان امر راجح و راجح مثل حکم در
میان راجح و مرجوح است در انعقاد نذر مسئله کسیکه نذر کند که با اقارب خود سفر
نکند فی المثل نذر او منعقد نشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله کسیکه نذر کند که اگر بر سر زن خود زن بگیرد امری براو واجب شود از برای خوش
امد زن نذر او منعقد نشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
کسیکه قسم یاد کند یا نذر و عهد کند که بعد از فوت زن خود زن نگیرد یا بعد از
فوت شوهر خود شوهر نکند قسم و نذر او منعقد نشود و اعتباری ندارد چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله مستحب است نذر کردن از برای
امر مهمی که گاهی روی میدهد مثل ناخوشی صعبی و مکروه است که انسان در هر

امری که روی میدهد نذر و عهد کند و چیزی را بر خود واجب کند علاوه بر واجباتی که
خداوند قرار داده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله نذر
و عهدیکه با شرائط آن بعمل آمد واجب بمقتضای آنها عمل کردن چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه نذر کرد که پیاده فی المثل بمکه
برود و بعد عاجز شود از پیاده رفتن پس هر قدر که میتواند باید پیاده برود و چون عاجز
شد سوار شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه
نذر کرد که روزه بگیرد و بعد مشکل شود بر او روزه گرفتن و سخت باشد بر او پس عوض
هر روزه مدی از گندم [illegible] بمسکین دهد و مد پنجاه شاه است باصطلاح
پنجاه شاه یکصد و شصت مثقال صیرفی است
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه
نذر کرد که روز معینی را روزه بگیرد و سفر بیاری اتفاق افتد بسفر برود و چون مراجعت
کرد روزه خود را قضا میکند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بآن داده اند مسئله کسیکه نذر و عهد کند که اگر فی المثل از ناخوشی خود صحت
یافت جمیع مال خود را تصدق کند جایز است از برای او که بعد از صحت جمیع مال خود را
قیمت کند و آن قیمت را ثبت کند و بتدریج در مدت عمر خود تصدق کند و ثبت کند تصدقات
خود را تا برسد بقدر قیمتی که کرده و اگر چیزی از آن باقی بماند وصیت کند که بعد از وفات
او تصدق کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه
نذر کند که اگر فرزند او بزرگ شد و بمراد او را روانه حج کند یا نائب او را بحج بفرستد بشکرانه

بزرگ

بزرگ شدن فرزند پس پدر فوت شود و فرزند بماند از ترکه او باید حجی اخراج شود
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه
چیزی را نذر کند از برای مکه آن چیز را میفروشد و از قیمت آن طیب و عطری را میخرد و
آن عطر را در خانه کعبه استعمال میکند و بجامه کعبه و دیوار آن میمالند چنانکه در
احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله نذری و عهدی که از روی
غضب باشد اعتباری ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
هر زنیکه نذری و عهدی کند بدون اذن و امضای شوهر خود نذر و عهد او اعتباری
ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله
هر مملوکی که نذری و عهدی کند بدون اذن و امضای مالک خود نذر و عهد او اعتباری
ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هر نذری و عهدیکه
نشود آنرا بعمل آورد واجب نشود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بآن داده اند مسئله کسیکه نذر کند که اگر عمل واجبی را بجا آورد عمل واجب دیگر را
بجا آورد پس عمل دوم واجب شود بر او بسبب بجا آوردن عمل اول و واجب نشود بر او
بسبب نذر بجا آوردن عمل اول مثل آنکه کسی نذر کند که اگر نمازی کردم روزه بگیرم پس
هرگاه نماز کرد روزه گرفتن بر او واجب شود اما نماز کردن بسبب نذر بر او واجب نشود
اگر چه بسبب دیگر بر او واجب باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله کسیکه نذر کند که بنده خود را یا چیزی دیگر را بفروشد پس بعد از آن محتاج

شود

شود بفروختن آن میتواند آنرا بفروشد وکفاره براو نیست اگرچه مستحب است که وفا کند بنذر
خود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله
کسیکه نذر کند که فرزند خود را ذبح کند نذر او منعقد نشود ولکن مستحب است که گوسفند
فربه را ذبح کند وگوشت آنرا بمساکین تصدق کند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
در آن نیست مسئله کسیکه بخواهد زنی را از برای خود تزویج کند وآن زن او را ابا دارد
برانکه نذر کند که اگر او را طلاق داد یا زنی دیگر گرفت بر سر او چیزی بر او واجب شود
نذر او منعقد شود و باید وفا کند بشرطیکه با زن کرده چنانکه در احادیث وارد شده
وبسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه نذر کند چیزی را از برای امری وبعد
معلوم شود که آن امر پیش از نذر او حاصل شده چیزی بر او واجب نشود مثل آنکه نذر کند
که اگر زن او حامله شود چیزی بدهد یا کاری بکند وبعد معلوم شود که زن او حامله
بوده پیش از نذر او چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله
کسیکه نذر کند که روز معینی را روزه بدارد پس اتفاق افتد که آن روز معین عید فطر
یا عید اضحی یا ایام تشریق که یازدهم ودوازدهم وسیزدهم ذیحجه باشد یا سفری یا
مرضی در آن روز معین اتفاق افتد پس آن روز را روزه نمیگیرد ومستحب است از برای او
قضای روزه خود در وقتیکه مانعی نداشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری
از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه نذر کند که یکماه روزه بگیرد وقید اتصال
نکرده میتواند که سی روز متفرق روزه بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه

محل

محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه نذر کند که یکماه متصل روزه بگیرد پس
چند روز روزه گرفت وبعد مانعی روی داد که نتوانست تمام ماه را روزه بگیرد پس اگر
پانزده روز متصل روزه گرفته بعد از آنکه مانع او رفع شد تتمه ماه را روزه میگیرد و
اگر کمتر از پانزده روز روزه گرفته ومانعی روی داده آنچه روزه گرفته از یکماه نذر او
محسوب نیست وباید بعد از رفع مانع یکماه متصل روزه بگیرد چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله زنیکه نذر کند
که دو ماه پی در پی روزه بگیرد پس ایام حیض خود را بعد از حیض قضا کند چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله کسیکه نذر کند که دو ماه
پی در پی روزه بگیرد وچند روز روزه بگیرد وبعد مریض شود ونتواند روزه بگیرد
بعد از رفع مرض ایام مرض خود را قضا میکند چنانکه در احادیث وارد شده و
بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه نذر کند که یکسال روزه بگیرد
پس نتواند که تمام روزها را در یکسال بگیرد یکماه وقدری از ماه دویم را روزه میگیرد
پس بعد از آن متفرقا روزه میگیرد تا بعد ایام سال تمام یکسال را روزه بگیرد چنانکه
در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه نذر کند
که یکماه روزه بگیرد ومعین نکند ماه معینی را میتواند که متفرقا روزه بگیرد تا آنکه سی
روز را روزه بگیرد اگرچه متصل نباشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه
محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه نذر کند که زمانی روزه بگیرد مستحب است

که پنجماه

که پنجماه روزه بگیرد و کسیکه نذر کند که حینی روزه بگیرد مستحبست که شش ماه روزه بگیرد
اگرچه بمعنی مطلق زمان متعارفست و حین متعارف در میان اهل عرف نه اهل لغت کفایت
میکند روزه گرفتن بطور وجوب چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها
فتوی بان داده اند مسئله کسیکه نذر کند که یکماه فی المثل روزه بگیرد و معین
نکند که در کجا روزه بگیرد میتواند بعضی از روزها را در بلدی بگیرد و بعضی دیگر را
در بلدی دیگر بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست
مسئله کسیکه نذر کند که روزه بگیرد تا ظهور امام علیه السلام باید در تمام روزها روزه
بگیرد مگر روزهائیکه در سفر است یا در روزهائیکه مریض است و روز عید فطر و
عید اضحی و ایام تشریق چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله کسیکه نذر کند که برود بخانه کعبه و مانعی از برای او روی دهد
که نتواند برود نفقه را که از برای رفتن مهیا کرده مستحبست که تصدق کند چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه نذر کند که پیاده حج کند باید
پیاده برود تا عرفات پس چون از عرفات کوچ کند میتواند سوار شود چنانکه در احادیث
رسیده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند و بعضی بعد از رمی جمره عقبه و تراشیدن سر
فتوی داده اند که میتواند سوار شود موافق احادیث دیگر مسئله کسیکه نذر کند که پیاده
حج برود و در بین راه برسد بکشتی پس باید در کشتی بایستد و ننشیند تا آنکه از
کشتی بیرون رود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند

مسئله کسیکه نذر کند که پیاده برود بحج و بعد نتواند بغیر پیاده بحج رود کفایت میکند
او را از نذری که کرده چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
کسیکه نذر کند که پیش از رسیدن بمیقات محرم شود باید وفا کند بنذر خود چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه نذر کند که طعامی را
هدی کند چیزی بر او واجب نشود چرا که هدی شتریست که او را از بلد ببرند با شرائط
ان بکعبه نه طعامی و گوشتی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
کسیکه نذر کند هدیی را پس باید شتر را بکشد با تقلید و اشعار و ببرد او را تا عرفات و
وقوف بجا آورد با ان و کسیکه نذر کند که کره شتر را نحر کند پس در هر جا که خواست
انرا نحر میکند و کسیکه نذر کند که شتر را در کوفه یا سایر اماکن مشرفه نحر کند بجهت
شکرانه نعمتی باید انرا در همان مکان شریف که نذر کرده نحر کند و هرگاه در راه مکه نذر
کند که شتر را نحر کند و جائی را تعیین نکند باید انرا در مکه در مقابل کعبه نحر کند
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند و تلفظ بهدی و
جزور و شتر در حکم نذر تفاوت دارد چنانکه بر اهل بصیرت در فقه مخفی نیست مسئله
کسیکه نذر کند مال را از برای خدا آن مال مال امام علیه السلام است چنانکه در احادیث وارد
شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه نذر کند مال کثیر را مستحبست
که هشتاد درهم بدهد اگرچه بقدر یکه تصدق کند مال کثیر نسبت بحال انکسیکه نذر کرده
کفایت میکند چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند

که محل اعتنا باشد

هدی شتریست ... قربانی ...
جزور شتریست که پنج سال آن تمام ...

مسئله کسیکه بنذر و عهد خود وفا نکند تا وقت آن بگذرد باید کفاره بدهد مثل کفاره مخالفت قسم که آزاد کردن بنده باشد یا اطعام ده مسکین باشد یا پوشانیدن ده مسکین و کسیکه عاجز باشد از اینها باید سه روز روزه بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه نذر کند که مرتکب حرامی نشود و وفا نکند و مرتکب حرام شود کفاره‌اش آزاد کردن بنده ایست یا روزه گرفتن دو ماه پی در پی یا اطعام شصت مسکین چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده‌اند

کتاب الوقف

کتاب الوقف

و فیه مسایل مسئله وقف حبس کردن عین چیزی است و تسبیل منفعت آن چیز در راه خدا از برای مصالح امور مسلمین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله شرط است در تحقق وقف اینکه بعد از اجرای صیغه وقف موقوف را تسلیم متولی یا موقوف علیه نمایند و بعد از وقف و اقباض لازم میشود که واقف نمیتواند آنرا تغییر دهد پس هرگاه چیزی را که وقف کرده اند بتصرف موقوف علیه یا وکیل او یا ولی او یا وصی نداده‌اند آن وقف را میتوان بملکیت برگردانید اگرچه صیغه وقف جاری شده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله موقوف علیه اول در حین وقف کردن باید موجود باشد تا چیزیکه وقف شده بتصرف او یا کسی از جانب او در آید پس اگر وقف کنند چیزی را که منفعت آن بولدی برسد که بعد از وقف متولد شود آن وقف باطل است مگر آنکه ولدی در حین وقف موجود باشد و وقف بر او کنند و در

ضمن

ضمن عقد شرط کنند که اگر ولدی بعد از این بوجود آمد او هم شریک باشد در منفعت وقف چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله انقطاعی بحسب عادت از برای وقف مؤبد نباید باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله موقوف علیه مالک چیزیکه وقف شده نمیشود ولکن منافع آن چیز بطوریکه واقف قرار داده مال او است چنانکه واقف بعد از وقف و اقباض مالک چیزیرا که وقف کرده نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله شرط است در تحقق وقف اینکه منافع وقف را واقف از برای خود قرار ندهد نه بطور انفراد نه بطور اشتراک با غیر و هرگاه منافع را از برای خود قرار داد وقف باطل میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه در حین وقف شرط کند که اگر محتاج شدم چیزی را که وقف کردم مال خودم باشد چنین وقفی باطل است و اگر فوت شد آن چیز مال وارث او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله چیزیرا که وقف کنند و آن چیز را بتصرف متولی یا موقوف علیه ندهند وقف آنچیز محقق نشود پس واقف میتواند که آن چیز را بمصرف خود رساند و اگر فوت شود آن چیز مال وارث او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه پدر وقف کند چیزیرا بر فرزند صغیر خود بتصرف خود او کفایت میکند در تحقق وقف چرا که او است ولی فرزند خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه وقف کند چیزیرا بر اولاد خود و شرط کند با ایشان

که اگر

که اگر بعد از این ولدی از برای او بوجود آمد شریک ایشان باشد در منافع وقف
او شریک ایشان میشود و اگر شرط نکرد منافع وقف مخصوص موقوف علیهم است و دخلی
بفرزندیکه بعد بوجود آمده ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله وقف را بطوریکه واقف قرار داده باید جاری کرد و تغییر نباید داد چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه ملکی
وقف باشد ولکن مصارف ان معلوم نباشد منافع ان باید صرف مؤمنین بشود
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه
ملکی وقف بر فقرا باشد فقرای بنی هاشم هم میتوانند از منافع ان ببرند و منافع ان
داخل صدقاتی که ممنوع از بنی هاشم است نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله وصی نمیتواند که وقف کند ملکی را از ثلث موصی که بجای ان
خود همیشه خیری بموصی برسد بلکه بطوریکه موصی قرار داده باید در باب ثلث او جاری
شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله
جایز نیست وقف کردن بر مساجد و امثال انها از اماکن چرا که اینکار کار مجوس است که
بر آتشکده‌های خود وقف میکنند ولکن باید وقف کرد بر مسلمین و شرط کنند که مسلمین
منافع وقف را صرف تعمیر مساجد و اماکن کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله جایز است وقف کردن ملک مشاع اگرچه مالک
تصرف نکرده باشد انرا پیش از وقف کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه

محل

محل اعتنا باشد دران نیست مسئله جایز نیست فروختن مال وقف مؤبد و منقطع و
نمودن ان باحدی نه از برای واقف و نه از برای غیر او چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله جایز است وقف کردن بر اشخاصی
و شرط کردن وجود صفتی در انها مثل انکه عدالت را در انجماعت شرط کنند پس اگر
احدی از ایشان فاسق شد نباید منافع وقف باو برسد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست مسئله هرگاه وقف کنند بر جماعت متفرقه در بلاد مثل بنی
هاشم واجب نیست که منافع وقف را بجمیع ایشان برسانند بلکه واجب نیست که بجمیع
انهائیکه در بلد وقف ساکنند برسانند بلکه کفایت میکند که بجماعتیکه حاضرند
برسانند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه واقف وقف
کند بر جیران و همسایگان هرکس را واقف قصد کرده موقوف علیه است و هرگاه قصد
او معلوم نیست تا چهل خانه همسایه اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله مصارف منافع وقف باید جهات طاعات و خیرات و عبادات
باشد و جایز نیست که مصارف انرا جهات معصیت قرار داد چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله در وقف بر اولاد ذکور و اناث موقوف علیهم
میباشند مگر انکه واقف تصریح کرده باشد اختصاص بعضی را چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله در صورت نزاع و جدال بر سر وقف بر اولاد
بعضی فروختن ملک وقف را جایز دانسته اند و حال انکه موقوف علیهم مالک مال

وقف

وقف نیستند بالاتفاق و علاوه بر آنکه موقوف علیهم مالك نیستند منافع وقف در
طبقات بعد باید باولادی دیگر برسد در وقف مؤبد پس عدم جواز نقل و انتقال ملك
موقوف بغیر معلوم و راه جواز مسدود است و روایتیکه در جواز نقل رسیده محمول
بعدم اقباض یا حبس مخصوص بطبقه ایست که وقف مؤبد نیست چنانکه از احادیث معلوم
میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست

كتاب السكنى والعمرى والرقبى والحبيس

و در آن چند مسئله است مسئله مقصود از سکنی اینست که کسی قرار دهد که شخصی
در خانه و ملك او ساکن باشد بطور اطلاق یا تا مدت معینه پس اگر مدت سکونرا عمر
ساکن یا عمر مالك قرار دهند آنرا عمری میگویند و مقصود از حبس اینست که قرار
دهند منفعت چیزیرا از برای کسی تا مدت معینه پس هرگاه آن منفعت خدمت
غلامی یا کنیزی باشد از برای کسی آنرا رقبی میگویند و اگر منفعت چیزی دیگر باشد
آنرا حبس میگویند چراکه عین آن چیز را حبس کرده اند و منتقل بغیر نمیکنند از برای
انتفاع شخصی و گاهی هر یك از اینها در باقی استعمال شده چراکه احکام اینها بر
یك نحو است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه
مدتیرا قرار دهند پس مالك هر وقت که خواست ساکن را از ملك خود خارج میکند
یا منفعت را منع میکند در هر یك از این اقسام چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست مسئله هرگاه مدت را معین کرده اند مالك نمیتواند که ساکن را

پیش از انقضای مدت خارج کند از ملك خود چنانکه نمیتواند منفعت را منع کند پیش از انقضای آن
از شخصیکه قرار داده منفعت ببرد و لازم است که وفا کند بشرط و عهد خود در جمیع
اقسام مذکوره چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست
مسئله مالك میتواند که ملك خود را بفروشد یا ببخشد پیش از مدت معینه و لکن
ساکنرا از آن ملك نمیتواند خارج کند چنانکه مشتری هم نمیتواند و همچنین است حکم
منفعت ملك از برای شخصیکه قرار شده در مدت معینه که نه مالك میتواند منع
کند او را و نه مشتری چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن
نیست مسئله هرگاه مدت سکنی و انتفاع عمر مالك باشد و شخص ساکن یا کسیکه
انتفاع از برای او است فوت شود وارث او باید ساکن شوند و انتفاع را ببرند تا مالك
زنده است و هرگاه مدت سکنی و انتفاع عمر ساکن و شخصیکه قرار شده منفعت را
ببرد باشد و مالك فوت شود وارث مالك نمیتواند که منع کنند سکون و انتفاع را
تا وقتیکه ایشان زنده اند مگر آنکه ترکه مالك منحصر باشد بهمان مسکون و ملکیکه
از آن منفعت میبرند یا مالك مدیون باشد که دین او ادا نشود مگر از آن مسکون و
از آن ملك چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله
هرگاه مالك قرار داده و بطوریکه مالك تعیین کرده از برای اولاد آن شخص که تا چند
بطن و چند طبقه ساکن باشند و وارث مالك نمیتوانند که منع کنند سکون طبقات
معینه را در آن خانه و همچنین است هرگاه مالك قرار داده باشد منافع ملکی را از برای

قرار دهد سکونی شخصی را با اولاد او در خانه خود و مالك فوت شود اولاد بعد از او یا بد آن شخص و اولاد او ساکن باشند در آن خانه بطوری که مالك

شخصی و اولاده او فوت شود باید آن شخص و اولاده او بطوریکه مالک تعیین کرده منافع
آن ملک را ببرند و ورثه مالک نمیتوانند منع کنند منافع را از ایشان چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مالک قرار دهد
خدمت مملوک خود را از برای شخصی پس اگر مدتی را معین کرده از برای خدمت او باید
خدمت کند تا آن مدت اگرچه مالک پیش از انقضای مدت فوت شود و ورثه او نمیتوانند
منع کنند او را از خدمت و اگر مدتی را معین نکرده هر وقت بخواهد مملوک خود را از
خدمت او باز میدارد و اگر فوت شود ورثه او میتوانند منع کنند او را از خدمت چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مالک
قرار دهد خدمت مملوکی را که با او قرار داده که هر وقت بمیرد او آزاد باشد از برای شخصی
پس آن مملوک مدبر از خدمت آن شخص بگریزد و مالک فوت شود و ورثه مالک بیابند
آن مملوک را آن مملوک بعد از فوت مالک آزاد است و ورثه مالک و غیر ایشان نمیتوانند که او را
بخدمت بدارند بعوض ترک خدمتی که در گریختن کرده چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مسکون و چیزی را اگر مالک قرار داده که
منفعت آن بشخصی برسد ملک مال مالک و ورثه او است بعد از او نه ملک ساکن و کسیکه منفعت آن
برای او است و نه ملک ورثه ایشان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

کتاب الهبة

کتاب الهبة

وفیه مسائل مسئله هبه کردن و بخشیدن در بعضی از مواضع لازم میشود که

واهب

واهب و شخصیکه چیزیرا بخشیده نمیتواند پس بگیرد و در بعضی مواضع میتواند رجوع
کند و پس بگیرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله
چیزیرا اگر در راه خدا ببخشند فی المثل بسائلی و بفقیری چیزی دادند نمیتوانند رجوع
کنند و پس بگیرند از او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله چیزیرا اگر بکسی ببخشند مادام که آن چیز را بقبض و تصرف آنکس نداده‌اند
میتوانند رجوع کنند و باو ندهند اگرچه آن شخص از اقارب واهب باشد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله چیزیکه پدر بفرزند صغیر
خود ببخشد نمیتواند رجوع کند چرا که قبض و تصرف او قبض و تصرف فرزند
صغیر او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه بعضی
گفته‌اند که اگر پدر قصد کند که از بابت ولایت از جانب صغیر تصرف میکند هبه
او لازم میشود و آنچه در احادیث است بر خلاف این قول است مسئله هرگاه پدر
طلبی از شخصی داشته باشد که بر ذمه او باشد و آن طلب را بفرزند صغیر خود ببخشد
میتواند که رجوع کند و آن طلب را بخود مدیون یا بشخصی دیگر منتقل کند چرا که
مالی که بر ذمه مدیون است بتصرف پدر در نیامده که تصرف او و تصرف صغیر او باشد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله
هرگاه کسی طلبی بر ذمه شخصی دارد و آن طلب را بخود مدیون ببخشد نمیتواند رجوع
کند و اگر بغیری ببخشد میتواند رجوع کند مادام که آن غیر آن طلب را نگرفته باشد

چنانکه

چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی
چیزیرا بکسی بخشید در عوض چیزی نمیتواند رجوع کند وهبه هبهٔ لازمه میشود
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی چیزیرا
باقارب وخویشان خود بخشید وان چیز را بتصرف ایشان داد ان هبه هبهٔ لازمه
میشود ونمیتواند رجوع کند وان چیز را از ایشان پس بگیرد چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه شوهر بزن خود چیزیرا ببخشد
یا زن چیزیرا بشوهر خود ببخشد وقبض واقباض بعمل اید هیچیک نمیتوانند رجوع
کنند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه
کنیزیرا یا چیزی دیگر را بکسی بخشد بعوضی وان عوض را بواهب ندهند میتواند
رجوع کند وکنیز وچیزیراکه بخشیده پس بگیرد وجایز نیست از برای موهوب له
که با کنیز وطی کند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
هرگاه هبه معوضه نباشد وموهوب له اقارب وزوج وزوجه نباشند وچیزیرا
که بخشیده اند بتصرف داده باشند ولکن ان چیز بعینه باقی باشد وتلف نشده
باشد واهب میتواند رجوع کند وان چیز را پس بگیرد ولکن اگر تلف شده عوض
انرا نمیتواند بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
مکروه است رجوع کردن در چیزیکه بخشیده اند وراجع در هبه مانند راجع در
قیئ خود است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه

چیزیرا

چیزیرا بام ولد خود بخشیده باشد میتواند رجوع کند چراکه ام ولد مملوکه است و
چیزیرا مالک نمیشود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
چیزیکه مشاع باشد میتوان بخشید چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله هرگاه کسی چیزیرا بخشید وپیش از انکه بتصرف موهوب له دهد فوت شد ان چیز میراث
وارثست و هبهٔ او باطل است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
واهب باید بالغ وعاقل وغیر مجبور باشد مگر انکه طفل ده ساله اگر ممیز باشد عطای
او صحیح است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست

کتاب الوصایا

ودران چند فصل است فصل در وصیت کننده وامور متعلقه بان است مسئله
وصیت سفیه وابله اعتباری ندارد ومثل اینست که وصیت نکرده باشند چنانکه از
احادیث معلوم میشود وخلافی دران نیست مسئله وصیت غلام وکنیز مملوک
اعتباری ندارد چراکه خود ایشان مملوک مالکشانست مگر انکه مالک ایشان امضای
وصیت ایشان کند پس وصیت ان معتبر شود چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله مکاتبی که قدری از مال الکتابه خود را اداده وقدری از
ان ازاد شده پس بعد از ازادی او وصیت او معتبر است وبقدر مملوکیت او وصیت
او بی اعتبار است پس اگر نصف او ازاد شده ونصف او مملوکست نصف وصیت او
معتبر ونصف بی اعتبار است وهم چنین در باقی نسبتهای ازادی وبندگی مگر انکه مالک

امضای

کتاب الوصایا

فصل در وصیت کننده وامور متعلقه بان است

ومال ایشان

امضا تمام وصیت او را بکنند پس تمام معتبر شود چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در ان نیست مسئله کسیکه خود جراحتی بر بدن خود زده که باعث فوت او
شده وصیتی که بعد از مجروح کردن خود کرده بی اعتبار است و وصیتی که پیش از مجروح
کردن خود کرده معتبر است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله پسر ده ساله هر گاه تمیزی داشته باشد وصیت او معتبر است چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله وصیت بالغ
عاقل در مواردیکه حیف نکرده معتبر است و در موارد حیف بی اعتبار است چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست فصل دوم در وصیت و امور متعلقه
بان است و دران چند مسئله است مسئله وصیت کردن خوبست از برای مسلم و
سزاوار نیست که در شب بخوابد مگر انکه وصیت او در زیر سر او باشد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله واجب است وصیت کردن از برای دینی و
حقی که بر ذمه مسلم باشد خواه حقوق الهی که باید قضا شود یا حقوق الناس که باید ادا
شود هر گاه کسی مطلع نباشد که انها را ادا کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله سزاوار است که مؤمن عقاید خود را در وقت وصیت کردن در
حضور مؤمنین اظهار کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
سزاوار است که شخص دانای امینی را وصی کند که جمیع کلی و جزئی حقوق الهی و حقوق
الناس را که باید ادا کند ادا کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله

از عجایب

از عجایب خلق الهی اینست که قرار داده از برای انسان که در وقت احتضار هوش و گوش
و عقل او بجا باشد در ساعتی که ببیند که مهیای مردن هست که از برای آخرت خود خیری
بکند تا حجت او بر او تمام باشد مگر در بعضی اشخاص چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه در وقت وصیت کردن نتواند تکلم کند جایز است
که وصیت خود را بنویسد اگر بتواند و جایز است که بطور اشاره مقصود خود را
برساند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
هر گاه ورثه میت بیابند وصیت نامه را بخط میت و بشناسند خط او را باید عمل
کنند بمقتضای ان اگر چه در نزد ایشان اقرار نکرده باشد و شهودی در میان نباشد
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله مستحب است
از برای کسیکه میخواهد وصیت کند که وصیت کند به پنج یک مال خود که در خیرات
صرف کنند و اگر بیشتر خواست صرف شود بچهار یک مال خود وصیت کند و اگر
بیشتر خواست صرف شود بثلث مال خود وصیت کند و ثلث نهایت وصیت است
و زیاده بر ثلث اضرار بورثه است و جایز نیست از برای او که بیشتر از ثلث وصیت
کند که در خیرات و مبرات صرف کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله مستحب است که کمتر از ثلث مال وصیت کند که در خیرات صرف شود
چراکه حق ورثه شخص بیش از خود بکر است حتی انکه در بعضی از احادیث وصیت ثلث
مال را حیف شمرده اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله

کسیکه

کسیکه وصیت کند که ثلث مال او را در وجوه بر و خیرات صرف کنند پس اگر زکوة
بر ذمه او باشد از بابت زکوة محسوب خواهد شد چه اگر نیست از برای او ثواب
خیرات مستحبی و حال آنکه بر ذمه او زکوة واجب هست چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله کسیکه وصیت کند که ثلث مال او را
در خیرات صرف کنند پس او را بکشند بغیر حق ثلث دیه او را هم باید در خیرات صرف
کرد خواه بخطا کشته شده باشد و خواه بعمد هرگاه ورثه او راضی بدیه شده باشند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز نیست از برای موصی
که بیش از ثلث وصیت کند که در خیرات صرف کنند ولکن اگر وصیت کرد که بیشتر
از ثلث صرف کنند حتی بکل مال خود اگر وصیت کند که صرف کنند بر وصی واجب است
که عمل بمقتضای وصیت او بکند چه اگر او بهتر میداند ملای الذمه خود را و یا آنکه ذمه او
مشغول بنذری یا کفاره یا دینی بوده که مردم خبر نداشتند و عمل مسلم محمول بر صحت است مگر
خلاف آن ظاهر شود پس اگر وصی یا کسان دیگر بدانند که موصی نذری و کفاره و دینی بر
ذمه او نیست و محض اضرار بورثه دهند چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی
از فقها فتوی بان داده اند مسئله از جمله گناهان کبیره است جور و حیف در وصیت که
بیش از ثلث وصیت کند که در خیرات صرف شود و اگر نذری و کفاره و زکوة و خمسی و
و دینی بر ذمه شخص نباشد و اگر ذمه شخص مشغول باشد واجب است بر او وصیت
کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه وصیتی کرده

بیش از ثلث وصیت کرده هم ان ثلث را صرف باید بکند و باقی را بورثه

باشد

باشد بر خلاف شرع وصی او باید تغییر دهد آنرا که موافق شرع شود چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه در حضور ورثه خود وصیت کند
که بقیه از ثلث مال او را در خیرات صرف کنند و ورثه او امضای وصیت او را بکنند
بعد از فوت او نمیتوانند تخلف کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد در ان نیست مسئله کسیکه اولادی و پدر و مادر و برادر و خواهر
و عمو و خالو و وارثی از خویشان خود ندارد میتواند وصیت کند که جمیع مال او را در
خیرات صرف کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست
مسئله جایز است از برای موصی که تغییر دهد وصیت خود را در حال صحت و مرض
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله موصی میتواند که
مملوکی که اقرار داده بعد از فوت او آزاد باشد برگرداند قرارداد خود را که بعد از فوت
او آزاد نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه
وصیتهای متعدده مختلفه کرده وصیت آخر او معتبر است چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه بگوید فلان شخص وصی من است و تفصیل
دیگر ذکر نکند آن شخص وصی او است و میتواند ثلث مال او را در هر امر خیریکه صلاح
داند صرف کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان
نیست مسئله کسیکه مختار کند وصی خود را که ثلث او را بهر مصرفی که صلاح
داند برساند و وصی تعیین کند چیزی را از برای اشخاص چند و بعد رای او منحرف

شود

شود که با شخاصی دیگر بدهد میتواند چنین کار برا یکند مگر انکه نوشته داده باشد
که تا ان اشخاص چیزی بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله کسیکه وصیت کند شمشیری یا چیزی دیگر را مثل صندوق بشخصی بدهند
چیزیکه بان شمشیر متصل است از طلا و نقره و چیزیکه در ان صندوق است جزء وصیت اوست
مگر انکه قرینه بر خارج باشد یا نص بحی کرده باشد که ان چیز داخل وصیت نیست چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه وصیت کند
بچیزی که بر ذمه او است ذمه او بری میشود و وصی او مشغول الذمه میشود که باید بری
الذمه شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست
مسئله هرگاه وصی فراموش کند مصارف مالی را که وصیت شده که صرف ان شود در
بعضی از راههای خیر صرف کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد
دران نیست مسئله هرگاه وصیت شده باشد که حجی از برای او بجا اورند و مال او
کفایت حج را نکند اگرچه حج میقاتیه باشد جایز است که تصدق کنند ان مال را چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه موصی وصیت کند که محل اعتنا باشد
که مال معینی را بشخص معینی دهند و ان شخص حاضر باشد و وصی ان مال معین را
بان شخص ندهد تا ان مال تلف شود وصی ضامن است و باید از عهده بر اید چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله باید ابتدا کرد بترکه میت پس
اول قیمت کفن او را بر دارند و بعد از ان دیون او را بدهند و بعد از ادای دیون او وصیت

او را

او را بجا اورند و بعد از اخراج مال در امر وصیت انچه باقی ماند بورثه او بدهند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه ترکه میت
بقدر قیمت کفن او باشد و بیشتر نباشد انرا صرف کفن او باید کرد و اگر کسی
تبرع کند کفن او را ترکه را بورثه باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله کفن زن بر شوهر اوست و از مال او نباید
برداشت مگر انکه شوهر او بقدر قیمت کفن او هم چیزی نداشته باشد چنانکه از
احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله کسیکه ترکه او بقدر
دیون او نباشد جایز نیست که ترکه او را صرف عیال او کنند اگرچه عیال او
فقیر باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
ورثه میت مالک ترکه میت نمیشوند بقدر دیونی که دارد پس چون دیون
او داده شد ورثه او مالک باقی مانده میشوند چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه ورثه میت یا غیر ورثه
کسی ضامن دین میت شوند میت بری الذمه میشود و ضامن مشغول الذمه
میشود و باید خود را بری الذمه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد دران نیست مسئله کسیکه زکوتی بر ذمه او باشد و بمیرد بقدر
زکوتی که بر ذمه او است ورثه او مالک ترکه او نمیشوند چرا که زکوة دینی است که
از صلب مال باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران

نیست مسئله کسیکه وصیت کند بحجة الاسلام مخارج حج را از صلب مال
او باید داد و اگر وصیت کرده باشد بحج مستحبی مخارج او از ثلث ترکهٔ او باید داد و
اگر حجی بنذری و عهدی و امثال آن بر او واجب شده باشد از ثلث ترکه باید داد
و طریق احتیاط در اینست که بقدر مخارج حجهٔ میقاتیه را در حجة الاسلام از
صلب مال بردارند و باقی مخارج را از ثلث بردارند اگر وصیت مال معینی را تعیین
نکرده باشد از برای حج چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقها فتوی
بان داده اند مسئله کسیکه فوت شود و زکوتی بر ذمهٔ او باشد و حجی و اهم وصیت
کند و ترکهٔ او وفا نکند که هر دو را اخراج کنند حجهٔ میقاتیه را اخراج کنند و قدر باقی را
بزکوة بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی [2] در آن نیست مسئله
کسیکه فوت شود و حجة الاسلام بر ذمهٔ او باشد و حجی هم بنذر در ذمهٔ او است و
بیش از یک حج مالی نداشته باشد حجة الاسلام را باید از برای او اخراج کرد و ولی
او حجهٔ منذوره را بجا میاورد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی [3] در آن نیست
مسئله کسیکه وصیت کند که از مال معینی هر سال از برای او حج کنند و آن مال
معین بقدری نباشد که هر ساله از برای او حج کنند پس بطوریکه کفایت کند مال
از برای او باید حج کرد پس دو سال و سه سال و بیشتر و کمتر را جمع باید کرد تا
بقدر کفایت حجی شود پس حجی بجا باید آورد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست مسئله کسیکه وصیت کند که از مال معینی حج کنند از برای او و تعیین

[2] که محل اعتنا باشد
[3] که محل اعتنا باشد

نکند

نکند که هر ساله حج کنند پس مادام که آن مال معین باقی است و بقدر کفایت حجی باشد باید
از برای او حج کرد خواه از مداخل ملکی باشد از ثلث او و یا از تجارت مالی چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه وصیت کند که از مال معینی از
برای او حج کنند و وصی او بمصرف دیگر رساند و فی المثل بنده آزاد کند باید از غرامت
حج او برآید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه
وصیت کند که از ثلث مال او بنده آزاد کنند و حجی بجا آورند و تصدق از برای او
کنند پس اگر حج واجب بر ذمهٔ او هست اول باید حج را بجا آورد و آنچه باقی ماند از ثلث
او قدری صرف آزاد کردن بنده باید کرد و قدری را از برای او تصدق باید کرد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه کسی
وصیت کند که شخصی تا زنده است در خانهٔ او سکنی کند یا منافع ملکی مال او باشد
پس اگر ترکهٔ او منحصر بانخانه و آن ملک نیست ورثه باید امضای وصیت او بکنند
و آن شخص تا زنده است در خانهٔ او ساکن باشد یا منفعت آن ملک را ببرد و چون فوت
شود خانه و ملک را ورثه تصرف میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه وصیت کند که از ثلث او بندگان
چند آزاد کنند و اسم هر یکرا ذکر کند که فلان و فلان و فلانرا آزاد کنند پس باید
بترتیبی که او اسم برده آزاد کرد تا آنکه ثلث او تمام شود پس اگر ثلث او تمام شد و تمام
بندگانی که اسم برده ثلث وفا بقیمت آنها نکرد باقی مانده آزاد نشوند و هرگاه وصیت

کند

کند بندکان او را ازاد کنند و ثلث او وفا بقیمت تمام انها نکند باید در میان ایشان
قرعه انداخت و قرعه باسم هر یک در امد او را باید ازاد کرد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** هرگاه کسی وصیت کند که چیزی
معین از ثلث او را بفلان بدهند و چیزی معین را بفلان و اسم هر یک را ذکر کند
و ثلث او کفایت تمام ایشان نکند پس باید ابتدا کرد بکسیکه اول اسم او را برده و
ان چیز معین را داد بترتیبی که اسم برده تا انکه ثلث او تمام شود پس هر یک نرسید بی
بهره خواهد بود و اگر وصیت کند که باین جمع هر یک را چیز معینی از ثلث او
بدهند و ثلث کفایت جمیع را نکند باید قرعه انداخت پس قرعه باسم هر یک بیرون امد
ان چیز معین را باو باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در
ان نیست **مسئله** کسیکه در مرض موت ازاد کند بنده را یا بکسی چیزی از مال خود
بدهد از صلب مال او باید برداشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد دران نیست **مسئله** هرگاه کسی ازاد کند در مرض موت مملوک را و بغیر
ازان مملوک ترکه ندارد و دینی هم بر ذمه او است پس اگر قیمت مملوک کمتر از دین او است
ازاد نمیشود و مملوک است و باید ادای دین او از ان مملوک بشود بقدر یکه میشود و اگر
قیمت مملوک بیشتر از دین او است پس اگر قیمت او دو برابر دین است مثل انکه قیمت او شصت
تومان است و دین سی تومان پس نصف مملوک مال دین است و نصف باقی او دو ثلث
از مال ورثه و ثلث ان که سدس مجموع شصت تومان باشد از برای خود مملوک است

پس

پس سدس او ازاد است و در پنج سدس باید او را بکاری داشت که اجرت ان بقدر
پنج سدس شود تا تمام او ازاد شود و اگر قیمت او از دو برابر کمتر است مثل انکه قیمت او
پنجاه تومان باشد و دین سی تومان پس او ازاد نمیشود و او را میفروشند و دین
میت را میدهند و باقی را ورثه بمیراث میبرند چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی
از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** کسیکه وصیت کند که از مال معینی بخرند بنده
مؤمنی را و ازاد کنند و یافت نشود بنده مؤمنی جایز است که بنده مستضعفی که عداوتی
با اهل حق ندارد بخرند و ازاد کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها
فتوی بان داده اند **مسئله** کسیکه وصیت کند که بنده مؤمنی را از برای او ازاد کنند
و وصی او بگمان خود بنده مؤمنی ازاد کرد و بعد معلوم شد که حرام زاده بوده وصی
نباید که اعاده کند و انکه را ازاد کرده کفایت میکند چنانکه در احادیث وارد شده و
بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** کسیکه وصیت کند که ثلث مملوک او ازاد
باشد ثلث او ازاد میشود و ورثه نمیتوانند که در دو ثلث باقی او را مکاتبه کنند و لکن
یک ثلث خدمت او از برای خود او است و دو ثلث خدمت او از برای ورثه است چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** کسیکه مملوکی را
بشراکت شریکی مالک باشد و مملوکی را هم بالاستقلال مالک باشد و در وقت مردن
بگوید مملوکهای من ازادند مملوکی که مخصوص او است ازاد است و مملوکی که مشترکست
انرا باید قیمت کرد و قیمت شریک او را از ثلث او باید داد پس تمام او ازاد میشود چنانکه

در احادیث

در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه وصیت کند
که بنده را بقیمت معینی بخرند و آزاد کنند و وصی بنده را بخرد بقیمتی ارزان تر از آنچه
وصیت شده آن بنده را آزاد کند و آن زیادتی را باو دهد چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله ثابت میشود وصیت بشهادت دو شاهد
عادل و بشهادت یکمرد عادل و دو زن و بشهادت چهار زن که اطمینانی بدین
ایشان باشد و هرگاه یکزن متدینه شهادت دهد ربع وصیت مجری میشود
و هرگاه دو زن متدینه شهادت دهند نصف وصیت مجری میشود و هرگاه سه زن
متدینه شهادت دهند نصف وصیت مجری میشود و هرگاه سه زن متدینه شهادت
دهند سه ربع وصیت مجری میشود و هرگاه چهار زن متدینه شهادت دهند تمام
وصیت مجری میشود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله
هرگاه شخص امینی که وثوق و اعتماد بقول او هست خبر دهد بوصی که موصی گفته که تو
فلان و فلان کار را در وصیت خود بکنی در میان خود و خدا باید عمل کند باخبار آن ثقه
امین اگرچه یکنفر است مگر آنکه از ورثه ایمن نباشد که ایرادی براو بگیرند چنانکه در
احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه نفقه چند
ماه زن خود را در نزد او بگذارد و بعد فوت شود هر قدر از نفقه که باقی مانده بعد
از فوت داخل در ترکه او است و مخصوص بزن نیست چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در آن نیست فصل در کسانی است که وصیت از برای ایشان میکنند و امور

فصل در کسانی که وصیت از برای ایشان میکنند و امور مناسبه اینمقام است

مناسبه

مناسبه اینمقام است و در آن چند مسئله است مسئله جایز است از برای انسان
که تصرف کند در مال خود بطور معروف که خلاف شرع نباشد تا روح در بدن او است
پس ببخشد و وقف کند و تمام آنها از صلب مال او است چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه وصیت کند که جمیع مال
او مال امام علیه السلام است وصیت او مجری است اگر متهم باضرار ورثه خود و نادانی نباشد
و اگر متهم باضرار ورثه و نادانی شد مسئله است ثلث مال او مال امام علیه السلام است و همچنین است
هرگاه بیش از ثلث مال خود وصیت کند و متهم باضرار بورثه یا نادانی و غفلت باشد
پس باید اکتفا کرد بثلث مال او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا
باشد در آن نیست مسئله کسیکه وصیت کند که جمیع مالی که در تصرف او است مال
غیر است یا اقرار کند بدینی در ذمه خود از برای شخصی که آن دین بقدر جمیع ترکه او
باشد وصیت او مجری است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی که محل
اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه دینی و اشتغال ذمه بر شخص نباشد جایز
نیست از برای او که وصیت کند که بیش از ثلث مال او را در خیرات و مبرات صرف
کنند و از معاصی کبیره است وصیت کردن بیش از ثلث در خیرات هرگاه بجهة اضرار
بورثه باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی
وصیت کند که از ثلث او چیزی باشخاصی بدهند پس اگر سهم هر یک را معین
کرده باید بمقتضای آن عمل کرد و اگر معین نکرده بالتسویه در میان آنها باید قسمت کرد

چنانکه

چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کند که ثلث او را در سبیل الله و راه خدا صرف کنند راه خدا شیعیان هستند و هرگاه بمسافرین حج بیت الله از شیعه بدهند افضل است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کند چیزی را از برای کعبه معظمه پس هر یک از زائرین بیت الله الحرام که دزدی مال ایشان را برده یا خرجی او تمام شده یا حیوان سواری او کم شده یا فقیر است باو بدهند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله مستحب است که چیزی از ثلث خود را وصیت کنند از برای اقوام و خویشان خود که ارث از او نمیبرند و مکروه است ترک چنین وصیتی چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله جایز است که وصیت کند که چیزی از ثلث را به بعضی از ورثه دهند و بعضی را تفضیل دهند از بعض چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کند که مزروع را از مزرعه معینه از بابت ثلث بخویشان او دهند و وصی چیزی از زراعت را بر ندا شته میشود که مزرعه را واگذارند بایشان که خود زراعت را ضبط کنند و اگر وصی زراعت را برداشته اگر چه چند سال برداشته باشد باید عوض آنرا بخویشان او بدهد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کند که باولاد او چیزی از ثلث او بدهند پس اگر سهم هر یک را معین کرده باید از آن قرار رفتار کرد و اگر معین نکرده باید پسر را دو برابر دختر داد چنانکه در احادیث وارد شده و

خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله کسیکه وصیت کند که از ثلث او بعموها و خالوهای او بدهند و سهم هر یک را معین نکند بعموها دو ثلث و بخالوها یک ثلث باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله کسیکه وصیت کند که از ثلث او بغلامان و کنیزان او دهند غلام و کنیز پدر موصی داخل اینها نیستند و وصیت او مخصوص مملوکهای خود اوست چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کرده از برای مملوک خود از ثلث خود پس اگر ثلث از قیمت مملوک بیشتر است مملوک را باید آزاد کرد و زیادتی قیمت او را باو داد و اگر ثلث از قیمت مملوک کمتر است بقدر ربع قیمت او باید او را آزاد کرد و باید بعوض زیادتی قیمت خود خدمت کند یا کسبی کند و تتمه قیمت خود را بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی باین داده اند مسئله مکاتبی که قدری از مال الکتابه خود را داده و بان قدر آزاد شده بهمان قدر وصیت او مجری است و وصیت از برای او مجری است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها هم و خلافی دران نیست مسئله هرگاه کسیکه از برای او وصیت کرده اند فوت شود پیش از موصی و موصی برنگردد از وصیت خود آنچه وصیت شده بورثه او میرسد و اگر وارثی نداشته باشد باید تصدق کرد از برای او چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی باین داده اند مسئله هرگاه مجوسی وصیت کند چیزی از برای فقراء بفقرای مجوس

باید داد و اگر بفقرای مسلمین داده اند باید از صدقات مسلمین عوض داد بفقرای
مجوس بقدریکه بفقرای مسلمین رسیده چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند و دور نیست که حکم وصیت یهود و نصاری هم مثل
وصیت مجوس باشد مسئله هرگاه کسی وارثی نداشته باشد جایز است از برای
او وصیت کردن بجمیع مال خود که در خیرات و مبرات صرف شود چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کند
ملبوس و جنس و زکوة و حج و وصی چیزی که باید صرف انها کند جدا کند و قسمت
ورثه را بورثه دهد و انها الرا که از برای طلبکارها و غیر جدا کرده تلف شود بتفریط
او وصی ضامن نیست و ورثه نباید چیزی از قسمت خود را رد کنند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست **فصل** در وصایت و امور
متعلقه بانست و در ان چند مسئله است مسئله جایز نیست که وصی خود قرار
دهند طفل صغیر را بالاستقلال و مجنون و سفیه را بهیچوجه چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است که طفل صغیر را با شخص عاقل
کبیری باهم وصی قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله هرگاه کبیری و صغیری وصی شدند کبیر باید مشغول
بامر وصایت خود شود بطوری که موصی قرار داده تا انکه صغیر هم کبیر شود و هر
دو مشغول بامر وصایت شوند و صغیر بعد از کبر نمیتواند که قبول نکند انچه را

کہ کبیر

که کبیر در حال صغر او کرده مگر انکه کبیر خیانت کرده باشد در وصایت و تغییری
داده باشد وصیت را بتغییری که از برای او جایز نبوده پس صغیر بعد از کبر میتواند
برگرداند انچه را که تغییر داده تا موافق وصیت شود چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه دو نفر و بیشتر وصی
شده باشند هیچیک بانفراده بانفراده نمیتوانند مشغول امر وصایت شوند مگر
باذن و امضای دیگری و نمیتوانند که مال را قسمت کنند و هر یک در مالی تصرف
کنند مگر انکه موصی هر یک را در امری مخصوص وصی کرده باشد چنانکه از
احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه کسی وصی کند
شخصی را که در بلد حاضر است پس چون خبر شد که او را وصی کرده اند مختار است
که قبول کند وصایت را یا قبول نکند و اگر قبول نکرد باید برساند که وصایت نمیکند
تا غیر او را وصی کنند و اگر نرساند که وصایت نمیکند و موصی فوت شد نمیتواند
که وصایت نکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه کسی وصی قرار دهد شخصی را و کسی دیگر نباشد غیر ان شخص که او را وصی
کند ان شخص نمیتواند که قبول نکند وصایت او را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله هرگاه کسی وصی خود قرار دهد شخص غایبی را و ان شخص قبول
نکند وصایت و را و لکن بموصی نرسد خبر قبول نکردن او تا فوت شود ان
شخص نمیتواند وصایت او را نکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل

وخلافی در ان نیست مسئله هرگاه کسی وصی خود قرار دهد طفل نابالغ را ... نمیتواند قبول نکند چنانکه در احادیث وارد شده

اعتنا

اعتنا باشد دران نیست مسئله جایز است که وصی خود قرار دهد زن را اگر
رشیده و عاقله باشد که بتواند جاری کند امور وصایا را چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی دران نیست مسئله جایز است که زن عاقله رشیده را با ضعیف
وصی خود قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
سزاوار است که شخص امینی را وصی خود قرار دهند چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی دران نیست وبعضی عدالت را شرط وصایت دانسته اند مسئله
نهی فرموده اند که شارب الخمر را وصی قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی در ورود نهی نیست مسئله هرگاه وصی در میان خود وخدا طلبی داشته
باشد از موصی وشاهدی نداشته باشد میتواند تقاص حق خود را بکند چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه
دو نفر وصی باشند ویکی ادعای دینی بر موصی کند نمیتواند چیزی از مال او بردارد
مگر بتصدیق وامضای وصی دیگر چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از
فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه وصی بداند که موصی دینی بر ذمه او است
وشاهدی در میان نیست میتواند که ادای دین او را بکند واحتیاط کرده والله یحب
المحسنین بلکه واجبست براو که ادای دین او را بکند اگر خوفی از ورثه نداشته
باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست
مسئله هرگاه وصی بعض از امور وصایای خود را بجا آورده حالت مردن براو روی دهد

باید

باید وصیت کند شخص امینی با نچه وصیت کرده موصی اول چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه موصی امر کند بوصی خود که در مال صغیر
او تجارت کند ومنافع تجارت را بصغار او برساند میتواند که در مال صغار تجارت و
معامله کند واگر ضرری رسید وصی ضامن نیست ونباید از مال خود چیزی بصغار
بدهد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی وصیت
نکرده فوت شود ولایت کل با امام علیه السلام است ودر زمان غیبت با فقیه جامع الشرائط
است که نایب عام امام علیه السلام است پس هر کسرا که او قیم صغار قرار داد عمل میکند بمقتضای
امر آن فقیه چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه در
محلی فقیه جامع الشرائط حاضر نباشد شخص امینی میتواند تصرف کند در امور
صغار که مال ایشان تلف نشود وهرگاه تصرف وباطلاع عدول مؤمنین ثواب
دید ایشان باشد شائبه اتهام در تصرف او نمیرود چنانکه از احادیث معلوم میشود
وخلافی که محل اعتنا باشد دران نیست

کتاب الفرائض والمواریث

کتاب الفرائض والمواریث

ودران چند مطلب است مطلب اول در مجملی از کسانیکه ارث میبرند و
دران چند مسئله است مسئله از میت ارث میبرند بواسطه نسب وسبب در
نسب سه طبقه است طبقه اول پدر ومادر واولاد ند وطبقه دویم برادران و
خواهران واولاد ایشان واجداد وجدات اند وطبقه سیم عموها وعمه ها وخالوها

مطلب اول در مجملی از کسانیکه ارث میبرند

وخالها

وخاله‌ها و اولاد ایشانند و وارثین بسببی بیش از این سه طبقه نیستند و وارثین بسببی
ازواج و آزاد کنندگان و ضامن جریره و امام علیه السلام چنانکه از احادیث معلوم میشود
و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه میت پدر و مادر و اولادی دارد که در طبقه
اول واقعند اهل طبقه دویم و سیوم و سایرین از او وارث نمیبرند مگر ازواج چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه از برای میت پدر و مادر
و اولادی موجود نباشد و بعد از فوت او برادران و خواهران و جد و جده‌ها موجود
باشند ارث او با ایشان میرسد و اهل طبقه سیوم ارث از او نمیبرند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه از برای میت برادران و خواهران و
جد و جده و اهل طبقه اول موجود نباشند و بعد از او عموها و عمه‌ها و خالوها
و خاله‌ها موجود باشند ایشان ارث او را میبرند و تا کسانی که بسبب وارث میشوند
ارث او را نمیبرند مگر ازواج چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه از برای میت هیچیک از اهل این طبقات ثلث موجود نباشد پس
اگر او مملوک نبوده ارث او مال امام علیه السلام است و اگر مملوک بوده و آزاد شده در راه
خدا نه بجهة کفاره یا بجهة جنایت مالک او و منعتق شده او شاور هاست وارث او
بمالک او میرسد و خود او مختار است که هر کس را که بخواهد ضامن جریره خود کند
وارث خود را از برای او قرار دهد پس ضامن جریره او وارث او است و معنی ضامن
جریره اینست که قرار دهد که هرگاه از روی خطا جنایتی بکسی رساند دیه آن جنایت را

و نه بجهت جنایت
از مالک او یا وارث
او بمالک او یا وارثه
مالک او میرسد و
اگر بجهة کفاره آزاد
شده

او بدهد

او بدهد و لکن اگر ضامن جریره از برای خود قرار نداده ارث او با امام علیه السلام میرسد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله در هر یک از
طبقات ثلث که ذکر شد ارث میت بکسی میرسد که نزدیکتر باشند و آنهائیکه
دورترند ارث نمیبرند مگر آنکه نزدیکترها فوت شده باشند مثل آنکه مادام که اولادی
متصل بمیت زنده‌اند اولاد اولاد او ارث او را نمیبرند بلکه اولاد متصل با او ارث
او را میبرند و همچنین بر همین نسق در باب بطون اولاد تا بطن نزدیکتر بمیت زنده‌اند
بطن دورتر ارث نمیبرند پس مادام که اولاد اولاد زنده‌اند اولاد اولاد اولاد ارث
نمیبرند و بر همین نسق است در سایر بطون سافله همیشه بطن نزدیکتر تا زنده‌اند
آنها ارث میبرند و بطن دورتر ارث نمیبرند و همچنین است حکم آباء و امهات مثل آنکه مادام
که پدر و مادر متصل بمیت زنده‌اند جد و جده او ارث او را نمیبرند بلکه پدر و مادر
او ارث میبرند و بر همین نسق است در اجداد و جدات عالیه که مادام جد و جده نزدیکتر
بمیت زنده‌اند جد و جده دورتر بمیت ارث او را نمیبرند و بر همین نسق است حکم عموها
و عمه‌ها و خالوها و خاله‌ها که عمو و عمه و خالو و خاله نزدیکتر بمیت ارث او را می
برند و آنهائیکه دورترند ارث نمیبرند مگر بعد از فوت نزدیکتران مگر در یک مقام
که پسر عموی پدری و مادری از برای میت باشد و عموی پدری هم باشد اگر چه عموی پدری
نزدیکتر است بمیت از پسر عموی پدری و مادری و لکن بجهت عموی پدری و مادری پسر او
ارث میبرد و عموی پدری که مادر او غیر مادر پدر میت است ارث او را نمیبرد چنانکه در

احادیث

در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله برادر وخواهر پدری ومادری
اولی هستند بمیت از برادر وخواهر پدری وارث میت را برادر وخواهر پدری ومادری میبرند
وبرادر وخواهر پدری ارث نمیبرند وبرادر وخواهر پدری اولی هستند بمیت از برادر
وخواهر مادری وارث میت را برادر وخواهر پدری میبرند اگر برادر وخواهر پدری ومادری
نداشته باشد نه برادر وخواهر مادری مگر آنکه برادر وخواهر پدری ومادری وبرادر و
خواهر پدری نداشته باشد وبرادر وخواهر مادری داشته باشد پس اینها ارث اورا
میبرند وهمچنین است حکم اجداد وجدات وعموها وعمه ها وخالوها وخاله ها
واولاد جمیع اینها که هریک از ایشان پدری ومادری ایشان اولی هستند بمیت از یکی
ایشان وپدری ایشان اولی هستند از مادری ایشان پس اگر پدری ومادری ایشان زنده اند
پدری ایشان ارث نمیبرند واگر پدری ومادری نیستند وپدری هستند پدری ارث میبرند
واگر پدری هم درمیان نیستند مادری ارث میبرند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی ومادری هستند صح
دران نیست مسئله زوج وزوجه با جمیع اهل طبقات ثلث ارث میبرند چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله مکاتب هرگاه شرط کند که
جریره او بر مالک باشد ارث او هم بمالک او میرسد اگر وارثی از طبقات ثلث نداشته
باشد ولکن اگر شرط نکرده که جریره او بر مالک باشد نمیتواند شرط کند که ارث او از
برای مالک باشد چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله هرگاه مملوکی را که از مال زکوة خریده باشند وآزاد کرده باشند فوت شود

ووارثی

ووارثی از طبقات ثلث نداشته باشد ارث او بفقرای مؤمنین میرسد که مستحق زکوة
باشند چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه
مملوک آزادی فوت شود وورثه او مملوک باشند از ارث او باید خرید ورثه او را وآزاد
کرد واگر ارث زیاده از قیمت آنها باشد باید بایشان داد چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه آزاد کننده مرد باشد وپیش
از آزاد شده فوت شود وبعد از او آزاد شده فوت شود ووارثی نداشته باشد ارث
او باولاد ذکور آزاد کننده میرسد نه باولاد اناث او واگر آزاد کننده زن باشد وپیش
از آزاد شده بمیرد وبعد آزاد شده بمیرد ارث او باولاد آن زن نمیرسد وبعصبه او
میرسد که ذکور از ورثه پدری آن زن باشند چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کنیزی آزاد شود واولادی داشته باشد
که پیش از آزادی او بوجود آمده باشند ومالک ایشان ایشان را آزاد کند پس وارث
ایشان آزاد کننده ایشانست اگر وارثی از طبقات ثلث نداشته باشند واما اولادی
که بعد از آزادی کنیز از او بوجود آیند پس اگر شوهر او حر است اولاد ایشان هم حرند
وولائی از برای مالک کنیز بر ایشان نیست وارثی از ایشان باو نمیرسد واگر شوهر
او مملوک مالکی دیگر است غیر از مالک کنیز ولاء این اولاد با مالک کنیز است واو ارث از
ایشان میبرد اگر وارثی از طبقات ثلث نداشته باشند واگر مالک شوهر او او را
آزاد کند میکشاند ولاء اولاد خود را بمالک خود پس مالک غلام ارث ایشان را میبرد

عصبه اولاد واقربای پدری است

ومملوک باشند صح

ولاء
ولایت

مالک کنیز اگر وارثی از طبقات ثلث نداشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله هرگاه مالک مملوکی با او قرار دهد که از کسب کار خود چیزی معین باو
دهد و زیاده از ان چیز معین مال خود او باشد پس مملوک از زیادتی ضریبه خود مملوکی را
بخرد و ازاد کند پس ان ازاد شده سائبه است یعنی رها است و احدی ولاء بر او ندارد چرا
که ولاء او نمیرسد بمملوکی مثل خود و ولاء خود را هر کس که بخواهد میتواند واگذارد
که او ضامن جریره او باشد و ارث او را ببرد و ان مملوکی که او را ازاد کرده نمیتواند ضامن
جریره او شود و ارث او را ببرد چرا که مملوک وارث ازاد نمیشود چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه مالکی مملوک خود را
مجروح کند و او را ناقص و معیوب کند مثل انکه گوش او را ببرد یا عضو دیگر
از او را معیوب کند ان مملوک قهراً ازاد شود و سائبه و رها است و کسی ولاء بر او
ندارد و هر کس را که بخواهد ضامن جریره خود میکند و او وارث او را میبرد اگر وارثی
از طبقات ثلث نداشته باشد و اگر مالک خود را ضامن جریره خود قرار داد ارث
او را هم مالک میبرد اگر وارثی از طبقات ثلث نداشته باشد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه احدی از اهل
ذمه اسلام اورد و یکی از مسلمین را ضامن جریره خود قرار دهد و فوت شود ارث
او بضامن جریره او میرسد اگر وارثی مسلم از طبقات ثلث نداشته باشد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه کسی

ازاد

ازاد کند مملوک خود را و تبری کند از جریره او و دو شاهد بر این امر گواه کند پس ان ازاد
سائبه و رها است و هر کس را که بخواهد ضامن جریره خود میکند وارث او و باو میرسد اگر
وارثی از نسب ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه
سائبه بنا بر کسی را که ضامن جریره خود قرار دهد و وارث نسبی ندارد ارث او
بامام علیه السلم میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله ضمان
جریره در صورتی متحقق میشود که وارث نسبی و وارث ازاد کننده در راه خدا در
میان نباشد و با بودن ایشان ضمان جریره متحقق نشود چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله مکاتب هرگاه مال الکتابه خود را اداد و ازاد
شد پس هرگاه احدی از مسلمین را ضامن جریره خود قرار داد وارث او را میبرد و اگر
کسی را ضامن جریره خود قرار نداد ارث او مال امام علیه السلم است چرا که او علیه السلم
ضامن جریره مسلمین است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله هرگاه کسی وارث نسبی و وارث ازاد کننده و وارث بجهت ضمان جریره
ندارد ارث او مال امام علیه السلم است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله مسلمی که وارث کافر دارد و وارث مسلمی ندارد ارث او مال
امام علیه السلم است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه از کسی مالی نزد شخصی باشد و ان کس مفقود شود ان مال بمنزله لقطه است
که میتواند ان را تصدق کند و میتواند ان را در میان مال خود بگذارد و ان را حفظ کند و

لقطه

اگر خوفی از فوت خود داشته باشد و وصیت کند که اگر صاحب مال آمد باو بدهند چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده‌اند مطلب دویم در
اموری است که مانع ارث میشود یا مانع نمیشود و دران چند مسئله است مسئله کافر ارث
از مسلم نمیبرد و مسلم از کافر ارث میبرد در نسب و سبب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله مؤمن حجب میکند کافر را از ارث بردن و کافر حجب نمیکند مؤمن را
بتفصیلی که خواهد آمد ان شاء الله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله هرگاه یکی از پدر و مادر طفل مسلمان باشد یا یکی از ایشان مسلمان شود آن
طفل مسلمانست و پاک است خواه آن طفل ممیز باشد یا ممیز نباشد پس اگر بحد بلوغ رسید
و از اسلام خارج شد مرتد است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله هرگاه کافری فوت شد و در میان ورثه او مسلمانی باشد ارث او بمسلمان
میرسد و آن مسلمان حاجب و مانع میشود که ورثه کفره او ارث ببرند اگرچه آن مسلمان
دور باشد از میت و ورثه کفره او نزدیکتر باشند باو مثل آنکه میت کافر اولادی
داشته باشد که کافر باشند و برادر و خواهری داشته باشد که مسلمان باشند
پس برادر و خواهر مسلمان او حجب میکنند اولاد کفره او را که ارث ببرند و خود ایشان
ارث میبرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه
کافری فوت شود و در میان ورثه او مسلمانی نباشد و لکن یکی از ورثه او مسلمان شود
بجهت آنکه ارث او را ببرد اگرچه آن تازه مسلمان دور باشد از میت کافر مثل آنکه عمو یا

مطلب دویم در امور که مانع ارث میشود یا نمیشود

خالوی آن کافر باشد یا از اولاد عمو و خالوی او باشد پس اگر پیش از آنکه اموال
او را قسمت کنند مسلمان شده ارث او را میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه کافری فوت شود و در میان
ورثه او مسلمی نباشد و رجوع کنند باهل اسلام در قسمت اموال او ارث او را
باید در میان ورثه کفره او قسمت کرد موافق شرع اسلام پس اگر یکی از ورثه کفره او
بجهات عدیده بمیت نسبت داشته باشد مثل آنکه خواهر او زن او باشد دو سهم از
مال او ارث میبرد یکی سهم خواهری و یکی سهم زوجیت چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله مسلمان کسی است که اهل دعوت اسلام
باشد و قبله او قبله اهل اسلام باشد مگر آنکه انکار کند ضروری از ضروریات دین
اسلام را پس کافر شود مثل سایر کفار چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله کسیکه مرتد فطری شود از اسلام یعنی پدر و مادر او
مسلمان باشند و او انکار کند یکی از ضروریات دین اسلام را یا جمیع آنها را پس زن
او از او جدا شود و چهار ماه و ده روز عده نگاه میدارد و اگر بخواهد شوهر میکند
و قسمت میکنند اموال او را بر ورثه او و او را میکشند و توبه او را قبول نمیکنند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله کافریکه
مسلمان شود و بعد از اسلام مرتد ملی شود و انکار کند یکی از ضروریات دین اسلام را
یا جمیع آنها را زن او از او جدا شود و بقدر عده طلاق عده نگاه میدارد و بعد از

وبعد از عده طلاق اگر خواست شوهر میکند و اگر شوهر مرتد او در بین عده او فوت
شد آن زن از او ارث میبرد و اگر زن در بین عده فوت شد شوهر مرتد او از او ارث نمیبرد
و باقی احکام ایشان مطلب نکاح گذشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
آن نیست مسئله هرگاه مسلمانی فوت شود و ورثه او بعضی مسلمان و بعضی کافر باشند
پس اگر آنهائیکه کافرند مسلمان شوند پیش از آنکه ورثه مسلمان ارث او را قسمت کنند
پس آنهائیکه مسلمان شده اند سهمی خود را ارث میبرند اگر در درجه مساوی [illegible]
و اگر نزدیکترند بمیت از سایر ورثه جمیع ارث را میبرند و اگر جمیع ورثه او کافر باشند
و بعضی اسلام آورند بجهت بردن ارث او ارث او را میبرند و اگر هیچیک از ورثه او
مسلمان نباشند و اسلام نیاورند ارث او مال امام علیه السلام است چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه از روی ظلم و عمد کسی را کشت ارث از او
نمیبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه از روی
خطا کسی را کشت یا بحق او را کشت نه بظلم و ناحق ارث از او میبرد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه از برای مقتول
مظلوم وارثی نباشد بغیر از قاتل ظالم ارث او مال امام علیه السلام است چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه از برای قاتل وارثی باشد
که آن وارث نزدیکتر باشد بمقتول از سایر طبقات ارث مقتول باو میرسد و قاتل
حجب او را از ارث بردن نمیکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

مسئله

مسئله دیه قتل مانند سایر اموال مقتول است پس دیون او را از آن میدهند و ثلث را
اگر وصیت کرده از آن بر میدارند و هریک از ورثه باید از آن سهمی برند میبرند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله برادران و خواهران مادری
از دیه مقتول ارث نمیبرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد
در آن نیست مسئله زن و شوهر ارث میبرند از دیه هرگاه قاتل یکدیگر نباشند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مملوک ارث نمیبرد چه اگر مالک
چیزی نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه
فوت شود و وارث او بعضی مملوک باشند و بعضی حر و آزاد آزادها ارث او را میبرند
و مملوکها ارثی از او نمیبرند اگرچه نزدیکتر باشند بمیت و آزادها دورتر باشند و
در طبقه بعد واقع شده باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه بواسطه مملوکی حری نسبتی داشته باشد بمیت مملوک نزدیکتر بمیت
ارث از او نمیبرد و آزاد دورتر از او ارث میبرد مثل آنکه مملوکی را آزاد کنند و فرزند
او را آزاد نکنند و فرزند فرزند او را آزاد کنند پس فرزند فرزند او ارث او را میبرد
چونکه آزاد است و فرزند او ارث او را نمیبرد چونکه مملوک است چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست مسئله کنیزیکه از مالک خود فرزندی دارد اگر فرزند
او زنده است بعد از فوت پدر آن کنیز باید از بابت سهم فرزند خود آزاد شود و اگر
سهم فرزند او بقدر قیمت او نیست پس فرزند او باید تتمه قیمت مادر خود را [illegible]

وارث از او نمیبرند صح

ورثه

ورثه بدهد و اگر صغیر است باید صبر کنند تا کبیر شود و از ابواب کسبی و کاری تتمه را بدهد
تا مادر او آزاد شود و اگر فوت شد و کبیر نشد پس آن کنیز از ترکهٔ مالک است و برمیگردد
بوارث او و اگر فرزند کنیز پیش از پدر خود فوت شده آن کنیز از ترکهٔ مالک است وارث
ورثهٔ او است و اگر قیمت آن کنیز دینی بر مالک است و غیر از او ترکه ندارد دین او باید
از کنیز و قیمت او داده شود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله کسیکه فوت شود و وارثی داشته باشد که آن وارث مملوک
شخصی باشد پس آن شخص مملوک خود را آزاد کند از برای اینکه ارث باو برسد پس
اگر پیش از قسمت کردن سایر ورثهٔ او را آزاد کرده ارث میبرد و اگر بعد از قسمت کردن
او را آزاد کرده ارث نمیبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد
در آن نیست مسئله مکاتب مطلقی که بعض مال الکتابهٔ خود را داده و بعض او آزاد
شده بقدر آزادی خود ارث میبرد و بقدر مملوک بودن خود ارث میشود از برای
ورثهٔ مالک و ورثهٔ مکاتب مطلق بقدر آزادی او ارث میبرند اگر آزاد باشند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مکاتب مطلق هرگاه بعض از
مال الکتابهٔ خود را داده باشد و بعض آن آزاد شده باشد و بعد از فوت ترکه داشته
باشد پس ورثهٔ او بقدریکه آزاد شده ارث میبرند و چون بقیهٔ مال الکتابهٔ او را بمالک
دادند تمام او آزاد میشود و تمام ترکهٔ او را وارث او میبرند چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مکاتب مشروط که شرط کرده با

مالک که تا تمام مال الکتابهٔ خود را ندهد چیزی از او آزاد نشود هرگاه فوت شود تمام
مال الکتابهٔ خود را نداده باشد مال او مال مالک او است و فرزندان او مملوک مالک اند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی بخرد کنیزی را و با او
شرط کند که تو را آزاد میکنم بشرط آنکه هرگاه فرزند تو فوت شد و ارثی بتو رسید
نصف آن ارث را بمن بدهی پس اگر فرزند او فوت شد باید نصف ارث خود را بآزاد کننده
خود بدهد بطوریکه شرط کرده چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله کسیکه فوت شود و ترکه داشته باشد و وارثی غیر از مملوک
نداشته باشد باید از ترکهٔ او مملوک را از مالک خرید و آزاد کرد و باقی ماندهٔ ترکه را
اگر باقی بماند باو داد و واجب است بر مالک که مملوک را بقیمت عادله بفروشد چنانکه در
احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی فوت
شود و آزادی و مملوکی در یکدرجه نسبت باو داشته باشند آزاد ارث او را میبرد و
مملوک نمیبرد اگرچه او را بعد از فوت آن کس آزاد کنند چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله ام ولد و مکاتب مشروط عاجز از
دادن مال الکتابه و مدبر ارث نمیبرند چرا که همهٔ اینها مملوک اند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مملوکی فرار کند از مالک
خود و برود ببلدی و زنی بگیرد با دعای اینکه آزاد است و از آن زن فرزندی از برای
او بوجود آید پس آن زن فوت شود و ترکه داشته باشد ارث او باولاد او میرسد که بالغ

ازان ارث آزاد شوند و بشوهر مملوک او ارثی نمیرسد و اگر اولاد ان زن پیش از او فوت
شوند و او بعد از ایشان فوت شود و ترکه داشته باشد و وارثی نداشته باشد ترکه او
مال امام علیه السلم است و بشوهر او چیزی نمیرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله ولد ملاعنه ارث از پدر خود نمیبرد و پدر
او ارث از او نمیبرد و توارث در میان او و مادر او و اولاد او و زوجه او یا زوج او ثابت
و با نبودن مادر و اولاد توارث در میان او و برادر و خواهر مادری و جد و جده مادری
او است و با نبودن ایشان خالوها و خالهای او و از طرف پدر هیچیک از اقارب پدری
او با او توارث ندارند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در
ان نیست مسئله هرگاه پدر ملاعن بعد از لعان ادعا کرد که فرزند از او است فرزند
از او ارث میبرد و او از فرزند ارث نمیبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله هرگاه کسی نسبت زنا بزن خود داد و زن پیش از ملاعنه فوت
شد پس هرگاه یکی از اقربای زن با شوهر او ملاعنه کردند شوهر او از او ارث نمیبرد
و هرگاه ملاعنه نشد شوهر او را حد قذف میزنند و ارث او را باو میدهند چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله ولد الزنا
از پدر و مادر و سایر اقارب پدری و مادری ارث نمیبرد چنانکه ایشان از او ارث نمیبرند
و توارث در میان او و اولاد او و زوج و زوجه او است و اگر مملوک بوده و آزاد شده
آزاد کننده او با نبودن سایر ورثه ارث او را میبرد و با نبودن جمیع ورثه مال او مال امام

علیه السلم

مطلب سیوم در فرایض و احکام مناسبه انها

علیه السلم است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مطلب سیوم
در فرایض و احکام مناسبه انها است و در ان چند مسئله است مسئله سهام فرایضی
که خداوند جل شانه در کتاب خود قرار داده شش سهم است که نه زیاده میشود از شش و
نه کمتر و انها ثلثان و نصف و ثلث و ربع و سدس و ثمن است چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله ثلثان سهم دو دختر یا بیش از دو دختر است
و سهم دو خواهر یا بیشتر است و هرگاه پدری و مادری یا پدری باشند چنانکه تفصیل
ان خواهد امد انشاء الله تعالی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله نصف سهم زوج است اگر اولادی از برای زوجه نباشد و سهم یک دختر است
و سهم یک خواهر پدری و مادری یا پدری است بطوریکه تفصیل ان خواهد امد انشاء
الله تعالی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله ثلث سهم
مادر است اگر اولادی و برادر و خواهری از برای میت نباشد و سهم دو نفر و
بیشتر از اولاد مادر است بطوریکه تفصیل ان خواهد امد انشاء الله تعالی چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله ربع سهم زوج است اگر
اولادی از برای زوجه او باشد و سهم زوجه است اگر اولادی از برای زوج
نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله سدس سهم
هر یک از پدر و مادر میت است اگر اولادی از برای میت باشد و سهم مادر میت است
اگر برادر و خواهری از برای میت باشد و سهم برادر و خواهر مادری است اگر ان

بلی

یکی بیشتر نباشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
ثمن سهم زوجه است اگرچه متعدد باشند اگر اولادی از برای زوج باشد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله ورثه یا بالقرابه ارث میبرند
یا بالفرض و صاحبان فرض کسانی هستند که سهم معینی از برای ایشان در کتاب خدا ذکر
شده که همین شش سهمی بود که مذکور شد یا بالقرابه و الفرض چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله کسانی که بالقرابه ارث میبرند ذکر انها بتفصیل
خواهد امد انشاء الله تعالی و کسانیکه بالفرض و القرابه ارث میبرند باید سهم صاحبان
فرض را ابتداء داد و باقی را بکسانیکه قدر معینی سهم ندارند باید داد چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسانیکه بالفرض ارث میبرند یا صاحبان
فروض با فروض منطبقند یا سهام زیاده از صاحبان سهام است یا کمتر پس در صورتیکه
منطبق باشند که هر صاحب فرضی سهم خود را میبرد و اگر سهام زیاده باشد
از صاحبان سهام زیادتی را هم قسمت میکنند بر صاحبان ان باندازه انها و اگر کمتر
باشد سهام از صاحبان ان نقص وارد میشود بر کسانیکه یک فرض دارند در
کتاب خدا مثل یک دختر و یک خواهر پدری و مادری یا پدری که سهم انها نصف است
و مثل دو دختر و بیشتر که سهم انها دو ثلث است و مثل دو خواهر و بیشتر پدری
و مادری و مثل دو خواهر و بیشتر پدری که سهم انها دو ثلث است نه کسانیکه
دو فرض دارند مثل زوج و زوجه که بدون ولد سهم زوج نصف است و با

که

ولد سهم او ربع است و سهم زوجه که بدون ولد ربع و با ولد ثمن است پس نقص
در سهم ایشان اگرچه دو فرض دارند وارد نمیشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مگر در بعض صور از روی غفلت مسئله اگر سهام کمتر از صاحبان
سهام باشد مخالفین ان کمتر را باندازه هر صاحب سهمی از سهم او کم میکنند مثل
انکه مال مدیونی کمتر باشد از دیونی که دارد پس هر طلبکاری باندازه طلب خود
کم میکنند مثل انکه مال مدیونی کمتر باشد از دیونی که دارد پس هر و این مسئله
عول است که صاحبان سهام زیاد از سهام مند و اگر سهام بیش از سهام باشد
مخالفین ان زیادتی را رد نمیکنند بر صاحبان سهام بلکه بعصبه میدهند یعنی
باهل طبقه دوم یا بکسانی دیگر میدهند و این مسئله تعصیب است که شیعه هر دو را
باطل میدانند و بطوریکه در مسئله سابقه گذشت عمل میکنند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مخالف بعول و تعصیب عمل
کرد و وارثی شیعه باشد جایز است از برای او که متابعت کند در حال تقیه چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه ورثه ذکور و اناث
مجتمع شوند فللذکر مثل حظ الانثیین هر ذکری دو برابر انثی میبرد مگر کلاله
ام و کسانی که سهم مادر را میبرند که ایشان ذکور و اناث مساوی قسمت میکنند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مجتمع شدند اولاد
با اولاد اولاد هر قدر سر ازیر باشند بطن سابق مانع ارث بودن بطن لاحقند

چنانکه

عول و تعصیب هر دو از قواعد مخالفین و عامه است و شیعه هر دو را باطل میدانند

کلاله وارثیکه غیر پدر و مادر و اولاد باشد مثل عمو و عمه و خالو و خاله و هکذا

چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله اولاد میت مانع ارث
بردن پدر ومادر میت نیستند در ارث بردن چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
در آن نیست مسئله هیچیک از اهل طبقات مانع ارث زوج وزوجه نیستند چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله پدر ومادر میت واولاد او
واولاد اولاد او هرقدر پائین روند باشند مانعند که برادران وخواهران میت وجد وجده
او ارث میت را ببرند وبا نبودن اهل این طبقه برادران وخواهران میت واولاد ایشان
وجد وجده او که اهل طبقه دویم هستند مانعند که اهل طبقه سیوم ارث ببرند چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله اجداد وجدات میت مانع ارث
بردن اولاد برادر وخواهر میت نیستند واولاد برادر وخواهر هرقدر پائین باشند قائم مقام
اباء وامهات خود اند با فقد ایشان وفقد بطن سابق چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
در آن نیست مسئله جد وجده متصل بپدر ومادر میت که اقربند بمیت مانع ارث
بردن جد وجده پدری ومادری ما اعلی هستند وهمچنین هر اقرب بمیت مانع ابعد است چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله جد وجده پدری ومادری مانع
ارث بردن جد وجده پدری هستند وبا نبودن اینها اینها قائم مقام ایشانند چنانکه
از احادیث معلوم میشود وخلافی در آن نیست مسئله وارث نسبی مانع ارث بردن
آزاد کننده است وآزاد کننده با شرائط مانع ضامن جریره است چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی در آن نیست مسئله اولاد واولاد اولاد میت مانعند که پدر ومادر

او هریک بیش از سدس وشش یک ارث ببرند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
در آن نیست مسئله برادران وخواهران میت حاجبی مانعند که مادر میت بیش
از سدس ارث ببرد با اینکه خود ایشان ارث نمیبرند با وجود پدر ومادر وسایر اهل
طبقه اول بشرط آنکه دو برادر یا بیشتر باشند یا یک برادر ودو خواهر باشند یا چهار خواهر
یا بیشتر باشند پس یک برادر ودو خواهر وسه خواهر حاجب نیستند وشرط دیگر اینکه
ایشان کافر نباشند وشرط دیگر آنکه مملوک نباشند وشرط دیگر آنکه پدری ومادری
یا پدری باشند وبرادر وخواهر مادری حاجب نیستند وشرط دیگر آنکه پدر زنده
باشد وشرط دیگر آنکه تولد کرده باشند پس اگر در شکم باشند حاجب نیستند چنانکه
در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بآن داده اند ودر چهار شرط اول خلافی
نیست مسئله هرگاه برادران میت میت را کشته باشند منافی حاجب بودن ایشان
نیست وبعضی قتل را قیاس بکفر کرده اند ودلیلی ندارند **مطلب چهارم**
در میراث طبقه اولی است ودر آن چند مسئله است مسئله پدر ومادر واولاد ایشان
اهل طبقه اولند که با وجود یکی از ایشان احدی ارث نمیبرد مگر زوج یا زوجه
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله هرگاه پدر میت
منفرد باشد ووارث دیگر موجود نباشد جمیع میراث را او میبرد بالقرابه چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله هرگاه مادر میت منفرده باشد
جمیع ارث را او میبرد ثلث را بالفرض والباقی بالرد چنانکه در احادیث وارد شده

مطلب چهارم در میراث طبقه اولی

وخلافی دران نیست مسئله هرگاه پدر و مادر میت مجتمع باشند و وارثی دیگر
نباشد و حاجبی نباشد ثلث مال بمادر میرسد فرضا و باقی بپدر میرسد بالقرابه چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه پدر و مادر میت مجتمع باشند
و از برای میت برادران و خواهران حاجب باشند شش یک میراث را مادر میبرد و باقی را
پدر و اخوه چیزی نمیبرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
هرگاه پسر میت منفرد باشد و وارثی دیگر نباشد جمیع میراث او باو میرسد بالقرابه
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه میت پسران متعدد
داشته باشد و دختری نداشته باشد جمیع میراث او بپسران او میرسد که بالسویه قسمت
کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه یک دختر
بتنهائی وارث میت باشد نصف مال بالفرض باو میرسد و باقی بالرد که جمیع میراث
او باو میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه
از برای میت دختران متعدده باشد و پسری و وارثی دیگر نداشته باشد جمیع میراث
او بایشان میرسد دو ثلث آن بالفرض و یک ثلث آن بالرد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست مسئله هرگاه از برای میت پسران و دختران باشد و وارثی
دیگر نباشد جمیع میراث او بایشان میرسد للذکر مثل حظ الانثیین که هر پسری
دو برابر هر دختری میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
هرگاه از برای میت پسران و پدر و مادر یا یکی از پدر و مادر باشد یک سدس بهر یک میرسد

پس شش یک میراث بپدر و شش یک بمادر که دو سدس باشد میرسد و هرگاه یکی
از پدر یا مادر باشد یک سدس باو میرسد و باقی بپسران او میرسد بالسویه یا بپسر
او میرسد اگر بتنهائی پسری نداشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران
نیست مسئله هرگاه از برای میت پدر و دختری باشد پس یک سدس میراث و مال پدر
و نصف آن مال دختر است که سه سدس باشد باقی میماند دو سدس دیگر که باید رد
شود بهر دو ایشان پس جمیع مال را چهار قسم باید کرد که یک ربع مال پدر است و سه
ربع مال دختر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه
از برای میت مادر و یک دختری باشد یک سدس میراث مال مادر و سه سدس که نصف است
مال دختر اوست و دو سدس باقی میماند که باید رد شود بایشان پس مال را چهار سهم
باید کرد یک سهم مال مادر اوست و سه سهم مال دختر او چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه از برای میت پدر و مادر و یک دختر
باشد پدر سدس میبرد و مادر سدس میبرد و دختر نصف که سه سدس باشد و
یک سدس باقی میماند که باید رد شود بایشان پس مال را باید پنج قسم کرد و یک قسم را
بپدر و یک قسم را بمادر و سه قسم را بدختر داد چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله هرگاه از برای میت پدر و مادر و یک دختر باشد و
اخوه حاجب از برای مادر باشد یک سدس مادر را باید داد چرا که او صاحب دو فرض است
و ردی از برای او نیست پس پنج سدس باقی میماند که یک سدس از پدر است و سه

سدس که نصف است از دختر و یک سدس باقی میماند که باید رد شود بر پدر و
دختر پس پنج سدس را باید قسمت کرد بچهار قسم مساوی پس یک قسم مال پدر است
که ربع باشد و سه قسم مال دختر است که سه ربع باشد چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه از برای میت پدر و دو دختر و بیشتر
باشد پدر سدس میبرد و دختران دو ثلث میبرند که چهار سدس باشد یک
سدس باقی میماند که باید رد شود بر پدر و دختران او پس مال را باید پنج قسم
متساوی قسمت کرد و یک قسم که خمس مجموع است پدر میبرد و چهار قسم را دختران
او بطور تساوی قسمت میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه از برای میت مادر و دو دختر و بیشتر باشد و حاجبی از برای
مادر از اخوه نباشد بطوریکه در اجتماع پدر و دختران ذکر شد باید مال را به پنج
قسم متساوی قسمت کرد و یک قسم را بمادر داد و چهار قسم را دختران بطور تساوی
قسمت میکنند چرا که در صورتی که حاجب نباشد مادر از باب رد سهم میبرد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه از برای میت پدر
و مادر و دو دختر و بیشتر باشد یک سدس پدر میبرد و یک سدس مادر میبرد و
چهار سدس که دو ثلث است دختران بطور تساوی قسمت میکنند چه در صورتی که
مادر حاجب از اخوه داشته باشد یا حاجب نداشته باشد چرا که مادر در هر دو
صورت کمتر از سدس نمیبرد و ردی در میان نیست چنانکه در احادیث وارد شده و

خلافی در آن نیست مسئله هرگاه از برای میت پدر و زوج باشد و وارث دیگر
نباشد زوج نصف میراث را بالفرض میبرد و پدر نصف باقی را بالقرابه میبرد و هرگاه
زوجه میت با پدر او اجتماع کنند زوجه ربع میراث را بالفرض میبرد و باقی که سه
ربع است پدر میبرد بالقرابه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه از برای میت مادر و زوج باشد و حاجب از اخوه از برای مادر
نباشد پس زوج نصف میبرد و مادر نصف باقی را میبرد ثلث را بالفرض و باقی را از
باب رد و اگر زوجه با مادر مجتمع باشد زوجه ربع میبرد و باقی را مادر فرضا و
ردا میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه زوج
میت با پدر و مادر او مجتمع شوند پس زوجه ربع مال را میبرد و مادر ثلث را میبرد و
باقی را پدر میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
هرگاه یکی از زوج و زوجه با پدر و مادر میت مجتمع شوند و اخوه حاجب از برای مادر
باشد پس زوج نصف یا زوجه ربع میبرد و مادر سدس میبرد و باقی را پدر میبرد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه یکی از زوج یا زوجه
مجتمع شوند با پسرهای میت پس ربع میراث بزوج میرسد یا ثمن آن بزوجه او
میرسد و باقی مال پسران او است که بتساوی قسمت کنند و اگر یک پسر باشد تمام باقی
مال او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه
یکی از زوج یا زوجه میت با یک دختر او مجتمع شوند پس ربع مال او بزوج او

٧ زوج نصف میبرد و
مادر او ثلث میبرد
باقی را پدر میبرد و
اگر زوجه با پدر و مادر
او مجتمع شوند ٢

میرسد یا ثمن آن بزوجه او میرسد و باقی بدختر او میرسد از بابت فرض و رد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه یکی از زوج یا زوجه
میت مجتمع شوند با دختران متعدده او پس ربع مال او بزوج او میرسد یا ثمن آن
بزوجه او میرسد و دو ثلث آن بدختران او میرسد از باب فرض و باقی با ایشان
میرسد از باب رد که بتساوی قسمت کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
آن نیست مسئله هرگاه یکی از زوج یا زوجه میت مجتمع شوند با اولاد ذکور و
اناث او پس ربع مال او بزوج او میرسد یا ثمن آن بزوجه او میرسد و باقی باولاد
او میرسد للذکر مثل حظ الانثیین از برای هر پسری دو برابر هر دختری چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه یکی از زوج یا زوجه میت
مجتمع شوند با پدر و مادر میت یا یکی از پدر و مادر او با اولاد ذکور او پس ربع
مال او بزوج او میرسد یا ثمن آن بزوجه او میرسد و یک سدس بپدر و یک سدس
بمادر او میرسد و باقی بپسران او میرسد که بتساوی قسمت کنند و اگر پسر یکی باشد
تمام باقی باو میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
هرگاه زوج و پدر و مادر و یک دختر میت مجتمع شوند پس زوج ربع میراث او را میبرد که
سه سهم از دوازده سهم باشد و هر یک از پدر و مادر او سدس میبرند که چهار سهم
از دوازده سهم باشد و یک دختر پنج سهم از دوازده سهم میبرد که یک سهم از دوازده

سهم

سهم از فرض او که نصف باشد نقصان بر او وارد شده چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه زوجه میت با پدر و مادر و یک دختر او مجتمع
شوند زوجه او ثمن میراث او را میبرد که سه سهم از بیست و چهار سهم باشد و باقی را بر پنج
قسمت متساوی باید قسمت کرد و یک سهم را بپدر و یک سهم را بمادر و سه سهم را
بدختر داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه
یکی از زوج یا زوجه با یکی از پدر یا مادر و یک دختر میت مجتمع شوند پس زوج
ربع میبرد یا زوجه او ثمن میبرد و هر یک از پدر یا مادر او سدس میبرد و یک دختر
نصف میبرد پس ربع زوج یا ثمن زوجه را باید داد و باقی را بچهار قسم متساوی باید
قسمت کرد و یک ربع را بپدر یا بمادر و سه ربع را بیک دختر باید داد چرا که هیچیک از
زوج و زوجه زیاده از فرض خود نمیبرند پس زیاده رد میشود بر پدر یا مادر و دختر
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه زوج میت با یکی
از پدر و مادر او با دختران او مجتمع شوند پس زوج او ربع میبرد و هر یک از
پدر یا مادر سدس میبرند و فرض دختران او دو ثلث است که چهار سهم از شش
سهم باشد و نیم سهم نقصان بدختران او وارد آید و ما بقی که سه سهم و نیم است
دختران او بتساوی باید قسمت کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن
نیست مسئله هرگاه زوجه میت با یکی از پدر یا مادر او با دختران او مجتمع شوند
پس ثمن میراث او بزوجه باید داد و ما بقی را بر پنج قسم متساوی باید قسمت کرد و یک خمس را

بیکی

بیکی از پدر یا مادر رد داد و چهار خمس را دختران او بنسبت سهام قسمت کنند چراکه زوج و زوجه یا
بر ثمن را نباید ببرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
هرگاه یکی از زوج یا زوجه میت مجتمع شود با پدر و مادر و دختران او پس زوج ربع میبرد
یا زوجه ثمن میبرد و پدر یک سدس و مادر یک سدس میبرند و مابقی را دختران
بنسبت سهام قسمت کنند چراکه نقصان بر ایشان وارد آید نه بر پدر و مادر و زوج و زوجه چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه یکی از زوج یا زوجه
میت مجتمع شود با پدر و مادر و پسران و دختران او پس زوج او ربع میبرد یا زوجه
او ثمن میبرد و پدر او یک سدس و مادر او یک سدس میبرند و مابقی را اولاد او میبرند
للذکر مثل حظ الانثیین هر پسری دو برابر هر دختری چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست مسئله هرگاه اولاد متصل موجود نباشند و اولاد اولاد
موجود باشند پس اولاد اولاد میت قائم مقام اولاد میتند و اولاد اولاد اولاد میت
قائم مقام پدران خود هستند و بر همین نسق هر قدر نازل شوند در ارث بردن و
حاجب شدن مادر میت از ثلث بردن بسدس بردن و حاجب شدن زوج از نصف
و ربع و حاجب شدن زوجه از ربع بثمن و با وجود ایشان اخوه حاجب مادر و جود
و علمشان مساوی است در سدس بردن و با وجود ایشان طبقه دویم و طبقه سیوم
ارث نمیبرند و ایشان ارث میبرند و از اهل طبقه اولند و لکن هر بطن سابق ایشان
که نزدیکترند بمیت ارث میبرند و مانع ارث بردن بطون لاحقند که دورترند و اولاد

پسران متصل سهم پسری میبرند اگرچه دختر باشند و اولاد دختران متصل سهم
دختری میبرند اگرچه پسر باشند و در میان خود ایشان للذکر مثل حظ الانثیین
هر پسری دو برابر هر دختری ارث میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله پسر بزرگتر چیزهائیکه مخصوص پدر بوده مثل لباس او و
انگشتر و شمشیر و قران و کتابها و حیوان سواری و زره و اسباب حرب او را
میبرد و از بابت ارث خود حساب میکند و این چیزها را حبوه میگویند چنانکه از
احادیث معلوم میشود و بعضی از فقها فتوی بان داده اند و بعضی گفته اند که
حبوه را پسر بزرگتر میبرد علاوه بر ارث خود و از بابت ارث حساب نمیکند مسئله
جد و جده با وجود پدر و مادر میت ارث نمیبرند و لکن هرگاه پدر میت بیش از
سدس ارث برد مستحبست که سدس آنرا بپدر و مادر خود بدهد و هرگاه مادر
بیش از سدس ارث برد سدس آنرا بپدر و مادر خود بدهد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست **مطلب پنجم** در میراث برادران و خواهران
و اولاد ایشان و اجداد و جدات است و دران چند مسئله است مسئله هرگاه از
برای میت پدر و مادر و اولادی نباشد اگرچه اولاد اولاد باشد برادران و خواهران او
و اجداد و جدات وارث او را میبرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست
مسئله برادران و خواهران و اولاد ایشان و اجداد و جدات میت اهل طبقه دویمند
که با وجود یکی از ایشان احدی از اهل طبقه سیوم ارث نمیبرند چنانکه در احادیث وارد

مطلب پنجم در میراث برادران و خواهران و اولاد ایشان و اجداد و جدات

شده وخلافی دران نیست مسئله برادران وخواهران اگر از یک پدر و مادر اند
ایشانرا ابنوا الاعیان میگویند واگر از یک پدر و مادرها متعدده اند ایشانرا ابنوا
العلات میگویند واگر از یک مادر و پدرهای بسیار باشند ایشانرا ابنوا الاخیاف
میگویند واز برای هر یک از این سه قسم حکمی است چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله مادام که برادران وخواهران پدری و مادری موجود باشند
برادران وخواهران پدری ارث نمیبرند وبا نبودن هیچیک از برادران وخواهران پدری
و مادری برادران وخواهران پدری قائم مقام ایشانند بدون تفاوت چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه برادر پدری و مادری منفرد باشد
واز برای میت وارث دیگر از اهل طبقه دویم نباشد وزوج یا زوجه هم در میان نباشد
جمیع میراث میت باو میرسد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
هرگاه برادران پدری و مادری متعدد باشند ووارث دیگر نباشد جمیع میراث میت
بایشان میرسد که باید بتساوی قسمت کنند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
دران نیست مسئله هرگاه یک خواهر پدری و مادری میت منفرده باشد نصف مال میت
فرضا باو میرسد ونصف دیگر از باب رد باو میرسد وجمیع میراث مال اواست چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه خواهران پدری و مادری
میت متعدد باشند ووارث دیگر نباشد جمیع میراث بایشان میرسد دو ثلث آن
از باب فرض و باقی از باب رد که باید بتساوی قسمت کنند چنانکه در احادیث وارد شده

وخلافی

وخلافی دران نیست مسئله هرگاه برادران وخواهران پدری و مادری میت
ذکور واناث مجتمع باشند ووارث دیگر نباشد جمیع میراث بایشان میرسد للذکر
مثل حظ الانثیین که هر برادری دو برابر خواهری میبرد چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه برادران وخواهران پدری
میت موجود باشند وبرادران وخواهران پدری و مادری میت نباشند ارث ایشان
مثل ارث ایشانست در حال انفراد واجتماع بدون تفاوت چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه یک برادر مادری میت منفرد باشد
ووارث دیگر نباشد یا یک خواهر مادری میت منفرده باشد جمیع میراث بهر
یک میرسد سدس آن از باب فرض و باقی از باب رد چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه برادران وخواهران مادری میت بیش
از یکنفر باشند ووارث دیگر نباشد جمیع میراث مال ایشانست ثلث آن از باب
فرض و باقی از باب رد وذکور واناث باید بتساوی قسمت کنند چنانکه در
مادری یا یک صح — احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه یک برادر خواهر
مادری مجتمع شوند با یک برادر پدری و مادری بیشتر سدس میراث برادر
مادری یا خواهر مادری میرسد و باقی مال برادر یا برادران پدری و مادری است
که باید بتساوی قسمت کنند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
هرگاه برادران وخواهران مادری میت بیش از یکنفر مجتمع شوند با یک برادر پدری

و مادر

و مادری و بیشتر پس ثلث میراث با ایشان میرسد که باید بالسویه قسمت کنند و باقی
ببرادر پدری و مادری یا برادران پدری و مادری میرسد که باید بالسویه قسمت کنند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه یک برادر مادری یا یک
خواهر مادری میت با یک خواهر پدری و مادری میت مجتمع شوند سدس میراث ببرادر
مادری یا بخواهر مادری میرسد و باقی بخواهر پدری و مادری میرسد نصف ان از باب فرض
و باقی از باب رد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه
برادران و خواهران مادری بیش از یکنفر مجتمع شوند با خواهر پدری و مادری پس ثلث
میراث ببرادران و خواهران پدری و مادری میرسد که بالسویه قسمت کنند و باقی میراث
بخواهر پدری و مادری میرسد از باب فرض و رد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله هرگاه یک برادر مادری یا یک خواهر مادری میت مجتمع شوند
با دو خواهر پدری و مادری و بیشتر پس سدس میراث ببرادر یا بخواهر مادری میرسد
و باقی بدو خواهر پدری و مادری یا بیشتر میرسد از باب فرض و از باب رد چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه برادران و خواهران
مادری میت بیش از یکنفر مجتمع شوند با دو خواهر پدری و مادری و بیشتر ثلث میراث
ببرادران و خواهران مادری میرسد که بالسویه قسمت کنند و دو ثلث مال بدو خواهر
پدری و مادری و بیشتر است از باب فرض چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله هرگاه برادران و خواهران مادری بیش از یکنفر مجتمع شوند

با برادران و خواهران پدری و مادری بیش از یکنفر ثلث میراث مال برادران و
خواهران مادری است که باید بالسویه قسمت کنند در میان ذکور و اناث و باقی مال
برادران و خواهران پدری و مادری است للذکر مثل حظ الانثیین که هر ذکری دو برابر
انثی باید ببرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه
برادران و خواهران پدری و مادری و برادران و خواهران پدری و برادران و خواهران
مادری مجتمع شوند از هر سه دسته یکنفر و بیشتر پس میراث در میان برادران و خواهران
پدری و مادری و برادران و خواهران مادری قسمت میشود بطوریکه گذشت و برادران
و خواهران پدری ارث نمیبرند و نصیبی ندارند مگر انکه هیچیک از برادران و خواهران
پدری و مادری در میان نباشد پس برادران و خواهران پدری قائم مقام برادران و
خواهران پدری و مادری هستند در حال انفراد و اجتماع و فرقی در میان ایشان و
برادران و خواهران پدری و مادری نیست در حال انفراد و اجتماعشان با برادران و
خواهران مادری پس احتیاجی نیست بذکر کردن مسائل از برای ایشان مسئله برادر یا
خواهر مادری هرگاه یکنفر بیشتر نباشد در حال اجتماع سدس میبرد نه زیاده و نه
کمتر و هرگاه از یکنفر بیشتر باشند در حال اجتماعشان با سایر برادران و خواهران
ثلث میبرند نه زیاده و نه کمتر و زیادتی و نقصان وارد میشود بر برادران و خواهران
پدری و مادری یا بر برادران و خواهران پدری در ضرر ان بنو الاعیان بطوریکه گذشت
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله

جد پدر پدر و جده مادر پدر و جد پدر مادر و جده مادر مادر با برادران و خواهران
میت از اهل طبقه دویمند و جد پدر پدر مانند برادر پدری و مادری میت است در ارث
بردن در حال اجتماع او با برادران و خواهران و جده مادر پدر مانند خواهر پدری
و مادری میت است در ارث بردن در حال اجتماع او با برادران و خواهران و جد پدر
مادر مانند برادر مادری میت است در حال اجتماع او با برادران و خواهران و جده مادر
مادر مانند خواهر مادری میت است در حال اجتماع او با برادران و خواهران چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله اجداد و جدات
در مرتبه اول چهارند چنانکه گذشت و در مرتبه دویم هشت نفر میشوند چرا که از برای
جد هم پدری و مادری است و از برای جده نیز پدری و مادری است و همچنین پس در مرتبه سوم
شانزده نفر میشوند و همچنین هر قدر بالا بروند مضاعف میشوند پس هر مرتبه که نزدیکتر ند
بمیت حاجب و مانعند که اهل مرتبه دورتر از میت ارث برند از میت و خود ایشان
ارث میبرند ولکن اهل هیچیک از مرتبها حاجب و مانع نیستند که برادران و خواهران
میت و اولاد و اولاد اولاد ایشان ارث ببرند اگرچه بطن سابق از اولاد برادران و خواهران
مانعند که بطن لاحق ارث ببرند مثل انکه خود برادران و خواهران میت مانع از ارث اولادشان
بوده اند در حال حیاتشان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هر یک از جد و جده پدری یا مادری که منفرد باشند و از برای میت برادر و خواهری و سایر
ورثه نباشند جمیع میراث باو میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

مسئله هرگاه جد و جده پدری میت مجتمع شوند و وارث دیگر نباشد جمیع میراث بایشان
دو ثلث میراث بجد پدری و جده پدری میرسد للذکر مثل حظ الانثیین و یک ثلث بجد مادری
و جده مادری میرسد که بتساوی قسمت کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها
فتوی بان داده اند مسئله هرگاه جد و جده پدری میت مجتمع شوند و وارث دیگر نباشد جمیع میراث
بایشان میرسد للذکر مثل حظ الانثیین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله هرگاه جد و جده مادری میت مجتمع شوند و وارث دیگر نباشد جمیع میراث
بایشان میرسد که بتساوی قسمت کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله هرگاه جد پدری و جد مادری مجتمع شوند و وارث دیگر نباشد
دو ثلث میراث بجد پدری میرسد و یک ثلث بجد مادری چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه جد پدری و جده مادری مجتمع شوند
و وارث دیگر نباشد دو ثلث میراث بجد پدری میرسد و یک ثلث بجده مادری چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه جده پدری و جده مادری
مجتمع شوند و وارث دیگر نباشد دو ثلث میراث بجده پدری میرسد و یک ثلث بجده
مادری چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه اجداد و جدات
مرتبه بالاتر مجتمع شوند یا منفرد باشند و اجداد و جدات مرتبه نزدیکتر بمیت مفقود باشند
کیفیت ارث بردن ایشان بر همین نسقی است که ذکر شد پس اجداد و جداتی که از طرف
پدر میت بالا رفته اند ارث را در میان خود در صورت اجتماع للذکر مثل حظ الانثیین

پدری و جده مادری و جده پدری و جده مادری میت مجتمع باشند و وارث دیگری نباشد دو ثلث میراث بجد پدری و جده پدری میرسد للذکر مثل حظ الانثیین و یک ثلث بجد مادری و جده مادری میرسد که بتساوی قسمت کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند

که محل اعتنا باشد

قسمت میکنند واجداد وجداتی که از طرف مادر میت بالا رفته اند در صورت اجتماع
ارث را بتساوی قسمت میکنند و در صورت اجتماع طرف پدر میت با طرف مادری میت
طرف پدری میت دو ثلث میبرند و در میان خود للذکر مثل حظ الانثیین قسمت میکنند
و طرف مادری میت آن ثلث میبرند و در میان خود بتساوی قسمت میکنند چنانکه از
احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند و قیل و قال در میان
کیفیت قسمت اجداد و جدات در صورت اجتماع در میان خودشان و اجتماعشان
با اخوه و اخوات بسیار است که ذکر آنها تطویل بلا طائل است مسئله هرگاه
جد پدری میت مجتمع شود با برادران میت یا با اولاد برادران او مانند برادر پدری میت
است در ارث بردن پس در صورت اجتماع او با برادر پدری میت یا با پسر برادر میت
که وارثی دیگر نباشد نصف میراث باو میرسد و نصف آن ببرادر پدری یا بپسر
برادر پدری میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در
آن نیست مسئله هرگاه جده پدری میت مجتمع شود با خواهر پدری میت و وارثی
دیگر نباشد جده پدری مانند خواهر پدری میت است پس نصف میراث باو میرسد
و نصف آن بخواهر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد
در آن نیست مسئله هرگاه جد مادری میت مجتمع شود با یکی از برادران و خواهران
میت مانند برادر مادری میت است پس اگر با برادر یا با خواهر مجتمع شده در هر دو
مادری میت
صورت بتساوی میراث قسمت میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا

باشد

باشد در آن نیست مسئله هرگاه جده مادری میت مجتمع شود با یکی از برادران
و خواهران میت مانند خواهر مادری میت است پس اگر مجتمع شده با خواهر مادری
میت یا برادر مادری میت و وارثی دیگر در میان نیست در هر دو صورت بتساوی
قسمت میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در
آن نیست مسئله حکم اجتماع هر یک از اجداد پدری و مادری و جدات طرفین
با برادران و خواهران با اختلاف احکامشان در احکام اجتماع برادران و
خواهران گذشت و احتیاجی بذکر آنها نیست و همین قدر هم که در بعضی از امور
اجتماع ذکر شد بجهت نمونه بود مسئله هرگاه اولاد برادران و خواهران میت
موجود باشند و هیچیک از برادران و خواهران موجود نباشند پس اولاد ایشان
قائم مقام ایشانند و ارث ایشان را میبرند و همچنین هرگاه بطن اول از اولاد ایشان
موجود نباشند و بطن دویم موجود باشند بطن دویم ارث میبرند و همچنین هر
قدر اولاد سرازیر شوند تا بطن مقدم موجودند بطن مؤخر ارث نمیبرند و چون
بطن مقدم مفقود شد بطن مؤخر ارث میبرند و کیفیت ارث بردن اولاد ایشان
در حال انفراد و اجتماع مثل خود ایشانست و اولاد برادران و خواهران پدری للذکر
مثل حظ الانثیین قسمت باید بکنند و اولاد برادران و خواهران مادری بتساوی
باید قسمت کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست
مسئله هرگاه زوج میت یا زوجه میت با اجداد و جدات و برادران و خواهران و اولاد

برادران

برادران و خواهران میت مجتمع شوند هر یک نصیب اعلای ارث خود را میبرند
پس زوج میت نصف میراث او را میبرد و زوجه میت ربع میراث میت را میبرد چرا
که در این طبقه اولادی از میت در میان نیست که از نصیب اعلای زوج یا زوجه
کم شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مطلب ششم**
در میراث اعمام و اخوال و اولاد ایشانست و در آن چند مسئله است مسئله
اهل این طبقه سیوم ارث میبرند در صورتی که احدی از اهل طبقه اولی و احدی از
اهل طبقه ثانیه در میان نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه عموی میت منفرد باشد و وارث دیگر از برای میت نباشد جمیع
میراث او باو میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
هرگاه عمه میت منفرده باشد جمیع ارث او باو میرسد چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه خالو یا خاله میت منفرد باشند ارث
او بهر یک از اینها میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه عموها و عمه‌های پدری و مادری میت مجتمع شوند للذکر مثل حظ الانثیین
هر عموئی دو برابر هر عمه ارث میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
آن نیست مسئله هرگاه خالوها و خاله‌های میت مجتمع شوند ذکور و اناث بالسویه
ارث او را میبرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه
عموها و عمه‌ها و خالوها و خاله‌های میت مجتمع شوند دو ثلث میراث را عموها

مطلب ششم در میراث اعمام و اخوال و اولاد ایشانست

وعمه‌ها

و عمه‌های او للذکر مثل حظ الانثیین قسمت میکنند و یک ثلث از آن خالوها و خاله‌های
او بالسویه قسمت میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
هرگاه عمو و عمه پدری و مادری میت با عمو یا عمه مادری میت مجتمع شوند سدس
میراث بعمو یا بعمه مادری میرسد و اگر عمو و عمه مادری میت متعدد باشند
ثلث میراث بایشان میرسد که بالسویه قسمت کنند و باقیمانده در هر دو صورت
بعمو و عمه پدری و مادری میرسد که للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و هرگاه
عمو و عمه پدری هم باشند ارثی بایشان نمیرسد مگر آنکه عمو و عمه پدری و مادری
در میان نباشند پس ایشان باقیمانده را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت
میکنند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله
هرگاه سه عموی متفرق با سه خالوی متفرق مجتمع شوند دو ثلث میراث بد
عمو میرسد باینطور که سدس دو ثلث بعموی مادری میرسد و پنج سدس از
دو ثلث بعموی پدری و مادری میرسد و عموی پدری در اینصورت ارثی ندارد
و یک ثلث میراث بد و خالو میرسد باینطور که سدس از یک ثلث بخالوی مادری
میرسد و پنج سدس از یک ثلث بخالوی پدری و مادری میرسد و خالوی پدری در
اینصورت ارثی ندارد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه دو عموی پدری و مادری با دو عموی مادری و دو خالوی پدری و مادری
با دو خالوی مادری مجتمع شوند پس دو ثلث ارث بعموها میرسد و یک ثلث بخالوها

باینطور

بانیطور که ثلث دو ثلث بدو عموی مادری میرسد و باقی بدو عموی پدری و مادری میرسد و ثلث یک ثلث بدو خالوی مادری میرسد و باقی بدو خالوی پدری و مادری میرسد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست **مسئله** هرگاه عموی پدری و مادری میت مجتمع شود با عموی پدری میت جمیع میراث او بعموی پدری و مادری او میرسد و عموی پدری او ارث نمیبرد و همچنین است هرگاه عمه پدری و مادری میت مجتمع شود با عمه پدری او و عمه پدری ارث نمیبرد و همچنین است هرگاه خالو یا خاله پدری و مادری میت مجتمع شوند با خالو یا خاله پدری میت خالو یا خاله پدری و مادری ارث او را میبرند و خالو و خاله پدری ارث نمیبرند و در هر صورت عموی پدری و عمه پدری و خالوی پدری و خاله پدری در اجتماع ایشان با عمو و عمه و خالو و خاله پدری و مادری ارث نمیبرند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست **مسئله** هرگاه عموی پدری یا عمه پدری میت مجتمع شوند با عمو و عمه مادری عمو و عمه مادری هر یک سدس میراث او را میبرند و باقی بعموی پدری یا عمه پدری میرسد و همچنین هرگاه خالوی پدری با خاله پدری مجتمع شوند با خالوی مادری یا خاله مادری سدس میراث هر یک از مادریها میرسد و باقی بپدریها میرسد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست **مسئله** در هر صورت هرگاه عمو یا عمه یا خالو یا خاله مادری میت از یکی بیشتر مجتمع نشوند با عمو و عمه و خالو و خاله پدری یکسدس میبرند و هرگاه دو یا سه یا بیشتر از مادریها میت مجتمع شدند

با یکی یا بیشتر از پدریهای میت ثلث میراث را میبرند چنانکه گذشت چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** هرگاه یکی از اهل مرتبهای بالاتر از اعمام و اخوال مجتمع شوند با یکی از اهل مرتبه نزدیکتر بمیت اهل مرتبه دورتر ارث نمیبرند و اهل مرتبه نزدیکتر ارث میبرند مثل انکه عموی خود میت با عموی پدر یا مادر میت مجتمع شوند عموی خود میت ارث میبرد و مانع ارث بردن عموی پدر و مادر میت است و همچنین است حکم ساير عموها و عمهها و خالوها و خالههای پدر و مادر میت و اولاد عموها و خالوها و عمهها و خالههای خود میت قائم مقام پدرها و مادرهای خودند در ارث بردن سهم ایشان و عموها و خالوها و عمهها و خالههای پدر و مادر میت با وجود ایشان ارث نمیبرند مگر انکه عموها و خالوها و عمهها و خالههای خود میت و اولاد ایشان در میان نباشند پس در اینصورت عموها و خالوها و عمهها و خالههای پدر و مادر میت و اولاد ایشان در میان نباشند پس در اینصورت عموها و خالوها و عمهها و خالههای پدر و مادر میت ارث میبرند و کیفیت ارث بردن ایشان بهمان طوری است که در کیفیت عموها و خالوها و عمهها و خالههای خود میت ذکر شد و همچنین است حکم اهل هر مرتبه بالاتری که دورتر است از میت نسبت باهل هر مرتبه پائینتری که نزدیکتر است بمیت پس نزدیکتران حاجب و مانع دورتران‌اند و همچنین است حکم اولاد و اولاد اولاد عموها و خالوها و عمهها و خالههای

خو

خود میت هر قدر سرازیر باشند که عموها و خالوها و عمه‌ها و خاله‌های خود
میت چون نزدیکترند بمیت ارث ورا میبرند و حاجب و مانعند که اولادشان ارث
ببرند مگر در یک صورت که عموی مادری میت با پسر عموی پدری میت مجتمع شوند که و مادری
پسر عموی پدری و مادری میت ارث او را میبرد و عموی مادری او ارث او را نمیبرد
و اینصورت مخصوصه بر خلاف اصل مقرر جاری شده و خلافی در ان نیست ولکن
در باقی صورتها این حکم جاری است که مادام که بطن اعلای اولاد عموها و خالوها
و عمه‌ها و خاله‌های خود میت که نزدیکترند بمیت موجود باشند بطن اسفل که دور
ترند ارث نمیبرند و همچنین است حکم اولاد عموها و خالوها و عمه‌ها و خاله‌های
پدر و مادر میت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه یکی از زوج یا زوجه میت مجتمع شود با اهل این طبقه سیوم نصیب اعلای
خود را میبرند پس زوج نصف میراث را میبرد و زوجه ربع میراث را میبرد چراکه
پای اولادی در این طبقه در میان نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست **مطلب هفتم** در میراث ازواج و امور متعلقه بانست و در
ان چند مسئله است مسئله زوج یا زوجه میت ارث میبرند در حال انفراد و
اجتماع هریک با سایر ورثه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله زوج نصف میراث زوجه خود را میبرد اگر از برای زوجه اولادی نباشد
و زوجه ربع میراث زوج خود را میبرد اگر از برای زوج اولادی نباشد چنانکه

مطلب هفتم در میراث ازواج و امور متعلقه بانست

ربع چهاریک است

در

در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه از برای زوج اولادی
باشد یا اولاد اولادی باشد هرچند نازل باشند اگرچه از غیر زوجه وارثه
باشند زوجه وارثه ثمن میراث زوج را میبرد نه زیاده و هرگاه از برای زوجه اولادی
یا اولاد اولادی باشد هر قدر نازل باشند اگرچه از غیر زوج وارث باشند زوج ربع
میراث زوجه را میبرد نه زیاده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله توارث در میان زوج و زوجه هست اگرچه دخول اتفاق نیافتاده
باشد وارث از یکدیگر میبرند مگر در بعض صور چنانکه خواهد آمد انشاء الله چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله معقوده که در حال
مرض زوج بنکاح دائمی عقد شده هرگاه زوج با او دخول کرده و بعد فوت
شده ارث میبرد و هرگاه زوج با او دخول نکرده فوت شده عقد او باطل است و
ارثی از زوج نمیبرد و عده هم نباید نگاه دارد چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه زوج در بین عده مطلقه
رجعیه خود فوت شود مطلقه رجعیه ارث از او میبرد و همچنین هرگاه زوجه
فوت شود زوج از او ارث میبرد اما مطلقه غیر رجعیه ارث نمیبرد چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه زوجات متعدد
بعد از فوت زوج خود موجود باشند بیش از ربع میراث او را نمیبرند در صورت
نبودن اولادی از برای زوج و بیش از ثمن میراث او را نمیبرند در صورت بودن

ثمن هشت یک است

اولاد

اولادی از برای زوج ودر هر صورت ربع میراث یا ثمن انرا باید بایشان بالتساوی قسمت کنند
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه زوج چهار زن
بعقد دوام داشته باشد ویکی از انها را طلاق دهد ویک زن دیگر بعقد دوام
عقد کند وبعد فوت شود ومعلوم نشود که کدام یک از زنهای خود را طلاق
داده پس ان زنیرا که تازه عقد کرده ربع ربع یا ثمن در صورت وجود اولاد و
عدم انها میبرد وباقیمانده را چهار قسمت میکنند ومیان چهار زن قدیمی قسمت میکنند
بالتساوی چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست
مسئله هرگاه دو صغیر را پدران ایشان تزویج کنند توارث در میان ایشان
هست اگر یکی از ایشان فوت شود اما اگر کسی فضولة عقد کرده بغیر از پدرهای
ایشان ویکی فوت شود ارث او را دیگری نمیبرد چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست مسئله زوج از جمیع متروکات زوجه خود ارث میبرد
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله زوجه از عین
زمین موروثی زوج خود ارث نمیبرد چه زمین خانه باشد یا زمین چیزی دیگر ولکن هرگاه
عمارتی یا درختی در زمین باشد باید انها را قیمت کنند وزوجه از قیمت انها ارث
میبرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله
هرگاه مریضی زن خود را در حال ناخوشی طلاق دهد بجهت اضرار باو که ارث
او را نبرد پس اگر ان زن شوهر نکند در حال مرض زوج تا یکسال ارث میبرد واگر

مرض

مرض زوج بیش از یکسال طول بکشد ارث نمیبرد واگر بجهت اضرار طلاق نداده
وطلاق هم طلاق رجعی بوده وزوج در بین عده او فوت شده ارث میبرد
چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه
زوج منفرد باشد وزوجه او وارثی دیگر نداشته باشد جمیع ارث او با مهر او میرسد
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه زوجه منفرده
باشد ووارثی دیگر از برای زوج او نباشد ربع میراث او را میبرد وباقی ارث
او مال امام علیه السلم است مگر انکه زوجه قرابتی با شوهر خود داشته باشد مثل
انکه از بنات اعمام واخوال او یا امثال ایشان باشد وبغیر از او کسی دیگر از
اقربای او در میان نباشد پس جمیع میراث زوج او باو میرسد چنانکه در احادیث
وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه دو زن را از برای
دو مرد عقد کنند وزن این یکی را از برای ان یکی ببرند باشتباه وزن او را از برای
ان دیگری ببرند وبا ان دو جماع کنند وبعد معلوم شود که اشتباه شده باید ان
دو مرد از ان دو زن کناره کنند تا عده انها منقضی شود پس اگر در بین عده
ان دو مرد فوت شوند هر یک از ان دو زن از شوهر خود ارث میبرند وهم
یک نصف مهر خود را از ترکه زوج خود مستحق است وهرگاه زنها در بین عده
فوت شوند هر یک از شوهران ارث زن خود را میبرند ونصف صداقی که داده اند
پس میگیرند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه

کسی سه زن دائمی داشته باشد و بعد دو زن دائمی دیگر عقد کند و احدی او برای
خود را از برای خود عقد کند و بعد با یکی از آن دو زن جماع کند و بعد فوت شود
پس اگر با زنیکه اول اسم او را در حین عقد ذکر کرده جماع کرده عقد او صحیح و
جماع با او جایز و او وارث او و مهر برو بر او است عده وفات و اگر با زنیکه اسم او را
در حین عقد بعد ذکر کرده جماع کرده عقد او باطل و میراثی از برای او
نیست و اگر صداقی گرفته عوض بضع او است چنانکه در احادیث وارد شده و
بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله توارث در میان متمتع و متمتعه نیست چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه کسی
کنیز خود را از برای مرد آزادی عقد کند و با و بگوید که هر وقت شوهرت فوت شد
تو آزادی پس شوهر او فوت شود آن کنیز آزاد میشود و لکن ارث از شوهرش نمیبرد
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله
کسیکه فوت شود و وارثی نداشته باشد مگر زن مملوکه پس از ترکه او باید آن
کنیز را خرید و آزاد کرد و باقی ارث را باو داد چنانکه در احادیث وارد شده و
بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه زوج زوجه خود را بکشد
ارث از او نمیبرد و همچنین هرگاه زوجه زوج خود را بکشد ارث از او نمیبرد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله زوج مسلم از زوجه
ذمیه خود ارث میبرد و زوجه ذمیه از زوج مسلم خود ارث نمیبرد چنانکه در

احادیث

احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مطلب هشتم در میراثی است که
بسبب ولاء به مورث رسد و آن سه سبب است پس در آن سه فصل عنوان میشود
فصل اول در سبب ولاء عتق و آزاد کردن است و در آن چند مسئله است
مسئله هرگاه کسی آزاد کرد مملوک خود را در راه خدا و آن مملوک فوت شد و
وارثی از برای او نیست که نسبی باشند سوای آزاد کننده او پس او وارث او و میبرد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه آزاد کننده
تبری کند از جریره آزاد شده خود و بر تبری خود دو شاهد را گواه بگیرد آن آزاد
شده سائبه است وارث او باز آزاد کننده او نمیرسد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه آزاد کننده بجهت کفاره قتلی یا کفاره
قسمی یا ظهاری یا غیر اینها بنده خود را آزاد کرده آن آزاد شده سائبه است و ارث
او باز آزاد کننده او نمیرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه مکاتب شرط کند با مملوک خود که ولای او از برای او باشد
شرط او صحیح است پس اگر او فوت شده و وارثی نسبی ندارد بغیر از آزاد کننده
خود ارث او را میبرد و اگر شرط کند در حین کتابت که ارث او از او باشد آن شرط
باطل است چرا که اگر وارثی نسبی داشته باشد ارث او بایشان میرسد نه باز آزاد
کننده او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست
مسئله هرگاه آزاد کننده فوت شده باشد پیش از آزاد شده و از برای او ولد

مطلب هشتم در میراثی است که بسبب ولاء به مورث رسد و آن سه سبب است پس در آن سه فصل عنوان میشود فصل اول در سبب ولاء عتق و آزاد کردن

واولادی باشد پس ولای او منتقل میشود بپدر واولاد ذکور آزاد کننده و
ایشان ارث آزاد شده را میبرند نه اولاد اناث او و اولاد ذکور اولاد ذکور قائم مقام
پدران خود هستند در ارث بردن از آزاد شده و با نبودن اهل این طبقه جد و
پدر و برادران آزاد کننده ارث میبرند از آزاد شده و اولاد ذکور برادران آزاد
کننده قائم مقام پدران خود هستند در ارث بردن از آزاد شده نه اولاد اناث
ونه خواهران برادران ونه جدات او ونه اجداد مادری و با نبودن اهل این طبقه
عموهای آزاد کننده ارث آزاد شده را میبرند و اولاد ذکور عموهای او قائم مقام
پدران خود هستند در ارث بردن آزاد شده نه اولاد اناث ونه عمه‌های او ونه
خالوها و خاله‌های او که از طرف مادرند چنانکه از احادیث معلوم میشود و
بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه آزاد کننده زن باشد و خود
او فوت شده باشد ولای او بعصبه او میرسد نه باولاد او اگرچه ذکور باشند
وعصبه و عاقله او بند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله آزاد شده ارث آزاد کننده خود نمیبرد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه کنیزی را آزاد کنند و آن کنیز
اولادی داشته باشد از غلام مملوک آزاد کننده پیش از آزادی پس آن اولاد مملوک
مالک خود هستند و اگر اولادی از برای آن کنیز بوجود آید بعد از آزادی
از غلام مملوک مالکی غیر از مالک کنیز ولای آنها بمالک کنیز میرسد و ارث آنها را

میبرد و اگر مالک غلام هم آزاد کند غلام خود را آن غلام میکشد ولای اولاد
خود را بسوی آزاد کننده خود و آزاد کننده او ارث اولاد او را میبرد نه آزاد کننده کنیز
با شرایطی که باید باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد
در ان نیست مسئله زوج یا زوجه هریک نصیب اعلای خود را با آزاد کننده
میبرند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست

فصل دویم در ولای ضامن جریره است و در ان چند مسئله است

فصل دویم در ولاء ضمان جریره است

مسئله هرگاه آزاد شده سائبه باشد یعنی مالک او را آزاد کرده باشد از
برای امر واجبی که بر او وارد آمده مثل نذری و عهدی و قسمی یا از برای کفارهٔ
قتلی یا ظهاری یا او را ناقص کرده و عضوی از اعضای او را قطع کرده
مثل آنکه گوش یا بینی او را بریده که او آزاد شده پس چنین آزادی سائبه است و
رها است و ولای او و ارث او با آزاد کننده او نمیرسد پس هرگاه با کسی
قرار داد که جریره او را ضامن باشد مثل آنکه اگر قتل خطائی از او صادر شد
ضامن او دیهٔ مقتول را بدهد وارث او را هم او ببرد پس ضامن جریره او وارث
او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
در صورتی که ضامن جریره ارث میبرد که از برای سائبه وارثی نباشد
اگرچه آن وارث بعید باشد و اگرچه آن وارث معتق باشد که لله وفی الله مملوک را
آزاد کرده باشد پس اگر سائبه وارثی دارد ضامن جریره ارث او را نمیبرد چنانکه

در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه سائبه ضامن جریره از برای خود قرار ندهد و وارثی هم نداشته باشد ارث او مال امام علیه السلم است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله ولای ضامن جریره منتقل نمیشود بورثه ضامن پس وارث وارث ضامن جریره نمیبرند و ضامن جریره او هم نیستند بخلاف ولای معتق که منتقل میشود چنانکه گذشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله زوج یا زوجه هرگاه نصیب اعلای خود را با ضامن جریره میبرند پس زوج نصف میراث را میبرد یا زوجه ربع آنرا میبرد و باقی را ضامن جریره میبرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله از اهل ذمه هرگاه کسی مسلمان شود و وارث مسلم نداشته باشد و ضامن جریره از برای خود قرار دهد او ارث او را میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله سائبه هرگاه وارثی داشته باشد سوای زوج یا زوجه نمیتواند ضامن جریره از برای خود قرار دهد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست

فصل سیوم در ولای امامت و در آن چند مسئله است مسئله امام علیه السلم وارث هر کسی است که وارثی نداشته باشد چه حر باشد یا عبد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله ارث کسی که وارثی ندارد داخل در انفال است و در زمان غیبت اذن داده اند که بفقرای شیعیان ایشان بدهند چنانکه در احادیث

فصل سیوم در ولای امامت

وارد

وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله مواضعی که ارث مال امام علیه السلم بود در ضمن مسائل گذشته گذشت و اعاده ضرور نیست **مطلب نهم** در نوادر میراثها است که گاهی اتفاق میافتد و در آن چند فصل است

فصل اول در میراث ولد ملاعنه و امور مناسبه بآن است و در آن چند مسئله است مسئله ولد ملاعنه از پدر خود ارث نمیبرد و پدر او هم ارث او را نمیبرد و لکن مادرش از او ارث میبرد و ارث مادرش را او میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله ولد ملاعنه از اقارب مادری خود ارث میبرد و ارث او نیز بایشان میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه پدر بعد از لعان اقرار کرد که ولد از او است ولد ارث از او میبرد و او ارث از ولد نمیبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله حرام زاده و ولد الزنا ارث از پدر و مادر و اقارب ایشان نمیبرد و ایشان نیز از او ارث نمیبرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه از برای ولد الزنا اولادی و زوج یا زوجه باشد توارث در میان ایشان هست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست

فصل دویم در ارث خنثی و امور متعلقه بآن است و در آن چند مسئله است مسئله خنثی هرگاه رجولیت او ظاهر است ارث ذکوریت میبرد و هرگاه انوثیت او

مطلب نهم در نوادر میراثها که گاهی اتفاق میافتد

فصل اول در میراث ولد ملاعنه و امور مناسبه بآن است

فصل دویم در ارث خنثی و امور متعلقه بآن

ظاهر

ظاهر است ارث انوثیت میبرد و هرگاه هیچیک ظاهر تر نیست نصف میراث ذکر و
نصف میراث انثی میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
خنثی اگر از ذکر خود بول میکند و از قبل خود بول نمیکند مرد است و اگر از قبل
خود بول میکند و از ذکر خود بول نمیکند زن است چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله اگر خنثی از هر دو بول میکند پس اگر از ذکر
خود اول بول میکند و بعد از ان از قبل خود بول میکند مرد است و اگر از قبل
خود اول بول میکند و بعد از ان از ذکر خود بول میکند زنست چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله اگر خنثی از هر دو
همراه بول میکند پس اگر از ذکرش بشدت و قوت بول میکند مرد است و اگر
اگر از قبلش بشدت و قوت بول میکند زنست و اگر در این هم مساوی است اگر دوام
بول ذکرش بیشتر است مرد است و اگر دوام بول قبلش بیشتر است زنست چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله از شماره دندهای
او هم معلوم میشود پس اگر شماره دندهای طرف چپ و راست او مختلف است مرد
است و اگر شمارهٔ انها مساوی است زن است چنانکه در احادیث وارد شده و
بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله از برامدن پستانهای او و برنیامدن
هم معلوم میشود پس اگر پستانهای او مثل زنها برامد زنست و اگر برنیامد مرد است
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه

خنثی نزدیک بدیواری بول کرد و بول او بدیوار رسید مرد است و اگر بول او بدیوار
نرسید و بر پای او ریخته شد زنست و اگر از هیچیک از این علامات معلوم نشد
خنثی خنثای مشکل است و باید نصف میراث را مانند ذکور ببرد و نصف میراث را
مانند اناث چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه
خنثی ثالث رجولیت داشته باشد و نه انوثیت باید بقرعه معلوم کرد ارث او را
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسی که
دو سر و دو بدن در روی حقوه داشته باشد پس چون بخواب رفت باید او را بیدار
کرد پس اگر یکی را بیدار کنند ان دیگری هم بیدار شود یکنفر است و ارث یکنفر را
میبرد و اگر چون یکی را بیدار کنند ان دیگری بخوابست دو نفرند و ارث دو نفر را
میبرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
طفلیکه در شکم است هرگاه وضع حمل شد و حرکتی کرد مثل حرکت سایر اطفالی که زنده
میمانند و بعد فوت شد ارث میبرد و وارث او ارث او را میبرند و اگر حرکتی نکرد
مثل حرکت سایر اطفال ارث نمیبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که
محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه کسیرا که باسیری برده اند برگشت
ببلد خود و طفلی با او باشد و ادعا کند که طفل از خود او است یا انکه کسیرا از اهل
بلد بشناسد و بگوید فی المثل برادر منست و انکس هم انکار نکند توارث در میان
ایشان هست و احتیاج باثبات کردن بشهود نیست چنانکه در احادیث وارد شده

فصل سوم در میراث کسانی که غرق میشوند یا عمارتی بر سر ایشان خراب میشود

وخلافی که محل اعتنا باشد دران نیست **فصل سوم** در میراث کسانی است که
غرق میشوند یا عمارتی بر سر ایشان خراب میشود و معلوم نمیشود که کدام پیشتر
فوت شده اند و اموریکه مناسب این فصل است و دران چند مسئله است مسئله
هرگاه جمعی که توارث در میان ایشان هست و مالی هم دارند یا بعضی از ایشان
مالی دارد غرق شوند یا عمارتی بر سر ایشان خراب شود و معلوم نشود که کدام پیشتر
فوت شده اند همه انها از هم ارث میبرند پس اگر معلوم باشد که کدام پیشتر فوت
شده اند او ارث نمیبرد وکسیکه معلوم است که بعد فوت شده ارث میبرد و اگر معلوم
باشد که همه در یکوقت فوت شده اند هیچیک از دیگری ارث نمیبرند چنانکه از احادیث
معلوم میشود وخلافی دران نیست مسئله هرگاه دو نفر یا بیشتر که توارث در
میان ایشان هست غرق شوند یا عمارتی بر سر ایشان خراب شود و معلوم نشود که
کدام پیشتر فوت شده اند و بعضی مالی داشته باشند و بعضی هیچ نداشته باشند
جمیع ترکه انکسانی که چیزی داشته اند میرسد بورثه انکسانیکه هیچ نداشته اند و ورثه
کسانیکه چیزی داشته اند محروم خواهند بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله هرگاه غرقی و مهدوم علیهم همه چیزی داشته اند و ورثه
هریک از ان دیگریکه فوت شده ارث میبرند ولکن از مالی که داشته اند پیش از فوت
خود ارث میبرند نه از مالی که بعد از فوت هریک از ورثه ارث برده اند مثل انکه یکی
با پسر خود غرق شوند و از برای هریک از پدر و پسر اولادی باشد پس او اشش یک

غرقی: جمعی که در اب غرق گشته اند و مرده اند

مهدوم علیهم: جمعی که سقف یا دیوار بر روی انها خراب شده و مرده اند

مال

مال پسر را باید باولاد پدر ارث داد و از این سدس چیزی بر نمیگردد باولاد پسر و باید
مال پسر را باولاد خود او باید داد و بعد مال پدر را بغیر از سدس ارث میدهند
باولاد خود پدر و اولاد پسر که با او غرق شده و اولاد پسر سهمی پدر خود را میبرند
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه دو نفر که
توارث در میان ایشان هست در یکوقت فوت شوند هیچیک از ورثه طرفی ارث
فوت شده طرفی دیگر را نمیبرند بلکه هریک از ورثه ارث فوت شده خود را
میبرند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه عمارتی
بر سر جمعی خراب شود و فوت شوند و دو طفل از ایشان باقی بمانند که یکی مالک
باشد و یکی مملوک و معلوم نشود که کدام مالک است و کدام مملوک و معلوم نشود
باید قرعه انداخت پس قرعه مالک باسم هریک بیرون امد او مالک است و دیگری
مملوک پس ارث را بمالک باید داد و مملوک را باید ازاد کرد چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی که محل اعتنا باشد دران نیست

کتاب احیاء الموات ۲۹

کتاب احیاء الموات

وفیه دو فصل است **فصل اول** در احکام زمینها است و دران چند مسئله است
مسئله کسیکه زمینی را که مالکی و صاحبی ندارد اباد کند پس عمارتی در
ان بسازد یا درختی دران بنشاند یا زراعتی دران زرع کند یا قنوتی یا چاهی
دران بکند یا نهری دران بکند ان زمین از امالک میشود چنانکه در احادیث وارد

فصل اول در احکام زمینها

شده

شده وخلافی در آن نیست مسئله زمینی که بعد از آبادی صاحب آن از آن اعراض
کند تا خراب شود پس هر کس آنرا آباد کرد مالک آن میشود چنانکه در احادیث وارد
شده وبسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله زمینی که در دست اهل ذمه است و
آنها آنرا آباد کرده اند میتوان از آنها خرید چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن
نیست مسئله زمینی را که مالک آن معطل گذارد وسه سال متوالی بدون عذر آباد
نکند میتوان از او گرفت وبغیر او داد که او آباد کند ومال او باشد چنانکه در احادیث
وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بآن داده اند **فصل دویم** در احکام متعلقه و
امور مناسبه این کتابست ودر آن چند مسئله است مسئله کسیکه قنوتی را مالک
است وشخصی دیگر در جنب قنوت او قنوتی دیگر بکند وآب آنرا جاری کند وضرر بقنات
اول رساند وآب آن کم شود شخص اول میتواند که قنوه جدید را خراب کند وخاک ریز
کند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله هرگاه دو قنات
از مالکین متعدد نزدیک یکدیگر باشند بطوریکه اگر قناتیرا کودتر ببرند از آب
قنات دیگر کم شود هیچیک از آنها را نباید کودتر انداخت چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی در آن نیست مسئله چاهی را که از برای آب دادن شتر یا آب دادن زراعت
کنده اند حریم آن چهل ذراعست که اگر بخواهند چاهی تازه بکنند باید چهل ذراع
دورتر بکنند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله حریم
چاههای قدیمه عادیه پنجاه ذراع است وحریم چاههای جدیده بیست وپنج ذراع است

فصل دویم در احکام متعلقه وامور مناسبه این کتابست

عادیه: چاه قدیم که گویا از زمان قوم عاد باقی مانده

چنانکه

چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله حریم مسجد چهل ذراع است
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله حریم زمین زراعت
ششصد ذراع است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله حریم
مؤمن در تابستان یک باع واقلش یک ذراع است چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در آن نیست مسئله هرگاه در کنار نهری کسی آسیائی داشته باشد صاحب نهر
نمیتواند که نهر خود را تغییر دهد که آب از آسیا بیفتد وضرر بمالک آسیا برسد چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله آبی که در رودخانه جاری میشود
همه مسلمانان در آن شریکند پس هر کس زمین زراعت وباغات او بالا است بقدر
احتیاج آب میدهد باغ وزرع خود را وبعد آبرا رها میکند که زمینهای زیرتر آب
یاری شوند وهمین ترتیب باید آب سرازیر شود تا مکانی که منقطع گردد وحد آب دادن
از برای زراعت بقدریکه آب روی پاها را بگیرد ودر نخلستان بقدریکه تا ساق پاها برسد
تعیین شده چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله جمیع
مسلمانان در گیاه بیابانهای بی صاحب وجنگلها وانهار ومعدن نمکها شریکند
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله هرگاه نوبه از برای آبها
قرار داده باشند جایز است که زیاده از احتیاج خود را هر کس در نوبه خود بفروشد و
لکن مکروهست فروختن آن چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست
مسئله چراگاهی که در زمینهای مملوکه است جایز است فروختن آنها چنانکه در احادیث

وارد

وارد شده وخلافی دران نیست مسئله زمین زراعتی را که درو کرده اند انچه
باقی مانده دران زمینها جایز است فروختن انها از برای چریدن حیوانات
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله معادنی که در روی زمین است
ومالکی ندارد همه مسلمانان در انها شریکند یعنی هر یک بخواهند تصرف در انها بکنند
جایز است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست

کتاب اللقطه

ودران چند مسئله است مسئله مکروه است برداشتن چیزی که در جائی افتاده
که هر کاه بر ندارند صاحبش خواهد امد وخواهد برداشت بخصوص لقطه حرم که کراهت
برداشتن ان شدید تر است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
واجبست که تا یکسال لقطه را تعریف کنند وهر کاه صاحب ان پیدا نشد باید انرا در
میان اموال خود حفظ کرد که اکر صاحب ان معلوم شد باو بدهند وباید وصیت
کرد که اکر صاحب ان معلوم شد مال او را باو بدهند وهر کاه مایوس از معلوم شدن
او باشند ان مال را تصدق کنند پس اکر صاحب ان معلوم شد بعد از تصدق وراضی شد
که ثواب تصدق از برای او باشد اجران از برای او است واکر راضی نشد باید عوض مال
او را باو داد وثواب تصدق از برای تصدق کننده خواهد بود چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه کنیزی را یافت وصاحب ان معلوم نشد جایز
نیست از برای او که با او وطی کند ولکن اکر چیزی صرف او کرده جایز است که او را بفروشد

کتاب اللقطه

لقطه چیزی است که بیدا نمایند وصاحبش معلوم نباشد

وحق

وحق خود را از قیمت او بردارد چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله هر کاه کسی مملوکی را یافت وان مملوک کریخت ان کس ضامن نیست ولکن
اکر صاحب ان معلوم شد میتواند که انکس را قسم دهد که او باعث کریختن او نبوده ولباسی
وچیزی را از او نکرفته چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله طفلی را که در جائی یافتند ازاد است پس هر کاه بزرک شد وخواست که یابنده
خود را ضامن جریره خود قرار دهد میدهد واکر خواست کسی دیکر را ضامن جریره خود
قرار میدهد واکر مالی از برای او باشد مخارج یابنده خود را باید بدهد واکر چیزی ندارد
مخارج او تصدقی است از برای یابنده او چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران
نیست مسئله هر کس را در هر جا یافتند ازاد است ونمیتوان او را فروخت ولکن اکر چیزی را
صرف او کرده اند میتوان او را بکاری داشت در عوض مخارج او چنانکه در احادیث وارد
شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هر کاه کوسفندی را یافتند در جائی که
معرض تلف است جایز است انرا ضبط کنند وتا سه روز انرا تعریف کنند پس اکر صاحب
ان معلوم شد باو تسلیم کنند وهر کاه معلوم نشد جایز است که انرا بمصرف خود رسانند
پس اکر صاحب ان معلوم شد قیمت انرا باو باید بدهند چنانکه در احادیث وارد شده
وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هر کاه کسی شتری یا حیوانی دیکر در
چراکاه مانعی معروف رها کرد جایز نیست از برای غیر صاحبش که انرا ضبط کند و
صاحبش هر وقت که خواست انرا ضبط میکند وهر کاه در بیابانی که معرض تلف است

انرا

انرا رها کرد بجهت ضعف و ناتوانی ان یا از علف دادن ان عاجز شد و انرا رها کرد و کسی
دیکر انرا ضبط کرد و انرا از تلف شدن حفظ کرد صاحبش میتواند که انرا از او بکیرد
و مال خود او است نه مال صاحب اولش چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها
فتوی بان داده اند مسئله کسیکه سفره و یا در میان راهی بیابد که دران نان و کوشت
و پنیر و تخم مرغ و امثال اینها باشد پس ان خوردنیها را قیمت میکنند و میخورند و انچه
خوردنی نیست حفظ میکنند و انرا تعریف میکنند پس اگر صاحب ان معلوم شد قیمت
انچه خورده اند با ان سفره باو میدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران
نیست مسئله چیزیرا که در حرم یافته اند تا یکسال تعریف میکنند پس اگر صاحب
ان معلوم نشد انرا تصدق میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها
فتوی بان داده اند مسئله دیناریرا که در حرم بیابند که سکه ان سابیده اذن داده اند
که بدون تعریف تصرف کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله چیزیرا که در یکی از خانهای مکه بیابند در نزد اهل خانه تعریف
میکنند پس اگر صاحب ان معلوم نشد انرا تصدق میکنند چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله چیزیرا که در منزل خود بیابند پس
هرگاه غیری داخل منزل نشده باید انرا تا یکسال تعریف کرد پس اگر صاحب ان معلوم
نشد میتواند انرا صرف خود کند و اگر کسی داخل ان منزل نشده ان چیز روزی است که
خدا روزی او کرده و نباید تعریف کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها

فتوی بان داده اند مسئله چیزیرا که در صندوق خود بیابند پس اگر غیری دست
دران صندوق کرده باید انرا تعریف کرد و اگر کسی دست دران صندوق نکرده
ان چیز روزی است که خدا روزی او کرده و نباید تعریف کند چنانکه در احادیث وارد
شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله چیزیرا که در خانه بیابند که اهل
ان دران ساکنند ان چیز را از برای اهل خانه باید تعریف کرد و اگر غیری هم در انخانه
داخل شده از برای او هم باید تعریف کرد پس اگر انچیز را ٧ میتواند انرا تصرف کند و اگر نشناختند
خانه خانه خرابه باشد که اهلی نداشته باشد ان چیز را میتواند صرف خود کند و اگر
ان چیز ورق باشد یعنی پول مسکوک باشد باید تعریف کرد و اگر صاحب ان معلوم
نشد میتوان انرا صرف خود کرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها
فتوی بان داده اند مسئله چیزیکه قیمت ان کمتر از درهمی باشد میتوان انرا بدون
تعریف صرف خود کرد و بیان درهم در زکوة گذشت چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه شتری یا حیوانی دیگر را خریده
و کشت و در شکم ان کیسه پولی یا جوهری را یافت پس از بایع ان نشان انرا طلب
میکنند پس اگر نشناخت ان کیسه را رزقیست که روزی او شده چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه ماهی خریده و در
شکم ان چیزی بیابد رزقیست که روزی او شده و نباید تعریف کند چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کشتی غرق شود و چیزی

از انچه در انست موج بکار ی اند از دان چیز مال هالک انست و هرگاه مالک مایوس شد و اعراض کرد و مردم فرو رفتند در اب بغواصی ان چیزها را از ته دریا بیرون اوردند مال ایشانست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله عصائی یا چماقی یا میخی یا ریسمانی و عقالی که چندان اعتنائی بانها نیست تعریفی درانها لازم نیست اما مثل کفشی و کلاهی اگر یافت شد باید تعریف کرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله چیزی را که دزد بدست شخصی بسپارد و ان شخص بداند که مال دزدی است نباید انرا بدزد دهد و باید انرا تا یکسال تعریف کرد پس اگر صاحب ان معلوم نشد انرا تصدق کنند و اگر بعد از تصدق کردن صاحب ان معلوم شد او را مخیر میکنند در میان اجر تصدق یا قیمت ان چیز هر یک را اختیار کرد باید جاری شد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله مقصود از تعریفی که تا یکسال باید کرد اینست که در هر مکانی که گمان کنند که اهل ان خبری دارند که چیزی گم شده بگویند که ما گمشده را یافته ایم هر کس نشانی و علامات انرا گفت باو میدهیم و حد معینی در شرع نرسیده که هر روزه باید تعریف کرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی از رفیق خود مفارقت کند و متاعی از ان رفیق در میان امتعه خود بیابد و نداند که ان رفیق از اهل کجا است و بکجا رفته تصدق میکند ازو

باهل حق چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه در حرم دیناری را یافت و بعد هم دیناری یافت و بعد هم دیناری یافت و تعریف کرد و صاحب انها را نیافت پس اگر محتاج نیست هر سه را تصدق میکند و اگر محتاج است سیوم را تصدق میکند و باقی را صرف خود میکند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مملوک چیزی را یافت مالک ان نمیشود و مالک او باید ان چیز را تا یکسال تعریف کند پس اگر صاحب ان معلوم نشد در میان اموال او باید باشد که هر وقت صاحب ان معلوم شد باو بدهند یا خود مالک یا ورثه او و هرگاه مایوس شدند که صاحب ان پیدا شود ان چیز مال خود ایشانست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند

کتاب القضا

کتاب القضا ۱۳۲

المطلب الاول فی اصل القضا

وفیه مطالب المطلب الاول فی اصل القضا و فیه مسائل مسئله فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون الظالمون الکافرون و حکم الهی از روی جهل و وهم و شک و ظن و گمان نیست چنانکه در ایات و احادیث وارد شده و این مطلب بحد حضور رسیده الحمد لله مسئله حکمی که از روی یقین نیست حکم خدا نیست و حکمیکه شاید حکم خدا باشد شاید که حکم غیر

او باشد و حکمیکه شاید حکم غیر او باشد حکم او نیست چراکه حجت او ناقص نیست و تام و
کامل و بالغ است و حجتی که تام و کامل نیست و بخلق نرسیده حجت او نیست و حجتی را که خلق
نمیدانند که رسیده یا نرسیده حجت او نیست چراکه حجت او رسیده و یقینا رسیده قل
فلله الحجة البالغة والبالغة هی الواضحة چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله قضاة چهارند قاضی که بجور حکم میکند و میداند
که حکم بجور کرده پس او در آتش است و قاضی که حکم بجور میکند و نمیداند که حکم
بجور کرده پس او در آتش است و قاضی که حکم بحق کرده و نمیداند که حکم بحق کرده
پس او در آتش است و قاضی که حکم بحق کرده و میداند که حکم بحق کرده پس او در
بهشت است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله کسیکه فتوی بدهد بغیر علم و بغیر از هدایت الهی لعنت میکنند او را
ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و ملحق میشود باو وزر و وبال کسیکه بفتوای او
عمل کرده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مجلس
قضاوت و حکومت مجلسی است که نمی‌نشیند در ان مگر نبی یا وصی نبی یا شقی چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مطلب دوم در عدم جواز حکومت غیر
معصوم بروایت معصوم علیه السلام است و در ان چند مسئله است مسئله اما
الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة الله
و باید حذر کرد از اینکه در نزد مخالفین بمرافعه روند ولکن باید نظر کرد بسوی مردی

مطلب دوم در عدم جواز حکومت غیر معصوم یا منصوب معصوم علیه السلام

از شیعه که روایت کند حدیث ائمه علیهم السلام را و عارف باشد بحلال و حرام ایشان و نظر کند
در احکام ایشان پس باید او را حاکم قرار داد در میان چراکه ایشان علیهم السلام او را حاکم خود
قرار داده اند در مرافعات مردم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله کسیکه در نزد غیر اهل حق بمرافعه رود بدون تقیه مصداق این آیه شریفه است
که میفرماید یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله واجبست واقف شدن در هر
امریکه حکم الهی در ان معلوم نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مطلب سیوم در صفات حاکم شرع باید شیعه اثنی عشری باشد و باید مرد باشد نه
زن و باید حلال زاده باشد نه حرام زاده و باید بالغ و عاقل باشد در نهایت عقل نه
سفیه و ساده لوح و باید عالم و دانا باشد بحکم الهی از روی احادیث ائمه هدی علیهم السلام
نه جاهل و نه از روی هوا و رای خود و باید عادل باشد نه فاسق چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله رشوه دادن و رشوه گرفتن حرام است و از
هر حرامی حرامتر است بطوریکه انرا سحت فرموده اند و تفسیر سحت را بشرک و کفر
فرموده اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هر قاضی
که بغیر حق حکم کند ضامن است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله جایز نیست حاضر شدن در مجلسی که بغیر حق حکم میکنند
بدون تقیه چراکه خوف انست که لعنتی که باهل ان میرسد باو هم بگیرد چنانکه در احادیث

مطلب سیوم در صفات حاکم شرع

وارد شده وخلافی دران نیست مسئله بدترین مجالس مجلسی است که حکم بناحق دران میشود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مطلب چهارم در اموریست که رفع نزاع وترافع میکند ودران چند مسئله است مسئله در جمیع مرافعات بینه واقامه شهود با مدعی است وقسم بر منکر است مگر در قتل پس اگر مدعی دو شاهد عادل اقامه کرد بر مدعای خود مدعای او ثابت میشود ورفع نزاع خواهد شد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه مدعی شاهدی ندارد ومدعی علیه قسم یاد کند بحکم حاکم شرع که ادعای او بیجا است رفع نزاع میشود وبعد از ان نمیتواند مدعی اعاده ادعای خود را بکند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه مدعی شاهدی نیاورد ومدعی علیه نکول کند از قسم یاد کردن بعد از حکم حاکم شرع وقسم را هم رد نکرد بر مدعی رفع نزاع میشود وباید از عهده ادعای مدعی بر اید چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه مدعی شاهدی نداشته باشد ومدعی علیه قسم را رد کند بر مدعی بحکم حاکم شرع ومدعی قسم یاد کند بر مدعای خود رفع نزاع میشود وادعای مدعی ثابت میشود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه منکر رد کرد قسم را بر مدعی بحکم حاکم شرع ومدعی نکول کرد وقسم یاد نکرد بر حقیت ادعای خود نزاع رفع میشود ومدعی بعد از ان نمیتواند اعاده ادعای خود را بکند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه مدعی یک شاهد عدل اقامه کرد نزد

مطلب چهارم در اموریست که رفع نزاع وترافع میکند

حاکم

حاکم شرع وقسم هم یاد کرد بر حقیت ادعای خود رفع نزاع میشود ومدعی علیه باید از عهده ادعا مالیه مدعی بر اید چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه مدعی یک شاهد مرد ودو شاهد زن اقامه کرد در نزد حاکم شرع بر مالی بر ذمه مدعی علیه رفع نزاع میشود وباید مدعی علیه از عهده ان مال بر اید چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه مدعی دو زن شاهد اورد در نزد حاکم شرع وقسم هم یاد کرد بر حقیت ادعای مالی که بر مدعی علیه میکند نزاع رفع میشود ومدعی علیه باید از عهده ان مال بر اید چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه در وصیتی یا میراثی از برای مولودی یک زن غیر متهم شهادت داد در نزد حاکم شرع ربع وصیت یا ربع میراث مجری میشود وهرگاه دو زن شهادت دادند نصف وصیت یا میراث مجری میشود وهرگاه سه زن شهادت دادند سه ربع وصیت یا میراث مجری میشود وهرگاه چهار زن شهادت دادند تمام وصیت یا میراث مجری میشود واین امر مخصوص وصیت ومیراث است ودر سایر امور جاری نیست چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله در قتل امر بر خلاف سایر امور است که ترافع در انها است پس قسم بر مدعی قتل است واقامه شهود با منکر قتل است پس اگر پنجاه نفر قسم یاد کردند که قاتل مقتول کیست بطوریکه تفصیل ان خواهد امد انشاء الله قتل بر قاتل ثابت میشود وهرگاه مدعی علیه دو شاهد عادل اقامه کرد که او قاتل نیست او بری میشود از قتل وشهادت زن در قتل معتبر نیست چنانکه در احادیث وارد شده

وخلافی

وخلافی دران نیست مسئله در اثبات زنا چهار مرد عادل شهادتشان معتبر است
نه کمتر و نه شهادت زن چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
اقرار عقلا بر خودشان جایز است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران
نیست مسئله تصرف هر کس در چیزیکه در دست او است دلیل مالکیت اوست
تا خلاف ان معلوم شود چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله هرگاه مدعی منکر را قسم داد یا ذمه او را بری کرد بعد از ان جایز نیست
از برای او که تقاص کند از مال منکر چیزیرا واگر او را قسم نداده و ذمه او را بری
نکرده میتواند که از مال او بقدر حق خود تقاص کند اگرچه منکر خبر نشود
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله القرعة لکل امر
مشکل چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه تعارض
در اقامه بینه شود باینطور که کسی شهودی اقامه کند در نزد حاکم شرع که چیزی
مال اوست وکسی دیگر هم شهودی اقامه کند که همان چیز مال اوست پس هر کدام
که شهودشان بیشتر است قسم هم یاد میکنند وانها الزام میبرند و محکم تر انست که
شهود هم قسم یاد کنند که شهادت را بحق ادا کرده اند چنانکه در احادیث وارد
شده وبسیاری از فقها فتوی باین داده اند مسئله هرگاه چیزی در تصرف دو نفر
باشد وهر دو شهود اقامه کنند که ان چیز مال اوست وعدد شهود هم مساوی
باشد پس اگر یکی از ایشان قسم یاد کرد که انچیز مال اوست ودیگری قسم یاد نکرد

انچیز مال انکسی است که قسم یاد کرده واگر هر دو قسم یاد کردند در مدعای خود
نصف انچیز مال یکی است ونصف دیگر مال دیگری است چنانکه در احادیث وارد
شده وبسیاری از فقها فتوی باین داده اند مسئله هرگاه چیزی در تصرف دو
نفر باشد وهر دو شهودی اقامه کنند در نزد حاکم شرع که ان چیز مال اوست و
عدد شهود هم مساوی باشد وان دو نفر راضی شوند بقرعه پس قرعه باسم هر
یک بیرون امد مال مال اوست چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری
از فقها فتوی باین داده اند وجایز است که قرعه را باینطور بیندازند که قرعه
باسم هر یک بیرون اید قسم یاد کند وانچیز را ببرد چنانکه در احادیث وارد شده
وبسیاری از فقها فتوی باین داده اند مسئله هرگاه چیزی در تصرف کسی باشد
وشهودی اقامه کند که انچیز را ارث باو رسیده وکسی دیگر شهودی اقامه کند که
مورث انچیز را غصب کرده بود ان چیز مال انکسی است که شهود اقامه کرده
در غصبیت ان چیز در دست مورث چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در
ان نیست مسئله هرگاه چیزی در تصرف کسی باشد وشهودی هم اقامه کند
که ان چیز مال اوست وکسی دیگر ادعا کند که انچیز مال اوست وشهودی
هم اقامه کند که ان چیز مال اوست وشهود طرفین هم معادل ومساوی
باشند ید تصرف اقوی است وان چیز مال کسی است که متصرف است چنانکه در
احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه شهودی شهادت

دهند که فلان از فلان پنجاه تومان فی المثل میخواهد و شهود دیگر شهادت دهند
که صد تومان فی المثل میخواهد و شهود هم معادل و مساوی باشند باید قرعه
انداخت که کدام از شهود را قسم بدهند پس قرعه باسم هر طرف که بیرون آمد
ان شهود باید قسم یاد کنند که شهادت را بحق داده اند پس حکم بطرف انها
باید جاری کرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله هرگاه شهودی شهادت دادند در نزد حاکم شرع که فلان زن زن
فلان مرد است شهودی دیگر شهادت دادند که همان زن زن مرد دیگر است
و شهود هم تعادل و تساوی داشته باشند پس باید قرعه انداخت پس قرعه باسم
هر یک بیرون آمد زن از او است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از
فقها فتوی بان داده اند مسئله در تعارض شهود و تفاوت در عدد
مثل انکه کسی دو شاهد عادل بیاورد که چیزی مال او است و کسی دیگر پنج
شاهد عادل بیاورد که همان چیز مال او است جایز است که بطور صلح انچیز را
قسمت کرده در میان ان دو نفر کرده دو سهم را بان کسی دهند که دو شاهد داشته
و پنج سهم را بان کسی دهند که پنج شاهد داشته و این صلح در صورت تراضی
طرفین جایز است و اگر تراضی در میان نباشد حکم بطرف انکس باید کرد که
شهود او بیشتر است چنانکه گذشت مسئله هرگاه کسی ادعا کرد که از کسی
فی المثل هزار تومان طلبکار است و شهودی در نزد حاکم شرع اقامه کرد بر مدعای

خود و ثابت شد بر حاکم شرع که او هزار تومان طلب دارد و بعد از ان نوشته بیرون
اورد که پانصد تومان از همان شخص طلب دارد و شهودی در نزد حاکم شرع
اقامه کرد و ثابت شد طلب او بر حاکم شرع و بعد از ان تمسکی دیگر بیرون اورد
که سیصد تومان از همان شخص طلبکار است و شهودی چند اقامه کرد در نزد حاکم
شرع و ثابت کرد مدعای خود را و بعد از ان تمسکی بیرون اورد که دویست تومان
از همان شخص طلبکار است و شهودی چند اقامه کرد در نزد حاکم شرع و ثابت
کرد مدعای خود را پس مدعی علیه ادعا کرد که مبلغیکه در این تمسکات است همان
هزار تومان اول است و مدعی منکر شد که هزار تومانی که در تمسکات است همان
هزار تومان اول است پس ان هزار تومان اول را مدعی علیه باید بدهد چو اگر شکی
در ان نیست و هزار تومانیکه در تمسکات است باید مدعی قسم یاد کند که غیر از
هزار تومان اول است پس اگر قسم یاد کرد که هزار تومان تمسکات را هم میگیرد و اگر
از قسم نکول کرد حقی در مبلغ تمسکات ندارد چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی بر شخص غائبی ادعای
طلبی کرد و شهودی در نزد حاکم شرع اقامه کرد و ثابت کرد مدعای خود را پس
مال غائب را حاکم شرع میفروشد و دین او را میدهد بطلبکار او پس اگر
طلبکار او غنی است و غائب بر حجت خود باقی است که حاضر شود و اقامه
حجت خود کند و اگر طلبکار مالی ندارد باید ضامن معتبر مالداری بدهد که

اگر غائب حاضر شد و حجت خود را اقامه کرد و معلوم شد که ذمه او مشغول نبوده مال او را باو بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه کسی ادعای طلبی بر میتی کند باید اقامه شهود کند بر مدعای خود و علاوه بران قسم هم یاد کند که طلبکار است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز است تفریق شهود در مقام احتیاج چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است که فرزند با پدر خود مرافعه کند و لکن صدای خود را در حضور پدر بلند نکند که خلاف حرمت او است با خضوع و خشوع تکلم کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست

کتاب الشهادات

کتاب الشهادات

مطلب اول در تحمل شهادت و امور متعلقه بان

و دران چند مطلب است مطلب اول در تحمل شهادت و امور متعلقه بانست و دران چند مسئله است مسئله هرگاه مسلمی خواهش کند که مسلمی را در امری از امور شاهد بگیرد که در وقت احتیاج شهادت دهد و کسی دیگر نباشد که او را شاهد بگیرد واجبست بر او که متحمل شهادت شود و هرگاه دیگری یافت شود مستحبست که قبول کند چرا که احقاق حق و ابطال باطل بشهادت میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله واجبست ادای شهادت و حرامست کتمان آن در وقت احتیاج در نزد حاکم

شرع

شرع چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله واجبست که شهادت را بطوری ادا کنند در نزد حاکم شرع که احقاق حق و ابطال باطل بشود اگرچه بتغییر در الفاظ و عبارات باشد و لکن باید بطوری باشد که ناحق نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیرا که شاهد نگرفته اند و لکن مطلع شده بر امری واجب نیست بر او که ادای شهادت کند مگر آنکه اگر ادای شهادت نکند حق مسلمی ضایع شود پس واجبست بر او که ادای شهادت کند که حق مسلمی ضایع نشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله جایز است که ادای شهادت کنند هرگاه خط و مهر خود را در تمسکی بیابند و یقین کنند که خود نوشته اند و خود مهر کرده اند و هرگاه یقین نکنند بخط و مهر خود و احتمال رود که خطی شبیه نوشته اند و مهری شبیه زده اند یا مهر او را بدون اطلاع او زده اند جایز نیست که شهادت بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله شهادت دو زن بجای شهادت یک مرد است در حقوق مالیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه طفل در حال صغر مشاهده کند چیزی را و بر امری مطلع شود و در حال بلوغ ادای شهادت کند شهادت او مقبول است اگر عادل باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کافر در حال کفر متحمل شهادت شود و در حال اسلام ادای شهادت کند شهادت او مقبول است اگر عادل باشد چنانکه در احادیث

وارد

وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی مطلع باشد که کسی
مدیون کسی است و مدیون معسر و مفلس باشد و اگر شهادت دهد که او مدیون است
او را آزار و اذیت کنند نباید شهادت دهد که او مدیون است تا وقتیکه چیزی بدست
او آید که بتواند دین خود را بدهد انوقت باید شهادت دهد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست **مطلب دوم در شهادت زور و ناحق و احکام**
انست و در ان چند مسئله است **مسئله** حرامست شهادت ناحق و کسیکه بناحق
شهادت دهد او را در روز قیامت میاورند و بزبان او ... و محشور میشود با منافقین
در درک اسفل از آتش جهنم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله هرگاه شهادت بناحق در نزد حاکم شرع داده شد و حکمی صادر شد که چیزی
از کسی بکسی بدهند و بعد معلوم شد که شهادت بناحق بوده پس اگر انچیز داده
نشده اعتنائی بشهادت ایشان نباید کرد و اگر چیزی داده شده و عین ان باقی است
باید انرا گرفت و بصاحبش رد کرد و اگر انچیز تلف شده شهود ضامنند و باید از
عهده برایند هر یک بقدر سهمی خود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها
فتوی بان داده اند **مسئله** هرگاه چهار نفر شهادت دهند بر زنای محصنه کسی و
او را سنگسار کنند و بعد از ان یکی از چهار شاهد بگوید که امر بر من مشتبه شده بود
و شهادتی در زنای او ندادم باید او را حد قذف زد و ربع دیه مرجوم را باید بدهد
و هرگاه دو نفر از انها بگویند که امر بر ما مشتبه شده بود باید هر دو را حد قذف زد

ونصف

مطلب دوم در شهادت زور و ناحق و احکام ان

ونصف دیه مرجوم را باید بدهند و هرگاه سه نفر از انها بگویند که امر بر ما مشتبه شده
بود باید هر سه را حد قذف زد و سه ربع دیه مرجوم را باید بدهند و هرگاه هر چهار
نفر بگویند امر بر ما مشتبه شده بود باید حد قذف بر هر چهار جاری کرد و تمام دیه
مرجوم را باید بدهند و هرگاه هر یک بگویند که ما تعمد کردیم و بدروغ شهادت
دادیم و او زنا نکرده بود باید او را کشت و اگر هر چهار اقرار بشهادت دروغ خود
کردند هر چهار را باید بقتل رسانید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد در ان نیست **مسئله** هرگاه یکی از چهار شاهد زنای محصنه اقرار کرد
بتعمد در شهادت دروغ بعد از رجم مرجوم باید او را بقتل رسانید و ان سه نفر
دیگر باید سه ربع دیه او را بوارث او بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست **مسئله** هرگاه دو شاهد در نزد زنی شهادت دادند که شوهر او فوت
شده پس ان زن بعد از عده خود شوهر کرد و بعد از ان شوهر اول او آمد باید
ان دو شاهد را تنبیه کرد و مهریکه شوهر دویم داده از ایشان باید گرفت پس ان
زن بعد از عده بر میگردد بشوهر اول خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست **مسئله** هرگاه دو شاهد نزد زنی شهادت دادند که شوهر او او را
طلاق داده و ان زن شوهر کرد و بعد از ان شوهر اول آمد و انکار طلاق را
کرد باید ان دو شاهد را تعزیر کرد و مهریکه زن از شوهر دویم گرفته عوض بضع
او است و ایشان ضامنند و باید از عهده برایند و زن بعد از عده بر میگردد بشوهر

اول

اول خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **مسئله** هرگاه دو شاهد
شهادت دادند بر دزدی کسی و دست او را قطع کردند و بعد از ان دو شاهد گفتند امر
بر ما مشتبه شده بود و این شخص دزدی نکرده بود نصف دیه را باید بشخص مقطوع
الید بدهند و شهادت ایشان در بارهٔ شخص دوم مسموع نیست چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست **مسئله** شاهدیکه بکذب و ناحق شهادت دهد اگر غریب است
باید او را اخراج کرد که برود بشهر خود و اگر از اهل بلد است باید او را بگردانند در
کوچه و بازار و بمردم بگویند که بناحق شهادت داده و باید او را حبس کنند و بعد از
حبس رها کنند تا مردم او را بشناسند و اعتنا بقول او نکنند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست **مطلب سیوم** در شهادت باستصحاب است و در
ان چند مسئله است **مسئله** هرگاه چیزی مملوک کسی باشد و کسی مطلع باشد
مادام که انتقال انچیز را بغیری بوجه شرعی ندانسته باشد میتواند شهادت دهد که
انچیز مال انکس است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد
در ان نیست **مسئله** هرگاه کسی ملکی و خانهٔ داشته باشد در دست عیال خود و
خود سفر کند و بعد از مدتهای بسیار فوت شود و معلوم نباشد که ایا او در این عرض
مدت سفر خود ان ملک و خانه را بکسی منتقل کرده یا نه میتوان شهادت داد که ان
ملک و خانه ارث او است که بوارث او باید برسد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست **مسئله** هرگاه مالکی بگوید که غلام یا

کنیز

کنیز من گریخته و کسی ان غلام و کنیز را بشناسد و در شهری دیگر
مالک انها را بیابد و شاهد از او طلب کند انکس میتواند شهادت
دهد که غلام و کنیز مملوک او است چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست **مطلب چهارم**
در شهادت صبیان و ممالیک و نسوان است و در ان چند مسئله
است **مسئله** شهادت صبیان اگر بسن ده سالگی
رسیده اند و تمیزی دارند مجری است چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله**
شهادت صبیان در قتل مجری است چنانکه در احادیث وارد
شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **مسئله** شهادت
ممالیک مجری است و محض مملوکیت منع از شهادت ایشان
نمیکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا
باشد در ان نیست **مسئله** شهادت زنها در امری که
مردها نتوانند بر ان مطلع شوند مثل شهادت بر بکارت و عدم
ان مجری است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا
باشد در ان نیست **مسئله** شهادت قابله در اینکه ایا طفل
زنده متولد شده و بعد فوت شده یا انکه زنده متولد نشده و

مرده

مرده متولد شده مجری است چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله
شهادت سه مرد ودو زن در رجم مجری است اما شهادت
دو مرد وچهار زن در رجم مجری نیست چنانکه در احادیث
وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
شهادت دو زن ویک مرد در نکاح مجری است ولکن در طلاق
مجری نیست چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از
فقها فتوی بان داده اند مسئله بشهادت یک زن در
وصیت ومیراث ربع وصیت وربع میراث ثابت میشود و
بشهادت دو زن نصف انها وبشهادت سه زن سه ربع
انها وبشهادت چهار زن جمیع وصیت وجمیع میراث ثابت
میشود چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها
فتوی بان داده اند **مطلب پنجم** در شهادت
کسانی است که شهادت ایشان در حق دیگری مجری
وممضی است ودران چند مسئله است مسئله
شهادت زن در حق شوهرش وشهادت شوهر در حق
زنش مجری است وزوجیت مانع قبول شهادت ایشان

مطلب پنجم در شهادت کسانی است که شهادت انها در حق دیگری مجری وممضی است

نیست

نیست چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی که محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله شهادت پدر در حق
ولد وشهادت ولد در حق پدر وشهادت برادر در
حق برادر مجری است چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی در ان نیست مسئله شهادت شریک در
حق شریک مجری است مگر در چیزی که خود او از ان
بهره داشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده وبعضا
بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله شهادت
وصی مجری است در حق کسی در ادعای او بر موصی
مجری است چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در ان نیست مسئله شهادت وصی مجری
است در حق وارث خواه کبیر باشند وخواه صغیر
باشند که مال انها در دست او باشد چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی که محل اعتنا باشد
در ان نیست مسئله شهادت مهمان در حق میزبان
مجری است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
در ان نیست مسئله شهادت کسیرا که بجهت معصیتی

وخلافی

وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله شهادت مهمان در حق میزبان مجری است
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله شهادت کسی اگر بجهت
معصیتی حد زده اند هرگاه توبه کند از معصیت خود مجری است چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله شهادت اهل ذمه درباره خود ایشان و
غیر اهل ملت ایشان مجری نیست چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
شهادت اهل ذمه در وصیت مسلمی که در غربت باشد ومسلمی دیگر نباشد که اورا
شاهد قرار دهد مجری است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله شهادت کر وکسیکه گوش او نمیشنود در قتل مجری نیست چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله شهادت کور اگر حفظ
شهادت را کرده مجری است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا
باشد دران نیست مسئله شهادت کبوتر باز مجری نیست چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله شهادت خصی وکسیرا که باصطلاح
خواجه کرده اند مجری است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد
دران نیست مسئله اینجماعت مخصوصه که در احادیث وارد شده با شرائطیکه
در شهادت هست مثل امانت ودیانت وعدالت وتعدد مجری است چنانکه از
احادیث معلوم میشود وخلافی دران نیست مطلب ششم در کسانی است
که شهادت انها مجری نیست ودران چند مسئله است مسئله شهادت شریک

مطلب ششم در کسانی است که شهادت انها مجری نیست

در حق شریک در چیزیکه خود او در آنچیز شریک است مجری نیست چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی دران نیست مسئله شهادت قافله اگر دزد زده درباره دزد
مجری نیست مگر آنکه از خارج قافله شاهدی باشد پس مجری شود چنانکه در احادیث
وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله شهادت اجیر از برای
کسیکه اورا اجیر کرده مجری نیست اگرچه از برای غیر کسیکه اورا اجیر کرده مجری باشد
چنانکه بعد از مفارقت او از نزد کسیکه اورا اجیر کرده از برای او هم مجری است
چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله شهادت
ولد الزنا از برای کسی مجری نیست چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل
اعتنا باشد دران نیست مسئله شهادت مبروص ومجذوم وفالجی که مادرزاد
باشند مسموع نیست مگر آنکه این امراض عارض شده باشد چنانکه در احادیث
وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله شهادت دشمن درباره
دشمن وشهادت متهم وشهادت هر فحاشی وشهادت دزد وقمارباز واهل
نرد وشطرنج وامثال انها وشهادت شارب الخمر مجری نیست چنانکه در
احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله شهادت
فاسق مجری نیست مگر بر نفس خودش چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
دران نیست مسئله شهادت سائل بکف مسموع نیست چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مطلب هفتم در عدالت

کە در شاهد معتبر است و دران چند مسئلە است مسئلە شهادت کسیکه در
فطرت اسلام متولد شده و متجاهر بفسق نیست و کسی علانیه او را ندیده کە فسقی از
او صادر شود و دو شاهد عادل شهادت بفسق او نداده اند پس او است عادلی
کە ستر کرده عیوب و ذنوب خود را و شهادت او معتبر است اگرچه در پیش خود و
خدای خود گناه کار باشد و اگر شهادت چنین اشخاص معتبر نباشد مملکت
منتظم نخواهد شد و اثبات هیچ مدعائی در نزد حاکم شرع نخواهد شد و رفع
هیچ نزاعی نخواهد شد چرا کە غیر از معصومین حقیقی علیهم السلم جمیع مردم غیر
معصومند و چون غیر معصوم شدند بلکه مقصود در ایشان هست و یک گناهی را
مرتکب شده اند و معصوم علیه السلم شهادت این قبیل از مردم را قبول میفرمودند
و حکم الهی را بشهادت ایشان جاری میکردند و میفرمودند کە کسی مغرور
نشود کە من حکم الهی را جاری کرده ام و هر کس در میان خود و خدا حقی از
غیری بگردن او است بگردن او خواهد بود در نزد خدا اگرچه من بر خلاف آنچه
در واقع است بشهادت شهود حکم کرده باشم پس این حکم قطعهٔ از آتش جهنم است
کە از برای او جدا کرده ام چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند مسئلە مسلمانان عدولند در شهادت دادن بعض ایشان بر بعض
از برای بعض مگر آنکه کسی گناهی کرده باشد کە حدی بر او جاری شده باشد و از آن
گناه توبه نکرده باشد یا معروف باشد در میان مردم بکذب و دروغ گفتن و شهادت

زور و ناحق دادن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در
آن نیست مسئلە شاهد باید متدین و امین باشد و با بصیرت باشد در
امریکه شهادت بان میدهد و از روی یقین شهادت دهد نه از روی مظنه و
گمان و حدس و تخمین و هر صالحی و ساده لوحی ممیز نیست و نه هر ممیزی محصل
کە تحصیل علم کرده باشد در شهادت خود و بسیاری از روی مظنه و حدس
شهادت میدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد
در آن نیست مسئلە زنهائیکه در پس پرده عفت مستورند و مشهور
بستر و عفتند و اطاعت شوهران خود میکنند و در مجالس مردان حاضر
نمیشوند و تبرج جاهلیت ندارند شهادت ایشان مسموع است و در آن
اموریکه باید شهادت دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئلە جایز است شهادت دادن مردان نامحرم بر اقرار کردن زنهای نامحرم
اگر بشناسند آنها را از روی یقین بشهادت مردان محرم آنها چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئلە شهادت بر شهادت
کسیکه مانعی داشته باشد کە خود شهادت خود را اقامه کند جایز است در
غیر حدود و شهادت بر شهادت بر شهادت جایز نیست در هیچ موضعی
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئلە هرگاه دو
شاهد متحمل شهادت کسی شدند تمام شهادت او مجری میشود و هرگاه یک

شاهد متحمل شهادت کسی شد نصف شهادت او جاری میشود چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه شاهدی متحمل شهادت
شخصی شد و بعد آنشخص انکار کرد که او را حامل شهادت خود کرده باشد پس هر
کدام که عدالت بیشتر دارند و اعتماد بقول او بیشتر است باید قول او را قبول کرد و اگر
هر دو مساوی باشند اعتنائی بشهادت دویمی که متحمل شهادت است نباید کرد چنانکه در
احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی را شاهد
گرفتند بر فروختن زمینی و حدود آن زمین را بایع از برای شاهد بیان نکرد و لکن
خود شاهد حدود آن زمین را میداند یا از کسانیکه اعتماد بقول انها دارد حدود
آن زمین را معلوم میکند میتواند که شهادت دهد بفروختن آن زمین با حدود آن
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله چهار
شاهدی که در اثبات زنا معتبر است هرگاه دو نفر از ایشان تعدیل شده باشند و
دو نفر دیگر تعدیل نشده باشند و لکن متجاهر بفسق نباشند و معروف بکذب و
دروغ گفتن نباشند شهادت هر چهار معتبر است چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی در پنج نماز شبانه روزی بنماز
جماعت حاضر شد باید گمان نیک در او داشت و شهادت او را قبول کرد چنانکه در
احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه با مردم
معامله میکند و ظلم نمیکند و دروغ نمیگوید و بوعدهٔ خود وفا میکند پس عدالت

او ظاهر است

او ظاهر است و اخوت او واجبست و غیبت او حرامست چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه یکی از ورثه میت شهادت دهد که
میت مملوک خود را آزاد کرده بقدر سهمی او آن مملوک آزاد است و سهمی سایر ورثه را
آن مملوک باید از عهده بر اید تا تمام او آزاد شود و هرگاه دو نفر از ورثه شهادت
دادند که میت مملوک خود را آزاد کرده و آن دو نفر عادل اند تمام آن مملوک آزاد است
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند

کتاب الحدود

کتاب الحدود

و چند فصول فصل اول در حد زنا و امور متعلقه بانست و در ان چند مسئله است
مسئله زنا ثابت میشود بچهار مرتبه اقرار کردن از خود زانی و زانیه و بشهادت
چهار نفر مرد شاهد عادل و بشهادت سه نفر مرد و دو زن چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله توبه کردن از زنا بهتر است
از اقرار کردن بان و هرگاه زانی و زانیه توبه کنند پیش از اقرار یا پیش از شهادت
شهود توبه ایشان قبول و مسموع است در نزد خدا و خلق و رفع میشود از ایشان
حد و نباید ایشان را حد زد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله هرگاه زانی زنی ندارد اگر چه کنیز مملوکه خود باشد و
زانیه شوهری ندارد و با محارم خود هم زنا نکرده اند حد هر یک از ایشان صد تازیانه
است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله حد مملوک و مملوکه

فصل اول در حد زنا و امور متعلقه بان است

نصف

نصف حد آزاد است که پنجاه تازیانه باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله هرگاه زانی زنی دارد بعقد دائمی یا بمملوکیت که مانعی از جماع
کردن نداشته باشد زنای او زنای محصنه است و هرگاه زانیه شوهری داشته باشد
زنا دادن او زنای محصنه است و حد انها اینست که هر یک را صد تازیانه بزنند و بعد
از تازیانه زدن سنگسار کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مگر انکه بعضی جمع حدین را مخصوص مرد پیر و زن پیر گفته اند مسئله کسیکه زنی دارد
که در سفر است یا زنی دارد که مانعی دارد که با او جماع کند یا متعه و منقطعه دارد
زنای او زنای محصنه نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا
باشد در ان نیست مسئله کسیکه باکراه و جبر با زنی زنا کند باید بیک ضربت شمشیر
گردن اورا زد اگرچه محصن نباشد و هرگاه کشته نشد باید اورا بحبس انداخت تا
بمیرد و حدی بر زن مجبوره وارد نباید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
ان نیست مسئله کسیکه با یکی از محارم خودش زنا کند حد او اینست که با شمشیر
بیک ضربت سر اورا از بدن جدا کنند و اگر کشته نشد باید اورا بحبس مؤبد انداخت
تا انکه در حبس بمیرد و همچنین ان محرم اگر راضی بوده باید اورا با شمشیر کشت چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه با کنیزیکه بعض
از او مالکست و بعض ان آزاد است زنا کند بقدر یکه مالکست حد از او مرتفع است
مثل انکه اگر نصف او را مالکست نصف حد که پنجاه تازیانه است باو میزنند و اورا

اخراج بلد میکنند و ان کنیز را بقدر یکه آزاد است حد میزنند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه مرد بالغی با دختر نابالغه
زنا کند یا با زن دیوانه زنا کند بالغ را حد باید زد اگرچه محصن باشد و دختر را باندازه
که حاکم مصلحت دانست میزنند و اگر پسر نابالغی با زنی زنا کند زن را باید حد زد اگرچه
محصنه باشد و پسر را تعزیر باید کرد بقدر یکه حاکم مصلحت بداند چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه مجنونی با زن شوهر
داری زنا کند با تمکین ان زن باید ان زن را سنگسار کرد چنانکه از
احادیث معلوم میشود و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله
هرگاه شهودی شهادت دهند بر زنا دادن زنی و زنها شهادت دهند که او
باکره است حد از ان زن رفع شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله هرگاه زانی و زانیه بعد از حد خوردن باز زنا کنند تا سه دفعه باید انها را (تا زنا اظهار جنون کنند)
حد زد و رفع حد از انها نشود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله هرگاه زانی و زانیه بعد از حد خوردن باز زنا کنند تا سه دفعه باید انها را حد زد
و اگر باز زنا کنند در دفعه چهارم باید انها را کشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله هرگاه مملوک بعد از حد خوردن باز زنا کند باز اورا حد باید زد
تا هشت مرتبه و بعد او را باید کشت و قیمت او را از بیت المال بصاحبش باید داد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مگر در کشتن او در دفعه هشتم

بادر دختر هم مسئله هرگاه کسی از اهل ذمه زنا کند بمسلمه او را باید کشت اگرچه
از تو بر کشتن مسلمان شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا
باشد دران نیست مسئله هرگاه اهل ذمه عملی کنند بطور ظاهر که در شرع
اسلام از برای ان عمل حدی هست او را باید حد زد اگرچه در طریقه خود او جایز باشد
ان عمل از برای او مثل نکاح خواهر و برادر در مجوس چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست مسئله حدود تامه بر طفل نابالغ و مجنون و شخص نائم جاری
نمیشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله در بلاد کفر
حد را نباید جاری کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
در وقت شدت گرمی هوا مثل ظهر روزهای تابستان یا در وقت شدت سرما مثل
صبح روزهای زمستان نباید حد را جاری کرد چه اگر نه با آنکه محدود از شدت گرمی
هوا و سرمای ان بمیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
کسیکه اقرار کند که حدی بر او وارد امده و تصریح نکند که چه معصیتی از او صادر شده
او را حد میزنند تا آنکه خود او بگوید بس نباید زد چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله کسیکه در بین حد خوردن بگریزد او را باید
برگردانند و حد زد تا آنکه تمام حد خود را بخورد چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله کسیکه نداند معصیتی کند که حدی داشته باشد
نباید او را حد زد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله

کسیکه باشتباه عملی کند که حد داشته باشد مثل آنکه بگمان اینکه زن زن او است
وزن بگمان آنکه شوهر شوهر او است جماع کردند و بعد معلوم شد که اشتباه کرده
و زن زن او نبوده نباید حد را جاری کرد و حکم بر ایشان وارد نیامده چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه مریض زنا کند باید صبر کرد تا صحت
یابد و در حال صحت او را حد بزنند یا آنکه شاخه درختی را بعدد حدیکه باید زد
شعبه شعبه کنند و یکدفعه آن شاخه را باو بزنند بضربی که او بتواند متحمل شود
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله
هرگاه حدی بر زن حامله وارد اید باید صبر کرد تا وضع حمل او بشود و بعد از ان حد را
بر او جاری کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه
زانیه حامله زائیده باشد و یافت نشده زنیکه طفل او را شیر دهد نباید او را حد زد تا
آنکه طفل خود را شیر دهد و از شیر بگیرد و احتیاج بمادر نداشته باشد انوقت حد را
بر او جاری باید کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در
ان نیست مسئله مرد را باید ایستاده و برهنه حد زد و زن را نشسته با لباس باید
حد زد و در حضور بعضی از مؤمنین باید حد زد و کفایت میکند حضور یک مؤمن
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله
مردیرا که حد زنا بر او جاری میکنند باید سر او را تراشید و تا یکسال او را نفی بلد
کرد که در بلد خود نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی باین

داده اند مسئله مردی را اگر باید سنگسار کرد باید گودی کند که تا حقوه او یعنی تا زیر
کمر او در گودال باشد و انرا خاک بر بزنند تا زیر کمر او در زیر خاک باشد و زن باید در
گودالی باشد که تا سینه او در زیر خاک باشد و سنگهای ریزه را بر ایشان بزنند تا آنکه
از ضرب سنگ بمیرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
هرگاه کسیرا که سنگسار میکنند و خود او اقرار بموجب حد خود کرده پس بدر رود یعنی که اورا
سنگ میزنند از گودال بیرون اید و بگریزد نباید اورا برگردانند و باید واگذارد اورا
که بجای بدر برود ولکن اگر خود او اقرار نکرده و چهار شاهد شهادت داده اند بموجب
حد او باید اورا برگردانند و سنگ زد تا بمیرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی باین داده اند مسئله شهودیکه شهادت بر رجم داده اند مستحب است
که اول ایشان سنگ بزنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر
در وجوب و استحباب مسئله کسیکه حدی بر او وارد آمده مثل حدیکه بر محدود است
نباید حد را اجرای کند و سنگی بزند اگرچه حاکم شرع و سایر مردم ندانند معصیت
او را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر کراهت و عدم جواز
مسئله هرگاه زنی ادعا کند که مردی معین با او زنا کرده و آن مرد انکار کند و چهار
مرتبه اقرار کند و چهار شاهد هم در میان نباشد که اثبات شود ادعای زنای او آن زن
باید دو حد بخورد یکی حد قذف که هشتاد تازیانه است و یکی حد زنائی که اقرار کرده
که صد تازیانه است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله

هرگاه

هرگاه مردی ادعا کند که با زنی معینه زنا کرده و چهار مرتبه اقرار کند و زن انکار
کند و شهودی در میان نباشد آن مرد را دو حد باید زد یکی حد قذف و افترای او
یکی حد اقرار بزنای او و حدی بر آن زن وارد نباید چنانکه از احادیث معلوم میشود
و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه مردی کمتر از چهار مرتبه اقرار کند که با زنی معینه
زنا کرده و آن زن انکار کند یا آنکه زنی کمتر از چهار مرتبه اقرار کند که مرد معینی با او
زنا کرده و آن مرد انکار کند و شهودی در میان نباشد هریک را حد قذف باید زد که
هشتاد تازیانه است چو اگر حد قذف بیک اقرار هم وارد میاید و حد زنا بچهار مرتبه
اقرار کردن وارد میاید نه کمتر چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن
نیست مسئله هرگاه مردی یا زنی کمتر از چهار مرتبه اقرار کند که زنا کرده اند و مرد
و زن طرف مقابل را معین نکنند حدی بر هیچیک وارد نباید چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله حد را بر سر و صورت و فرج محدود نباید
زد ولکن بر تمام بدن او باید زد و سنگ را بر سر و صورت مرجوم نباید زد و بر باقی
بدن او که از گودال بیرون است باید زد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه محدود در بین حد زدن بمیرد دیه ندارد چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسیکه حد میزنند زیاده از حدیکه فرموده اند
بزنند مثل آنکه حد زنا صد تازیانه است و او صد و یک تازیانه بزنند پس آنچه را که زیاده
زده باید بهمان عدد بخود او زد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

مسئله

مسئله هرگاه کسی چند مرتبه زنا کند و بعد بحاکم شرع ثابت شود یکمرتبه باید او را
حد بزنند نه بعدد زناهای او و اگر بعد از هر زنائی بحاکم ثابت شود زنای او او را
حد باید بزنند تا سه مرتبه و در مرتبهٔ چهارم او را باید بکشند اگر مملوک نباشد و اگر
مملوک باشد در مرتبه هشتم باید او را بکشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست مسئله هرگاه کسی با یک زن چند مرتبه زنا کند و بر حاکم ثابت شود
یک حد بر او جاری میکنند و اگر با زنهای متعدده چند مرتبه زنا کرده بعدد زنهای
متعدده حدود متعدده باید بر او جاری شود چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله زن شوهرداری هرگاه شوهر
کند و شوهر دویم با او جماع کند پس اگر شوهر اول او غایب است یا آنکه نمیتواند باو
برسد و با او جماع کند باید آن زن را حد بزنند و اگر شوهر اول او حاضر است و
میتواند باو برسد و با او جماع کند آن زن را باید سنگسار کرد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه زنی در عده
خود شوهر کند و شوهر با او دخول کند پس اگر در عده طلاق رجعی شوهر
کرده باید سنگسار شود و اگر در عده طلاق غیر رجعی یا در عده وفات شوهر کرده
باید حد زد او را و از او مسموع نیست اگر ادعای جهل بمسئله کند چرا که هر زنی که
مسلمه باشد میدانند که عده دارد و اگر نمیدانند تمام جزئیات مسئله را میدانند
که مامور است که سؤال کند پس در هر صورت حد را باید بر او جاری کرد یا تازیانه

مگر در مرتبهٔ سیوم و چهارم [illegible]

یا سنگسار شدن چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده‌اند
مسئله هرگاه مملوک زنا کند یا مملوکه زنا دهد باید نصف حد که پنجاه تازیانه است
بر آنها جاری شود اگرچه محصن و محصنه باشند مگر در صورت مکرر کردن زنا و
مکرر جاری شدن حد بر آنها تا هفت یا هشت مرتبه پس در مرتبه هشتم باید آنها را
کشت یا در مرتبه نهم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در
کشتن آنها در مرتبه هشتم یا نهم مسئله ام ولد هرگاه زنا دهد حد او حد سایر
کنیزهای زانیه است که پنجاه تازیانه باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بآن داده‌اند مسئله کسیکه اراده کند که زنی را متعه کند و فراموش
کند که صیغه را جاری کند و با او دخول کند پس بیادش آید که صیغه را جاری
نکرده پس صیغه را جاری کند و استغفار کند از تعجیلی که کرده و حدی بر آنها
وارد نباید چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده‌اند
مسئله کسیکه ببیند مردی را که با زن او زنا میکند جایز است در میان خود و خدا
که هر دو را بکشد و لکن در نزد حاکم شرع تا چهار شاهد عادل شهادت
ندهند یا خود آنها اقرار نکنند ثابت نمیشود چنانکه در احادیث وارد شده و
بسیاری از فقها فتوی بآن داده‌اند مسئله هرگاه کسی معقوده داشته باشد
که دخول باو نکرده زنا کند باید او را حد زد و سر او را تراشید و از شهر خود بیرون
کرد که تا یکسال در غربت باشد بجهت زیادتی صدمه که باید باو برسد هرگاه

معقوده کسی پیش از دخول باو زنا دهد باید او را حد زدن رجم کرد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه بعضی در جمیع محدودین
این امر را جاری کرده اند و بعضی سر تراشی را مستحب دانسته اند و بعضی تراشیدن
پیش سر را گفته اند و بعضی در مرد و زن هر دو سر تراشی و اخراج بلد را قائل
شده اند و در هر صورت کسیکه معقوده غیر مدخوله دارد زنای او زنای محصنه
نیست چنانکه غیر مدخوله زنای او زنای محصنه نیست و خلافیکه محل اعتنا
باشد در آن نیست مسئله کسیکه حدهای متعدد بر او وارد آمده باشد که یکی
از آنها کشتن باشد آن حدها را پیش از کشتن باید بر او جاری کرد و بعد او را
کشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیرا که باید
رجم کرد در هر حال او را باید سنگسار کرد اگر چه در حال مرض و حیض و نفاس
باشد چرا که رجم بجهت کشتن است بخلاف کسیکه باید او را حد زد که در حال مرض
و در حال حیض و نفاس او را حد نباید زد چرا که خوف تلف در آنست و مقصود
از حد زدن کشتن نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
کسیکه در بیرون حرم موجب حدی از او صادر شد و پناه برد بحرم در حرم نباید
حد او را بر او جاری کرد ولکن امر را در مطعم و مشرب بر او تنگ باید کرد تا آنکه
خود او از حرم بیرون رود و در خارج حرم حد بر او جاری کنند و اگر موجب حد را
در حرم بجا آورد باید در حرم حد را جاری کنند بجهت آنکه هتک حرمت حرم را

کرده اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مرجوم را
باید غسل داد اگر خود او پیش از رجم غسل نکرده و نماز بر او گذارد و او را در
قبرستان مسلمین دفن کرد بتعجیل چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن
نیست مسئله در حضور طایفه از مؤمنین باید حد را جاری کرد و کفایت میکند
حضور یکنفر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
هرگاه یکی از چهار شاهد شوهر زانیه باشد شهادت او مسموع است اگر عادل
باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
هرگاه حدود الهی در نزد حاکم شرع موجبات ثابت شد آن حدود را جاری میکند
مثل حد زنا و رجم و امثال آن ولکن حدودیکه در حقوق مردم باید جاری شود
مثل حد قذف و افترا پس اگر صاحب حق و کسیکه افترا بر او بسته اند مطالبه
کرد از حاکم شرع که حد را جاری کند جاری میکند و اگر مطالبه نکرد حاکم بمحض
ثبوت افترا در نزد او حد را جاری نمیکند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه با انگشت خود ازاله بکارت باکره آزادی را
کرد یا بآلتی دیگر مثل انگشت باید مهر المثل او را بدهد چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه با انگشت و
امثال آن ازاله بکارت کنیزی را کرد باید ده یک قیمت آن کنیز را بمالک او بدهد
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند و بعضی بتمام قیمت

قیمت او و در دو حالت قائل شده اند و در هر صورت کسیکه ازالهٔ بکارت را کرده
اگرچه زن باشد باید تعزیر شود اگرچه ازالهٔ بکارت کنیز را کرده باشد و تعزیر
او از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه بقدریکه حاکم مصلحت داند چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه کنیز خود را تزویج
کرده از برای کسی اگرچه از برای مملوک خود باشد و خود او با آن کنیز زنا کند حد
تمام باید بر او جاری شود یعنی هرگاه آن کنیز مدخولهٔ شوهر خود بوده و مالک او با او
زنا کرده باید او را رجم کرد و اگر غیر مدخولهٔ شوهر بوده باید او را حد زد صد
تازیانه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی
در عدهٔ رجعیهٔ مطلقهٔ خود زنا کند یا مطلقهٔ رجعیه در عدهٔ خود زنا دهد باید
رجم کرد ایشان را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در
آن نیست مسئله حد زنای در عدهٔ غیر رجعیه جلد است نه رجم چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مملوکی که زنی دارد و
او را آزاد کنند پس زنا کند پس اگر بعد از آزادی با زن خود جماع کرده و بعد زنا
کرده باید رجم کرد او را و اگر بعد از آزادی جماع با زن خود نکرده و زنا کرده باید
حد زد او را چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله
کسیکه با کنیز زن خود بدون اذن او زنا کند یا با کافره زنا کند پس اگر زن او مدخولهٔ
او بوده و بعد زنا کرده باید او را رجم کرد و اگر زن او مدخوله نبوده باید او را

حد زد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست
مسئله کسیکه با مکاتبهٔ خود زنا کند پس اگر مکاتبه از مال الکتابه خود هیچ
نداده حدی بر مالک جاری نشود و اگر بقدر ربع مال الکتابه خود را داده باید
حد بر او جاری شود اگر غیر محصن است و اگر محصن است باید رجم شود چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه
کنیز مزوجه تمکین مالک خود را کرده در زنای با او باید حد را بر او جاری کرد
و هرگاه ادعای اجبار کند از او مسموع است و حد را نباید بر او جاری کرد چرا که
تدرء الحدود بالشبهات چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست
مسئله کسیکه کنیزی را بر سر زن مسلمهٔ خود تزویج کند بدون اذن و امضای
آن زن یا زن یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه را بدون اذن و امضای زن مسلمهٔ خود
تزویج کند و بدون اذن آن زن با آنها جماع کند و بداند که بدون اذن و امضای
زن خود جایز نیست از برای او که کنیزی یا ذمیه را تزویج کند باید او را ثمن حد
زد که دوازده و نصف تازیانه باشد و نصف تازیانه را باین طور باید زد که وسط
تازیانه را بدست بگیرند و بزنند و در میان او و کنیز و ذمیه باید تفریق کرد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله
کسیکه در زمان شریفی مثل ماه رمضان زنا کند یا در مکان شریفی مثل مشاهد
مشرفه یا مکهٔ معظمه یا در مسجدی علاوه بر حدودی که قرار داده شده باید او را

صد مرتبه زد پس اگر حد او قتل است و اول پیش از قتل باید زد و اگر حد او قتل نیست
بعد از حد زدن باید صد مرتبه زد چرا که حضرت امیر صلوات الله علیه و آله شارب
الخمری که در ماه رمضان شرب کرده بود هشتاد تازیانه زدند و او را در شب حبس کردند
و روز دیگر بیست تازیانه زدند بجهت هتک حرمت ماه رمضان چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه بیابند دو مرد مجرد برهنه را
زیر یک لحاف بدون ضرورتی و علاوه از سرمی هوا و نداشتن جامه که هر یک خود را
بپوشانند باید هر یک را تعزیر کرد از زدن سی تازیانه هر یک تا نود و نه تازیانه
بقدریکه حاکم مصلحت بداند و اگر دخولی از آنها معلوم شد بر حاکم باید حد تمام
بر آنها جاری کرد از جلد و رجم چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بآن داده اند فصل دویم در لواط و حد آن و امور متعلقه بآن است و در آن
چند مسئله است مسئله لواط ثابت میشود بچهار مرتبه اقرار کردن از فاعل
یا مفعول چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه
کمتر از چهار مرتبه اقرار کردند ثابت نمیشود و حکم هم در آن نیست چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند و بعضی تعزیر را لازم دانسته اند
و در احادیث نیست مسئله هرگاه اقراری در میان نباشد ثابت میشود لواط بشهادت
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله شهادت چهار
شاهد عادل را در اثبات لواط معتبر دانسته اند نه شهادت زنان را و خلافی در آن نیست

یا بیابند دو زن برهنه را در زیر یک لحاف یا بیابند مردی و زنی برهنه را اگر زن و شوهر نباشند در زیر یک لحاف ع

فصل دویم در لواط و حد آن

مسئله

مسئله هرگاه فاعل و مفعول بالغ و عاقل و مختار باشند و دخول در دبر شده حد
ایشان قتل است بطوریکه خواهد آمد و مساوی است در این حکم محصن و غیر محصن
و آزاد و مملوک چنانکه در اخبار بسیار وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست
و احادیثی که بظاهر بر خلاف این حکم وارد شده محمول بر تقیه و غیر آنست مسئله طور
کشتن لاطی و ملوط اینست که آنها را سنگسار کنند بطوریکه گذشت تا کشته شوند
یا آنکه دست و پای آنها را ببندند و از کوه بلند یا عمارت بلندی بیندازند تا کشته
شوند یا آنکه آنها را زنده بآتش بسوزانند تا سوخته شوند یا آنکه دیواری بر روی
آنها خراب کنند تا در زیر آن بمیرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن
نیست مگر آنکه خراب کردن دیوار را بعضی ذکر نکرده اند مسئله هرگاه آنها را
کشتند مستحب است که بدن آنها را بآتش بسوزانند چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه مرد بالغی با پسر صغیر یا دیوانه لواط کند
و دخول کند آن مرد را باید کشت بطوریکه گذشت و آن پسر را باید تعزیر کرد و زد
بقدریکه حاکم صلاح داند باندازه تحمل و قوت و ضعف آن و اگر دیوانه باشد بطوری
که بمرتبه آزردن او رسد او را هم باید تنبیه کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست مسئله هرگاه مالکی با غلام مملوک خود لواط کند باید او را کشت و
اگر مملوک او صغیر است باید بقدر قوه و ضعف او او را زد و اگر کبیر است باید
او را کشت مگر آنکه ادعای اجبار کند که مالک او با کراه و اجبار با او لواط کرده پس

بحکم

بحکم ادرؤا الحدود بالشبهات او را نباید کشت چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله هرگاه ملوطی ادعای اجبار و اکراه کند که درباره او
احتمال رود او را نباید کشت چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران
نیست مسئله هرگاه کافری با طفل مسلمانی لواط کند باید او را کشت اگرچه دخول
باو نکرده باشد و تفخیذ کرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه کافری با کافری لواط کند جایز است که
انها را بکشند یا انها را باهل دین انها تسلیم کنند تا خودشان بطریقه خودشان
حد بر انها جاری کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در او نیست مسئله
کسیکه دخول نکند و تفخیذ کند با پسری یا مردی یا در میان الیتین او بدون دخول
آلت خود را بمالد باید او را حد زد بصد تازیانه چنانکه در احادیث وارد شده و
بسیاری از فقها فتوی بان داده اند و بعضی کشتن را لازم دانسته اند مسئله کسیکه
ببوسد پسری را از روی شهوت باید او را حد زد صد تازیانه چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مگر انکه بعضی بتعزیر او قائل شده اند فصل
سیوم در سحق و امور متعلقه بانست و دران چند مسئله است مسئله
ثابت میشود سحق چنانکه لواط ثابت میشد بجهة عموم منزله کرد در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه دو زن با یکدیگر مساحقه کنند یعنی
هر یک فرج خود را بفرج دیگری بمالد و ان دو زن شوهر نداشته باشند حد

فصل سیوم در سحق

انها

حد انها حد زنا است و هر یک را صد تازیانه باید زد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه دو زن شوهردار مساحقه
کنند باید انها را زنده باتش سوزانید تا سوخته شوند و بمیرند و هرگاه یکی از انها
شوهر دارد همان را باید سوزانید یا سنگسار کرد و دیگری را حد زد صد تازیانه چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه دو زن
برهنه را در زیر یک لحاف بیابند بدون ضرورتی و منع در برهنگی انها باید انها را نهی کرد
که این کار را ترک کنند و هرگاه بعد از نهی ترک نکنند در دفعه دویم باید هر یک از انها را
صد تازیانه زد و اگر بعد از حد باز ترک نکنند در دفعه سیوم باید انها را کشت چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مگر انکه بعضی کشتن را در دفعه چهارم
گفته اند بجهت احادیث دیگر مسئله هرگاه زنیکه شوهر او با او جماع کرده بدون انکه
منی بکند برود با دختر بکری مساحقه کنند و نطفه شوهر او از فرج او منتقل شود بفرج دختر
و حامله شود پس ان زن مهر ان دختر را باید بدهد چرا که چون طفل متولد شود بکارت
او زایل شود پس ان زن را باید سنگسار کرد چرا که محصنه بوده و چون طفل متولد شد
او را باید بپدر او داد که صاحب نطفه است و دختر را بعد از وضع حمل او باید صد
تازیانه زد چرا که محصنه نبوده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا
باشد دران نیست فصل چهارم در حد قیادت است و دران سه مسئله است
مسئله کسیکه در میان دو نفر تالیف کند که زنا کنند ملعون است بزبان رسول خدا

فصل چهارم در قیادت

صلی

صلی الله علیه وآله چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله قواد
کسیست که در میان مردان وزنان واطفال تالیف میکند از برای زنا ولواط ومساحقه
وخلافی دران نیست مسئله حد قواد سه ربع حد زانی است که هفتاد وپنج تازیانه باشد
وبعد از حد زدن باید او را اخراج بلد کرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
دران نیست **فصل پنجم** در حد قذف وافترا است ودران چند مسئله است مسئله
حرام است افترا بستن مطلقا خصوص افترا بر مؤمنین ان الذین یؤذون المؤمنین
والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله کسیکه محصن ومحصنه را نسبت
بزنا دهد جمیع عبادات او فاسد شود ودر روز قیامت هفتاد هزار ملک او را تازیانه
زنند از پیش رو وپشت سر وبعد امر میشود که او را بجهنم برند چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه نسبت زنا ولواط بمسلمی دهد باید او را
هشتاد تازیانه زد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله
هرگاه یکنفر یا دو نفر یا سه نفر با چشم خود ببینند کالمیل فی المکحلة که کسی زنا میکند
وبگویند که فلان زنا کرد حد هر یک از اینها هشتاد تازیانه است چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی دران نیست مسئله حد قذف وافترای بزنا ولواط هشتاد تازیانه است
اگرچه کسیکه افترا بسته مملوک باشد چونکه در حق الناس تمام حق را باید از برای مستحق
بجا آورد ولکن در حقوق الهی مملوک را نصف حد آزاد باید زد چنانکه در احادیث وارد

فصل پنجم در حد قذف

شده

شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه بمسلم عاقل بالغ باستر وعفاف نسبت زنا و
لواط دهد باید تمام حد را بر او جاری کرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست
مسئله کسیکه نسبت زنا ولواط بکافری یا مجنونی یا طفلی یا کسیکه مشهور است بزنا و
لواط دهد او را حد تمام نباید زد ولکن بقدریکه حاکم مصلحت داند میزند کمتر از هشتاد
تازیانه چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه پدر کسی قذف
کرد او را بزنا نباید پدر را حد تمام زد ولکن کمتر از هشتاد تازیانه بقدریکه حاکم صلاح
داند میزند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه پدر فرزند
خود بگوید یا ابن الزانیه ومادر او مرده باشد پدر را نباید حد تمام زد بجهت مطالبه فرزند
او ولکن کمتر از هشتاد تازیانه بقدریکه حاکم صلاح داند میزند چنانکه از احادیث
معلوم میشود وخلافی دران نیست مسئله هرگاه پدر فرزند خود بگوید یا ابن الزانیه
ومادر او زنده باشد ومادر او مطالبه کند از حاکم که شوهر او را حد زند تمام حد را
بر او جاری کند وهمچنین هرگاه از برای مادر فرزندی باشد از غیر شوهریکه قذف کرده
یا اقاربی داشته باشد که ایشان مطالبه کنند از حاکم که شوهر قذف کننده را حد بزند
تمام حد را بر او جاری میکند چونکه ایشان ولی میت‌اند ومیتوانند مطالبه کنند از حاکم
که حد را جاری کند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه
فرزند قذف کند پدر یا مادر خود را ونسبت زنا بیکی از ایشان دهد تمام حد را بر او
جاری باید کرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله هرگاه شخصی

جاهل

جماعتی را قذف کند و نسبت بزنا دهد و هر یک را نسبت بزنا دهد جدا جدا حدّ
تامه متعدده بر او جاری شود نزد مطالبه و هرگاه جماعتی را بیک قول نسبت بزنا دهد
یک حد تام بر او جاری شود اگر آن جماعت یکدفعه مجتمعاً از حاکم مطالبه کنند و
هرگاه هر یک جداگانه مطالبه کنند حدود تامه متعدده بعدد مطالبه کنندگان
باید بر او جاری شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در
آن نیست مسئله حد قذف و افترای بزنا یا لواط بارث میرسد بورثه نسبی
مقذوف اگر خود مقذوف عفو یا استیفای حق خود نکرده باشد پس هر یک از
ورثه نسبی میتوانند از حاکم شرع مطالبه کنند که مفتری را حد بزند و هرگاه بعضی
عفو کنند مفتری را و بعضی عفو نکنند میتوانند مطالبه کنند که حاکم شرع
تمام حد را بر مفتری جاری کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله زوج و زوجه و سایر ورثه سببی ارث مطالبه حد قذف بایشان نمیرسد
مگر امام علیه السلام که اگر بخواهد حد را جاری میکند و اگر بخواهد عفو میکند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مفتری را با لباس باید حد زد
و نباید او را مانند زانی عریان کرد و بان شدتی که زانی را باید زد قاذف را نباید بان شدت
زد و باید زدن او بضربی متوسط باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
آن نیست مسئله هرگاه کسی نعوذ بالله سب کند و بد بگوید بیکی از پیغمبران و ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باید او را کشت اگر چه او کافر باشد و کسیکه

شنید

شنید دشنام او را باید او را بکشد و لازم نیست که او را امر اضعه ببرد نزد حاکم شرع که
حاکم او را بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه شخص مسلمانی
که بگوید من نمیدانم که محمد صلی الله علیه و آله صادق بوده یا نه باید او را کشت و
کسیکه بشنود از او که میگوید نمیدانم پیغمبر صلی الله علیه و آله راستگو بوده یا
نه او را بکشد خون او مباح است و مسلمان واقعی نیست چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه ادعای پیغمبری کند بعد از پیغمبر
آخر الزمان صلوات الله علیه و آله یا پیغمبری را بعد از او از برای غیری ادعا کند پس هرکس
چنین ادعائی را از کسی بشنود باید او را بکشد و نباید از او طلب کند دلیلی از برای
ادعای او چه اگر دلیلی ظاهرتر و واضحتر و محکمتر در باطل بودن ادعای خود او
نیست که ادعای نبوت کرده بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و کسیکه
دلیلی از او طلب کند همان طلب دلیل او دلیلست که در مسلمانی بر بصیرت نبوده یا مطلقاً
مسلمان نیست چنانکه از ضروریات دین و مذهب معلوم میشود علاوه بر اخباری
که وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله ساحر را باید کشت اگر ثابت شود ولی اگر
مسلمان باشد و لکن اگر ساحری غیر مسلمان باشد باید او را تعزیر کرد چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله مکروه است که طفل و مملوک را
بیش از پنج یا شش یا ده تازیانه بجهت تادیب بزنند چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در آن نیست مگر آنکه بعضی حرام دانسته اند زیاده از ده تازیانه را مسئله

که محل اعتنا باشد

کسی

کسیکه غلام وکنیز مملوک خود را نسبت بزنا دهد باید او را تعزیر کرد و تمام حد را
بر او جاری نباید کرد چنانکه هر کس قذف کند مملوک و مملوکه را باید او را تعزیر کرد و
نباید حد تمام زد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد در ان
نیست مسئله هر کس که مثل واجبی را ترک کند یا حرامی را مرتکب شود که حد مخصوصے
در ان نباشد باید او را تعزیر کرد بقدریکه حاکم صلاح داند نظر بقوت بدن و
ضعف بدن ان شخص چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست فصل
ششم در حد شرب خمر و مسکر و امور متعلقه باینست و در ان چند مسئله است مسئله
حد شرب خمر و هر شراب مست کننده هشتاد تازیانه است چنانکه در احادیث وارد
شده وخلافی در ان نیست مسئله شراب مسکر را از انکور و خرما و مویز و کندم و
جو و ذره و عسل میسازند و همچنین از هر چه بسازند چون مست کننده شد حرام
میشود وحد شرب خمر بشارب ان تعلق میکیرد باشرائطیکه ذکر میشود چنانکه
در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله حد شرب مسکر تعلق میکیرد
بهر شخص بالغ عاقل که مجنون نباشد و بداند که ان حرامست و باختیار و تعمد شرب
کند اکرچه یک قطره باشد یا ممزوج بچیزے کند که مست نکند اکرچه اشامنده
زن باشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله تمام حد وارد
میشود بر شارب الخمر اکرچه شارب مملوک باشد چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست واحادیثیکه دلالت بر نصف حد دارد محمول

فصل ششم در حد شرب خمر و مسکر و امور متعلقه باینست

بر تقیه است مسئله کسیکه از روی خطا مسکری را اشامید مثل انکه بکمان شربت قند
یا سکنجبین یا سایر اشربه طیبه اشامید یا انکه او را فریب دادند و در اغذیه و اشربه
طیبه ممزوج کردند یا باجبار بحلق او ریختند یا او را ترسانیدند که اکر نخورد اذیت
خواهد دید که طاقت ان نداشته باشد حد از او ساقط میشود و نباید او را حد زد
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله مجنون و طفل صغیر
غیر ممیز را نباید حد زد هر کاه شراب بخورند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی
در ان نیست مسئله کسیکه بعد از شرب توبه کند حد از او ساقط شود و نباید
او را حد زد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله ثابت
میشود شرب مسکر بشهادت دو مرد عادل چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی در ان نیست مسئله ثابت میشود شرب مسکر از اقرار خود شارب دو
مرتبه اکر شارب مکلف و ازاد باشد و او را اجبار باقرار نکنند چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله شارب مسکر را باید عریان کرد مکر
عورت او را در وقت حد زدن و بر صورت و فرج او نباید زد و بر کتف و پشت و
سایر بدن او باید زد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله
در حال مستی نباید او را حد زد تا انکه مستی از او زایل شود چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله هر کاه دو دفعه شرب مسکر کرد و بعد
از هر دفعه حد بر او جاری شد و باز ترک نکرد و در دفعه سیوم شرب کرد باید

اورا کشت چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی که محل اعتنا باشد دران نیست
مسئله هرگاه کسی مکرر شرب مسکر کرد وبعد از هر شربی حدی براو جاری شد
بیش از یکحد نباید براو جاری شود واز برای هر شربی حدی نباید جاری کرد چنانکه از
احادیث معلوم میشود وخلافی دران نیست مسئله هرگاه یکمرد عادلی شهادت
داد که شخصی شرب کرده وعادل دیگر شهادت داد که او مسکر برا قی کرده پس اگر
احتمال نرود که باجبار باو خورانده اند حد را باید براو جاری کرد چرا که تا نخورد
قی نمیکند ولکن بمحض قی کردن نمیتوان حد را جاری کرد باحتمال آنکه ندانسته خورده
یا اورا اجبار کرده اند چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد
دران نیست مسئله هرگاه شخصی شرب مسکر کند وحلال داند شرب آنرا
پس حاکم شرع اورا امر باید بکند که توبه کند از حلال دانستن پس اگر توبه کرد
باید اورا حد زد واگر توبه نکرد باید اورا کشت چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست مگر آنکه بعضی حکم مرتد را براو جاری کرده اند ودر مرتد
فطری ومرتد ملی چنانکه فرقست در اینجا فرق گذارده اند وبعضی در خمر اینحکم را
جاری کرده اند ودر سایر مسکرات جاری نکرده اند مسئله کسیکه مسکر را بفروشد
وفروختن آنرا حلال داند باید حاکم شرع اورا امر کند بتوبه کردن از حلال
دانستن مسکر فروختن از برای خوردن پس اگر توبه کرد از او قبول میشود واگر
توبه نکرد اورا باید کشت چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی دران نیست

مگر

مگر آنکه بعضی حکم مرتد را براو جاری کرده اند وبعضی حکم را مخصوص بیع خمر دانسته اند
نه سایر مسکرات چنانکه در احادیث وارد شده مسئله سابقه گذشت وبعضی بتعزیر
قائل شده اند در سایر مسکرات مسئله هرگاه یکی از اهل ذمه علانیه شرب کند باید
اورا حد زد اما در اندرون خانه خود خود دانند چنانکه در احادیث وارد شده
وخلافی دران نیست **فصل هفتم** در حد دزدی وامور متعلقه بآنست ودر
ان چند مسئله است مسئله دزدی را که دست اورا باید برید باید بالغ وعاقل
ومختار باشد وبداند که دزدی حرامست وبداند که حدی از برای آن هست وباید
شبهه در دزدی او نباشد مثل آنکه بخیال اینکه مال اوست برداشته مال خود او
وباید پدر نباشد که مال اولاد خود را دزدیده باشد وباید که قفل را گشوده باشد
یا در را گشوده باشد یا دیواری وسقفی را سوراخ کرده باشد یا نقبی کنده باشد بدون
اطلاع صاحب مال ومال را مخفی برده باشد پس هرگاه طفلی یا مجنونی یا مجبوری
یا جاهلی بحرمت یا جاهلی بحد دزدی یا از راه شبهه یا پدری مال فرزند خود را دزدیده
باشد یا حرزی را نشکسته باشد مثل آنکه از حمامی ومسجدی وامثال اینها چیزی برده باشد
یا بطور خفا نبرده باشد بلکه علانیه چیزی را از کسی بزور گرفته وبرده باشد نباید دست
اورا برید وحکمی دیگر از برای اوست چنانکه تفصیل آن خواهد آمد انشاء الله تعالی
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله ثابت
میشود دزدی دزدیکه باید دست اورا برید بشهادت دادن دو شاهد عادل در

فصل هفتم در حد دزدی

نزد

نزد حاکم شرع یا دو دفعه اقرار کردن خود دزد در نزد حاکم شرع مگر آنکه دزد
مملوک باشد پس اقرار او معتبر نیست و بید و شاهد عادل دزدی او ثابت میشود چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه دزدی یکدفعه اقرار کرد
و بعد از اقرار انکار کرد که دزدی کرده مالی را که اقرار کرده که برده باید بدهد و
لکن دست او را نباید برید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
دزد یکه دو دفعه اقرار کرد که دزدی کرده یا دو شاهد عادل شهادت دادند که دزدی
کرده باید مالی را که برده بدهد و دست او را حاکم شرع باید قطع کند اگرچه صاحب
مال راضی به بریدن دست او نشود و اگرچه مالی را که دزدیده برا و حلال کند چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه دزدی
پیش از آنکه دزدی او بر حاکم شرع ثابت شود توبه کند توبه او مقبول و مسموع است
و دست او را نباید برید و لکن مالی را که برده باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه دزدی دزدی او در نزد حاکم
شرع ثابت شد چهار انگشت از دست راست او را از بند آخر از کف دست او می برند و کف
دست او را با انگشت بزرگ او باقی میگذارند و اگر بعد از قطع دست باز دزدی
کرد و در نزد حاکم شرع ثابت شد پای چپ او را از مفصل آن قطع میکنند و پاشنه
پای چپ را نباید قطع کنند تا با پاشنه پای خود راه رود و اگر بعد از بریدن پای چپ
باز دزدی کرد و در نزد حاکم شرع ثابت شد او را باید بحبس ابد انداخت و نفقه و کسوه او را

از بیت

از بیت المال بدهد اگر فقیر باشد و اگر در مجلس هم دزدی کرد و ثابت شد او را میکشند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله دزد را اگر باید مقطوع
کرد فرقی نمیکند که مرد باشد یا زن یا مملوک باشد یا آزاد یا کافر باشد یا مسلم اگرچه
مسلم مال اهل ذمه را دزدیده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله زن و شوهر هر یک مال دیگری را اگر بدزدند پس اگر آن مال در صندوق یا مکان مقفلی
بوده و قفل را شکسته و برده اند باید مقطوع شوند و اگر مال در میان منزل ایشان بوده
که هر یک داخل آن منزل میشدند خیانت کرده اند نباید مقطوع شوند و باید از عهده آن
مال برآیند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله اهل یک خانه
که همگی داخل آن خانه میشوند هرگاه بعضی مال بعضی را بدزدند پس اگر آن مال در میان
صندوق مقفلی و مکانی با در و بند و مقفل بوده و قفل یا در را شکسته اند یا دیوار را
سوراخ کرده اند و مال را برده اند باید مقطوع شوند و اگر از میان خانه دزدیده اند
باید از عهده برآیند و نباید مقطوع شوند و اگر محتاج بتادیب شوند باید تعزیر شوند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه پدر مال فرزند
خود را بدزدد نباید مقطوع شود اگرچه قفل و در را شکسته باشد و مال محرز
فرزند خود را دزدیده باشد و باید از عهده آن مال برآید و لکن اگر فرزند مال پدر
خود را دزدیده باشد پس اگر حرز را شکسته و مال را از حرز برده باید مقطوع گردد
و اگر از میان خانه برده و مال محرز نبوده نباید مقطوع شود و باید از عهده مال برآید

چنانکه

چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مملوک مال مالک
خود را بدزدد نباید مقطوع شود و اگر مال غیر مالک خود را بدزدد باید مقطوع
شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه اجیر یا مهمان مال
صاحب خانه را بدزدند پس اگر از مالی دزدیده اند که صاحب خانه ایمن بوده که از ایشان نبرند
و با وجود اطمینان او برده اند نباید مقطوع شوند و باید از عهده مال برایند و اگر
از مالی برده اند که صاحب خانه ایشان را امین بر ان ندانسته مثل انکه مال را از مکانیکه در
ان راه نداشته اند برده اند باید مقطوع شوند علاوه بر عهده مال چنانکه از احادیث
معلوم میشود و خلافی در ان نیست مگر انکه در بعضی از اقوال ترانی خلاف میشود
مسئله هرگاه شریک از مال الشرکه چیزیرا بدزدد نباید مقطوع کرد اگر چه بقدر
نصاب باشد چون اگر حرزیرا شکسته و باید از عهده برآید چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه طفل صغیر دزدی کند در دفعه
اول و دویم باید اغماض کرد پس اگر در دفعه سیوم دزدی اغماض کرد باید سر انگشتان
او را زخم کرد که خون بیرون آید پس اگر نرسید و باز دزدی کرد بند اول انگشتان او را
میبرند و اگر باز نرسید و دزدی کرد بند دویم انگشتان او را هم قطع میکنند و اگر باز
نرسید و دزدی کرد بند سیوم انگشتان او را قطع میکنند مثل دزد بالغ چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله نصابی که کمتر از ان
اگر دزدید نباید قطع کرد ربع دینار است که ربع یکمثقال شرعی که هیجده نخود است

از عین

از عین طلای مسکوک بسکه که در میان مردم متداول است یا قیمت انچیز معادل ربع
مثقال طلای مسکوک باشد پس اگر کمتر از ربع دینار است عینا یا قیمتا نباید دست
دزد را برید و باید از عهده برآید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مگر انکه بعضی خمس دینار را اعتبار کرده اند و بعضی یکدینار تمام مسئله هر مکانی
که متعارف است که مردم داخل ان میشوند مثل حمامها و مسجدها و امثال انها که حرزی
نیست که کسی داخل ان نشود هرگاه دزدی در انها چیزیرا ببرد نباید مقطوع شود چون
که حرزیرا نشکسته و باید از عهده برآید مگر در میان اینقبیل مکانها صندوق مقفلی
باشد و دزد حرزیرا بشکند و چیزی ببرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه
محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله مقصود از حرزیکه اگر دزد از انجا چیزیرا ببرد باید
مقطوع شود هر مکانیست که بتصرف کسی باشد که غیر انکس بدون اذن او داخل
ان نشود یعنی حرام باشد داخل شدن در انمکان مگر باذن انکسیکه متصرف است یا
چیزی باشد مانند صندوقی در تصرف کسیکه بر غیر انکس حرام باشد که بدون اذن
او چیزیرا از ان بردارند اگر چه قفلی هم بر ان نباشد چنانکه از احادیث معلوم میشود
و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه دزدی ثمریرا از درختی دزدید
که ان درخت در مکان محروزی مغروس نیست نباید ان دزد مقطوع شود و باید از
عهده برآید و لکن اگر ثمر را چیده اند یا زرع را درو کرده اند و در مکان محروزی انبار
کرده اند یا در خرمن گذارده اند و دزد از انبار و خرمن دزدید باید مقطوع شود علاوه

[illegible]

برغرامت

بر غرامت چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
در سالهای قحط و تنگی هرگاه چیزی خوردنی را دزد دزدید نباید مقطوع کردد و
باید از عهده براید و لکن اگر غیر ماکولی را دزدید باید مقطوع کردد علاوه بر غرامت
چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه دزد
مملوک کسی را بدزدد باید مقطوع شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه
محل اعتنا باشد در ان نیست مگر انکه بعضی مملوک صغیر را اعتبار کرده اند مسئله
هرگاه دزدی ازادی را دزدید و بعنوان بندگی فروخت باید مقطوع کردد چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مگر انکه بعضی صغیر را
اعتبار کرده اند نه کبیر را مسئله کسیکه زن ازاد خود را بفروشد باید مقطوع شود
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کفن دزد
باید مقطوع شود چرا که حرمت میت مانند حرمت حی است و دزد هتک حرمت او را
کرده که نبش قبر او را کرده و کفن او را برده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مگر در شرط حد نصاب کفن قیمت مسئله کسیکه نبش قبری کند و کفن را نبرد باید تعزیر
شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مملوکی اقرار
بدزدی کرد از او مسموع نیست چرا که اقرار او اقرار در حق غیر او است که مالک او باشد
پس نباید مقطوع شود لکن اگر دو شاهد عادل شهادت بدزدی او دادند باید مقطوع
شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله اقرار طفل صغیر

و مجنون اعتباری ندارد و اعتبار بشهادت دو شاهد عادل است در باره ایشان چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در او نیست مسئله اقرار شخص بالغ عاقل ازاد در
اجبار و خوف اعتباری ندارد مگر انکه بعد از اجبار و تخویف مال دزدیده را بعینه حاضر
کند پس مال را بمالک ان باید داد و او را مقطوع کرد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست مگر انکه احتمال راه یابد که شاید مالی را که حاضر کرده از کسی
خریده باشد یا در نزد او سپرده باشند پس نباید مقطوع شود مسئله هرگاه
دزدی مکرر دزدی کرده باشد و بعد ثابت شود دزدی او یک قطع باید بر او واقع
شود نه از برای هر دزدی قطع بخصوص و لکن اگر دزدی او ثابت شد و او را مقطوع
کردند و بعد از قطع باز دزدی کرد قطعی دیگر بر او واقع شود بعد از ثبوت
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله
هرگاه دست راست یا دست چپ یا هر دو دست دزد شل باشد در هر صورت
انگشتان دست راست او را باید قطع کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه
محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه باشتباه دست چپ دزد را بریدند دست
راست او را نباید برید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه دست چپ شخصی را در قصاص بریده باشند و بعد از ان دزدی کند واجب نیست
که دست راست او را قطع کنند تا بی دست بخورد و بیاشامد و خود را بشوید
چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقها فتوی بان داده اند و بعضی گفته اند

که پای چپ او را باید برید و سند او معلوم نیست مسئله هرگاه بریدن عضوی
سرایت کند و عضو دیگر را فاسد کند یا سرایت کند بحدیکه او تلف شود دیه از برای
او نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
هرگاه جماعت متعدده باهم دزدی کنند پس اگر انچیز را که دزدیده اند بقدر نصاب
نسبت بهمه هست یعنی هر یک بقدر ربع دینار و بیشتر برده اند همه باید مقطوع
شوند واگر همه بقدر ربع دینار برده اند نباید مقطوع شوند چنانکه از احادیث
معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه دزدی مکرر دزدی
کرد و بعد از ان شهودی شهادت دادند که مکرر دزدی کرده یک قطع باو وارد میشود
نه بیشتر و هرگاه شهود شهادت دادند که دزدی کرده و حاکم دست راست او را
برید و بعد از بریدن دست راستش و باز شهادت دادند که دزدی دیگر هم کرده پای
چپ او را هم قطع میکنند و اگر بعد از قطع پای او باز شهادت دادند که در دفعه
سیوم هم دزدی کرده او را حبس مؤبد میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و
بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله مقطوع کردن سارق موقوفست
بمرافعه مالک نزد حاکم شرع پس اگر مالک بمرافعه نرفت نزد حاکم شرع
وخود حاکم شرع مطلع شد بدزدی او مثل انکه خود دزد دو مرتبه اقرار کرد
که دزدی کرده یا شهود بدون طلب کردن مالک شهادات انها را شهادت دادند
که او دزدی کرده یا انکه خود حاکم شرع دیده که او دزدی کرده نباید او را قطع کند ولکن

در حد محاربین فصل هشتم

او را منع از دزدی میکند ولکن اگر مالک بمرافعه رفت نزد حاکم شرع و اثبات مدعای
خود را کرد باید او را مقطوع کرد اگرچه مالک راضی نباشد واگرچه مال دزدیده را
باو ببخشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست **فصل هشتم**
در حد محارب و امور متعلقه بانست و در ان چند مسئله است مسئله مقصود از
محارب در این مقام کسی است که بجهت ترسانیدن مسلمانان الت حربی را اظهار کند
مثل شمشیر را از غلاف بکشد یا نیزه یا الت حربی دیگر را در دست گیرد که مسلمانان را
بترساند چه در شب این کار را بکند یا در روز و چه در ابادی باشد یا در بیابان یا
اتشی را بخانه کسی انداز که خانه و اهل انرا بسوزاند پس چنین کسی محاربست مگر انکه
معلوم باشد که میخواهد بازی کند و نمیخواهد بترساند یا از برای امری دیگر که دخلی
بترساندن ندارد اینکار را کرده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
حد محارب قتل و صلب و قطع دست راست و پای چپ اوست و اخراج بلد چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه محارب بترساند مسلمین را ولکن
کسی را نکشد و مالی را نبرد و کسی را مجروح نکند باید او را اخراج بلد کرد و هر بلدیکه
رفت باید نوشت باهل ان بلد که با او معاشرت نکنند و معامله نکنند و با او اکل و
شرب نکنند و مناکحه نکنند و بهر یک از بلاد که رفت باید که اهل ان بلاد را اعلام
کرد که بر او تنگ بگیرند تا یکسال بلکه توبه کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه محارب مال مسلمین را برد ولکن کسی را نزد و

مجروح نکرده و نکشته باید دست راست و پای چپ او را قطع کرد چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه محارب مسلمی را کشت و مالی
از او نبرد باید او را کشت چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان
داده اند مسئله هرگاه محارب مسلمی را کشت و مال او را برد باید مال را از او گرفت و دست
راست و پای چپ او را قطع کرد بجهت دزدی او و بعد او را بصلابه زد تا سه روز و بعد
از سه روز باید او را از صلابه بزیر آورد اگر زنده ماند باید او را کشت و غسل داد
بر او نماز گذارد و کفن و دفن کرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله هرگاه محاربی کسی را مجروح کرد یا عضوی از اعضای او را معیوب
کرد یا قطع کرد باید قصاص کرد او را علاوه بر حدودی که باید بر او واقع شود چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله محارب مقتول را بجهت عبرت
دیگران بصلابه میزنند تا سه روز و پیش از سه روز جایز نیست که او را بصلابه بالا
بزنند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله هرگاه محارب
کسی را مجروح کرد یا عضوی از اعضای کسی را معیوب یا مقطوع کرد و لکن کسی را نکشت
و مالی را نبرد باید از او قصاص کرد و بعد او را اخراج بلد کرد چنانکه از احادیث معلوم
میشود و خلافی دران نیست مسئله هرگاه اولیای مقتولی که محارب او را کشته از او
عفو کنند یا بدیه گرفتن راضی شوند جایز نیست که حاکم از حد او عفو کند و باید
حد او را جاری کند چرا که حدود محارب مانند بعضی از حدود نیست که اولیای مقتول

بتوانند از او بگذرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
هرگاه محارب پیش از آنکه فساد او ثابت شود بحاکم شرع توبه کند حد محارب بر او
جاری نشود و لکن اگر کسی را کشته یا جراحتی زده یا عضوی را معیوب یا مقطوع کرده
باید قصاص شود و اگر مالی را برده باید رد کند چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله ثابت میشود فساد محاربی نزد حاکم شرع باقرار
خود او اگر چه یکمرتبه اقرار کند یا شهادت دو شخص عادل چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه محارب بعد از ثبوت
فساد او در نزد حاکم شرع توبه کند مسموع نیست توبه او و باید حد را بر او جاری
کرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست مسئله شهادت
بعضی از دزدها و محاربین درباره بعضی از آنها مقبول نیست بجهت فسق آنها و شهادت
بعضی از اهل قافله از برای بعضی مقبول نیست بجهت آنکه آنها مدعی هستند مگر آنکه
ضرری ببعض آنها نرسیده باشد و عادل باشند پس شهادت ایشان مقبول است چنانکه
در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند و بعضی شهادت غیر اهل
قافله را اعتبار کرده اند و این قول تصویری است که اغلب صورت وقوع نیابد و فساد
محارب بشهادت خارجین از قافله بسیار بعید است مسئله دزدی که در صدد تلف
جان و مال و عرض و ناموس مسلمی باشد خون او در هدر است اگر چه مثل سایر
محاربین بالتجری تخویف نکرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی

دران نیست مگر انکه اگر حاکم شرع دستی براو یافت حد محارب براو جاری میکند و حد
سارق براو جاری میکند مسئله هرگاه کسی بخواهد با زنی زنا کند یا با طفلی لواط کند
وانها او را از خود دفع کنند و او را مجروح کنند یا عضوی از او را قطع کنند یا او را بکشند
در میان خود و خدا گناهی بر ایشان نیست و قصاص و دیه بر ایشان نیست در دنیا مگر انکه
محض ادعا باشد و شاهدی در میان نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
دران نیست مسئله هرگاه مقصود محارب بردن مال باشد نه کشتن و زدن باید مال را
باو واگذارد بجهت خوف زدن و کشتن مگر انکه بتوانند دفع کنند او را اگرچه بکشتن
او باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله
کسیکه از بازاری و امثال ان چیزی را برباید و فرار کند یا به پیغام دروغی از کسی برای کسی
از او چیزی بگیرد یا چیزی را باو بخوراند مانند بنگ و ناتوره که شبه جنونی باو عارض شود
یا چیزی را باو بخوراند که منوم باشد و بخواب رود پس مال او را ببرد پس باید مال را
بصاحبش بدهد و تعزیر شود و حد دزد و حد محارب براو جاری نشود چنانکه از
احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست فصل هفتم
در حد اتیان بهائم و اموات و امور متعلقه بانها است و دران چند مسئله است مسئله
هرگاه انسانی وطی کند بهیمه مثل گوسفند و گاو و شتر گوشت ان بهیمه و شیر ان و
نسل ان جمیعا حرام شود و باید ان بهیمه را کشت و باتش سوزانید که هیچ جا انتفاعی
از ان حاصل نشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست

فصل هفتم در حد اتیان بهائم و اموات و امور متعلقه بانها است

مسئله

مسئله هرگاه بهیمه موطوئه در میان رمه مشتبه شود باید رمه را دو نصف کرد و قرعه
انداخت پس قرعه باسم هر نصفی که بیرون امد ان بهیمه در ان نصف است پس بر همین نسق
ان نصف را باید بدو نصف کرد و قرعه انداخت و همچنین مکرر باید تنصیف کرد و قرعه
انداخت تا انکه قرعه باسم یکی از انها بیرون اید پس انرا باید کشت و سوزانید چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه بهیمه موطوئه
از مال خود واطی نباشد باید قیمت انرا واطی بمالک ان بدهد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه حیوان موطوء مثل الاغ و قاطر
و اسب باشد که مقصود سواری و بار کردن انها است باید واطی قیمت انرا بمالک ان
بدهد و باید انحیوان را ببرد بجائی که ندانند که ان موطوء است و فروخت انرا که باعث
سرزنش مالک ان نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مگر
انکه در اینکه ثمن ان حیوان را باید تصدق کرد یا بواطی باید برسد یا بمالک اختلاف است
و چون ثمن تصدق بمستحق واقعی خواهد رسید قول بتصدق خالی از قوت نیست مسئله
ربع حد زنا را که بیست و پنج تازیانه است باید بواطی حیوان زد چنانکه در صریح
احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه واطی حیوان
بعد از تعزیر باز وطی حیوانی کرد در مرتبه سیوم باید او را کشت چرا که وطی بحیوان از
جمله گناهای کبیره است که بتکرار در مرتبه سیوم موجب قتل است چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی دران نیست مگر انکه بعضی در مرتبه چهارم قائل بقتل شده اند

مسئله

مسئله ثابت میشود در نزد حاکم شرع وطی حیوان بشهادت دادن دو شاهد عادل یا باقرار کردن خود فاعل اگرچه یکمرتبه اقرار کند و شهادت زنها در اینمقام بهیچوجه معتبر نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در این نیست مگر انکه بعضی دو مرتبه اقرار را اعتبار کرده اند مسئله وطی کردن بزنی که مرده باشد مثل زنای بازنی است که زنده باشد در لازم شدن حد زنا در صورتیکه واطی محصن نباشد و در لزوم رجم در صورتیکه واطی محصن باشد بلکه قباحت اینعمل بامردگان قبیح تر است از زنای با زندگان و حد و رجم در اینعمل شدید تر و سخت تر باید باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در او نیست مسئله کسیکه با مرده لواط کند حد او حد کسی است که با زنده لواط کرده باشد بلکه شدید تر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه با دست یا عضوی از اعضای خود استمنی کند باید تعزیر شود و کف دست او را باید آن قدر زد که سرخ شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **فصل دهم** در حدود متفرقه است و در آن چند مسئله است مسئله کسیکه یکی از پدر و مادر او یا هر دو مسلم باشند و او مرتد از اسلام شود و بگوید سخنی را که دلالت بر ارتداد او کند مثل آنکه بیزاری جوید از اسلام یا از پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله یا اظهار شک کند در حقیت ایشان او مرتد فطری است پس هر کس بشنود امثال این سخنان را از او واجبست بر او که او را بکشد مگر آنکه نتواند یا ترسی از فساد آن داشته باشد چنانکه در احادیث وارد

شده و خلافی در آن نیست مسئله مرتد فطری را حاکم شرع میکشد و مال او را بورثه او تقسیم میکند و زن او را بعد از انقضای عده وفات شوهر میدهد اگرچه مسلط بر کشتن او نباشد و توبه او را قبول نمیکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مسلمی که بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله ادعای پیغمبری کند از برای خود یا از برای غیر خود قتل او واجبست بر کسیکه این ادعا را از او بشنود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کافریکه تازه مسلمان شود و بعد برگردد از اسلام او مرتد ملی است حاکم شرع از او طلب توبه میکند پس اگر توبه کرد و مسلمان شد از او قبول میکند و اگر توبه نکرد او را میکشد و مال او را بورثه او قسمت میکند اگر مسلم باشند و زن او را شوهر میدهد اگرچه مسلط بر کشتن او نباشد بعد از انقضای عده طلاق چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در او نیست مسئله قتل هر مبدعی در دین و مذهب واجبست بر هر کس که از اهل دین و مذهب باشد مگر آنکه نتواند یا از فساد آن بترسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در او نیست مسئله معنی بدعت اینست که چیزیکه معلوم است که از دین و مذهب است از دین و مذهب خارج کنند و بخروج آن از دین بور زند یا چیزیکه معلوم است که از دین و مذهب نیست آنرا داخل در دین و مذهب کنند و بدخول آن در دین بور زند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در او نیست مگر از اهل بدعت مسئله مرتد هر گاه در زمان ارتداد کاری بکند که حدی داشته باشد اول حد او را جاری میکنند و بعد از حد او را میکشند

چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه قائل شود به امامت کسیکه امام نیست از جانب خدا وکسیکه انکار کند امامت امیر که از جانب خدا است وکسیکه گمان کند که ابد ونصیبی در اسلام دارند هیچیک نصیبی از اسلام ندارند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مگر در نزد اهل خلاف مسئله کسیکه طعن زند بدین ومذهب اهل حق قتل او واجب است چنانکه در احادیث وارد شده که وطعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر وخلافی در این نیست مسئله قتل ساحر واجب است چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله کسیکه در مسجد الحرام حدثی صادر کند از روی عمد باید او را زد بضربه شدیدی واگر در خانه کعبه از روی عمد حدثی صادر کند باید او را از خانه بیرون آورد واز حرم بیرون آورد وگردن او را زد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه ربا میخورد باید او را تادیب کرد واگر بار دیگر اعاده کرد باز باید تادیب شود واگر باز اعاده کرد در دفعه سیوم باید او را کشت چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه اکل میته وخون وگوشت خنزیر کند باید او را تادیب کرد تا ترک کند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی دران نیست مسئله کسیکه در روز ماه رمضان با زن خود جماع کند درحالیکه هر دو روزه اند پس هرگاه زن تمکین او را کرده هر یک باید کفاره بدهند وواجبست که از عمل خود توبه کنند پس اگر توبه نکردند تا آنکه بر هر کدام

شرع

شرع ثابت شد باید هر یک را ربع حد که بیست وپنج تازیانه است بزنند وهرگاه زن تمکین نداشته وبا جبر با او جماع کرده بر زن چیزی نیست وشوهر او باید دو کفاره بدهد یکی از برای خود ویکی از جانب زن وحاکم شرع بعد از ثبوت پنجاه تازیانه باید بشوهر بزند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه با زن خود جماع کند در حال حیض پس هرگاه در ابتدای حیض جماع کرده باید یک دینار طلای مسکوک که هیجده نخود است کفاره بدهد وهرگاه در حال نقصان حیض جماع کرده نصف دینار باید کفاره بدهد ودر هر حال ربع حد زانی که بیست وپنج تازیانه است بعد از ثبوت باید باو زد وباید توبه کند که چنین عملی را دیگر نکند چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله سائلی که حرمت وجه الله را رعایت نکند وبگوید بوجه الله چیزی باو بدهند باید ده تازیانه باو زد چراکه سائلی شکایت کرد برسول خدا صلی الله علیه وآله که سؤال کردم از کسی که بوجه الله چیزی بمن دهد چیزی بمن نداد وپنج تازیانه بمن زد فرمودند تا پنج تازیانه دیگر باو زدند وفرمودند از برای وجه لئیم خودت سؤال کن چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بآن داده اند

کتاب القصاص

وفیه مطلبان فی النفس والطرف فالمطلب الاول فی قصاص النفس ودیتها

کتاب القصاص

المطلب الاول فی قصاص النفس

طرف اعضا و جراحات و ...

الفصل الاول فی اقسام القتل الموجب للقصاص و الدیة

وفیه فصول **الفصل الاول** فی اقسام القتل الموجب للقصاص او الدیة
وفیه مسائل مسئله کسیکه بکشد کسیرا که نباید او را کشت فکانه کشته جمیع مردمرا
و در جهنم جایگاهی هست که کسی که جمیع مردم را بیجا بکشد در انجا خواهد بود پس
او در انجا خواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
قتل یا از روی تعمد است یا از روی خطا است یا شبیه بتعمد است چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله قتل عمدا انست که کسی کسیرا که نباید کشت بکشد
از روی تعمد بهر آلتی باشد و بهر طوری چه با شمشیر و نیزه و امثال ان و چه بتیر زدن
و چه از بلندی انداختن یا پیش حیوان درنده انداختن و چه بغرق کردن و اتش زدن
و چه بمشت و لگد و سنگ و چوب زدن و چه بخفه کردن بهر طوریکه از روی تعمد بدن
او را بیجان کرد ان قتل قتل عمد است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله قتل خطا انست که کسی فی المثل تیر را بسوی نشانه یا مرغی اندازد
ناگاه بانسانی بخورد و او را بکشد یا آلت چوبی را از برای شکاری بکار برد پس بحسب
اتفاق بانسانی برسد و او را بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله قتل خطاء شبیه بعمد انست که کسی بقصد تادیب فی المثل کسیرا بزند پس
بحسب اتفاق او بمیرد یا بقصد زدن بزند نه بقصد کشتن پس بحسب اتفاق او
بمیرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
بعضی گفته اند که اگر کسی با آلت قتاله کسیرا بزند و او بمیرد ان قتل قتل عمد است

اگرچه قاتل قصد کشتن را نداشته باشد و این قول خالی از تحقیق است چو اگر در احادیث
وارد شده که اگر با شمشیر و عصا و سنگ کسی کسی را بزند بدون قصد کشتن
ان قتل قتل عمد نیست پس شبه عمد باشد بتحقیق نزدیکتر است از عمد بودن و در ثبوت
از ریبی که در حدود بلاریب بر ریب باید متمسک شد در رفع اجرای حدود چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله در قتل عمد اولیای مقتول
میتوانند که قاتلرا در ازای مقتول بکشند و میتوانند از کشتن او بگذرند و او را
عفو کنند و میتوانند با قاتل صلح کنند حق خود را بچیزیکه طرفین بان راضی باشند
خواه بقدر دیه باشد یا بیشتر باشد یا کمتر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله در قتل خطا قصاص نیست و نباید قاتلرا کشت
ولکن دیه باید داد خواه خطای محض باشد یا خطای شبیه بعمد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله شرطست در قصاص مساوی بودن قاتل با
مقتول در حریت و ازادی پس ازاد را در ازای عبد مملوک نباید کشت و همچنین
شرطست مساوی بودن قاتل با مقتول در دین پس مسلم را در ازای کافر نباید کشت و
همچنین شرطست که قاتل پدر مقتول نباشد پس پدر قاتلرا در ازای فرزند مقتول
او نباید کشت و همچنین شرطست که قاتل مجنون نباشد و همچنین شرطست که
مقتول مجنون نباشد و همچنین شرطست که قاتل طفل نباشد و همچنین شرطست
که مقتول در بین حدی شرعی که بر او وارد امده کشته نشده باشد چنانکه در احادیث وارد

شده و خلافی در ان نیست مگر در طفل ده ساله و طفلیکه قامت او پنج وجب باشد
مسئله هرگاه شخصی کسیرا نگاه دارد و کسی او را بکشد قاتل را باید کشت و انشخص را
باید حبس مؤبد کرد تا در حبس بمیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله هرگاه شخصی کسیرا نگاه دارد و کسی او را بکشد و شخص سیومی نگاه کند
و بتواند انها را منع کند و منع نکند پس قاتل را باید کشت و انشخص را باید حبس مؤبد
کرد تا در حبس بمیرد و چشمهای نظر کننده را باید کور کرد بکشیدن میل داغ
شده باتش چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست
مسئله هرگاه کسی امر کرد بشخصی که کسیرا بکشد یا باکراه وا داشت و را که او را
بکشد شخص قاتل را باید کشت نه کسی که امر کرده یا اکراه کرده و او را باید حبس مؤبد
کرد تا در حبس بمیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه کسی طفلی یا مجنونیرا امر کرد که کسیرا بکشد و او کشت یا اکراه کند ایشانرا
بکشتن انکس را نباید کشت چرا که او قاتل نیست و طفل یا مجنونرا هم نباید کشت
چرا که عمد و خطاء ایشان هر دو در حکم خطا است و باید دیه را از عاقله انها گرفت
چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه
مالکی مملوک خود را امر کند یا اجبار کند بکشتن کسی و او بکشد مالک او را بازای مقتول
باید کشت چرا که مملوک شخص مانند الة است در دست او و مملوک را باید در حبس
مؤبد حبس کرد تا بمیرد در حبس چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها

فتوی

فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی مجروح کرد یا صدمه زد بکسی و ان جراحت یا صدمه
سرایت کرد و منجر بهلاکت شد پس قصاص جنایت او داخل است در قصاص قتل و نباید دو
قصاص بر او وارد اورد و قصاص قتل کافیست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی مجروح کرد کسیرا یا عضوی از اعضای
کسیرا معیوب کرد یا مقطوع کرد و بعد او را کشت باید قصاص اطراف را از او کرد و بعد
قصاص اطراف او را کشت و قصاص اطراف داخل در قصاص قتل او نمیشود چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه دو نفر مرد ازاد
مسلم بکشند یکنفر ازاد مسلمیرا ولی مقتول میتواند که یکی از ان دو قاتل را بکشد و
میتواند هر دو را بکشد پس اگر یکی از انها را کشت ورثه ان قاتل کشته شده رجوع میکنند
بان قاتلی که کشته نشده و نصف دیه را از او میگیرند و ولی مقتول چیزی نباید بدهد
اگر ولی مقتول هر دو قاتل را بخواهد بکشد باید دیه کامله را بان دو قاتل بدهد که
بالمناصفه قسمت کنند پس هر دو را بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از
فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه جمعی باتفاق بکشند مسلم ازادیرا پس ولی
مقتول میتواند که همه انها را بکشد یا بعض انها را و لکن اگر بیشتر از یکنفر بخواهد
بکشد باید دیه انها را انچه از یک دیه بانها بدهد و بعد انها را بکشد مثل انکه اگر
سه نفر کشته اند کسیرا و ولی مقتول بخواهد هر سه را بکشد چیزی بایشان باید بدهد
چرا که این یکنفر بازای ان یکنفر مقتول است و لکن ان دو نفر را که نکشته باید هر یک ثلث

دیه

ثلث دیه را بورثه آنشخص که در ازای مقتول کشته اند بدهند که دو ثلث دیه بایشان
برسد و یکثلث دیه بعوض جنایت خود آنشخص است که در ازای مقتول کشته شده واگر
ولی مقتول بخواهد دو نفر از قاتلین را بکشد آن شخص قاتلیرا که نمیکشد باید ثلث دیه را
بدهد در عوض جنایت خود و ولی مقتول میبایست بیفزاید بر آن ثلث دیه کامله را و مجموع را
قسمت میکنند بر ورثه دو قاتل پس ورثه هر قاتلی دو ثلث دیه کامله را میبرند و همچنین است
هرگاه ده نفر فی المثل کسیرا کشته باشند پس هرگاه ولی مقتول یکی از این ده نفر را
کشت ورثه این یکنفر رجوع میکنند باین نه نفر قاتلی که کشته نشده اند و از هر نفری
ده یک دیه را میگیرند و یکعشر در عوض جنایت خود آن قاتلی است که او را ولی مقتول کشته است
واگر ولی مقتول بخواهد جمیع این ده نفر قاتل را بکشد میتواند کشت ولکن باید نه
دیه کامله بورثه ده قاتل کشته شده بدهد و تفصیل تصویرات و فرضهای مختلفه
از آنچه گذشت معلوم میشود چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی
بان داده اند مسئله هرگاه دو نفر زن مسلمه آزاد بکشند یکمرد مسلم آزادیرا ولی
مقتول هر دو را میکشد و چیزی نباید بدهد چرا که دو زن قاتله در مقابل یکمردند
واگر بیشتر از دو زن شریک شدند در کشتن یکمردی ولی مقتول بخواهد همه انها را
بکشد میتواند ولکن آنچه زاید بر دیه دو زن است باید بدهد و انها را بکشد و تفصیل
فرضهای مختلفه از مسئله سابقه معلوم میشود چنانکه در احادیث وارد شده و
بیشتر از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه یکزن حره بکشد عمدا مرد حر آزاد را در صورت

اسلام هر دو باید آن زن قاتله را کشت در مقابل مقتول و زیادتی تفاوت دیه مرد را
از او نباید گرفت واگر قصاص را بدیه مبدل کردند باید تمام دیه مرد را بدهد مگر
آنکه ولی مقتول راضی شود بکمتر از دیه کامله چنانکه در احادیث وارد شده و
بیشتر از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه یکمرد مسلم آزادی بکشد مسلمه
آزاد را ولی مقتول میتواند بکشد قاتل او را ولکن باید نصف دیه را اگر پانصد دینار است
بورثه قاتل بدهد واگر ورثه بدیه راضی شوند باید پانصد دینار بدهد مگر
آنکه ورثه بکمتر راضی شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه مردی و زنی آزاد بالاشتراک بکشند مرد آزادی را در صورت
اسلام جمله آنها ولی مقتول میتواند هر دو را بکشد و میتواند یکی از آنها را بکشد
پس اگر هر دو را کشت باید نصف دیه مرد را بورثه او بدهد و چیزی بورثه زن
نباید بدهد چرا که دیه او بیش از جنایت او نیست واگر ولی مقتول مرد قاتل را
کشت و زن قاتله را نکشت زن قاتله باید نصف دیه مرد را اگر پانصد دینار است
بورثه قاتل بدهد واگر ولی مقتول زن قاتله را کشت و مرد قاتل را نکشت نصف
دیه را از مرد قاتل میگیرد در ازای جنایت او و چیزی بورثه زن قاتله نباید بدهد
چرا که دیه او بیش از جنایت او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از
فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مرد آزادی و مملوکی بالاشتراک بکشند
مرد آزادی را در صورت اسلام جمله آنها ولی مقتول میتواند هر دو را بکشد و میتواند

یکی از انها را بکشد پس اگر هر دو را بخواهد بکشد باید نصف دیه مرد قاتل را
بدهد و اگر قیمت مملوک بیش از نصف دیه است که پانصد دینار است باید ولی مقتول
زیادتی قیمت مملوک را بمالک او بدهد و اگر قیمت مملوک مساوی نصف دیه یا
کمتر است چیزی از مالک او نباید گرفت و اگر ولی مقتول قاتل ازاد را کشت مالک
مملوک قاتل باید قیمت مملوک خود را اگر زیاده از نصف دیه نیست بورثه قاتل
ازاد بدهد و اگر قیمت او کمتر از نصف دیه است باید ولی مقتول تتمه انرا بدهد
که نصف دیه بورثه قاتل ازاد برسد و مالک مملوک قاتل میتواند که مملوک قاتل را
تسلیم ورثه مقتول نماید که مملوک ایشان باشد و اگر قیمت ان مملوک زیاده از نصف
دیه است ان زیادتی را مالک از ورثه مقتول میگیرد اگر قیمت مملوک بیش از دیه کامله
نباشد و اگر قیمت ان مملوک بیش از دیه کامله است همان دیه کامله در اینمقام میزان
است پس مالک بیش از نصف دیه کامله نباید بگیرد و اگر ولی مقتول بخواهد مملوک
قاتل را بکشد و قاتل ازاد را نکشد پس اگر قیمت مملوک مساوی نصف دیه یا کمتر از ان
است او را میکشد و نصف دیه را از قاتل ازاد میگیرد و اگر قیمت او بیش از نصف دیه است
ان زیادتی را بمالک او باید داد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بیشتر از فقها
فتوی بان داده اند مسئله هرگاه زن ازادی با مملوکی بالاشتراک بکشند مرد ازادی را
ولی مقتول میتواند که هر دو را بکشد یا یکی از انها را بکشد پس اگر هر دو را کشت
چیزی بورثه زن قاتله نباید بدهد چه اگر در مقابل نصف جنایت قتل او است

ولکن

ولکن هرگاه قیمت مملوک بیش از نصف دیه باشد باید ان زیادتی را بمالک او
داد و اگر قیمت او کمتر از نصف دیه است چیزی از مالک او نباید گرفت و اگر
ولی زن قاتله را کشت مالک مملوک باید نصف دیه را بولی مقتول بدهد
اگر قیمت مملوک مساوی نصف دیه باشد و اگر قیمت او کمتر از نصف دیه باشد
همان قیمت را مالک باید بدهد یا خود مملوک را تسلیم اولیای مقتول کند تا مملوک
ایشان باشد و اگر ولی مقتول بخواهد مملوک را بکشد و زن قاتله را نکشد
پس نصف دیه را از زن قاتله میگیرد و مملوک را میکشد و اگر قیمت او بیش از
نصف دیه است ان زیادتی را باید بمالک مملوک بدهد چنانکه از احادیث معلوم
میشود و بیشتر از فقها فتوی بان داده اند فصل دویم در تفصیل امور
معتبره در قصاص است و در ان چند مسئله است مسئله یکی از امور معتبره
حریت و عبدیت است که شخص ازاد را در عوض مملوک نباید کشت اما مملوک را
در عوض ازاد میتوان کشت پس اگر ازادی مملوکی را بکشد قیمت او را باید بمالک
ان بدهد و نباید او را کشت و اگر مملوکی ازادی را بکشد مملوک را در عوض او باید
کشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله مرد ازاد را
در عوض مرد ازاد میتوان کشت و زن ازاد را در عوض زن ازاد میتوان کشت
و رد تتمه دیه در میان نیست و مرد ازاد را در عوض زن ازاد میتوان کشت و لکن ورثه
زن مقتوله باید نصف دیه مرد را بورثه مرد قاتل بدهند و زن ازاد را در عوض

فصل دویم در تفصیل امور معتبره در قصاص است

مرد

مرد آزاد میتوان کشت و ردی در این صورت در میان نیست چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه بعضی در صورت ردّ احتمال داده اند که
نصف دیه مرد مقتول را از زن قاتله میگیرند و او را بقتل میرسانند و فتوای
صحیح از فقها نقل نشده مسئله مرد و زن آزاد در جروح مساوی هستند خواه
در قصاص کردن و خواه در دیه گرفتن تا آنکه دیه زن نصف دیه مرد میشود و اگر
زن بخواهد قصاص کند از مرد جارح باید نصف دیه جراحت بقدر ثلث دیه جراحت را
بمرد جارح بدهد و بعد قصاص کند و اگر مرد مجروح بخواهد از زن جارحه قصاص
کند میکند و جارحه چیزی علاوه بر قصاصی که از او شده نباید بدهد و مقدار
دیه جراحات در محل خود ذکر خواهد شد انشاء الله چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در آن نیست مگر آنکه بعضی دیه جراحت را بیش از ثلث اعتبار کرده اند
و تا ثلث را در مرد و زن مساوی گفته اند مسئله هرگاه غلام مملوکی غلام
مملوکی را یا کنیزی را بکشد یا کنیزی غلامی یا کنیزی را بکشد بمقتضای احادیث قاتل را
باید کشت و خلافی در آن نیست مگر آنکه بعضی تفاوت قیمت آنها را اعتبار
کرده اند و از احادیث چیزی که موجب یقین باشد یافت نمیشود مسئله هرگاه
آزادی مملوکی را بکشد قیمت او را باید بمالک او بدهد خواه مملوک غلام باشد
و خواه کنیز باشد و اگر قیمت او بیش از دیه است زیاده بر دیه نباید بدهد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه قاتل معتاد باشد

بکشتن

۲ دیه جراحت برسد بقدر ثلث دیه مرد آزاد یا بیشتر از ثلث پس در صورتیکه دیه جراحت بقدر ثلث دیه جرح و بیشتر باشد ع

بکشتن مملوکها پس باید او را کشت چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه آزادی مملوک مؤمنی را بکشد باید
بضرب شلاق او را تعزیر کرد و واجبست بر او کفاره و کفاره آن آزاد کردن بنده
ایست و روزه گرفتن دو ماه پی در پی و طعام دادن بشصت مسکین چنانکه
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه مالکی
مملوک خود را بکشد در صورت عمد باید او را بضرب شلاق تعزیر کرد و
واجبست بر او کفاره چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مگر آنکه بعضی تصدق کردن قیمت او را لازم دانسته اند مسئله هرگاه مملوکی
آزادی را بکشد از روی عمد خواه مملوک غلام باشد و خواه کنیز باید او را کشت خواه
مالک خود را کشته باشد یا غیر او را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
آن نیست مسئله هرگاه مملوک کسی شخصی را کشته باشد از روی عمد مالک باید
مملوک خود را تسلیم کند باولیای مقتول اگر میخواهند او را بکشند بکشند و
اگر بخواهند او را مملوک خود قرار میدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مملوک کسی شخصی را از روی
خطا کشته باشد دیه مقتول را خود مملوک باید از عهده برآید و مالک او ضامن
دیه نیست ولکن مختار است در اینکه دیه مقتول را باولیای مقتول بدهد اگر قیمت
مملوک کمتر باشد از دیه مقتول و اولیای مقتول نمیتوانند بقیه دیه را از او بگیرند

باولیای مقتول

اگر دیه مقتول کمتر باشد از قیمت مملوک یا قیمت مملوک را باولیای مقتول بدهد
و م

ومختار است که مملوک خود را تسلیم کند باولیای مقتول پس اگر قیمت مملوک بیشتر باشد از دیه مقتول زیادتی قیمت را از اولیای مقتول میگیرد و اگر قیمت مملوک کمتر است از دیه مقتول اولیای مقتول نمیتوانند زیادتی دیه را از مالک مطالبه کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مالک مملوک قاتل بخواهد مملوک خود را از کشته شدن و غیر ان خلاص کند در صورت تعمد مملوک بدون رضای اولیای مقتول نمیتواند و برضای ایشان میتواند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مملوک کسی جنایتی بمالک خود برساند از روی عمد پس اگر مالک خود را کشته اولیای مقتول میتوانند از او قصاص کنند و میتوانند او را عفو کنند و همچنین است اگر مالک خود را مجروح کرده باشد پس خود مالک یا اولیای مالک میتوانند از او قصاص کنند و میتوانند او را عفو کنند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مملوک کسی مملوک دیگر انکس را بکشد یا مجروح کند مالک مختار است که قصاص کند یا او را عفو کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مملوک کسی مملوک کسی دیگر را بکشد یا مجروح کند مالک مقتول و مجروح میتواند قصاص کند و میتواند با مالک قاتل و جارح برضای طرفین چیزی از او بگیرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه مملوک مدبر کسی جنایتی برساند بکسی مانند مملوک غیر مدبر است در قصاص کردن از او

استرقاق بنده کردن

واما در صورتیکه اولیای مقتول یا مجروح او را استرقاق کنند و بخدمت ایشان مشغول باشد تا وقتیکه مالک اول فوت شود پس اگر بقدر جنایت خود خدمت کرده ازاد میشود و اگر بقدر جنایت خود خدمت نکرده باید باندازه جنایت باز خدمت کند و بعد از ان کسی تسلطی بر او ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی باین داده اند و بعضی از فقها او را در صورت استرقاق مملوک میدانند و تدبیر مالک اول را باطل میدانند و دلیل محکمی از احادیث در میان نیست مسئله حکم مملوک مکاتبیکه مشروط باشد یا مکاتبیکه از مال الکتابة خود هیچ نداده باشد حکم مملوک محض است در قصاص و در دیه چنانکه گذشت چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در این نیست مسئله مکاتب مطلق بقدریکه از مال الکتابة خود داده ازاد است پس اگر کشت از روی عمد ازادی را یا مکاتبی را اگر مال الکتابة خود را بیش از او داده و ازادی او بیش از ازادی قاتل اولیای مقتول میتوانند او را بکشند و اگر کشت مملوک محضی را یا مکاتبی را اگر مال الکتابة خود را کمتر از او داده و کمتر از او ازاد شده و حریت قاتل بیش از حریت مقتول است اولیای مقتول نمیتوانند او را بکشند پس در اینصورت تعلق میگیرد جنایت او بقدر ازادی او بذمه او و بقدر مملوکی او برخود او پس اولیای مقتول میتوانند استرقاق کنند و مالک شوند حصه مملوکی او را و کتابت او باطل میشود چو اگر حصه مملوکی او مستقل باولیای مقتول شده و از ملکیت مالک اول خارج شده پس اولیای مقتول

میتوانند که حصه را بفروشند یا از برای خود باقی گذارند واما اقل بر از مکاتب
که آزاد شده باید کسبی وکاری بکند که اجرت آن با ولیاء مقتول برسد چنانکه از احادیث
معلوم میشود وخلافی در آن نیست مگر آنکه بعضی گفته اند که اگر مکاتب نصف
مال الکتابه خود را داده ونصف او آزاد شده حکم او حکم آزاد است مسئله
مالک مکاتب مخیر است که در حصه مملوکیت مکاتب چیزی با ولیاء مقتول
بدهد وکتابت او باقی بماند وباطل نشود یا آن حصه را تسلیم اولیاء مقتول کند
وکتابت او باطل شود چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی در آن نیست
مسئله هرگاه مکاتب مطلق که چیزی از مال الکتابه خود را داده وقدری از او
آزاد شده از روی خطا بکشد کسیرا وعاقله نداشته باشد امام علیه السلام میدهد
آنچه را که در مقابل آزادی او است وآنچه در مقابل مملوکی او است مالک مخیر است
در تسلیم او با ولیاء مقتول یا اقل الامرین در قیمت آن حصه ودیه مقابل آن
چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست فصل
سیوم در بعض از صور اتفاقیه است که در امر قصاص اتفاق می افتد واحکام
آن ودر آن چند مسئله است مسئله هرگاه بکشد آزادی جماعت آزادیرا از روی
عمد اولیاء مقتولین میتوانند او را بکشند ودیه از برای ایشان نیست مگر آنکه بر صلح
طرفین صلح کنند قصاص را بدیه ودر صورتیکه بعضی از اولیاء مقتولین صلح کنند وبعضی
صلح نکنند پس آنهائیکه صلح نکرده اند میتوانند او را بکشند بعوض مقتول خودشان

فصل سیوم در بعض از صور اتفاقیات

چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی در آن نیست مسئله هرگاه بکشد آزادی
از روی عمد بیش از یکنفر را وبعضی از اولیای بعض مقتولین مبادرت کنند واو را
بکشند در عوض مقتول خودشان اولیاء سایر مقتولین میتوانند مطالبه دیه
مقتولین خود را بکنند چنانکه از احادیث معلوم میشود وبسیاری از فقها فتوی
بآن داده اند وبعضی حق مطالبه دیه را از برای اولیاء مقتولین ساقط کرده اند ودلیلی
در هدر رفتن خون مسلمی نیست مسئله هرگاه مملوکی بکشد بیش از یکنفر از آزادها را
از روی عمد بیک دفعه مثل آنکه دیوار برایشان خراب کند پس آن مملوک قاتل مشترک است
در میان اولیاء مقتولین پس اگر اولیاء مقتولین همگی بخواهند او را بکشند میکشند
واگر همگی بخواهند در او شریک باشند واو مملوک همه باشد مشترک میشوند در
او ولکن اگر بعضی از اولیاء بعض از مقتولین بخواهند او را بکشند وبعضی از اولیاء
بعض از مقتولین بخواهند او را مالک شوند باید امر او بر رضای طرفین یعنی رضای جمیع
اولیاء مقتولین معین شود چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافیکه محل اعتنا
باشد در آن نیست مسئله هرگاه بکشد مملوکی از روی عمد بیش از یکنفر از آزادها را
بطور تعاقب که بعضی را بعد از بعضی کشته باشد پس در صورتیکه مالک اول اقدام
بخلاصی او نکرده پس اولیاء مقتول اول مالک او میشوند پس اگر ایشان هم اقدام در
خلاصی او نکردند اولیاء مقتول دویم مالک او میشوند پس اگر ایشان هم اقدام در خلاصی
او نکردند اولیاء مقتول سیوم مالک او میشوند وبر همین نسق حکم جاری است که اولیاء

مقتول آخری مالك او میشوند پس اگر بخواهند او را بکشند میکشند و اگر بخواهند او را
مالك شوند مالك میشوند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن
داده اند مسئله هرگاه بکشد مملوکی آزادی را و بعد از کشتن مالك او آزاد کند او را پس
اگر مالك اقدام میکند بخلاص کردن مملوك خود که او را نکشند یا مالك نشوند بدادن
چیزی باولیای مقتول عتق او صحیح است و مملوك او آزاد است و اگر مالك اقدام در خلاصی او
نمیکند عتق او باطل است و اولیای مقتول میتوانند که او را بکشند یا استرقاق کنند و
مالك شوند در صورت قتل عمد و در صورت قتل خطا میتوانند او را استرقاق
کنند چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند فصل
چهارم در اینست که یکی از شرایط قصاص اینست که مقتول باید مسلم باشد و در
امور مناسبه بآن و در آن چند مسئله است مسئله هرگاه مسلمی کافر را بکشد خواه مقتول
یهودی باشد یا نصرانی یا مجوسی یا از سایر کفار نباید او را کشت ولکن دیه قتل او را باید
بدهد اگر مقتول بشرایط ذمه عمل کرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در آن نیست مسئله هرگاه کافری مسلمی را از روی عمد بکشد خود قاتل با جمیع اموالش
باید تسلیم شوند باولیای مقتول مختارند که او را بکشند یا استرقاق کنند که مملوك
ایشان باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کافری
کشت مسلمی را و بعد مسلمان شد حکم او حکم قاتل مسلم است پس او را استرقاق نمیتوان کرد
ولکن اولیای مقتول مختارند که او را بکشند یا از او دیه بگیرند یا از او عفو کنند چنانکه

فصل چهارم در اینکه یکی از شرایط قصاص مسلم بودن مقتول است

واولیای مقتول

در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کافری مسلمانی را از روی خطا بکشد
مسلمی را دیه مسلم را باید از مال خود بدهد اگر مال دارد و اگر چیزی ندارد عاقله او امام
علیه السلام است نه اقارب او پس امام علیه السلام دیه مقتول را میدهد و اقوام او چیزی نباید بدهند
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست فصل پنجم
در اینست که یکی از شرایط قصاص اینست که قاتل پدر مقتول نباشد و امور متعلقه
بآنست و در آن چند مسئله است مسئله هرگاه بکشد پدری ولد خود را از روی عمد
نباید او را کشت و باید که دیه فرزند مقتول خود را بورثه او بدهد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله پدری که بکشد فرزند خود را از روی عمد باید
او را تعزیر کرد و واجب است بر او کفاره چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه فرزندیکه بکشد پدر خود را از روی عمد باید او را کشت مگر آنکه ورثه
با او صلح کنند یا از او عفو کنند چنانکه در احادیث وارده شده و خلافی در
آن نیست مسئله هرگاه مادری بکشد فرزند خود را از روی عمد میتوان از او قصاص
کرد و او را کشت چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در
آن نیست مسئله هر یك از اقارب بکشد قریب خود را سوای پدر میتوان از ایشان
قصاص کرد مگر در صورتیکه در تکافؤ حریت و عبدیت و مسلم و غیر مسلم گذشت
مسئله حکم جد پدری حکم پدر است در قصاص چنانکه گذشت و از احادیث معلوم میشود
و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست فصل ششم در اینکه یکی از شرایط قصاص

فصل پنجم در اینکه یکی از شرایط قصاص اینست که قاتل پدر مقتول نباشد

تکافؤ برابر بودن است

فصل ششم در اینکه یکی از شرایط قصاص عاقل بودن است

کمال عقل است و امور متعلقه بان و دران چند مسئله است مسئله هرگاه مجنونی بکشد عاقلیرا نباید اورا کشت و عمد و خطای مجنون هر دو خطا است و دیه مقتول را باید عاقله مجنون بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه عاقلی مجنونیرا بکشد از روی عمد نباید از او قصاص کرد و نباید اورا کشت ولکن باید دیه اورا بورثه او بدهد اگر مجنون قصد اذیت اورا نکرده باشد و اگر مجنون قصد اذیت اورا کرده و او مجنون را از خود خواسته دفع کند و مجنون کشته شده نباید از او قصاص کرد و نباید دیه هم بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه طفل غیر ممیز بکشد کسیرا پس عمد و خطاء او هر دو خطا است پس نباید اورا کشت و دیه مقتول بر عاقله طفل و اقارب او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه طفل ده ساله ممیز بکشد ازادیرا از روی عمد میتوان از او قصاص کرد و اورا کشت چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه بکشد شخص بالغ عاقلی طفلیرا از روی عمد خواه ان طفل ممیز باشد یا ممیز نباشد میتوان از او قصاص کرد و اورا کشت چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه بکشد بالغ عاقلی کسیرا از روی عمد و بعد از ان دیوانه و مجنون شود و شهود شهادت دهند که او در حال صحت او را کشته میتوان او را کشت در حال جنونش چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه شخص نائم در حال خواب بکشد کسیرا مثل انکه

فصل هفتم در اینکه باید مقتول محقون الدم باشد

محقون الدم کسی را گویند که خونش حفظ شده

فصل هشتم در امور است که قصاص و دیه بانها ثابت میشود

مطلب اول در اقرار

عضوی از اعضای او بر روی دهن شخصی و طفلی افتد و او خفه شود نمیتوان اورا کشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه کوری بکشد کسیرا و معلوم شود که تعمد کرده میتوان اورا کشت چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند **فصل هفتم** در اینست که یکی از شرایط قصاص این است که مقتول بناحق کشته شده باشد و دران دو مسئله است مسئله هرگاه کسی کسیرا کشت از روی عمد و اولیای مقتول قاتلرا کشتند بدون حکم حاکم شرع بلکه بدون ثبوت در نزد او قصاص و دیه بر اولیای مقتول نیست چراکه قاتل عامد محقون الدم نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه شخصی غیر از کسانیکه می توانند خون خواهی کنند قاتلرا بدون اذن حاکم شرع کشت اولیای قاتل مقتول میتوانند از او قصاص کنند چراکه قاتل نسبت بغیر از اولیای مقتول و بغیر خون خواهان محقون الدم بوده اگرچه نسبت بخون خواهان محقون الدم نبوده ولکن اگر باذن حاکم شرع کسی قصاص کند چیزی بر او نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی دران نیست **فصل هشتم** در امور است که قصاص و دیه بانها ثابت میشود و دران سه مطلب است مطلب اول در اقرار است و دران چند مسئله است مسئله ثابت میشود قتل باقرار قاتل بالغ عاقل ازاد یکمرتبه چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند و بعضی اکتفا بیکمرتبه نکرده اند و دو مرتبه را معتبر دانسته اند و دلیل محکمی ندارند مسئله اقرار مجنون و اقرار طفل غیر بالغ اعتباری ندارد و اقرار

مملوك اعتبار ندارد اگرچه بالغ و عاقل باشد چرا که اقرار او در حق غیر است
که مالك او باشد پس بشهادت شهود باید قتل انها ثابت شود چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه شخصی اقرار کند که او از روی عمد
کسیرا کشته و کسی دیگر اقرار کند که او از روی خطا همان مقتول را کشته اولیای
مقتول مختارند که از هر یك حق خود را مطالبه کنند پس اگر اختیار کردند اقرار
مقر عمد را تسلطی بر مقر بخطا ندارند و اگر اختیار کردند اقرار مقر بخطا را
تسلطی بر مقر بعمد ندارند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله هرگاه شخصی اقرار کند که کسیرا از روی عمد کشته و شخصی دیگر
هم اقرار کند که همان شخص مقتول را او از روی عمد کشته و شخص اول بعد از
اقرار شخص دویم برگردد از اقرار خود و انکار کند که او کشته هیچیك را نباید
کشت چرا که چون شخص دویم اقرار کرد که او کشته نه شخص اول و شخص اول
هم برگشت از اقرار خود او از تهمت بیرون امد و رفع اتهام او معلوم شد پس
او را نباید کشت اما شخص دویم چون اقرار کرد احیا شخص اول را اگرچه او را
از کشته شدن نجات داد و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا شامل حال
او شد و کسیکه احیا جمیع مردم را کرد کشته هیچیك نخواهد بود در نزد
خدا و اولیای او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد
در ان نیست مطلب دویم در ثبوت قتل و قصاص و دیه است بواسطه شهادت

که محل اعتنا باشد

مطلب دویم در ثبوت قتل و قصاص و دیه

شهود و امور متعلقه بان و در ان چند مسئله است مسئله ثابت میشود قصاص بشهادت
دو مرد عادل و ثابت نمیشود بشهادت یك مرد عادل و قسم یاد کردن مدعی و ثابت نمیشود
بشهادت یك مرد عادل و دو زن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد در ان نیست مسئله ثابت میشود دیه بشهادت دو مرد عادل و بشهادت
یك مرد عادل و قسم یاد کردن مدعی و بشهادت یك مرد عادل و دو زن چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه دو شاهد
عادل شهادت دهند که قاتل فی المثل زید بوده و دو شاهد عادل دیگر شهادت
دهند که قاتل فی المثل عمرو بوده و زید نبوده پس اولیای مقتول بر هر یك که ادعای
قتل دارند شهادت شاهد بر او را اعتبار باید کرد و بر هر یك که ادعا ندارند اعتبار
بشهادت شهود بر او نباید کرد و اگر اولیای مقتول ادعای قتل بر هر دو دارند یا ادعا
بر هیچیك ندارند مختارند که از هر یك از زید یا عمرو استیفای حق خود را بکنند از
قصاص در صورت عمد و دیه در صورت خطا چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند و بعضی در اینصورت قصاص را جایز ندانسته و حکم بدیه
کرده اند بالمناصفه در میان زید و عمرو و در احادیث چیزی که مورث یقین باشد در
رفع قصاص و لزوم دیه در میان نیست و با انکه تعارض بینتین چون مورث شبهه
است و بمقتضای ادرؤا الحدود بالشبهات باید قصاص نکرد قصاص رفع نمیشود چنانکه
در تعارض بینه و اقرار خواهد امد که موهم شبهه است و رفع قصاص را نکرده و در انجا

برفع قصاص قائل نشده اند و تعارض اقرار بعمد و خطا رفع قصاص نکرد و موهم شبهه
بود چنانکه گذشت و ایجاب دیه هم در اینصورت دلیلی از حدیث ندارد مسئله هرگاه
دو شاهد عادل شهادت دهند که شخصی کسیرا از روی عمد کشته و بعد از آن شخصی دیگر
اقرار کند که خود او ویرا از روی عمد کشته نه شخصیکه شهود شهادت داده بودند پس
اولیاء مقتول میتوانند که شخصیرا که اقرار کرده بکشند پس اگر او را کشتند ایشان
تسلطی ندارند بر کسیکه شهود شهادت داده اند که او کشته که چیزی از او بگیرند و نه
ورثه قاتل مقر تسلطی دارند که چیزی از او بگیرند و همچنین اولیاء مقتول میتوانند
که شخصیرا که شهود شهادت داده اند که او کشته بکشند و تسلطی بر شخص مقر
ندارند که چیزی از او بگیرند ولکن شخص مقر باید نصف دیت را بورثه کسیکه بشهادت
کشته شده بدهد چرا که او باقرار خود بری کرده ذمه کسیرا که بشهادت کشته اند
و همچنین اولیاء مقتول میتوانند که هر دو را بکشند ولکن باید نصف دیه را بورثه
کسیکه بشهادت کشته شده بدهند و بورثه کسیکه باقرار کشته شد چیزی نباید
بدهند چرا که باقرار خود او چیزی مستحق نیست که منتقل بورثه او شود بر خلاف
کسیکه اقرار نکرده بقتل که رفع استحقاق از خود کرده باشد و اولیاء مقتول میتوانند
که با هر دو ایشان صلح کنند و دیه را بالمناصفه از هر دو بگیرند چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در این نیست مگر آنکه بعضی تجویز ندانسته اند که هر دو را بکشند
یا از هر دو بالمناصفه دیه بگیرند و بعضی احتیاط را لازم دانسته اند در کشتن هر دو

و حال آنکه احتیاط در عدم مخالفت نص صریح لازم تر است و همچنین اجتهاد در
مقابل نص امر نیست محکم که نباید کرد اگر چه نص خاصی تخصیص داده باشد امر عامی را
مثل همین نص که بسیاری ادعای اجماع هم در عمل بآن کرده اند مطلب ششم در قسامه
و امور متعلقه بآنست و در آن چند مسئله است مسئله در صورتی که اقراری و شهادتی
در قتل نباشد و ادعای قتلی بشود آن ادعا ثابت میشود بقسامه چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله در صورتیکه اولیاء مقتول و مجروح بدانند
که قاتل مقتول ایشان کیست و اقرار نکند قاتل و جارح و شاهد مقبول الشهاده
هم نباشد میتوانند قسم یاد کنند که قاتل مقتول ایشان کیست و جارح مجروح
ایشان کیست و چون قسم یاد کردند نزد حاکم شرع ثابت میشود قتل قاتل و
جرح جارح چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست
مسئله در قتل عمد پنجاه قسم باید یاد کنند پنجاه نفر و در قتل خطا بیست و پنج قسم
باید یاد کنند بیست و پنج نفر و در جراحت شش قسم باید یاد کنند شش نفر اگر جراحتی
باشد که دیه آن بقدر دیه نفس باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از
فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه دیه جراحت از دیه نفس کمتر باشد مثل
آنکه یکدست کسی قطع شده باشد یا یک انگشت قطع شده باشد قسامه آن هم
بنسبت کمتر میشود پس قسامه یکدست سه قسم است و قسامه انگشت یک قسم است و همچنین
است حکم سایر جراحات که هر جراحتی که دیه آن بقدر دیه نفس است شش قسم در آنست و اگر

مطلب ششم در قسامه و بیان امور متعلقه بآن

و جارح مجروح ایشان کیست

دیهٔ جراحت نصف دیه نفس است سه قسم در آنست و اگر دیه جراحت ثلث دیه نفس است دو قسم در آنست و اگر دیهٔ جراحت سدس دیه نفس است یک قسم در آنست چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه یافت نشود بعدد قسامه معتبره کسانیکه باید قسم یاد کنند و عدد کسانیکه میخواهند قسم یاد کنند کمتر باشد پس باید آنجماعت یا بعضی از ایشان مکرر قسم را یاد کنند تا عدد معتبر تمام شود حتی آنکه اگر یافت نشود کسیکه قسم یاد کند مگر یک ولی همان یکنفر قسم را مکرر یاد میکند تا عدد معتبر تمام شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در این نیست مگر آنکه کسانیکه گفته اند در قتل عمد و خطا و جراحت پنجاه نفر باید قسم یاد کنند پنجاه مرتبه باید قسم مکرر شود و کسانیکه در قتل خطا بیست و پنج نفر و در جراحت شش نفر گفته اند عدد قسم را بیست و پنج مرتبه و شش مرتبه گفته اند باید مکرر شود مسئله هرگاه اولیای مقتول ادعا کردند بر کسی که قاتل مقتول ایشان است و اقرار از قاتل و شهودی از برای ایشان نیست و قسم هم یاد میکنند که قاتل مقتول ایشان را کشته پس منکر و متهم او اگر قسم یاد کنند در قتل عمد پنجاه نفر و در قتل خطا بیست و پنج نفر که ما مقتول را نکشته ایم و ما خبر از قاتل او نداریم در اینصورت دیه مقتول از بیت المال باید داده شود و اگر منکر و متهم او نکول کردند و قسم یاد نکردند باید دیه مقتول را باولیای مقتول بدهند و بیرا امر دیهٔ ایشان باید بدهند فرزندهای ایشان و اطفال چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله مقتولیکه در میان جمعیت و ازدحام کشته شود و معلوم

نشود

نشود قاتل او دیه او باید از بیت المال داده شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در این نیست مسئله بعضی تفریق کرده اند در حکم مقتول در ازدحام و مقتولیکه قسامه در او است باینکه مقتول در ازدحام کسی متهم نیست و در مقتولیکه قسامه در قتل او است باید محل اتهام را حاکم شرع بداند مثل آنکه مقتولی در میان محله یافت شود یا در کنار قریه یافت شود یا عداوتی در میان مقتول و منکر قتل معلوم باشد یا یکنفر عادل شهادت دهد یا دو نفر یا فساق و کفار شهادت دهند و امثال اینها بطوریکه حاکم شرع اتهام را بفهمد و این اتهام را لوث میگویند و میگویند اگر اتهام را حاکم شرع نداند تفریق در میان مقتول در ازدحام و مقتولیکه قسامه در قتل او است نخواهد شد و بعضی دیگر تفریق را این کرده اند که در مقتول در ازدحام معلوم نیست که قاتل کیست بخلاف مقتولیکه قسامه در قتل او است که اولیای مقتول ادعا میکنند که ما میدانیم قاتل کیست و منکرین ادعا دارند که ما میدانیم که ما قاتل نیستیم و ما نمیدانیم قاتل کیست و همین قدر کفایت میکند در تفریق و این قول قولی محکم و متقن است که احادیث بر آن منطبق است و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند و قول اول خالی از ضعف و سستی نیست چرا که نصی صریح در آن نیست فصل نهم در کیفیت قصاص و امور متعلقه بآن است و در آن چند مسئله است مسئله در قتل عمد قصاص است مگر آنکه اولیای مقتول عفو کنند قاتل را بدون عوض و دیه چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله هرگاه اولیای مقتول براضی شوند که از کشتن قاتل بگذرند و دیه

فصل نهم در کیفیت قصاص و امور متعلقه بآن است

مقتول

مقتول خود را از قاتل بگیرند یا بیشتر از دیه یا کمتر از آن و قاتل راضی شود جایز است
و بدون رضای قاتل اولیای مقتول مختار نیستند در گرفتن چیزی از قاتل چنانکه در احادیث
وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه بعضی از اولیای مقتول
عفو کنند و بعضی بدیه راضی شوند و بعضی بخواهند قصاص کنند پس آنکه میخواهد
قصاص کند باید در عوض عفوی که شده بورثه قاتل چیزی بدهد و سهم کسیکه بدیه راضی شده
باید بدهد مثل آنکه مقتول پدری داشته باشد که او عفو کند قاتل او را و مادری داشته
باشد که بخواهد دیه بگیرد و پسری داشته باشد که بخواهد قصاص کند پس پسر مقتول
قاتل پدر خود را بکشد ولکن باید سدس دیه را بورثه قاتل بدهد در عوض عفو پدر
مقتول که سهم او است و سدس دیه را هم بمادر مقتول بدهد که سهم او است چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه بعضی از
اولیای مقتول بدون اذن و اطلاع بعضی دیگر بکشند قاتل را پس اولیائی که اذن نداده اند
یا مطلع نبوده اند میتوانند که از قصاص کننده سهم خود را از دیه مقتول خود بگیرند
چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه
قاتلی که عمد کرده در قتل کسی بگریزد و فوت شود دیه مقتول را از مال او باید داد و
اگر ترکه نداشته باشد ورثه او باید بدهند الاقرب فالاقرب و اگر ورثه نداشته باشد
امام علیه السلام میدهد دیه مقتول را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد
در آن نیست مسئله هرگاه قاتلی از روی عمد بکشد بیشتر از یکنفر را او را در عوض مقتولین

اولیای ایشان میکشند و حصه در ترکه او ندارند و هرگاه اولیای مقتولین بدیه راضی شوند
و قاتل هم راضی شود از برای هر مقتولی دیه کامله را اولیای او مستحق اند نه آنکه یک دیه را قسمت
کنند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه قاتلی از
روی عمد بکشد بیش از یکنفر را و بعضی از اولیای بعض مقتولین بکشند او را در عوض
مقتول خود بدون اذن و اطلاع سایر اولیای سایر مقتولین اولیای سایر مقتولین
حقی بر اولیائی که قصاص کرده اند ندارند چرا که ایشان در عوض مقتول خود او را کشته اند
ولکن هر یک از اولیای سایر مقتولین دیه مقتول خود را از ترکه قاتل مستحق اند چنانکه
از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند و بعضی گفته اند که خون
سایر مقتولین بهدر رفته و اولیای ایشان مستحق دیه مقتول خود نیستند چرا که قاتل
که محل قصاص یا دیه بوده در میان نیست و این اجتهاد در مقابل نص است که خون مسلمی
نباید بهدر برود مسئله هرگاه ولی مقتول بضرب شمشیر و امثال آن بزند قاتل او را
گمان کند که او را کشت و بجهت اتفاق او را معالجه کنند و صحت یابد پس اگر ولی مقتول
بخواهد او را بکشد باید قاتل جراحتی که باو زده مانند جراحتی که بر او وارد آمده و بعد از
مجروح شدن قاتل را بکشد و اگر ولی راضی نشود که مجروح گردد باید متارکه کنند
که نه قاتل مجروح کند ولی مقتول را و نه ولی مقتول او را بکشد چنانکه در احادیث وارد
شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند و بعضی باجتهادات خود گفتگوها دارند
در مقابل نص مسئله هرگاه شخص صحیح الاعضائی بکشد شخصی را که در مثل دست

او قطع شده و ولی مقتول بخواهد قاتل را بکشد پس اگر مقتول دیه دست خود را از
جانی گرفته باشد یا آنکه دست او را قطع کرده اند بجهت جنایتی که کرده یا سرقتی که کرده یا
عملی دیگر که موجب قطع دست او بوده باید ولی مقتول دیه عضو قطع شده را به
قاتل صحیح الاعضا و ورثه او بدهد و او را بکشد و اگر بخواهد دیه بگیرد باید دیه
عضو مقطوع را از دیه قتل نفس کم کند و باقی را بگیرد و اگر دست مقتول با قضای آسمانی
قطع شده نه بجهت جنایتی ولی او میتواند قاتل صحیح الاعضا را بکشد بدون اینکه چیزی
بورثه قاتل بدهد و اگر بخواهد دیه بگیرد دیه تمام میگیرد و چیزی کم نمیکند چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله ولی مقتول قاتل
بضرب شمشیر و امثال آن باید بکشد نه آنکه با او بازی کند و داغ و درفش کند تا بمیرد
اگر چه قاتل مقتول را بطورهای بد کشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله اگر اولیای مقتول اگر جاهل بمسائل
قصاص باشند باید باذن حاکم شرع قصاص کنند چنانکه از احادیث معلوم میشود
و خلافی در آن نیست مطلب دویم در قصاص اطراف و اعضا است و در
آن چند مسئله است مسئله شرط است در قصاص اطراف و اعضا و جراحات
آنچه شرط بود در قصاص نفس پس از مسلم نباید قصاص کرد اگر جنایتی بکافر رسانده
باشد و از آزاد نباید قصاص کرد اگر جنایتی بمملوک رسانده باشد و از پدر نباید
کرد اگر جنایتی بفرزند خود رسانده باشد و از مجنون نباید قصاص کرد اگر جنایتی

مطلب دویم در قصاص اطراف و اعضا

و از طفل غیر ممیز نباید قصاص کرد اگر جنایتی بکسی رسانده باشد

بکسی

بکسی رسانده باشد و از عاقل نباید قصاص کرد اگر جنایتی بمجنونی رسانده باشد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله
هرگاه شخص صحیح الاعضا دست شلی یا پای شلی را قطع کرده باشد نباید دست یا
پای او را قطع کرد ولکن دیه آنها را از او میگیرند و این شرط در قصاص اطراف و اعضا
بر شروطیست که گذشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
دست شل را بعوض دست شل و پای شل را بعوض پای شل میتوان قصاص کرد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه مرد آزادی عضوی
از اعضای زن آزادی را قطع کرده باشد یا مجروح کرده باشد زن میتواند از او
قصاص کند ولکن اگر دیه آن عضو بقدر ثلث دیه نفس و بیشتر است زن باید نصف
دیه عضو را بمرد بدهد و عضو او را قطع کند و اگر دیه عضو مقطوع کمتر از
ثلث دیه نفس است زن نباید چیزی بدهد و میتواند قصاص کند و هرگاه زن آزادی
عضوی از اعضای مرد آزادی را قطع کند مرد میتواند از او قصاص کند و ردی در
این صورت لازم نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بآن داده اند
مسئله هرگاه یکی از اهل ذمه قطع کند یا مجروح کند عضوی از اعضای
مسلمی را مسلم میتواند از ذمی قصاص کند و زیادتی دیه عضو خود را از ذمی بگیرد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه مرد آزادی
بیک ضربت فی المثل چهار انگشت زن آزادی را قطع کند یا بچهار ضربت چهار انگشت

اورا قطع کند از روی عمد و زن بخواهد قصاص کند یا هر یک دو انکشت مرد را باو بدهد
و بعد چهار انکشت او را بچهار ضربت قطع کند و اکر بخواهد دیه بکیرد باید بیست شتر از
او بکیرد و لکن در صورتی که چهار انکشت او را بچهار ضربت قطع کرده باشد و زن
بخواهد قصاص کند چهار انکشت او را قطع میکند و چیزی باو نباید بدهد و اکر زن بخواهد
دیه بکیرد چهل شتر دیه انکشتهای او است چرا که دیه هر انکشتی ده شتر است و بقدر
ثلث دیه نیست پس مرد و زن مساوی خواهند بود بخلاف انکه چهار انکشت زن بیک
ضربت قطع شده باشد چرا که دیه چهار انکشت چهل شتر است و بیشتر از ثلث دیه مرد است
پس دیه زن نصف دیه مرد است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هر کاه مرد ازادی سه انکشت زن ازادی را از روی عمد قطع کند یا کمتر از سه انکشت خواه
بیک ضربت و خواه بضربتهای عدیده و زن بخواهد قصاص کند یا بخواهد دیه بکیرد
پس بعدد یکه انکشتهای او قطع شده انکشتهای مرد را میتواند قطع کند و از برای
هر انکشتی ده شتر دیه میتواند بکیرد چرا که دیه سه انکشت سی شتر است و کمتر از ثلث
دیه مرد است پس مرد و زن در ان مساوی خواهند بود چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست مسئله هر کاه مملوکی جنایتی بشخص ازادی برساند ان شخص
میتواند از او قصاص کند و میتواند او را مالک شود بقدر جنایت و پس اکر دیه جنایت
او بقدر قیمت او است تمام او را مالک میشود و اکر دیه جنایت کمتر از قیمت او است
بقدر دیه جنایت او مالک او میشود و باقی مال مالک اولش است و اکر مالک اول

بکیرد نه انکه ... میکند پس در صورتی که چهار انکشت زن را بیک ضربت قطع کرده باشد و زن بخواهد قصاص کند باید دیه ...

بخواهد

بخواهد او را از تصرف مجروح خلاص کند برضای طرفین میتواند او را خلاص کند
بدادن چیزی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در او نیست مسئله هر کاه شخص
ازادی قطع کند از دو شخص ازاد دست راست انها را پس دست راست او را از برای اولی
راست او را قطع کنند و دست چپ او را از برای دومی قطع میکنند و اکر قاطع جانی
دو دست نداشته باشد و یک دست داشته باشد یا چپ او را قطع میکنند بعوض دستی
که قطع کرده و اکر هر دو دستی از برای او نباشد دیه دستهائی را که قطع کرده از او میکیرند
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی باین داده اند مسئله هر کاه مرد ازادی
از روی عمد چشم زن ازادی را فی المثل بیرون اورد زن میتواند که قصاص کند و چشم او را
بیرون اورد و لکن باید ربع دیه مرد را باو بدهد و اکر بخواهد دیه بکیرد و قصاص نکند
ربع دیه را از او میکیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هر کاه زن ازادی از روی عمد چشم مرد ازادی را بیرون اورد مرد میتواند قصاص کند و
چشم او را بیرون اورد و اکر بخواهد دیه بکیرد و قصاص نکند نصف دیه که پانصد دینار
طلا است از او میکیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد
در ان نیست مسئله هر کاه مملوکی از روی عمد چشم ازادی را بیرون اورده و مملوک مدیون
باشد ازاد میتواند چشم مملوک را بیرون اورد اکر چه دین مملوک ادا نشود چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هر کاه شخصی
انکشتهای کسی را قطع کند و شخص دیکر کف دست او را قطع کند شخص مقطوع الکف

میتواند

میتواند قصاص کند و کف قاطع کف خود را قطع کند ولکن باید دیهٔ انگشتهای
او را بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست
مسئله هرگاه کسی که یک چشم دارد از روی عمد بیرون آورد یک چشم شخصی را که دو چشم
دارد آن شخص میتواند که قصاص کند و چشم اعور را بیرون آورد ولکن باید نصف دیه
که پانصد دینار طلا است باو بدهد و میتواند که دیهٔ چشم خود را بطور تراضی از او
بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی که دو چشم
دارد از روی عمد بیرون آورد دو چشم کسی را که یکچشم دارد آن شخص میتواند که قصاص کند و یکچشم
طرف مقابل را بیرون آورد نه هر دو چشم او را و نصف دیه که پانصد دینار طلا است از او
میگیرد چرا که دیهٔ چشم اعور هزار دینار است و اگر نخواهد قصاص کند دیهٔ کامله
که هزار دینار است از او میگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا
باشد در آن نیست مسئله هرگاه دو نفر از روی عمد یک دست کسی را قطع کنند شخص
مقطوع الید میتواند که از هر دو قصاص کند و از هر یک یک دست قطع کند ولکن
باید دیهٔ یک دست را بآن دو نفر بدهد که در میان خود قسمت کنند و میتواند دست یکی
از آنها را قطع کند و در اینصورت آن یکی که دستش قطع نشده باید ربع دیه را
بدهد بآنکسیکه دستش بقصاص قطع شده و میتواند که بطور تراضی قصاص نکند
و دیهٔ دست خود را از آن دو نفر بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست
مسئله هرگاه کسی از روی عمد چیزی از گوش شخصی را فی المثل قطع کند آن شخص قصاص

کند و همان قدر یکه گوش او بریده شده گوش جانی را ببرد پس جانی آن بریده را بردارد
و بگوش خود بچسباند و معالجه کند که آن بریده بگوش او بچسبد و صحیح شود آن شخص
میتواند که گوش جانی را دوباره ببرد تا آنکه در نقص شریک باشند چنانکه در احادیث وارد
شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه کسی از روی عمد لگد کند شکم
شخصی را تا آنکه او در لباس خود تغوط کند یا بول کند و این عیب از برای او بماند آن شخص
میتواند که قصاص کند و لگد بر شکم او زند تا آنکه در لباس خود تغوط کند و بول
کند و میتواند دیه از او بگیرد و دیهٔ او ثلث دیه است چنانکه در احادیث وارد شده و
بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه کسی از روی عمد قطع کند گوش کر را
یا قطع کند بینی کسی را که بو نفهمد و شامه ندارد میتوان از او قصاص کرد چرا که نشنیدن
صوت و نفهمیدن بو خللی بظاهر عضو ندارد که مقطوع شده بخلاف شلی دست و
پا که خود عضو ظاهر معیوب است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در
آن نیست مسئله ذکر صحیح را در عوض ذکر عنین نمیتوان قصاص کرد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه دندان طفلی را کسی بکند
نباید از او قصاص کرد چرا که میروید ولکن ارش آنرا باید بدهد مگر آنکه آن دندان
نروید پس میتوان قصاص کرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی که محل
اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه کسی از روی عمد کسی را کور کند بدون اینکه حدقه
بیرون آید میتوان قصاص کرد باینطور که پنبه و امثال آنرا تر کنند و باطراف چشم بچسبانند

محفوظ بماند و آیینه را بآتش داغ کنند و چشم را مقابل آفتاب بدارند و بعد
مقابل آیینه داغ شده پس کور خواهد شد و حدقه بجای خود باقی میماند چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مگر آنکه در تعیین این مطلب اختلافی
هست مسئله هرگاه کسی از روی عمد مجروح کند کسی را پس در صورتی که پوست
بریده شده و خون بیرون نیامده یا خون هم بیرون آمده یا گوشت هم بریده شده یا
پوست و گوشت و استخوان هم برداشته شده قصاص میتوان کرد و بقدری که بریده شده میتوان
برید و اسم هر یک از این چهار در کتاب دیات خواهد آمد انشاء الله چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله کسیکه جنایت برساند در خارج
حرم و پناه بحرم برد نباید در حرم از او قصاص کرد ولکن بر او تنگ باید گرفت از
آب و نان تا آنکه ملجأ شود و بیرون رود از حرم پس در خارج حرم از او قصاص کنند
ولکن اگر در حرم جنایتی برساند میتوان در حرم قصاص کرد از او چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مگر در اختصاص این حکم بحرم مکه یا آنکه در حرم
مشاهد مقدسه ائمه علیهم السلام هم جاری است بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند

کتاب الدیات

کتاب الدیات

و در آن چند مطلب است مطلب اول در دیات نفس و امور متعلقه بآن است
و در آن چند مسئله است مسئله دیه مقتول مسلم آزاد صد شتر است یا دویست گاو
یا دویست حله است یا هزار گوسفند است یا هزار دینار طلا است یا ده هزار درهم

مطلب اول در دیات نفس و امور متعلقه بآنست

نقره است

نقره است و اگر مقتول زن باشد تمام این اقسام شش گانه نصف میشود چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله در قتل عمد صد
شتر که از شش ساله تا نه ساله باشند وارد شده و بیشتر از فقها فتوی بآن داده اند
در صورتی که اولیای مقتول بدیه راضی شوند با رضای قاتل مسئله در قتل خطای شبیه
بعمد صد شتر که سی و سه نفر آن دو سال تمام داشته باشند و سی و سه نفر آن سه سال
تمام داشته باشند و سی و چهار نفر آن پنج سال تمام داشته باشند وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بآن داده اند و سی و سه شتر سه ساله و سی و سه شتر چهار ساله و سی
و چهار شتر پنج ساله نیز وارد شده چنانکه چهل شتر پنج ساله تا نه ساله و سی شتر سه
ساله و سی شتر دو ساله نیز وارد شده و فقها بطور اختلاف بجهت اختلاف
احادیث فتوی داده اند و چون فتاوی موافق احادیث است حتم در اختیار بعض و رد
بعض نیست مسئله در قتل عمد و قتل خطای شبیه بعمد دیه از مال قاتل باید داده
شود نه از مال عاقله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
در قتل عمد باید به در عرض مدت یکسال داده شود و در قتل خطای شبیه بعمد
در عرض مدت دو سال باید داده شود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بآن داده اند مسئله در قتل خطای محض بیست نفر شتر ماده یک
ساله یا بدو سال و بیست نفر نر دو ساله و سی نفر ماده دو ساله و سی نفر سه ساله
یا چهار باید داد از مال عاقله نه از مال قاتل اگر اقرار نکرده باشد چنانکه در احادیث

وارد شده

وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله دیه قتل خطای محض در عرض
مدت سه سال باید دیه داده شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست
مسئله هر قدر از دیه که اولیای مقتول و قاتل راضی شوند خواه بیشتر باشد از دیه
معینه یا کمتر جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله
هرگاه قتل در ماه رجب و ذیقعده و ذیحجه و محرم الحرام واقع شود دیه آن غلیظ تر است
و باید ثلث دیه افزوده شود بر دیه معینه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی
در ان نیست مسئله هرگاه قتل در حرم واقع شود ثلث دیه افزوده میشود چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله دیه اهل ذمه
اگر آزاد باشند هشتصد درهم نقره است و دیه زنهای ایشان نصف دیه مردهای ایشانست
اگر بشرائط ذمه عمل کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد
در ان نیست مسئله دیه قتل مملوک قیمت او است اگر قیمت او بیش از دیه حر نباشد و
اگر قیمت او بیشتر است از دیه شخص آزاد ان زیادتیرا نباید گرفت چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست **مطلب دویم** در موجبات ضمان دیه و امور متعلقه
بآنست و در ان سه فصل است **فصل اول** در ضمان متعلق بمباشرت است و در ان
چند مسئله است مسئله هرگاه کسی در حال خواب بغلطد و بیفتد بر روی کسی و او
بمیرد یا عضوی از اعضای او بر روی دهن او افتد و او خفه شود یا عضوی از اعضای
او معیوب شود دیه مقتول و معیوب باو تعلق میگیرد که باید عاقله او بدهند نه خود او

مطلب دویم در موجبات ضمان و امور متعلقه بآنست
فصل اول در ضمان متعلق بمباشرت

چوا

چو اگر این امر خطای محض است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان
نیست مگر آنکه بعضی دیه را بر خود فاعل وارد آورده اند نه بر عاقله او مسئله
هرگاه معلمی یا مؤدبی بجهت تادیب بزند کسیرا پس او بمیرد یا عضوی از او معیوب
شود دیه او بر خود فاعل است چو اگر این امر شبیه بعمد است و دیه شبیه عمد بر عاقله
نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست
مسئله هرگاه کسی تیری یا سنگی بجانب مرغی یا نشانه انداز و بحسب اتفاق بانسانی
برسد و او بمیرد یا مجروح شود دیه مقتول یا مجروح را عاقله فاعل باید بدهند
نه خود او چو اگر اینکار خطای محض است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان
نیست مسئله هرگاه در شب تار مثلا دزدی بر سر کسی هجوم کند و او داد کند که
دزد هجوم آورده و کسی بیاری او بسرعت برود که او را خلاص کند و بحسب اتفاق شبانه
او بخورد بشخصی و او بیفتد در چاهی یا جائی و بمیرد یا عضوی از او معیوب یا مجروح شود
دیه او را شخص داد کننده باید بدهد نه کسیکه بیاری او رفته چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه طبیبی یا جراحی
یا بیطاری معالجه کند و بحسب اتفاق انسان یا حیوان بمیرند یا عضوی از اعضای آنها
معیوب شود دیه را باید خود طبیب یا جراح یا بیطار بدهند نه عاقله ایشان چو اگر این
کار شبیه بعمد است مگر آنکه در ابتدای معالجه تبری کنند که اگر مرگی یا عیبی اتفاق
افتد دیه آن بر ما نیست و ولی مقتول یا خود مریض یا صاحب حیوان راضی شوند پس

دیه

دیه و ارش با ایشان تعلق نگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و از عمومات انها معلوم
میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه شخصیکه ختنه میکند
بحسب اتفاق حشفه را ببرد یا مجروح کند دیه انرا باید بدهد چراکه شبیه عمد است چنانکه
در احادیث وارد شده و خلاف اینکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه زن
شیرده در حال خواب طفل شیرخوار را خفه کند یا عضوی از او را معیوب کند
دیه انرا عاقله زن باید بدهد نه خود او چراکه اینکار خطای محض است مگر انکه دایه
بجهة فخر تن خود شیر دهد طفل خانواده بزرگی را نه بجهة فقر و احتیاج خود
پس خود او باید دیه را بدهد نه عاقله او چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه شوهر زنی در جماع و دخول مبالغه و اصرار
کند بحدیکه زن طاقت نیاورد و بمیرد یا زن شوهر را انقدر بکار بدارد که او بمیرد قاتل
نباید کشت ولکن دیه کامل باید از مال خود بدهد نه عاقله او چراکه قتل شبیه بعمد است
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه
شوهر یا زن متهم باشند که عمدا بجهة کشتن بعمل اورده اند قاتل باید قسم
یاد کند که تعمد در قتل نکرده پس اگر نکول کرد میتوان از او قصاص کرد چنانکه در احادیث
وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی متاعی و چیزی را
بر سر خود گذارده و میرود پس انچیز بضرب شدیدی بخورد بانسانی اگر از ضرب ان
بمیرد یا عضوی از او شکسته شود و معیوب گردد قاتل یا جارح باید دیه قتل یا جراحت را

از مال

از مال خود بدهد نه از مال عاقله چراکه اینکار شبیه بعمد است چراکه حاصل میشود بسبب
که از نزد راهی عبور کند که کسی در ان راه نباشد و میتوانست که نزد یکی کسی راه برود
و میتوانست که انچیز را بطوری بر سر خود گذارد که صدمه ان بکسی نرسد چنانکه در
احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی ان
چیز خود را بیندازد و بر روی کسی که در پستی است بیفتد و او بمیرد یا عضوی
از او معیوب شود ولکن قصد جنایت نداشته باشد دیه را از مال خود باید بدهد
و بر عاقله او چیزی نیست چراکه اینکار شبیه بعمد است چنانکه از احادیث معلوم
میشود و خلافی در ان نیست مسئله هرگاه کسی را بادی از بلندی بیندازد یا
بدون اختیار بلغزد و بیفتد و بر روی شخصی که در پستی است بیفتد و او بمیرد یا
عضوی از او معیوب شود یا انکه افتاده بمیرد یا عضوی از او معیوب شود یا
انکه هر دو بمیرند یا معیوب شوند دیه بر خود ایشان تعلق میگیرد و نه بورثه و
نه بر عاقله ایشان چراکه انکسیکه افتاده بی اختیار بوده و سبب خارجی او را انداخته
و نه عمدی و نه شبه عمدی و نه خطای محضی متصور است چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی کسی را بیندازد بر روی
کسی بدون قصد جنایتی و او بمیرد یا عضوی از او معیوب شود دیه را دافع باید
بدهد از مال خود نه شخصی که افتاده چراکه او بی اختیار افتاده و اگر اولیای مقتول
نشناسند کسی را که دافع بوده میتوانند که دیه را از شخص افتاده بگیرند و او انچه داده

میتواند

میتوانند دامن بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله هرگاه جاریه جاریه را بدوش کشیده باشد جاریه دیگر او را سیخ کند که او از
جا بجهد فی المثل پس دست خود را بکشد و کسیرا که بدوش کشیده بیفتد و بمیرد یا عضوی
از او معیوب شود پس اگر محض بازی نیست بلکه او را بدوش کشیده مثل اینکه طفلی
یا مریضی را بدوش کشیده نصف دیه را باید حامل بدهد و نصف را ناخس که سیخ کرده
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه
کسی محض بازی کردن یکیرا بدوش کشیده و دیگری او را سیخ زده وانکه سوار بوده
افتاده و مرده ثلث دیه را باید مرکوب بدهد و ثلث انرا کسیکه سیخ زده باید بدهد
و ثلث دیگر بجهت بازی خود راکب نباید باولیای او برسد چنانکه در احادیث وارد
شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه سه نفر فی المثل دیواری را
خراب کنند پس یکی از ایشان در زیر دیوار رود و بمیرد دو ثلث دیه او را ان دو
نفر که باقی مانده اند باید بدهند و از یک ثلث اولیای مقتول محروم مانده اند
بجهة انکه خود مقتول شریک بوده در انداختن دیوار بروی خود چنانکه از عموم
احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی
در شب کسیرا از خانه او بیرون برد و انشخص مفقود شود و معلوم نشود که زنده است
یا مرده انشخص که او را بیرون برده باید دیه او را بدهد مگر انکه شهودی اقامه کند که او را بخانه
خود برگردانیده چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند

ناخس کسی است که سیخ کرده

مسئله

مسئله هرگاه طفلی را بدایه بدهند که او را شیر دهد و ان طفل مفقود شود و
دایه ادعا کند که او را بدایه دیگر داده و دایه با طفل مفقود شده اند دایه اولی باید
دیه طفل را بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله هرگاه دزدی برود بخانه فی المثل از برای دزدی پس با زن حامله زنا کند پس
طفل او سقط شود و دزد او را بکشد پس زن دزد را بکشد خون دزد بهدر میرود
و ورثه او باید دیه طفل را بدهند و در عوض بضع زن هم مهری مستحق میشود
چه اگر دزد بزور با او زنا کرده و چهار صد درهم نقره در عوض بضع زن وارد
شده چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
هرگاه زنی شوهر کند و ان زن صدیقی داشته باشد پس او را در حجله خود داخل
کند پس چون شوهر داخل شود و او را ببیند او را بکشد پس زن شوهر خود را بکشد
ان زن باید دیه رفیق خود را بورثه او بدهد بجهة انکه او را در حجله خود راه داده
و خود او را باید کشت بجهة انکه شوهر خود را کشته چنانکه در احادیث وارد شده
و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه چهار نفر مسکری بیاشامند
مست شوند و در بین مستی یکدیگر را مجروح کنند و دو نفر از ایشان کشته شوند
و دو نفر مجروح زنده بمانند فی المثل دیه دو نفر مقتول را از دو نفر مجروح میگیرند
و دیه جراحت مجروح را از دیه قتل دو مقتول کم میکنند و باقی را بورثه دو مقتول
میدهند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند

مسئله هرگاه در میان اطفالی چند یکی کشته شود و شهودی در میان نباشد که
شهادت دهند که قاتل او کیست و اولیاء مقتول هم ندانند که قاتل او کیست که
قسامه بجا آورند و اطفالیکه با مقتول بوده اند مختلف شوند در شهادت پس
بعضی شهادت دهند که این بعض دیگر او را کشته اند و این بعض شهادت
دهند که آن بعض دیگر او را کشته اند بشهادت اطفال قصاص نمیتوان کرد و لکن
دیه مقتول را از اقارب اطفال باید گرفت برحسب شهادت اطفال پس اگر جمعیت
یکطرف بیشتر باشد در شهادت بیشتر دیه را از طرف مقابل باید گرفت که
جمعیت ایشان کمتر بوده در شهادت دادن مثل آنکه در میان شش نفر طفل یکی
کشته شود و پنج نفر باقی دو دسته شوند و سه نفر شهادت دهند که آن دو نفر
او را کشته اند پس دیه مقتول را باید پنج قسمت کرد و سه قسمت را از اقارب آن دو

و آن دو نفر شهادت دهند که آن سه نفر او را کشته اند

نفر باید گرفت و دو قسمت را از اقارب سه نفر باید گرفت چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در روایت نیست و لکن با جتهادات در مقابل نص گفتگوها بسیار است
فصل دوم در ضمان دیه است بحسب اسبابی که باعث قتل شده آن اسباب را
کسی فراهم آورده که خود او مباشر قتل نشده و امور متعلقه بآن و در آن چند
مسئله است مسئله هرگاه کسی چاهی بکند در معبر مسلمانان یا چیزی نصب کند
در معبر و کسی در آن چاه افتد یا بر خورد بچیزی که نصب شده و تلف شود یا
مجروح گردد یا چیزی از او بآن واسطه تلف شود دیه آنرا عامل این عمل باید بدهد

فصل دوم در ضمان دیه و امور متعلقه بآنست

و از عهده

و از عهده ضرریکه بغیر رسیده بواسطه عمل او باید برآید چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه طفلی داخل خانه غیر شود و در
چاهیکه در خانه ایشان است افتد و بمیرد اهل آنخانه ضامن دیه او نیستند مگر
در صورت اتهام که بعد از قسامه یا اقامه شهود ضامن میشود چنانکه از احادیث
معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه کسی بدون
اذن اهل خانه داخل خانه شود و در چاهیکه در آنست افتد و بمیرد یا مجروح
و معیوب شود اهل آنخانه ضامن دیه او نیستند و لکن اگر باذن اهل خانه داخل
شده و اهل خانه اعلام نکرده اند که در معبر او چاهیست و او در چاه افتاده و مرده
یا عضوی از او معیوب شد اهل خانه ضامن دیه او هستند چنانکه از احادیث وارد
معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه کسی بدون
اذن اهل خانه داخل خانه شد و سگ ایشان او را مجروح کرد و ضرری باو رسانید
اهل آنخانه ضامن نیستند و اگر باذن اهل خانه داخل شده و سگ ایشان او را
مجروح کرده یا ضرری باو رسانیده اهل آنخانه ضامنند و اگر بعضی از اهل
خانه اذن داده اند همان شخص ضامنست چنانکه از احادیث معلوم میشود و
خلافی در آن نیست مسئله هرگاه حیوانی از کسی بتفریط او و حیوان کسی دیگر را
معیوب کرد یا کشت شخص تفریط کننده ضامنست و اگر تفریط نکرده و حیوان
او بدون تفریط او حیوان دیگری را کشته یا معیوب کرده ضامن نیست چنانکه

از احادیث

از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه
حیوانی از کسی داخل شد در مکانیکه حیوان کسی دیگر در انست و حیوانرا کرد داخل
شده حیوانیکه در انمکانست کشت یا معیوب کرد صاحب حیوانیکه در مکان خود داشته
ضامن نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله شخصیکه سوار حیوانیست یا جلو حیوانرا میکشد پس اگر ان حیوان در
حال مرور با دستها خود جنایتی رساند یا ضرری رساند شخص سوار و شخصیکه
جلو میکشد ضامنند و اگر انحیوان با پاها خود جنایتی یا ضرری رساند ضامن
نیستند مگر انکه انرا بزنند پس چه با دستها یا با پاهای خود جنایتی یا ضرری برسانند
ضامن میشوند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند
مسئله هرگاه شخص سوار و شخصیکه جلو حیوانرا میکشد حیوانرا در مکانی
واقف کنند و باز دارند پس اگر حیوان جنایتی رساند خواه با دستهای خود یا با پاهای
خود یا ضرری رسانید شخص سوار و شخص جلوکش ضامنند چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه شخصی از عقب
حیوان براند حیوانرا و حیوان جنایتی یا ضرری برساند خواه با دستها خود یا
با پاها خود ان شخص ضامنست چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه دو نفر سوار حیوانی باشند و ان
حیوان در حال مرور با دستها خود جنایتی یا ضرری رسانید ان دو شخص بالاشتراک

ضامنند

ضامنند مگر انکه یکی از ایشان طفلی یا مریضی باشد که نتواند حفظ حیوانرا بکند
پس همان شخص که میتواند حفظ کند ضامنست چنانکه از احادیث معلوم میشود
و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی مواظب حیوانی باشد
که بران سوار نشده مانند مکاری و جمال و انحیوان جنایتی یا ضرری برساند انشخص
ضامنست نه سوار چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله هرگاه حیوانی بیندازد سوار را از پشت خود و جنایتی یا ضرری
برساند صاحب انحیوان و کسیکه مواظب انست ضامن نیستند مگر انکه ایشان
انرا بزنند و هی کنند و ان رم کند چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مملوک مالک خود را سوار حیوانی
کند و حیوان جنایتی یا ضرری برساند مالک ضامنست و مختار استکه مملوک را در
عوض جنایت واگذارد بصاحب جنایت یا از مال خود چیزی بدهد و مملوک را خلاص
کند چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند و
بعضی در مملوک صغیر این حکم را کرده اند نه در کبیر مسئله هرگاه شتر مستی بکشد
کسی را یا جنایتی برساند پس اگر در ابتدای مستی جنایت رسانده و صاحب ان غافل بوده
صاحب ان ضامن نیست و اگر بعد از ان جنایت رسانیده صاحب ان ضامنست
مگر انکه بدون تفریط صاحبش خود را رها کرده و جنایت رسانده پس صاحب
ان ضامن نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد

دران

دران نیست مسئله هرگاه کسی رم دهد حیوانیرا پس حیوان جنایتی برساند
یا خود آن معیوب شود شخص رم دهنده ضامنست چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه کسی کسیرا بترساند و از دیواری بیفتد
و جنایتی باو برسد یا بترساند زن حامله را و طفل خود را ساقط کند شخصیکه
تخویف کرده ضامنست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله
کسیکه حیوان خود را محکم بسته باشد و حیوان بدون تفریط صاحبش خود را
رها کند و جنایتی برساند صاحبش ضامن نیست چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافی دران نیست مسئله کسیکه حیوان گریخته را گرفته و بسته که بصاحبش
برساند و حیوان تلف شده او ضامن نیست چرا که قصد او اصلاح بوده چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله کسیکه از جائی بیفتد یا
در چاهی بیفتد یا دیواری بر روی او خراب شود یا سقفی بر روی او خراب شود یا
حیوانی او را صدمه زند و جنایتی باو برسد خون او و جنایات او هدر رفته چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی دران نیست مسئله هرگاه جمعی جنایات مختلفه
بکسی برسانند و بسبب آن جنایات امر او منجر شود بهلاکت دیه او را آن جماعت
باید بدهند بطور تساوی اگرچه جنایت بعضی سخت تر و شدیدتر باشد چنانکه در
احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه قاتلی را
از دست اولیای مقتول خلاص کند و او فرار کند شخص خلاص کننده ضامن دیه است

فصل سیم در اجتماع سبب و مباشر و امور متعلقه بآن

مگر آنکه قاتل را بدست اولیای مقتول دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
آن نیست **فصل سیوم** در اجتماع سبب و مباشر و امور متعلقه بآنست و دران
چند مسئله است مسئله هرگاه کسی چاهی کنده باشد در مکانیکه نباید بکند و شخصی
دیگر کسیرا در آن چاه انداز دو او بمیرد یا مجروح و معیوب گردد دیه او بر کسی است
که او را بچاه انداخته نه بر کسیکه چاه را کنده چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی
که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه کسی کسیرا نگاه دارد و شخصی دیگر او را
بکشد یا مجروح و معیوب کند دیه او بر قاتل و جارح است نه بر کسیکه او را نگاه
داشته چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد دران نیست
مسئله هرگاه کسی چاهی را بکند در مکانیکه نباید بکند و سر آن چاه را بپوشد و
شخصی دیگر ندانسته که چاه کنده اند و کسیرا بر سر آن چاه انداز دو او در چاه افتد و
بمیرد یا مجروح و معیوب گردد دیه او بر کسی است که چاه را کنده نه بر کسیکه او را انداخته
چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله گودالی را
کنده بودند که شیر را بگیرند و شیری دران افتاد و جمعی بر سر آن آمدند پس یکی
لغزید و گرفت شخص دوم را و او نیز گرفت شخص سیوم را و او نیز گرفت شخص چهارم را
و هر چهار افتادند در گودال و شیر همه ایشان را درید و کشت پس حضرت امیرالمؤمنین
علیه و آله الصلوات المصلین فرمودند که آن شخص اولی که لغزید دیه ندارد و ورثه
و اولیای او باید ثلث دیه را بورثه شخص دوم بدهند و اولیای شخص دوم دو ثلث

دیه را بورثه شخص سیوم بدهند و اولیای شخص سیوم تمام دیه را بورثه شخص
چهارم بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و احدی در ورود و صحت آن خلاف
نکرده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده‌اند چرا که شخص اول را چون کسی نینداخته و
خود او افتاده دیه ندارد و شخص دویم را چون او انداخته اولیای او باید ثلث دیه را
بدهند و دو ثلث دیه بعوض آنکه او دو نفر را انداخته استحقاقی از برای ورثه او باقی
نمانده و اولیای شخص دویم باید دو ثلث دیه را بورثه شخص سیوم بدهند و یک ثلث
دیه را مستحق نیستند چرا که او یک نفر را انداخته و اولیای شخص سیوم باید تمام دیه را
بورثه شخص چهارم بدهند چرا که او کسی را نینداخته که چیزی از دیه او کسر شود و
بعضی باجتهادات در مقابل این نص صریح صحیح گفتگوها دارند مطلب سیوم
در دیه اعضا و جوارح است و در آن چند فصل است فصل اول در مقدار
دیه قطع اعضا و جنایات آنهاست و در آن چند مسئله است مسئله هر عضوی
که در انسان یکی باشد مثل زبان و بینی و ذکر دیه آن دیه کامله است یعنی هزار دینار
طلا است در مرد و پانصد دینار طلا است در زن و هر عضوی که در بدن دوتاست
مثل دو چشم و دو گوش و دو دست و دو پا دیه هر یک نصف دیه کامله است و دیه
هر دو دیه کامله است کامله مرد در مرد و کامله زن در زن چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله دیه تمام موی سر هرگاه بعد از جنایت
نروید دیه کامله است یعنی هزار دینار طلا است یا سایر چیزها که قرار داده‌اند

مطلب سیوم در دیه اعضا و جوارح

چنانکه

چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله دیه
تمام موی ریش هرگاه بعد از جنایت نروید دیه کامله است مثل دیه موی سر چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه موی
سر و موی ریش بعد از جنایت بروید دیه جنایت ارش است و مقدار ارش در موی
ریش ثلث دیه است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده‌اند
و بعضی مقدار ارش در موی سر و ریش را بحکومت عدلین واگذارده‌اند مسئله
دیه تمام موی سر زن هرگاه بعد از جنایت نروید دیه کامله او است که نصف دیه مرد
باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله
دیه موی سر زن هرگاه بعد از جنایت روئید بقدر مهر او و مهر امثال او است چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله دیه تمام
موی دو ابرو هرگاه بعد از جنایت نروید نصف دیه چشمهاست یعنی پانصد دینار
و دیه هر یک از ابروها دویست و پنجاه دینار است چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بآن داده‌اند و بعضی دیه کامله گفته‌اند بجهت عموم اخبار
و بعد از ورود نص در خصوص موضع خاص این قول خالی از ضعف نخواهد بود
مسئله دیه موی ابروها هرگاه بعد از جنایت بروید مقدار آن بحکم عدلین باید
معین شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن
نیست مسئله هرگاه بعض موی سر و ریش و ابروها ازاله کنند پس موضعی که موی

آن

ان زايل شده مساحت ميكنند هرانچه باشد و تمام محل روئيدن مو را از هر يك
مساحت ميكنند و معين ميكنند كه محلى كه موى ان زايل شده چند يك تمام محل روئيدن
مو است پس همين حساب معين ميكنند كه ديه ان چه قدر است پس ديه ده يك محل في
المثل ده يك ديه كامل است و ديه پنج يك پنج يك ديه كامل است و ديه نصف نصف ديه
كامل است و بر همين نسق معين بايد كرد مقدار ديه موضعى كه موى ان زايل شده چنانكه
در احاديث وارد شده و خلافى در ان نيست مسئله ديه ازاله موى پلك چشم بايد
بحكومت عدلين معين شود چرا كه نص خاصى در ان نيست و طريقه حكومت
در جميع موارد اين است كه فرض كنند شخص ازاد را كه مملوك است و قيمت كنند او را در
حالى كه صحيح است و در حالى كه معيوب است و تفاوت قيمت صحت و عيب را معين كنند
چنانكه در احاديث وارد شده و خلافى در معنى حكومت نيست و لكن بعضى ديه
ازاله موى دو پلك است ديه تمام ان دو ديه كامله است و اين حكم اجارى كردن در اجفان
خالى از ضعف نيست چرا كه اجفان چهار اند نه دو چنانكه واضح است مسئله
ديه هر دو چشم ديه كامله است و ديه هر يك نصف ديه كامله است چنانكه در احاديث
وارد شده و خلافى در ان نيست مسئله ديه پلك بالاى چشم ثلث ديه چشم است
كه يكصد و شصت و شش دينار و دو ثلث يك دينار طلا باشد و ديه پلك زير
چشم نصف ديه چشم است كه دويست و پنجاه دينار طلا باشد چنانكه در احاديث
وارد شده و خلافى كه محل اعتنا باشد در ان نيست مگر انكه در صورت جنايت هر

اجفان پلكهاى چشم است

بلكه پلكهاى چشم را ديه كامله گفته اند بجهة عموم احاديث كه انچه در بدن يكى است ديه ان ديه كامله است و انچه در بدن دو

چهار

چهار پلك ديه كامله گفته اند و دليلى از احاديث در ميان نيست بجز ادعاى اجماع
و شبهه واضح است كه اجماعيكه كاشف از قول يا فعل يا رضاى معصوم عليه السلم
و تقرير او نيست حجت نيست و هر يك از قول معصوم و فعل او و رضاى او و تقرير او
عليه السلم در اين زمان از احاديث بايد معلوم شود چرا كه علم غيب را كسى نميتواند
ادعا كند مسئله هرگاه جنايت بحدقه چشم و پلك ان هر دو برسد ديه حدقه جدا
كانه است و ديه پلك ان جدا كانه است و متداخل نميشوند چنانكه از احاديث معلوم ميشود
و خلافى در ان نيست مسئله كسيكه يك چشم او بينا است و اعور است و چشم ديگر او كور است
ديه چشم بيناى او ديه كامله است كه هزار دينار طلا است و ديه چشم ناييناى او ثلث ديه
چشم است كه يكصد و شصت و شش دينار طلا و دو ثلث يك دينار است چنانكه در احاديث
وارد شده و بسيارى از فقها فتوى بان داده اند مسئله ديه چشم نابينا هرگاه حدقه
در محل خود باشد و بيرون اورند ثلث ديه چشم بينا است چنانكه در احاديث وارد
شده و خلافى كه محل اعتنا باشد در ان نيست مسئله ديه قطع بينى كه از نرمه ان
بريده باشند يا تمام قصبه انرا با نرمه ان قطع كرده باشند ديه كامله است كه هزار
دينار طلا است چنانكه در احاديث وارد شده و بسيارى از فقها فتوى بان داده اند
و بعضى ديه نرمه بينى را هزار دينار گفته اند و در قطع قصبه ان بحكومت قائل
شده اند و حال انكه احاديث در استيصال انف و قطع جدع و اصل ان وارد
شده كه ديه ان ديه كامله است پس احتياط در قول بحكومت نيست و حال انكه در

قول

در قول بحکومت یا دیتی از دیه کامله افتاده و دلیلی در زیادتی از احادیث معلوم
نمیشود مسئله دیه قطع طرف بینی و سر آن نصف دیه است که پانصد دینار طلا
باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله دیه قطع هر
دو گوش دیه کامله است و دیه قطع هر یکی نصف دیه است که پانصد دینار طلا باشد
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله دیه قطع نرمه گوش
ثلث دیه است که یکصد و شصت و شش دینار و دو ثلث دینار طلا باشد چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هر قدر
از گوش قطع شده باشد باید نسبت داد آنرا بتمام گوش پس بهر نسبتی که باشد همان
نسبت دیه آنرا باید معین کرد از تمام دیه گوش پس اگر نصف گوش بریده شده
دیه آن نصف دیه گوش است که دویست و پنجاه دینار باشد و اگر ثلث آن بریده
شده دیه آن ثلث دیه تمام گوش است و همچنین در باقی نسبتها چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه گوش را بریده باشند و لکن قطعه
آنرا از آن جدا نکرده باشند دیه آن ثلث دیه گوش است چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله دیه قطع لبها با هم دیه کامله است
که هزار دینار طلا باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
دیه قطع لب بالا ثلث دیه است که سیصد و سی و شش دینار طلا و دو ثلث دینار باشد
و دیه لب پائین دو ثلث دیه است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها

فتوی

فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه قدری از لبها را بریده باشند دیه آنرا باید معین
کرد بنسبت دادن آن قدر بریده شده بتمام لبها چنانکه در گوش گذشت چنانکه
در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله دیه قطع تمام زبان صحیح
دیه کامله است که هزار دینار طلا باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در
آن نیست مسئله دیه قطع تمام زبان لال ثلث دیه کامله است چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند و بعضی در لالی که خلقی باشد و
عارضی نباشد بلکه دیه کامله قائل شده اند مسئله هرگاه بعضی از زبان بریده شده باشد
دیه آنرا بنسبت دادن باید معین کرد چنانکه در گوش گذشت چنانکه از احادیث
معلوم میشود و بعضی از فقها فتوی بآن داده اند مسئله دیه قلع تمام دندانها
و کندن آنها دیه کامله است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله
دندانهائیکه باید دیه کامله را بر آنها قسمت کرد بیست و هشت دندان است دوازده
در پیش که چهار ثنایا و چهار رباعیات و چهار انیاب باشد و شانزده در عقب که چهار
ضواحک و دوازده اضراس و طواحن باشد پس دیه دوازده مقدم ششصد دینار
طلا است از برای هر دندانی پنجاه دینار و دیه شانزده مؤخر چهارصد دینار طلا است
از برای هر دندانی بیست و پنج دینار طلا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن
نیست و احادیثی که بطور تساوی رسیده محمول بر تقیه و سایر وجوه است مسئله در
دندانهای عقل که در بعضی اشخاص در آخر دندانها میروید دیه معینی نیست و قیمت

وارش

وارش آنها را بحکومت باید معین کرد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در
آن نیست مسئله دیه دندانیکه صدمه بآن برسد وسیاه شود ودر محل خود بماند باید
صبر کرد تا یکسال پس اگر افتاد دیه آنرا باید بدهد واگر باقی ماند دو ثلث دیه آن
دندانرا باید بدهند چنانکه در احادیث وارد شده واکثر فقها فتوی بآن داده اند
وبعضی بحکومت وارش قائل شده اند مسئله دیه قلع دندان سیاه شده ثلث دیه
صحیح است چنانکه در احادیث وارد شده واکثر از فقها فتوی بآن داده اند وبعضی
بحکومت وارش قائل شده اند مسئله هرگاه دندان طفل بصدمه افتد پس اگر
بعد از افتادن روئید ارش آن بحکومت باید معین شود واگر نروئید دیه آن یک
شتر است چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله
دیه قطع هر دو دست دیه کامله است ودیه هر یک نصف دیه است که پانصد دینار طلا
باشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله دیه انگشتان
ده گانه دیه کامله است ودیه هر انگشتی ده یک دیه کامله است اگر صد دینار طلا است
یا ده شتر است یا از هر جنسی باشد ده یک آنرا باید ملاحظه کرد چنانکه در احادیث
وارد شده واکثر از فقها فتوی بآن داده اند وبعضی یکثلث دیه را مخصوص ابهام
ودو ثلث را از برای سایر انگشتها تعیین کرده اند وبعض احادیث هم دلالت
دارد مسئله دیه ابهام وانگشت بزرک را بدو قسمت باید کرد چرا که دو بند بیشتر
ندارد پس اگر یک بند آن قطع شده باشد فی المثل پنجاه دینار طلا دیه آن است بنا

بر قول اکثر ودیه هر یک از انگشتهای چهارگانه را بسه قسمت باید کرد چرا که از برای هر
یکی سه بند است پس اگر فی المثل یکبند هر یک قطع شده باشد ثلث دیه انگشت دیه است
که سی وسه دینار وثلث دینار باشد بنا بر قول اکثر اما بنا بر قول اقل در ابهام ثلث را
بدو نصف باید کرد ودر چهار انگشت دیگر دو ثلث را بر چهار رو بعد از آن بسه قسم
باید کرد از برای هر بندی ثلث ربع چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در آن
نیست مسئله دیه انگشت زیادتی نعوذ بالله ثلث دیه انگشت اصلی است چنانکه در
احادیث وارد شده وخلافی در آن نیست مسئله هرگاه صدمه برسد بدست یا بپا یا
بانگشتها که شل شوند دیه آنها دو ثلث دیه قطع آنها است اگر هر یک از این شلها
قطع شوند دیه آنها ثلث دیه قطع صحیح آنها است چنانکه در احادیث وارد شده و
خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست واحادیثیکه دلالت بر دیه تامه دارد محمول بر
تقیه وسایر وجوه است مسئله دیه ناخن هرگاه کنده شود ونروید یا بروید وسیاه شود
ده دینار طلا است وهرگاه بروید وسفید باشد بر وجه طبیعی دیه آن پنج دینار طلا است
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه
دست از بند ساعد وکف قطع شود دیه انگشتها در دیه کف متداخل شود پس نصف
دیه کامله دیه آن است واز برای انگشتها دیه جداگانه غیر از همان نصف دیه کامله نیست
چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی در آن نیست مسئله هرگاه دست قطع
شود از بند مرفق یا از بند منکب یا زیاده دیه آن نصف دیه کامله است ودیه آنچه در زیر واقع

مندرج است و زیاده از نصف دیه کامله چیزی نباید افزود چنانکه از احادیث معلوم
میشود و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند و بعضی دیه آنچه در بالای مفصل واقع
زیاده بر نصف دیه کامله گفته اند و تعیین آنرا بحکومت واگذارده اند و بعضی دیه زیاده
از بندها را زیاده بر نصف دیه کامله بتعیین حکومت گفته اند مثل آنکه دست را از وسط
ساعد یا از وسط بازو قطع کرده باشند و این قول خالی از قوت نیست مسئله هرگاه
صلب یعنی پشت کسیرا بشکنند که نتواند بنشیند یا پشت او خم شود که نتواند آنرا راست کند
دیه آن دیه کامله است که هزار دینار طلا باشد پس هرگاه علاج کنند آنرا بطوریکه
عیبی و کجی باقی نماند ده یک دیه کامله که صد دینار طلا است دیه آنست و اگر کجی در
آن باقی بماند بعد از علاج دیه آن همان دیه کامله است چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند و بعضی در صورت علاج و بقای کجی در آن
ثلث دیه کامله گفته اند و در احادیث نیست مسئله دیه قطع هر دو پستان زن دیه
کامله او است که پانصد دینار طلا باشد و دیه قطع یکی از آنها نصف دیه کامله او
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه بعضی از پستان
زن را قطع کرده باشند اگرچه سر پستان او باشد باید آن بعض مقطوع را نسبت داد
بتمام پستان او و بهمان نسبت دیه آنرا معین کنند پس اگر فی المثل نصف آن قطع
شده نصف دیه کل دیه آنست و همچنین در باقی نسبتها و دیه آنها چنانکه از احادیث
معلوم میشود و خلافی در آن نیست مگر در حلمه آنها که بعضی گفته اند که دیه

و اگر ثلث آن قطع شده ثلث دیه کل دیه آنست

حلمه نوک سر پستان است

حلمه

حلمه پستان بقدر دیه خود پستان است مسئله دیه قطع سر پستان مرد ثمن دیه
کامله او است که یکصد و بیست و پنج دینار طلا باشد و دیه قطع هر دو پستان او ربع
دیه کامله او است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند
و بعضی دیه قطع هر دو را دیه کامله و دیه قطع یکی از آنها را نصف دیه کامله گفته اند
بملاحظه آنکه آنها دوتا هستند و هر عضوی که دوتا است حکم آن اینست و این حکم نزدیک
باجتهاد در مقابل نص است چرا که ابروها هم دوتا است و حکم آنها این نیست مثل
جبینین و صدغین و عارضین و امثال آنها چنانکه واضح است مسئله دیه
قطع حشفه بالاتر دیه کامله است که هزار دینار طلا باشد و دیه قطع بعض از حشفه
معین میشود بنسبت دادن آن بعض بتمام حشفه و قسمت کردن دیه کامله بطوریکه
گذشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله دیه قطع
خصیتین با هم دیه کامله است که هزار دینار طلا باشد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در آن نیست مسئله دیه قطع خصیه چپ دو ثلث دیه کامله است چرا که ولد
از خصیه چپ موجود میشود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بآن داده اند و بعضی از برای قطع هر یک نصف دیه کامله قائل شده اند و شبیه است
این قول باجتهاد در مقابل نص و همچنین است سایر اقوال در مسئله که بعضی از برای
قطع خصیه چپ تمام دیه کامله گفته اند و در قطع خصیه راست نصف دیه گفته اند
و در مرد پیری که قوه جماع ندارد یا تولید نمیکند بالمناصفه گفته اند چرا که اگر

دیه قطع خصیه راست ثلث دیه کامله است و

بملاحظه

بملاحظه اینکه تولید ولد نمیشود باین اقوال قائل شده اند باید در شخص عقیم هم
جاری باشد و از برای خصیهٔ راست دیه نباشد مسئله هرگاه صدمه برسد
بخصیتین که ورم کند دیه ان چهارصد دینار طلا است و هرگاه فتقی بشود که
شخص نتواند راه برود یا اگر هم راهی بتواند برود بعنف چندان ثمری بران
مرتب نشود دیه ان هشتصد دینار طلا است چنانکه در احادیث وارد شده
و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله دیه بریدن تمام فرج زن از دو
طرف دیه کامله او است که پانصد دینار طلا باشد و دیه قطع یکطرف ان نصف
دیه کامله او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد
در ان نیست مسئله هرگاه کسی زنا کند با زنی بطوریکه افضا کند و پردهٔ ما
بین مجرای بول و حیض او را پاره کند دیه کامله او را باو باید بدهد چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مگر انکه بعضی افضا را دریدن
پرده درمیان مخرج بول و غایط خیال کرده اند مسئله هرگاه زوج دخول
کند بزوجه خود پیش از انکه زوجه نه ساله باشد و افضا کند دیه کامله او را
باو باید بدهد و هرگاه بعد از نه ساله باشد دیه نباید بدهد چنانکه در احادیث
وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله کسیکه با انگشت و امثال ان ازاله بکارت
دختری بکند و مثانه او را معیوب کند که نتواند بول خود را نگاه دارد دیه ان
دیه کامله او است که پانصد دینار طلا باشد و بعلاوه مهر او را هم باید بدهد

چنانکه

چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله دیه قطع
هر دو پا دیه کامله است و دیه قطع هر یکی نصف دیه کامله است و دیه انگشتهای پای
جمیعا دیه کامله است و دیه هر انگشتی از پاها عشر دیه کامله است و دیه هر بندی
و دیه هر ناخنی بتفصیلی است که در مسائل دستها گذشت چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی در ان نیست مسئله تفصیل قطع شدن پاها از بند اول یا از
زانوها یا از بند بالای زانوها یا از اواسط بندها بتفصیلی است که در دستها
گذشت پس اعاده لازم نیست فصل دویم در مقدار دیهٔ اعضائی است که شکسته
شود و از بدن جدا نشود و بعضی از جراحات که در ضمن هر عضوی مناسب است ذکر
انها و در ان چند مسئله است مسئله دیه شکسته شدن ترقوه و چنبره گردن
هرگاه انرا شکسته بند ببندد و صحیح شود بدون عیبی و کره چهل دینار طلا است
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
دیه شکسته شدن ترقوه در صورتیکه بعد از بستن بی عیب نباشد و کره در ان
باقی بماند باید بحکومت دو عادل معین شود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری
از فقها فتوی بان داده اند و بعضی در صورت معیوب ماندن هر دو ترقوه بدیه
کامله قائل شده اند و در معیوب ماندن یکی از انها بنصف دیه کامله قائل شده اند
و متمسک شده اند باینکه انچه در بدن دوتا است دیه هر دو دیه کامله است و دیه یکی
از انها نصف دیه است و حال انکه چنانکه ترقوه دوتا است منکبین و عضدین و ساعدین

و نزدیک

فصل دوم در مقدار دیهٔ اعضائیکه شکسته شود و جدا نشود و بعضی جراحات که در ضمن هر عضوی مناسب است ذکر انها

ترقوه استخوان سر سینه و بیخ گردن است

و ترنجیدن و سختیدن و کفیدن دوانند و این حکم در انها جاری نیست مسئله دیه منشق
شدن و ترکیدن ترقوه چهار خمس دیه شکستن است که سی و دو دینار طلا باشد
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله دیه
منتقل شدن ترقوه از جای خود نصف دیه شکستن است که بیست دینار طلا باشد
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله دیه
سوراخ شدن ترقوه ربع دیه شکستن است که ده دینار طلا باشد چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله دیه موضحه ترقوه که پوست
و گوشت ان بریده شود و استخوان ان نمایان گردد بیست و پنج دینار طلا است چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله دیه شکسته
شدن منکب و مفصل سر استخوان بازو و کتف پنج یک دیه دست است که یکصد دینار
طلا باشد پس اگر صدعی و شقی دران واقع شود که بشکستن نرسد چهار خمس دیه
شکستن است که هشتاد دینار طلا باشد پس اگر پوست و گوشت ان بریده شود که
استخوان ان نمایان گردد ربع دیه شکستن که بیست و پنج دینار طلا باشد دیه
است پس اگر منتقل شود از جای خود دیه ان یکصد و هفتاد و پنج دینار طلا است
که صد دینار از برای شکستن است و پنجاه دینار از برای نقل استخوان است و بیست
و پنج دینار از برای نمایان شدن استخوان است که مجموع ان یکصد و هفتاد و پنج باشد
پس اگر سوراخی دران واقع شود ربع دیه شکستن ان که بیست و پنج دینار طلا باشد

دیه

دیه است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
هرگاه بمنکب صدمه برسد که خورد شود و شکسته بند انرا ببندد و با عیبی صحت یابد
و کجی دران باقی بماند ثلث دیه کامله دیه است که سیصد و سی و سه دینار و
ثلث یک دینار طلا باشد و اگر بند ان منفصل شود سی دینار طلا دیه است چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه بازو
بشکنند و انرا ببندند و صحت یابد بدون اینکه عیبی و کجی دران باشد دیه ان
خمس دیه دست است که یکصد دینار طلا باشد و اگر عیبی و کجی بعد از صحت دران
باقی بماند انچه علاوه بر خمس است باید بحکومت معین شود و اگر پوست و گوشت ان
بریده شود که استخوان ان نمایان گردد ربع دیه شکستن ان که بیست و پنج دینار طلا
دیه است و اگر استخوان ان از جای خود منتقل شود نصف دیه شکستن ان که پنجاه
دینار طلا است دیه است و اگر سوراخی دران یافت شود بجهت صدمتی که بان رسیده
ربع دیه شکستن ان که بیست و پنج دینار طلا است دیه است چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مرفق بشکنند و اورا
ببندند و صحت یابد بدون اینکه عیبی و کجی دران باشد خمس دیه دست که
یکصد دینار طلا باشد دیه است و اگر بعد از صحت عیبی و کجی دران باقی بماند
علاوه بر خمس باید بحکومت معین شود و اگر صدعی و ترکی دران یافت شود و نشکند
دیه ان چهار خمس دیه شکستن است که هشتاد دینار طلا باشد و اگر مرفق بشکند

صدع شکافتن است

و پوست

و پوست و گوشت آن هم بریده شود که استخوان آن نمایان گردد و استخوان هم از جای
خود منتقل شود بجای دیگر دیه آن یکصد و هفتاد و پنج دینار طلا است که یکصد
دینار از برای کسر آنست و پنجاه دینار از برای انتقال استخوان و بیست و پنج دینار
از برای موضحه آنست و اگر سوراخی در آن یافت شود بجهت صدمه که بآن رسیده ربع
دیه شکستن آن دیه آنست و اگر بجهت صدمه که بآن رسیده مرفق خورد شود و آنرا
ببندند و بعد از صحت عیبی و کجی در آن باقی بماند دیه آن ثلث دیه کامله است که سیصد و
سی و سه دینار و ثلث یک دینار طلا باشد و اگر مفصل آن از هم جدا شود دیه آن سی
دینار طلا است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند
مسئله هرگاه ساعد بشکند و آنرا ببندند و صحت یابد بدون عیبی و کجی خواه یک
قصبه آن شکسته باشد یا هر دو قصبه دیه آن خمس دیه دست است که یکصد دینار طلا
باشد و اگر زند بشکند و بی عیب صحت یابد پنجاه دینار طلا دیه آنست و اگر صدعی
در قصبه بهم رسد بجهت صدمه که بر آن وارد آمده و بترکد چهار خمس دیه شکست آنست
که هشتاد دینار طلا باشد و اگر پوست و گوشت آن بریده شود که استخوان آن نمایان
گردد ربع دیه شکستن آن که بیست و پنج دینار طلا باشد دیه آنست و اگر استخوان آن منتقل
شود از جای خود بجای دیگر خمس دیه دست دیه آنست که یکصد دینار طلا باشد و
دیه سوراخی که بجهت صدمه در آن واقع شود ربع دیه شکستن آنست که بیست و پنج
دینار طلا باشد و دیه سوراخی که نافذ باشد و از طرف دیگر ظاهر باشد پنجاه دینار باشد

موضحه زخمی است که در اعضا برسد که استخوان آن عضو پیدا شود

طلا با

طلا و اگر جراحتی در ساعد بهم رسد بجهت صدمه که بآن وارد شده که صحت نیابد دیه آن
ثلث دیه ساعد است که سی و سه دینار طلا و ثلث یک دینار باشد چنانکه در احادیث
وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه رسغ و بند دست بجهت
صدمه خورد شود و آنرا ببندند و صحت یابد بدون عیبی و کجی در آن ثلث دیه
دست دیه آنست که یکصد و شصت و شش دینار طلا و دو ثلث یک دینار باشد
و اگر صحت یابد و عیبی و کجی در آن باقی بماند علاوه ثلث دارد بحکومت باید معین
کرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله
هرگاه کف دست بصدمه بشکند و آنرا ببندند و صحت یابد بدون عیبی و کجی
دیه آن خمس دیه دست است که یکصد دینار طلا باشد و اگر مفصل کف منفصل
شود و بیرون رود ثلث دیه دست دیه آنست که یکصد و شصت و شش دینار
طلا و دو ثلث یک دینار باشد و دیه موضحه آن که پوست و گوشت آن بریده شده
باشد و استخوان آن نمایان باشد ربع دیه شکستن آنست که بیست و پنج دینار
طلا باشد و دیه انتقال استخوانهای کف دست از جای خود بجای دیگر نصف
دیه شکستن دست است که پنجاه دینار طلا باشد و اگر سوراخ نافذی در کف
دست بجهت صدمه بهم رسد که از طرف دیگر ظاهر باشد و مسدود نشود
دیه آن خمس دیه دست است که یکصد دینار طلا باشد و اگر سوراخی در آن باشد
که نافذ نباشد و از طرفی دیگر ظاهر نباشد دیه آن ربع دیه شکستن دست است

رسغ

که بیست

که بیست و پنج دینار طلا باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از
فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه ابهام وانگشت بزرگ قطع شود
دیه آن ثلث دیه قطع دستست که یکصد و شصت و شش دینار طلا و دو ثلث
دینار باشد و هرگاه بند متصل بکف بشکنند وانرا ببندند و صحیح یابد بدون
عیبی و کره در آن دیه آن خمس دیه شکستن انست که سی و سه دینار طلا و ثلث
یکدینار باشد و هرگاه بعد از بستن و صحیح یافتن عیبی و کره در آن باقی بماند
علاوه بر دیه بحکومت باید معین شود و هرگاه آن بند بترکد و نشکند دیه آن
بیست و شش دینار طلا و دو ثلث دینار است و هرگاه پوست و گوشت آن بند
بریده شود که استخوان آن نمایان گردد دیه آن هشت دینار طلا و ثلث دینار است
واگر استخوان آن بند منتقل شود از جای خود بجای دیگر دیه آن شانزده دینار
طلا و دو ثلث دینار است و هرگاه سوراخی در آن بند بجهت صدمه بهم رسد
دیه آن نصف دیه انتقال استخوان انست که هشت دینار طلا و ثلث دینار
باشد واگر مفصل آن منفصل شود و در رود دیه آن ده دینار طلا است
و هرگاه بند دوم ابهام بشکنند وانرا ببندند و صحیح یابد بدون عیبی و کره دیه
آن شانزده دینار طلا و دو ثلث دینار است و هرگاه بعد از بستن و صحیح یافتن
عیبی و کره در آن باقی بماند علاوه بر دیه بحکومت باید معین شود واگر پوست
و گوشت آن بریده شود که استخوان آن نمایان گردد دیه آن ربع شکستن انست

که چهار

که چهار دینار طلا و سدس دینار باشد چنانکه اگر سوراخی در آن بهم رسد چهار
دینار طلا و سدس دینار است و هرگاه استخوان آن بترکد و نشکند دیه آن سیزده
دینار طلا و ثلث دینار است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها
فتوی بان داده اند مسئله دیه قطع هریک از انگشتهای چهارگانه غیر از ابهام
سدس دیه دستست که هشتاد و سه دینار طلا و ثلث یکدینار است و دیه هریک از
استخوانهای بندهای انها بیست دینار طلا و دو ثلث دینار است و دیه موضحه هریک
از بندهای انها که پوست و گوشت انها بریده شده باشد که استخوان انها نمایان گردد
چهار دینار طلا و سدس یکدینار است و دیه انتقال استخوان هریک از جای خود بجای
دیگر هشت دینار طلا و ثلث یکدینار است و دیه شکست هر مفصلی از انها که متصل
بکف دستست شانزده دینار طلا و ثلث یکدینار است و دیه صدع و ترکیدن
استخوان هریک سیزده دینار طلا و ثلث یکدینار است و دیه سوراخ شدن
هریک از بندها چهار دینار طلا و سدس یکدینار است و دیه منفصل شدن هر
بندی و بیرون رفتن از مفصل خود پنج دینار طلا است و دیه هریک از مفصل
میان انگشتهای چهارگانه هرگاه قطع شود پنجاه و پنج دینار طلا و ثلث یکدینار است
و دیه شکست هریک از مفصلهای میان انگشتهای چهارگانه یازده دینار طلا و ثلث
یکدینار است و دیه صدع و ترکیدن هریک هشت دینار طلا و نصف دینار است و دیه
موضحه هریک که پوست و گوشت ان بریده شده باشد که استخوان ان نمایان گردد

دو دینار و

دو دینار طلا و دو ثلث دینار است و دیه انتقال استخوان هر یک از جای خود بجای
دیگر پنج دینار طلا و ثلث یک دینار است و دیه سوراخ شدن هر یک دو دینار طلا و
ثلث یک دینار است و دیه منفصل شدن و بیرون رفتن هر یک از مفصل خود سه
دینار طلا و دو ثلث یک دینار است و دیه هر یک از مفصل اعلی و اخر مفصلهای چهار
انگشت اگر قطع شود بیست و هفت دینار طلا و نصف ربع دینار و نصف عشر دینار است
و دیه شکستن هر یک پنج دینار طلا و چهار خمس از یک دینار است و دیه صدع و ترکیدن
استخوان هر یک چهار دینار طلا و خمس یک دینار است و دیه موضحه هر یک که پوست
و گوشت ان بریده شده و استخوان ان نمایان شده دو دینار طلا و ثلث یک دینار است و
دیه انتقال استخوان هر یک از جای خود بجای دیگر پنج دینار طلا و ثلث یک دینار است و دیه
سوراخ شدن هر یک دو دینار طلا و دو ثلث یک دینار است و دیه بیرون رفتن هر یک
از مفصل خود سه دینار طلا و دو ثلث یک دینار است و دیه ناخن هر یک پنج دینار
طلا است اگر برنگ طبیعی بروید چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله هرگاه هر دو نوک سینه بجهت صدمه نه شود یعنی دو طرف
هر ضلعی نزدیک یکدیگر شود و وسط ان فرو رود شبیه بجامه که اراته کنند
دیه ان نصف دیه کامله است که پانصد دینار طلا باشد و اگر یک نوک ان نه شود دویست
و پنجاه دینار طلا دیه ان است و هرگاه کتفها با دو نوک سینه باهم نه شوند دیه ان دیه
کامله است و اگر یک نوک سینه با یک کتف نه شوند دیه ان نصف دیه کامله است و دیه

موضحه سینه که پوست و گوشت ان بریده شود و استخوان ان نمایان گردد دیه ان
بیست و پنج دینار طلا است و دیه شکستن هر ضلعی که در مقابل قلب واقع شده بیست
و پنج دینار طلا است و دیه صدع و ترکیدن ان دوازده دینار طلا و نصف دینار است
و دیه انتقال استخوان از جای خود بجای دیگر هفت دینار طلا و نصف دینار است
و دیه موضحه و دیه سوراخ شدن هر ضلعی که مقابل قلب است ربع دیه شکستن انست
که شش دینار طلا و ربع دینار باشد و دیه شکستن هر ضلعی که نزدیک عضد در
بالای قلب واقع شده ده دینار طلا است و دیه صدع و ترکیدن ان هفت دینار
طلا است و دیه انتقال استخوان ان از جای خود بجای دیگر پنج دینار طلا است و دیه
موضحه ان که پوست و گوشت ان بریده شده و استخوان ان نمایان شده ربع دیه
شکستن انست که دو دینار طلا و ربع دینار باشد چنانکه دیه سوراخ شدن ربع
دیه شکستن انست و دیه جائفه سینه که سوراخ شده باشد و بجوف و اندرون
رسیده باشد ثلث دیه کامله است که سیصد و سی و سه دینار طلا و ثلث یک دینار
باشد و دیه جائفه از دو جانب سینه که بواسطه تیری یا نیزه سوراخ شده باشد
چهارصد و سی و سه دینار طلا و ثلث دینار است چنانکه در احادیث وارد شده و
اکثر از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه استخوان ورک یا استخوان مابین
مقعد و خصیه شکسته شود که شخص نتواند بول و غائط خود را حفظ کند و بی
اختیار جاری شود دیه ان دیه کامله است که هزار دینار طلا باشد چنانکه در احادیث وارد

شده وخلافی دران نيست وهرگاه بعد از شکستن ورك انرا ببندند وصحت يابد
بدون عيبی وکره بعد از شکستن ورك انرا ببندند وصحت يابد بدون عيبی وکره دران
ديه ان خمس ديه كامله است كه دويست دينار طلا باشد وديه صدع وترکيدن ان چهار
خمس ديه شکستن انست كه يکصد وشصت دينار باشد وديه موضحه ان كه پوست
وگوشت ان بريده شود كه استخوان ان نمايان گردد ربع ديه شکستن انست كه پنجاه
دينار طلا باشد وهرگاه استخوان ان از جای خود بجای ديگر منتقل شود پنجاه دينار
طلا ديه انست واگر استخوان ان خورد شود وانرا ببندند وصحت يابد وعيبی وکره
دران باقی بماند ثلث ديه كامله ديه انست كه سيصد وسی وسه دينار طلا و
ثلث يکدينار باشد چنانکه در احاديث وارد شده وبعضی از فقها فتوی بان داده اند
مسئله هرگاه استخوان ران شکسته شود وببندند وصحت يابد بدون عيبی وکره
ديه ان خمس ديه كامله است كه دويست دينار طلا باشد واگر عيب وکره دران باقی
بماند ثلث ديه كامله ديه انست كه سيصد وسی وسه دينار طلا وثلث يکدينار باشد
وديه صدع وترکيدن ان چهار خمس ديه شکستن انست كه يکصد وشصت دينار طلا باشد و
اگر قرحه دران بهم رسد كه صحت نيابد ديه ان ثلث ديه شکستن انست كه شصت وشش
دينار طلا ودو ثلث يکدينار باشد وديه موضحه ان كه پوست وگوشت ان بريده شده
كه استخوان ان نمايان باشد ربع ديه شکستن انست كه پنجاه دينار طلا باشد وديه
انتقال استخوان ان از جای خود بجای ديگر نصف ديه شکستن انست كه يکصد دينار

طلا باشد وديه سوراخ شدن ان ربع ديه شکستن انست كه پنجاه دينار طلا باشد
چنانکه در احاديث وارد شده وبعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه
زانو شکسته شود وانرا ببندند وصحت يابد بدون عيبی وکره خمس ديه كامله كه
دويست دينار طلا باشد ديه انست واگر بعد از صحت عيبی وکره دران باقی بماند
ثلث ديه كامله كه سيصد وسی وسه دينار وثلث يکدينار باشد ديه انست وديه
صدع وترکيدن استخوان ان چهار خمس ديه شکستن انست كه يکصد وشصت و
شش دينار طلا باشد وديه موضحه ان كه پوست وگوشت ان بريده شده واستخوان
ان نمايان شده ربع ديه شکستن انست كه پنجاه دينار طلا باشد چنانکه ديه سوراخ
شدن ان پنجاه دينار طلا است وديه انتقال استخوان ان يکصد وهفتاد و
پنج دينار طلا است بر اين نسق كه يکصد دينار از برای شکستن ان وپنجاه دينار
از برای انتقال استخوان ان وبيست وپنج دينار از برای موضحه وظاهر شدن
استخوان انست اگر هر اين سه جنايت دران جمع شده باشد وديه منفصل شدن ان
از مفصل وبيرون رفتن ان سی دينار طلا است چنانکه در احاديث وارد شده
وبعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه ساق پا شکسته شود وانرا ببندند
وصحت يابد بدون عيبی وکره ديه ان خمس ديه كامله است كه دويست دينار طلا باشد
واگر بعد از بستن وصحت يافتن عيبی وکره دران باقی بماند ثلث ديه كامله ديه انست
كه سيصد وسی وسه دينار وثلث يکدينار طلا باشد وديه صدع وترکيدن ان

چهار خمس دیه شکستن است که یکصد و شصت دینار طلا باشد و دیه موضحه
آن که پوست و گوشت آن بریده شده و استخوان آن نمایان گشته ربع دیه شکستن آن است
که پنجاه دینار طلا باشد و دیه نقب آن که سوراخ آن از طرفی دیگر ظاهر نشده باشد
نصف دیه موضحه است که بیست و پنج دینار طلا باشد و دیه انتقال استخوان
آن از جای خود بجای دیگر ربع دیه شکستن است که پنجاه دینار طلا باشد چنانکه
دیه سوراخ شدن آن که از طرفی دیگر ظاهر باشد پنجاه دینار طلا است و هرگاه بجهت
صدمه قرحه در آن بهم رسد که صحت نیابد سی و سه دینار طلا است چنانکه در احادیث
وارد شده و بعضی از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه کعب یعنی بجائیکه
متصل است بقدم بجهت صدمه خورد شود و آنرا ببندند و صحت یابد بدون عیبی
و کره دیه آن ثلث دیه کامله است که سیصد و سی و سه دینار و ثلث یک دینار طلا باشد و
اگر بعد از بستن و صحت یافتن عیبی و کره در آن باقی بماند مقدار دیه آن باید بحکومت
معین شود چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بآن داده اند مسئله
هرگاه قدم شکسته شود و آنرا ببندند و صحت یابد بدون عیبی و کره دیه آن خمس دیه
کامله است که دویست دینار طلا باشد و هرگاه بعد از بستن و صحت یافتن عیبی و
کره در آن باقی بماند مقدار دیه آن باید بحکومت معین شود و دیه موضحه آن که
پوست و گوشت آن بریده شده و استخوان آن نمایان گشته ربع دیه شکستن آنست که پنجاه
دینار طلا باشد و دیه انتقال استخوان آن از جای خود بجای دیگر نصف دیه شکستن

و ثلث یک دینار

است

است که یکصد دینار طلا باشد و دیه سوراخ نافذ یعنی که از دو طرف نمایان باشد
و مسدود نشود خمس دیه کامله است که دویست دینار طلا باشد و دیه سوراخی که
از دو طرف ظاهر نباشد ربع دیه شکستن است که پنجاه دینار طلا باشد چنانکه در
احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه استخوان
بند اول انگشت بزرگ پا بشکند دیه آن شصت و شش دینار و دو ثلث یک دینار
طلا است و دیه انتقال استخوان آن از جای خود بجای دیگر بیست و شش دینار
و دو ثلث یک دینار طلا است و دیه صدع و ترکیدن استخوان آن بیست و شش دینار
و دو ثلث یک دینار طلا است و دیه موضحه آن که پوست و گوشت آن بریده و استخوان آن
نمایان گشته هشت دینار و ثلث یک دینار طلا است چنانکه دیه سوراخ شدن
آن هشت دینار و ثلث یک دینار طلا است و دیه فک بیرون رفتن آن ده دینار طلا است
و دیه شکستن بند دویم آن که ناخن در آنست شانزده دینار و دو ثلث یک دینار
طلا است و دیه موضحه آن چهار دینار و سدس یک دینار طلا است و دیه انتقال
استخوان آن از جای خود بجای دیگر هشت دینار و ثلث یک دینار طلا است و دیه
سوراخ شدن آن چهار دینار و سدس یک دینار طلا است و دیه صدع و
ترکیدن استخوان آن سیزده دینار و ثلث یک دینار طلا است و دیه فک بیرون رفتن
آن پنج دینار طلا است و دیه ناخن آن اگر قطع شود ده دینار طلا است چنانکه
در احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بآن داده اند مسئله دیه شکستن

بند

بند اول هر یک از انکشتهای چهارکانه غیر از ابهام شانزده دینار و ثلث یکدینار
طلا است و دیه صدع و ترکیدن ان سیزده دینار و ثلث یکدینار طلا است و دیه
انتقال استخوان ان از جای خود بجای دیکر هشت دینار و ثلث یکدینار طلا است و دیه
موضحه ان که پوست و کوشت بریده شده و استخوان ان ظاهر شده چهار دینار و سدس
یکدینار طلا است چنانکه دیه سوراخ شدن ان چهار دینار و سدس یکدینار طلا است
و دیه فک و بیرون رفتن ان پنجدینار طلا است و دیه شکستن بند دویم از هر یک از انکشتهای
چهارکانه غیر از ابهام یازده دینار و دو ثلث یکدینار طلا است و دیه صدع و ترکیدن
استخوان ان هشت دینار و چهار خمس یکدینار طلا است و دیه موضحه ان دو دینار
طلا است و دیه انتقال استخوان ان از جای خود بجای دیکر پنجدینار و دو ثلث یکدینار
طلا است و دیه سوراخ شدن ان دو دینار و دو ثلث یکدینار طلا است و دیه فک
و بیرون رفتن ان سه دینار و دو ثلث یکدینار طلا است و دیه شکستن بند سیوم
هر یک از انکشتهای چهارکانه غیر از ابهام که ناخن در انست پنج دینار و چهار خمس یک
دینار طلا است و دیه صدع و ترکیدن استخوان ان چهار دینار و خمس یکدینار
طلا است و دیه موضحه ان یکدینار و ثلث یکدینار طلا است و دیه انتقال استخوان
ان دو دینار و خمس یکدینار طلا است و دیه سوراخ شدن ان یکدینار و ثلث یکدینار
طلا است و دیه فک و بیرون رفتن ان دو دینار و چهار خمس یکدینار طلا است و
دیه هر ناخنی از انکشتهای چهارکانه غیر از ابهام هرکاه قطع شود و نروید ده دینار طلا است

و دیه

و دیه موضحه هر انکشتی ثلث دیه ان انکشت است چنانکه در احادیث وارد شده و
بعضی از فقها فتوی بان داده اند مخفی نماند که دیه شکست و سایر جراحات و عیوب
وارده بپاها از وراک کرفته تا انکشتهای انها تفاوت دارد با شکست و جراحات و عیوب
دستها و سایر اعضا بنا بر حدیث ظریف که بتفصیل در مقادیر دیات رسیده و جمیع
فقها متمسک بان حدیث شده اند در اغلب فتاوی خود در دیات ولکن چون تفاوت
مقدار دیات پاها را با دستها و سایر اعضا یافتند پس بسیاری از ایشان از این فقرات
که تفاوت را میرساند اعراض کرده اند و در همه اعضا بر یک نسق جاری شده اند مکر در
موارد چندی و بعضی کفتند که ظاهر از لفظ ورک و فخذ و رکبه و کعب و قدم که در حدیث
است ورکین و فخذین و رکبتین و کعبین و قدمین است و باز در همه اعضا بر یک
نسق جاری شدند و حال انکه ظاهر از لفظ ورک ورکین نیست و همچنین در باقی فقرات
بای کتاب کافی کتاب فتاوی کلینی است و کتاب من لا یحضره الفقیه کتاب فتاوی صدوق
علیهما الرحمه است و بحدیث ظریف فتوی داده اند و سایر فقها هم بحدیث ظریف فتوی
داده اند مکر در این فقره حدیث و متمسک شدن ببعض فقرات حدیث دون بعض
دلیلی ندارد و دلیلیکه دارند همین است که جمع کثیری بر این نسق جاری شده اند
فصل سیوم در مقدار دیه جنایاتیست که وارد میشود و اصل اعضا در محل
خود برقرارند و منفعتی در اثار و منافع انها هم رسیده و در ان چند مسئله است
مسئله هرکاه ضربتی بزنند بر سر کسی که بسبب ان عقل او زایل شود یا کوشهای او کر شود

یا چشمها

ظریف
راوی حدیث است

فصل چهارم در مقدار دیه
[illegible] متعلق [illegible]
[illegible] اعضا [illegible]

یا چشمهای او کور شود یا بینی او بو را احساس نکند دیه هر یک از اینها دیه کامله است که هزار دینار طلا باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه ضربتی بکسی بزنند که یک گوش او کر شود یا یک چشم او کور شود یا یکی از سوراخهای بینی او احساس بو نکند دیه هر یک از اینها نصف دیه کامله است که پانصد دینار طلا باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه ضربتی بکسی بزنند که ذائقه او زایل شود و طعم هیچ چیز را نفهمد مقدار دیه آن باید بحکومت معین شود چرا که در احادیث در این خصوص چیزی نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند و بعضی بدیه کامله قائل شده اند مسئله هرگاه ضربتی بکسی بزنند که لال شود و نتواند سخن گوید دیه او دیه کامله است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه ضربتی بکسی بزنند که صدای او زایل شود و صوتی از دهن او بیرون نیاید دیه او دیه کامله است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه ضربتی بکسی بزنند که غنه در صوت او بهم رسد و صوت او از بینی او بیرون آید یا بحه در صوت او بهم رسد که خشونتی در صوت او باشد دیه آن دیه کامله است چنانکه در احادیث وارد شده و اکثر از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه ضربتی بکسی بزنند که نتواند انزال منی کند دیه آن دیه کامله است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه ضربتی بکسی بزنند که بسبب آن نتواند بول خود را حفظ کند و بی اختیار بول

غنه صدائی که از بینی در آید

ازاو

از او بچکد پس اگر مستمر بول از او بچکد از صبح تا شام دیه آن دیه کامله است و اگر از صبح تا ظهر بچکد دو ثلث دیه کامله دیه آنست و اگر از صبح تا چاشت بچکد دیه آن یک ثلث دیه کامله است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه ضربتی بکسی بزنند که بسبب آن نتواند غائط خود را حفظ کند دیه آن دیه کامله است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه ضربتی بزنی بزنند که بسبب آن حیض او مرتفع شود و عقیم و نازا گردد پس اگر تا یکسال بآن حال باقی ماند دیه آن ثلث دیه کامله او است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه ضربتی بکسی بزنند که بهمان یک ضربت چند عضو او معیوب شود مثل آنکه هم کور شود و هم کر و هم لال و هم شامه او زایل شود از برای هر یک دیه کامله است و متداخل نمیشوند پس فی المثل چهار دیه کامله از برای چهار عضو معیوب است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه بسبب ضربتی بعض از آثار و منافع اعضا زایل شود مثل آنکه بعضی از حروف را نتواند بگوید یا یک گوش او صوتها را کما ینبغی نشنود یا یک چشم او از دور نبیند پس دیه کامله را باید قسمت کرد و بقدر یکه نقصان بهم رسیده دیه باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه بسبب ضربتی شخص نتواند بعضی از حروف را بگوید پس دیه کامله را به بیست و هشت قسمت متساوی باید قسمت کرد و بقدر یکه نقصان بهم رسیده دیه باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که قابل اعتنا باشد در آن نیست

وبهتر ازین نیست مسئله هرگاه بسبب ضربتی یکی از چشمهای شخصی کم دید شود پس چشم معیوب او را
باید بست آنگاه تخم مرغ را فی المثل بدست کسی باید داد که دور برود و تا چشم صحیح او
آن تخم را میبیند آنکس دورتر میرود تا مکانی که اگر آنکس دورتر برود چشم صحیح او
نبیند تخم را پس آن مکان را نشان میکنند آنوقت چشم صحیح او را محکم میبندند و چشم معیوب
او را باز میکنند و آنکسیکه تخم در دست اوست نزدیک میاید تا مکانیکه چشم معیوب
او تخم را ببیند پس آن مکان را هم نشان میکنند پس از نزد او تا مکانیکه تخم را دیده ذرع میکنند
و تفاوت درمیان دو نشان را هم ذرع میکنند و دیه چشم را قسمت میکنند بعدد ذرعهای
مکانیکه چشم صحیح او دیده پس هر قدر که چشم معیوب او کمتر دیده بان عدد سهمی از دیه را
مستحق است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه بسبب
ضربتی یکی از گوشهای شخصی سنگین شود و صوت را از دور نشنود پس گوش معیوب
او را باید بست پس کسی زنگ را فی المثل بدست میگیرد و میرود در مکان دوری و آن زنگ را
میزند که آنشخص بشنود پس آنکس دورتر رود تا مکانیکه اگر از آنجا دورتر رود آنشخص
نشنود پس آن مکان را نشان میکنند پس گوش صحیح او را محکم میبندند و چیزی در سوراخ
آن میگذارند که صوت را نشنود و گوش معیوب او را باز میکنند و کسیکه زنگ در دست
اوست نزدیک میاید تا مکانیکه گوش معیوب او صوت زنگ را بشنود پس آن مکان را
هم نشان میکنند پس ذرع میکنند از نزد او تا مکانیکه گوش صحیح او صوت زنگ را شنیده
پس ذرع میکنند مکان درمیان دو نشان را و تفاوت درمیان ذرعها را حفظ میکنند

پس دیه گوش را قسمت میکنند بر عدد ذرعهای درمیان او و مکانیکه گوش صحیح او صوت
زنگ را شنیده پس بقدر یکه تفاوت درمیان دو نشانست بهمان قدر سهمی از دیه را
مستحق است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه
عضوی معیوب شد و دیه عیب گرفته شد و بعد از آن عیب و نقص عضو مرتفع شد
نباید دیه را رد کند چرا که شفا یافتن از عیبی موجب رد دیه نمیشود چنانکه در
احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست مسئله هرگاه کسی مدعی شود که بسبب
ضربتی عضوی از او معیوب شده پس اگر دو شاهد عادل شهادت دادند
دیه عیب را مستحق میشود و اگر شاهد ندارد و شش نفر قسم یاد کردند که عضو او
از ضربت ضارب معینی معیوب شده مستحق دیه و ارش عیب خود میشود و اگر
شش نفر یافت نشوند که قسم یاد کنند خود مدعی اگر شش قسم یاد کرد که عیب
عضو او از ضربت شخص معینی است مستحق دیه و ارش عیب خود میشود چنانکه
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند و بعضی عدد قسامه را
پنجاه نفر یا پنجاه قسم گفته اند **فصل چهارم** در اقسام زخمها و جراحات و
اسمهای آنها و دیات و ارش آنها و امور متعلقه بآنها است و در آن چند مسئله است
مسئله اقسام زخمها و جراحتها که هر یک مقداری از دیه دارند نه قسمند حارصه
و دامیه و باضعه و سمحاق و موضحه و هاشمه و منقله و مامومه و جائفه و در
بعضی از عبارات مثلا حارصه را اینجا باضعه و دامیه را اینجا مامومه ذکر کرده اند چنانکه

فصل چهارم در اقسام زخمها و جراحات و اسمهای آنها و دیات و ارش آنها است

در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله مقصود از حارصه خراشی است که در پوست بدن وارد شود و خون از ان بیرون نیاید پس اگر در سر و صورت واقع شود دیه ان یک شتر است و اگر پوست مجروح شود و خون بیرون اید دامیه است پس اگر در سر و صورت واقع شود دیه ان دو شتر است و اگر پوست و گوشت بریده شده باضعه است پس اگر در سر و صورت واقع شده دیه ان سه شتر است و اگر پوست و گوشت بریده شده و رسیده بان چیزی که بر روی استخوانست و شبیه باستخوانست و استخوان نیست سمحاق است پس اگر در سر و صورت واقع شده دیه ان چهار شتر است و اگر پوست و گوشت بریده شده و صدمه بان چیز رقیقی که بر روی استخوانست رسیده و استخوان نمایان شده ان موضحه است پس اگر در سر و صورت واقع شده دیه ان پنج شتر است و اگر با این حال استخوان هم شکسته شده ان هاشمه است پس اگر در سر و صورت واقع شده دیه ان ده شتر است و اگر با این حال استخوان از جای خود منتقل شده بجای دیگر منقله است پس اگر در سر و صورت واقع شده دیه ان پانزده شتر است و اگر با این حال اثر صدمه در سر رسیده بپوستی که بر روی مغز دماغ است اسم او مأمومه است و دیه ان سی و سه نفر شتر است و اگر با این حال پوستی که بر روی مغز هم بریده شده و اثر صدمه بمغز دماغ رسیده اسم ان جائفه است چه اگر اثر صدمه بجوف سینه رسیده و دیه ان سی و سه نفر شتر است و جائفه مخصوص سر نیست و در تمام بدن چون اثر جراحت بجوف رسید انرا جائفه میگویند مثل انکه نیزه فرو برند که سر ان بشکم یا جوف عضو دیگر

برسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مگر انکه بعضی ثلث یک شتر را افزوده اند بر سی و سه نفر شتر بملاحظه انکه ثلث دیه کامله را که صد شتر است حساب کرده اند مسئله هرگاه بصدمه تیری و نیزه سوراخ شود منخران و بینی و بینی مسدود نشود دیه ان ثلث دیه بینی است که سیصد و سی و سه دینار و ثلث یکدینار طلا باشد و اگر ان سوراخ مسدود شود و بینی صحیح یابد دیه ان خمس دیه بینی است که دویست دینار طلا باشد و اگر یکطرف بینی سوراخ شود دیه ان عشر دیه روثه و سر بینی است که پنجاه دینار طلا باشد و اگر یکطرف با حاجزی که در وسط دو سوراخ بینی است باهم سوراخ شوند دیه ان شصت و شش دینار و دو ثلث یکدینار طلا است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه بصدمه و کشیدن بینی دریده شود دیه ان ثلث دیه بینی است که سیصد و سی و سه دینار و ثلث یکدینار طلا باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه لب بالا دریده شود که دندانها نمایان گردد پس اگر معالجه کنند و صحت یابد دیه ان یکصد دینار طلا است و اگر دریده شود بلد بدن و صحیحی دیه ان یکصد و سی و سه دینار و ثلث یکدینار طلا است و هرگاه لب پائین دریده شود که دندانها نمایان گردد پس اگر معالجه کنند و صحت یابد دیه ان یکصد و سی و سه دینار و ثلث یکدینار طلا است و اگر دریده شود بلد بدن و صحیحی دیه ان سیصد و سی و سه دینار و ثلث یکدینار طلا است و لب بالا با لب پائین تفاوت دارند چه اگر فایده لب پائین بیشتر است

منخران دو سوراخ بینی است

وغذا او را ان حفظ میکند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند مسئله هرگاه یکی از خدین سوراخ شود که اندرون دهن نمایان شود
دیه ان دویست دینار طلا است واگر معالجه کنند و صحت یابد واثر ان در صورت
باقی بماند دیه ان پنجاه دینار طلا است واگر اثر آن بعد از صحت از دو طرف خدین
باقی بماند دیه ان یکصد دینار طلا است واگر اثر آن بعد از صحت از دو طرف خدین
پوست و گوشت سوراخ شود و استخوان خد نمایان گردد دیه ان یکصد و پنجاه
دینار طلا است واگر استخوان نمایان نشود دیه ان یکصد دینار طلا است و هر
موضعی از صورت که بریده شود و استخوان ان نمایان گردد دیه ان پنجاه دینار طلا است
واگر معالجه کنند و صحت یابد و اثری باقی نماند دیه ان چهل دینار طلا است و دیه
باقی ماندن اثر بعد از صحت یافتن ده دینار طلا است پس اگر در استخوان صورت صدعی
باشد که ترکیده باشد دیه ان هشتاد دینار طلا است واگر قطعه گوشتی از صورت
جدا شود و استخوان نمایان نشود دیه ان سی دینار طلا است واگر پوست و گوشت سر
بریده شود و استخوان ان نمایان گردد دیه ان پنجاه دینار طلا است واگر استخوان ان
منتقل شود از جای خود بجای دیگر دیه ان یکصد و پنجاه دینار طلا است واگر صدمه
برسد بپوستی که بر روی مغز دماغ است دیه ان سیصد و سی و سه دینار و ثلث یکدینار
طلا است و بعضی از این احکام در شجات سر و صورت گذشت چنانکه در احادیث وارد
شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه لطمه و صدمه بصورت برسد

که رنگ

که رنگ ان سرخ شود دیه ان یکدینار و نصف دینار طلا است و در سایر بدن نصف
میشود پس اگر بسبب صدمه رنگ بدن سرخ شود دیه ان سه ربع یکدینار طلا است
واگر رنگ ان سبز شود یکدینار و نصف دینار طلا دیه انست واگر رنگ ان سیاه
شود دیه ان سه دینار طلا است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها
فتوی بان داده اند مسئله هر عضوی از اعضای مرد ازاد که دیه ان بقدر دیه
کامله یا نصف ان یا ثلث ان یا سایر کسور است ان را باید کسور را نسبت بهزار دینار داد و در
اعضای زن ازاد کسور را نسبت بپانصد دینار باید داد و در اعضای مردهای اهل
ذمه نسبت کسور را بهشتصد درهم باید داد و در اعضای زنهای اهل ذمه نسبت را
بچهارصد درهم باید داد و در اعضای مملوک نسبت را بقیمت او باید داد بشرط انکه
قیمت او بیش از دیه کامله که هزار دینار است نباشد والا بهزار دینار باید اکتفا کرد
ولکن دیه اعضای مرد مسلم ازاد و زن مسلمه ازاد مساویست تا انکه دیه عضو بقدر
ثلث هزار دینار برسد پس چون بقدر ثلث رسید دیه عضو زن مسلمه ازاد
نصف دیه عضو مرد مسلم ازاد خواهد بود چنانکه گذشت و مقدار دینار و درهم
در مسئله زکوة گذشت و در اینجا اعاده نمیشود بار در اینمسئله مذکوره احادیث
وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله در هر عضوی از اعضای
مسلم ازاد که دیه ان عضو معین شده که تمام دیه است یا نصف یا ثلث یا عشر یا سایر کسور است
در هر عضوی از اعضای مملوک این نسبتها را بقیمت او باید ملاحظه کرد مثل انکه دیه

واگر رنگ ان سبز شود دیه
ان سه دینار طلا است و
اگر رنگ ان سیاه شود دیه
ان شش دینار طلا است
صح

یکچشم

بیکچشم مملوک نصف قیمت او است ودیهٔ هر دو چشم مملوک بقدر تمام قیمت او است
ودر هر عضوی از اعضای حر که دیهٔ ان معین نشده و باید بحکومت معین کرد مملوک را
باید اصل قرار داد یعنی باید فرض کرد شخص ازاد را که او مملوک باشد و او را قیمت
کنند در حال صحت و در حال عیب پس اگر مثلا او را قیمت کردند در حال صحت
بده تومان و در حال عیب بنه تومان پس چنانکه ازده عشری کمتر است حکم میشود
که دیهٔ عضوی از او که معین نبود مقدار ان معین شد بحکومت که عشر دیهٔ کامله است
که یکصد دینار باشد فی المثل چنانکه از احادیث معلوم میشود وخلافی در ان
نیست مسئله هرگاه جراحت از روی عمد باشد پس در هر موضعی که قصاص
باید کرد اگر بخواهند بدیه اکتفا کنند و قصاص نکنند باید برضای جارح و مجروح
باشد چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله هرگاه مجروح
عفو کند جارح خود را و بعد از عفو جراحت سرایت کند و مجروح هلاک
شود جارح دیهٔ او را باید بدهد مگر دیهٔ جراحت را که باید از دیهٔ قتل کم شود
چنانکه در احادیث وارد شده وخلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست فصل
پنجم در دیهٔ جنین و امور متعلقه بان است و در ان چند مسئله است مسئله
از برای طفل پنج جزء است جزء اول ان نطفه است که مانند نخامه سفیدی است که از
بینی بیرون میاید و دویم علقه است که مانند قطعه خونی صافی است بسته شده
وسیوم مضغه است که مانند گوشت کوبیده است و چهارم عظام و استخوانست و پنجم گوشتی

فصل پنجم در دیهٔ جنین و امور متعلقه بان است

است بر روی استخوان پس اگر کسی بزن حامله صدمه بزند که نطفه از او ساقط
شود دیهٔ ان بیست دینار طلا است و اگر ساقط کند علقه را دیهٔ ان چهل
دینار طلا است و اگر مضغه از او ساقط شود دیهٔ ان شصت دینار طلا است و اگر
عظام و استخوان از او ساقط شود دیهٔ ان هشتاد دینار طلا است و اگر گوشت
بر روی استخوان پوشیده از او ساقط شود دیهٔ ان یکصد دینار طلا است و اگر
روح در ان دمیده ساقط شود دیهٔ ان دیهٔ کامله است که اگر پسر است هزار دینار
طلا دیهٔ او است و اگر دختر است پانصد دینار طلا دیهٔ او است چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله از ابتدای حمل تا چهل روز نطفه است
وبعد از چهل روز تا چهل روز دیگر علقه است و بعد از ان تا چهل روز مضغه است
وبعد از ان تا چهل روز دیگر استخوان تمام میشود و بعد از ان تا چهل روز
دیگر گوشت بر روی استخوان پوشیده میشود و از ابتدای هر یک از این پنج
تا انتهای انها درجاتیست که هر مرتبه سابقه روی بسوی مرتبه لاحقه میرود و شبیه
باو میشود پس اگر در نطفه نقطه خونی صافی پیدا شود دیهٔ ان ده یک دیهٔ
نطفه است پس بیست و دو دینار طلا دیهٔ انست و اگر دو نقطه خون صافی
در نطفه ظاهر شده چهار دینار طلا افزوده میشود بر بیست دینار و هم
چنین اگر سه نقطه خون صافی در او ظاهر شده شش دینار طلا افزوده میشود
و همچنین از برای هر نقطه خونی عشری افزوده میشود تا انکه تمام ان مثل

لخته خون صفا شود که ان علقه است واکر خون صفا نباشد وخون سیاهی
ان خون سیاه از جوف مادر است ودخلی بطفل ندارد وهمچنین هرکاه بر روی
علقه رکهای سبز ظاهر شود پس از برای هر رکی دو دینار طلا افزوده میشود
بر چهل دینار تا برسد بحد مضغه که شصت دینار دیه است وهمچنین هرکاه
در مضغه استخوانی ظاهر شود پس از برای هر استخوانی چهار دینار طلا افزوده
میشود بر شصت دینار تا برسد بهشتاد دینار که دیه تمام عظام است چنانکه
در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه
بترساند جماع کننده را در حال جماع که منی را در بیرون فرج زن انزال
کند دیه ان ده دینار طلا است چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها
فتوی بان داده اند مسئله هرکاه زن حامله کشته شود دیه طفل او جداکانه
باید بورثه طفل برسد چنانکه دیه خود زن باید بورثه او برسد واکر معلوم
نشود که طفل پسر بوده یا دختر نصف دیه او را از روی دیه پسر باید حساب کرد
ونصف دیه او را از روی دیه دختر پس دیه او هفتصد وپنجاه دینار طلا میشود
چنانکه در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرکاه
زن حامله خود طفل خود را سقط کند بخوردن دوائی یا غیر ان دیه انرا بورثه
ان باید بدهد وخود وارث نمیبرد چرا که او قاتل است چنانکه در احادیث
وارد شده وخلافی در ان نیست مسئله هرکاه طفل سقط شده ختنه ای

مشکل

مشکل باشد دیه ان نصف دیه پسر است ونصف دیه دختر چنانکه از احادیث معلوم
میشود وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله دیه طفل کنیز اکر طفل
او هم مملوک باشد پس اکر زنده ساقط شود وبعد بمیرد عشر قیمت مادر او دیه
او است واکر مرده ساقط شود نصف عشر قیمت مادر او دیه او است چنانکه در احادیث
وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله دیه طفل اهل ذمه
اکر از شکم ساقط شود عشر دیه مادر او است که چهل درهم نقره باشد چنانکه
در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرکاه کسی
سر میت مسلمی را از بدن جدا کند دیه ان یکصد دینار طلا است مثل دیه طفل ساقط
شده که روح در بدن او دمیده نشده باشد ولکن دیه او را باید صرف خود او
کرد در حج ونمازی وخیراتی از برای او وبوارث او نمیرسد بخلاف دیه طفل
ساقط شده که بورثه او میرسد چرا که در طفل اکر ساقط نمیشد بدنیا میامد و
لکن سر میت را اکر از بدن هم جدا نمیکردند بازماندکان او امیدی باو نداشتند چنانکه
در احادیث وارد شده وبسیاری از فقها فتوی بان داده اند فصل ششم در دیه حیوانات
وامور متعلقه بانست ودر ان چند مسئله است مسئله هرکاه کسی حیوان حلال
کوشتی را که مال او نیست ذبح کند پس اکر تفاوتی در قیمت زنده بودن
ان حیوان با مذبوح بودن ان هست ان تفاوت را باید بمالک ان بدهد چنانکه از
احادیث معلوم میشود وخلافی در ان نیست مسئله هرکاه کسی حیوان غیر را

فصل ششم در دیه حیوانات وامور متعلقه بانست

تلف کند

تلف کند یا عضوی از اعضای آن حیوانرا قطع کند یا معیوب کند قیمت آن حیوانرا یا ارش عیب آنرا باید بمالک آن بدهد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در آن نیست **مسئله** دیه سگ شکاری چهل درهم است و اگر تفاوت در میان سگهای شکاری باشد بقیمت اهل خبره باید دیه آن معین شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند **مسئله** دیه سگ گله و سگ باغ و بستان بیست درهم است و دیه سگ گله یک گوسفند است و اگر تفاوت در میان سگها باشد بقیمت اهل خبره باید دیه آن معین شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند **مسئله** دیه خنزیر قیمت آنست در نزد کسانیکه حلال میدانند خوردن گوشت آنرا چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند **مسئله** دیه جنین حیوان عشر قیمت آن حیوانست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند **مسئله** دیه کور کردن چشم حیوان ربع قیمت آن حیوانست یا نصف قیمت آن و رجوع کردن باهل خبره در تعیین آن بهترین آنها است چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بآن داده اند

فصل هفتم در کفاره قتل و امور متعلقه بآنست و در آن چند مسئله است **مسئله** واجبست بر قاتل اگر کشته باشد مؤمنی را از روی عمد کفاره جمع یعنی آزاد کردن بنده و روزه داشتن دو ماه پی در پی و اطعام شصت مسکین خواه مقتول مرد باشد خواه زن و خواه طفل باشد یا مجنون و خواه آزاد باشد یا مملوک چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** واجبست کفاره مرتبه بر قاتل اگر از روی خطا کشته باشد

فصل هفتم در کفاره قتل و امور متعلقه بآنست

مؤمنی را

مؤمنی را پس باید آزاد کند بنده را و اگر نتواند بنده آزاد کند باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر نتواند روزه بگیرد باید شصت مسکین را طعام دهد بهر مسکینی مدی از طعام چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** واجبست کفاره بر قاتل علاوه بر دیه مقتول اگرچه اولیای مقتول او را عفو کرده باشند و دیه آنرا نگرفته باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** واجب نیست کفاره بر قاتل اگر مقتول از اهل ذمه باشد اگرچه دیه او را باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست

فصل هشتم در بیان عاقله و امور متعلقه بآنست و در آن چند مسئله است **مسئله** عاقله اقارب شخصند که از او ارث میبرند بتفصیلی که ذکر خواهد شد انشاء الله و مالکی که آزاد کرده باشد مملوک خود را و تبری از ارث و جنایات او نکرده باشد یا او را بجنایت مجروح نکرده باشد و ضامن جریره که ضامن شده جنایت شخصی را که وارثی ندارد که ارث او را ببرد و امام علیه السلام است در صورتیکه هیچیک از طوائف ثلث در میان نباشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** از کسانیکه نباید دیه بدهند زنها و اطفال و مجانین هستند اگرچه ارث قاتل بایشان برسد اگر کشته شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در آن نیست **مسئله** اطفال و مجانین اگر کسی را بکشند یا مجروح کنند خواه از روی عمد یا از روی خطا عاقله ایشان باید دیه را بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** زوج و زوجه عاقله یکدیگر نیستند اگرچه

فصل هشتم در بیان عاقله و امور متعلقه

ارث

ارث ببرند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافی در ان نیست مسئله عاقله دیه
مقتول را اگر از روی عمد و شبه عمد کشته شده نباید بدهند و همچنین اگر قاتل اقرار کند
که او مقتول را کشته اگرچه از روی خطاء محض کشته باشد و همچنین اگر صلح کند با اولیاء
مقتول عاقله او و اقارب او نباید دیه مقتول را بدهند بلکه از مال خود او باید دیه را اخراج
کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله عاقله در خطای محض
که قاتل اقرار و صلحی نکرده و شهود شهادت داده اند که قاتل بخطاء محض مقتول را کشته
باید دیه مقتول را بدهند و خود قاتل چیزی نباید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی در ان نیست مسئله در جراحات اگر پوست و گوشت بریده شده و استخوان
نمایان شده از روی خطای محض عاقله باید دیه را بدهند نه جارح بشرط انکه جارح اقرار
و صلحی نکرده باشد و همچنین از موضحه گرفته تا هاشمه و منقله و مامومه و جائفه
عاقله باید دیه را بدهند اما در حارصه و دامیه و باضعه عاقله نباید دیه را بدهند
مگر انکه اجر جراح و طبیب را باید بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل
اعتنا باشد در ان نیست مسئله در صورت خطای محض عاقله باید دیه بدهند خواه
قاتل و جارح مرد باشد یا زن بشرط نبودن اقرار و صلح چنانکه در احادیث وارد
شده و خلافی که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله پدر قاتل و پسر او داخل در
جماعت عاقله هستند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا باشد در
ان نیست مسئله طبقات عاقله ها مثل طبقات ورثه هستند که باید اقرب بقاتل

وجارح

وجارح دیه را بدهند نه ابعد مگر در نبودن اقرب چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها
فتوی بان داده اند مسئله عاقله اقرب بقاتل اگر یکنفر است تمام دیه را باید بدهد و اگر متعدد ند بالاشتراک
باید دیه را بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی در ان نیست مسئله عاقله
اگر متعدد باشند و یکی جدا از جانب پدر قاتل و مادر او دو ثلث دیه را کسانیکه
منسوب بپدرند باید بدهند و یک ثلث را کسانیکه منسوب بمادرند باید بدهند
در عرض مدت سه سال در هر سالی ثلثی از دیه را باید بدهند و اگر همه از
جانب پدر باشند و منسوبین بمادر در میان نباشند تمام دیه را ایشان باید بدهند
و اگر منسوبین بپدر معدوم باشند و منسوبین بمادر موجود باشند تمام دیه را
ایشان باید بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی
بان داده اند و بعضی منسوبین بمادر را داخل عاقله نمیدانند و دلیلی از احادیث
در دست ندارند چنانکه در توزیع دیه که بعضی گفته اند که غنی باید نصف دینار
و فقیر باید ربع دینار بدهد دلیلی از احادیث در دست ندارند مسئله
کنیزیکه فرزند از مالک خود دارد اگر مالک خود را از روی عمد بکشد او را باید کشت
و اگر از روی خطا کشت چیزی بر او نیست و از سهم فرزند خود ازاد میشود
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله
جنایت اهل ذمه از قتل گرفته تا جراحات از مال خود ایشانست و اگر مالی ندارند
امام علیه السلام دیه را از مال خود میدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافی

توزیع تقسیم است

دران

دران نیست مسئله جنایتی را که خود شخص بخود میرساند از قتل گرفته تا جراحت
بر عاقله او چیزی نیست و همچنین جنایتی را که حیوانی میرساند بر عاقله مالک
چیزی نیست و همچنین اگر معدن خراب شود بر سر کسیکه در معدن کار
میکند و همچنین کسیکه در چاهی بمیرد یا معیوب شود یا در زیر عمارتی و دیواری
بمیرد یا معیوب گردد بدون اضرار غیری و تفریطی بر عاقله مالک چیزی نیست
و دیه ندارد و خون و جنایت او هدر میرود چنانکه در احادیث وارد شده
و خلافی دران نیست **خاتمه** مخفی نیست که آنچه را خداوند عالم جل
شانه از خلق خود خواسته جمیع آنها را وحی کرده به پیغمبر صلی الله علیه و آله
و او هم آنها را سپرده در نزد اوصیاء خود علیهم السلام و ایشان هم بخلق رسانیده اند
چرا که معصوم بوده اند و نقصانی در تبلیغ از هیچ راهی از برای ایشان نبوده و مخفی
نباشد که آنچه در این کتاب نوشته شده جمیع آنها ترجمه متون احادیثی است
که ایشان علیهم السلام رسانیده اند که خلافی دران نیست اگرچه بعضی از فقها
فتوی بعض مسائل نداده باشند ولکن در اینکه آنچه در این کتاب نوشته شده
ترجمه متون احادیث است خلافی نیست مثل آنکه فرض ابتدای آب ریختن در وضو
از برای مردان بیشتر مرة است اگرچه بعضی فتوی نداده باشند ولکن خلافی در
ورود فرض آن نیست و همچنین بسا آنکه مسئله در اینکتاب عنوان شده که بعضی
از فقها در کتاب خود عنوان نکرده اند ولکن خلافی در ورود آن ندارند و الحمد

لله

[illegible]

لله وله المنة على ما وفقنا بايراد ما ورد عنهم عليهم السلام خالياً عن كل
ما ليس منهم من رأي وهوى والحمد لله والصلوة والسلام على خاتم الانبياء و
آله خاتمي الاوصياء ما دامت الظلمة عكس الضياء وما اقام القائمين للاقامة و
الاداء اتماما للحجة وايضاحا للمحجة البيضاء ولعنة الله على اعدائهم المعاندين
الى يوم الدين ابد الآبدين وقد تم في يوم التروية من ذي الحجة رزق الله به من
المعينين الطالبين للحق المبين من شهور السنة
التاسعة من المائة الرابعة
١٣٠٩
بعد الالف من الهجرة

قد تشرف بكتابة هذه النسخة الشريفة الكافية للمسائل المنيفة والفرائد الجديدة انامل العبد
العبد الفاني خادم العلماء الرباني محمد بن ملا محمد علي الخياباني التبريزي امتثالا لامر عمدة الاعاظم
والتجار مطاع عامكرمات آقا محمد ابراهيم و آقا مشهدي مهدي وفقهما الله لكل خير وقد
بذلوا في تصحيحه وتنقيحه غاية الجهد و اضبط بانطباعه في الدار
الطباعة المخصوص على الاستاد الكامل فريد عصره
و وحيد دهره المطابع المعظم مشهدي
اسد آقا ايده الله اختار الله
ان يجعله ذخيرة
لآخرتنا
١٣١١

تصحيح